مخزن العرفان

۴

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلا- تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد چهارم]

اشاره

از اول سورهٔ النساء جزو پنجم الی آخر سورهٔ المائدهٔ جزو ششم بقلم:

کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول (ص) و کوچکترین ذره‌ئی از ذراری بتول (ع) و امه من اماء اللّه تعالی

صفحه : ۲

هدف عالی هستی و روح حقیقت و صداقت در خلال کلمات روح‌افزای الهی نمایان است

سورةُ النساء

اشاره

مدنیة و هی مائة و خمس و سبعون آیة

[سوره النساء (۴): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنها زَوجَها وَ بَثَّ مِنهُما رِجالاً کَثِیراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الأَرحامَ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلَیکُم رَقِیباً (۱) وَ آتُوا الیَتامی أَموالَهُم وَ لا تَتَبَدَّلُوا الخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَ لا تَأکُلُوا أَموالَهُم إِلی أَموالِکُم إِنَّهُ کانَ حُوباً کَبِیراً (۲) وَ إِن خِفتُم أَلاّ تُقسِطُوا فِی الیَتامی فَانکِحُوا ما طابَ لَکُم مِنَ النِّساءِ مَثنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِن خِفتُم أَلاّ تَعدِلُوا فَواحِدَةً أَو ما مَلَکَت أَیمانُکُم ذلِکَ أَدنی أَلاّ تَعُولُوا (۳) وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحلَةً فَإِن طِبنَ لَکُم عَن شَیءٍ مِنهُ نَفساً فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً (۴)

صفحه : ۳

(سورة النساء) مفسرین گفته‌اند سورة النساء تمامش مدنی است، و بقول بعضی در قرآن هر جا (یا أَیُّهَا النّاسُ) ذکر شده در مکه نازل گردیده و هر جا (یا ایها المؤمنون) خطاب نموده در مدینه فرود آمده، و بعضی دیگر گفته تمامش مدنی است مگر دو آیه و آن قوله تعالی (إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم أَن تُؤَدُّوا الأَماناتِ إِلی أَهلِها) و آیه (یَستَفتُونَکَ فی النساء قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِی الکَلالَةِ) تا آخر که اینکه دو آیه در مکه نازل گردیده.

و عدد آیاتش صد و هفتاد و هفت است نزد شامیان و صد و هفتاد و شش نزد کوفیان و صد و هفتاد و پنج نزد دیگران، و اختلاف در دو آیه است (تَضِلُّوا السَّبِیلَ) که کوفی است (فَیُعَذِّبُهُم عَذاباً أَلِیماً) که شامی است.

و عدد حروفش سه هزار و هفتصد و چهل و پنج کلمه و شانزده هزار و پانصد و سی حرف است.

و ابو امامه از ابی بن کعب روایت کرده که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود هر کس سورة النساء را بخواند مثل کسی باشد که بهر وارثی که مستحق میراث شده صدقه داده و او مثل کسی ماند که آزادی از اسیری بخرد و آزاد کند و از شرک بریء گردد و از آنکسانی گردد که در مشیت خدا عفو شده باشد و خداوند از او راضی و خوشنود باشد.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص
ای مردم از عذاب پروردگارتان بترسید آنکسیکه شما را از یک تن آفریده و از آن یک تن جفت او را آفریده و از آن دو در زمین مردهای بسیار و زنان بسیار پراکنده گردانیده و بپرهیزید از آن خدائی که بنام او از یکدیگر

صفحه : ۴

حاجت می‌طلبید و از قطع ارحام بپرهیزید همانا خدا همیشه رقیب و نگهبان شما است [۱]

مالهای یتیمان را بآنها بدهید و مالهای حرام را بمالهای حلال پاك خود تبدیل نکنید و مالهای یتیمان را با مالهای خودتان نخورید و چنین عمل گناه بزرگی است [۲]

و اگر میترسید که در مال ایتام بعدل رفتار نکنید پس نکاح کنید آن زنی را که موافق طبع شما است، دو یا سه یا چهار، و اگر بترسید که بعدالت بین آنها رفتار ننمائید، یك زن یا یك کنیز اختیار کنید که اینکه بعدالت نزدیك‌تر است [۳]

و مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر بآنها بپردازید و هرگاه از مهر خود چیزی برضایت بشما دادند بگیرید و بخورید که آن بر شما گوارا و حلال خواهد بود [۴]

.

صفحه : ۵

(توضیح آیات)

یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ خطاب بتمام افراد بشر است و اول وظیفه و حکمی که برای تمام افراد بشر مقرر فرموده تقوی است، و تقوی مأخوذ از وقایه و نگاهداری است و مراتبی دارد و موارد استعمال آن در کلام اللّه بسیار است، و ظاهرا در اینجا چون اینکه سوره مبارکه راجع باحکام و قوانین اجتماعی و تمدّن اسلامی است مردم را دعوت نموده و احکام و دستوراتی برای بشر مقرّر گردانیده از ارث و قانون زناشوئی و مطالب دیگر، اینکه است که میتوان گفت خصوصیت ذکر تقوی در اینجا، و تخصیص به (رَبَّکُمُ) که اشاره بصفت ربوبیت حق تعالی است نکته‌ئی دارد که برهنمائی زندگی و اجتماعی بشر مربوط است و باین وسیله سعادت افراد در پرتو عمل بقانون الهی بدرجه کمال میرسد.

و خلاصه اینکه آیه امر بتمام افراد بشر است بخصوص مؤمنین که نگاه دارید حکم پروردگار خود را و قانون الهی را که پروردگار شما از جهت ربوبیت و پرورش شما بتوسط رسولش ابلاغ کرده و در مرتبه عمل آرید.

بعضی از مفسرین از ابو سعید خدری و او از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکند که فرمود

(اتقوا اللّه فانّها جامع کلّ خیر)

یعنی تقوی جامع تمام خوبیها است، و نزد اهل تحقیق تقوی اجتناب نمودن از هر چیزی است که جز از خدا باشد، و از بزرگان اهل تحقیق نقل میکند که گفته‌اند: تقوی کل تقوی کسی را سزد که قول او قول خدا باشد و هر گاه قصدی کرد نیّت او خدا باشد و در آن غیر خدا نباشد.

الَّذِی خَلَقَکُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ ظاهرا مقصود اینکه است که تمام افراد بشر از یك مرد و زن خلقت شده‌اند با کثرتیکه بین افراد است و تماما در حقیقت انسانیت یکی و متحد میباشند و از یك اصل و ریشه

صفحه : ۶

پیدایش نموده‌اند و شاهد آن خود آیه است که فرموده (خَلَقَکُم مِن نَفسٍ واحِدَةٍ) زیرا که ضمیر (کم) راجع بتمام افراد است.

وَ خَلَقَ مِنها زَوجَها راغب گفته بهر نر و ماده‌ئی که از طبقه حیوان باشد و با یکدیگر جفت گردند زوج گفته میشود، و معنای وسیع آن القاء قید حیوانیت است، بنابراین بهر دو موجودی که با یکدیگر قرین باشند چه حیوان و چه غیر حیوان زوج گفته میشود، و وسیع‌تر از آن اطلاق زوج است بر هر چیزی که با چیز دیگر که مانند یا ضدّ او است همراه باشد قال اللّه تعالی (فَجَعَلَ مِنهُ الزَّوجَینِ الذَّکَرَ وَ الأُنثی) (وَ زَوجُكَ الجَنَّةَ) و زوجه در مؤنث لغت پستی است. [پایان] در اینکه خدای تعالی حواء را از چه چیز آفریده دو

قول است، اکثر مفسرین و مشهور بین آنها اینکه است که پس از آفرینش آدم علیه السّلام حواء را از دنده چپ آدم بیرون آورده لکن بعض اخبار آنرا انکار مینماید.

در تفسیر عیّاشی از عمرو بن ابی المقدام از پدرش روایت کرده (قال سألت ابا جعفر علیه السّلام من ایّ شیء خلق اللّه الحواء) وقتی سائل از حضرت سؤال میکند که خدا حواء را از چه چیز آفرید حضرت فرمود مردم چه میگویند! گفت میگویند خدا حواء را از دنده‌ئی از دنده‌های آدم [ع] خلق کرده فرمود دروغ میگویند آیا خدا عاجز بود که او را از غیر دنده آدم خلقت گرداند، سائل گوید گفتم (جعلت فداک) یا بن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس او را از چه چیز خلق کرده!

فرمود پدرم از پدران خود مرا خبر داد که رسول اللّه [ص] فرمود خدای تعالی مشتی از خاک برداشت و بدست راست با هم مخلوط گردانید و هر دو دست او یمین است و از آن آدم را خلقت نمود و از زیادتی خاک آدم حواء را آفرید.

و نیز در کتاب علل الشرایع در ضمن حدیث طویلی از زرارهٔ از ابا عبد اللّه علیه السّلام نقل میکند که گفته از ابا عبد اللّه [ع] از خلقت حواء سؤال نمودم که مردم میگویند خدای عز و جل حواء را از دنده چپ آدم آفریده، حضرت فرمود

صفحه : ۷

(سبحان اللّه و تعالی عن ذلک)

آیا خداوند قادر نبود زوجه آدم را از غیر دنده او خلق کند و اینکه کلام شنیعی است که گفته شود، بعضی از اجزاء آدم با بعضی اجزاء دیگرش نکاح کردند تا آخر.

و طنطاوی در تفسیر جواهر گفته بدان که راجع بکیفیت خلقت آدم [ع] و حواء در قرآن دلیل قطعی نیامده مگر بقدری که عقول بشر اقتضاء فهم آنرا دارد و نفوس بتوانند فهم نمایند، و امّا تفصیل آن در کتب سماوی نیست مگر بقدریکه مقدمه باشد برای مطالبی که مربوط بآن است، و علماء از عرب و عجم در تفصیل و بیان آن کوشیده‌اند و جای تعجب است که بحقیقت و کیفیت آن پی نبرده‌اند و باصل حقیقت نرسیده‌اند تا آخر بیانش که توضیح میدهد که آنچه دانشمندان راجع بپیدایش موجودات گفته‌اند اغلب آن مخالف واقع است.

و از بعض مفسرین است که گفته ظاهر جمله (وَ خَلَقَ مِنها زَوجَها) اینکه است که میخواهد بگوید زوج اینکه فرد هم مثل خودش از همین نوع است و اینکه افراد پراکنده هم همه از یک اصل میباشند، بنابراین لفظ (من) نشریه است و اینکه آیه همان معنائی را بیان میکند که در آیات ذیل بیان شده میفرماید (وَ مِن آیاتِهِ أن خَلَقَ لَکُم مِن أَنفُسِکُم أزواجاً لِتَسکُنُوا إِلَیها وَ جَعَلَ بَینَکُم مَوَدَّةً وَ رَحمَةً) روم آیه ۲۰ (وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُم مِن أَنفُسِکُم أزواجاً وَ جَعَلَ لَکُم مِن أَزواجِکُم بَنِینَ وَ حَفَدَةً) نحل آیه ۷۴، و نظیر همین آیه است (وَ مِن کُلِّ شَیءٍ خَلَقنا زَوجَینِ) الذاریات آیه ۴۹، پس آنچه از کتب تفسیر ذکر شده که آیه در صدد بیان اینکه مطلب است که جفت اینکه فرد از خودش گرفته شده و اینکه طور که در بعض اخبار است که خداوند زن آدم را از یکی از دنده‌های وی آفریده هیچ شاهدی از خود آیه بر آن نمی‌توان یافت. (المیزان) آری چنانچه گفته شده چون در خود آیه از کیفیت خلقت حواء بیانی نشده و احادیثی که در اینکه خصوص رسیده مختلف است میتوان گفت که همان طوری که در بعض اخبار است خدای تعالی حواء را از بقیّه طینت آدم آفریده

صفحه : ۸

و بنابراین معنی آیه چنین میشود که خدا آدم را آفریده و از زیادتی گل او حواء را آفریده، و اینکه معنی بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا که زن و مرد هر دو انسانند و باید از یک ماده آفریده شده باشند.

وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا كَثِيراً وَ نِساءً و از آدم و حواء در زمین مردهای بسیار و زنهای بی‌شماری منتشر گردانید آیه در مقام امتنان بر بشر و اظهار لطف بر اینکه نوع از موجودات و برتری او بر بسیار از انواع برآمده و بیان فرموده که اولا آدم و حواء را از حقیقت وحدانی آفریده بدون آنکه از نوع دیگری گرفته شده باشد و در ثانی تمام افراد اینکه نوع واحد را بدون مدخلیت چیز دیگری و جهت دیگری که بآن ضمیمه گردد منتشر گردانیده و اینکه کمال قدرت خود و جامعیت آدم و منفرد بودن نوع بشر را در کمال میرساند و اینکه افراد بشر مرتبط بهم و هر یک دیگری را در تحصیل کمالات و رفع احتیاجات کمک مینمایند اگر بین افراد بهم پیوسته گی و اتحاد پدید گردد دیگر محتاج بمعاون خارجی نمیباشند.

وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِي تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ چون غرض اصلی از آفرینش انسان اینست که از راه علم و عمل بکمال کامل برسد و تحصیل کمال بدون تقوی که اس اساس کمال است برای کسی میسّر نخواهد گردید اینکه است که در اینجا ذکر تقوی را مقدّم انداخته و در اینکه آیه انسان را خاطر نشان مینماید و پس از اظهار کمال قدرت که شما را از یک نفس آفریدم، شاید در مقام برآمده که بایستی بشر بداند که هیچ نفسی کامل نمیگردد مگر بتقوی یعنی کسیکه طالب کمال جسمانی و روحانی باشد لابد باید دو عمل را مراعات نماید: یکی تقوی و ظاهرا مقصود از تقوی در اینجا نگاه داشتن و مراعات کردن احکام الهی و آن خدائی است که در موارد مهم باو قسم یاد میکنید یا در گفتگوهای خود او را شاهد و گواه گفتار خودتان قرار میدهید و دیگر (وَ الْأَرْحامَ) که عطف است بر ضمیر مستتر (وَ اتَّقُوا اللّه) یعنی

صفحه : ۹

حکم خدا را در باره ارحام مراعات نمائید و اینکه آیه نظیر همان آیه چهلم در سوره نساء است که فرموده (وَ اعْبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً و تقوای دوم که از ضمیر مستتر (وَ الْأَرْحامَ) فهمیده میشود تقوای خاص است پس از عام که در باره ارحام سفارش بیشتری شده.

شاید اشاره باین باشد که تمدن و جامعه بشری و تأمین زندگانی جمعی و فردی شما منوط بنیکی نمودن با اقرباء و خویشاوندان شما است و همین طوری که حق جلّ و علا در باره بندگی و نگاهداری امر خود بندگان را مأمور بتقوی گردانید در باره ارحام نیز امر بتقوی نمود.

در مجمع البیان در توجیه (وَ الْأَرْحامَ) گفته همین طوری که خدا را بعظمت و بزرگی بدهنهای خودتان ستایش میکنید همین طور او را باطاعت بزرگ شمارید، و بمعنی دیگر (تَسائَلُونَ بِهِ) یعنی حقوق و حوائج و آنچه بین شما است از او طلب میکنید، و معنی (وَ الْأَرْحامَ) یعنی خود را نگاه دارید از اینکه قطع رحم کنید. [إبن عباس و قتاده و مجاهده و ضحاك و از ابی جعفر علیه السّلام) پس بنابراین توجیه (وَ الْأَرْحامَ) منصوب و عطف است بر اسم اللّه و دلالت بر وجوب صله رحم دارد و مؤیّد آن حدیث نبوی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرموده (قال اللّه تعالی خدا گفت من رحمانم و رحم را آفریدم و آنرا از نام خودم مشتق گردانیدم، کسیکه باو پیوندد من باو پیوندم و هر کس از او ببرد من از او ببرم و نظیر آن اخبار بسیاری راجع بصله رحم رسیده.

و اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السّلام چنین روایت کرده که فرموده بحقیقت هر گاه یکی از شماها در آن چیزیکه می‌پسندد غضب کرد پس بسبب آن داخل در آتش میگردد پس هر مردی از شما که بر ذی رحم خود غضب نمود و پس از آن با او مصافحه نمود قرار میگیرد زیرا که خویشاوند وقتی با خویشاوند خود مصافحه نمود غضب او قرار میگیرد و بدرستی که رحم متعلق بعرش الهی است و نداء میکند که ای خدا رحمت خودت را متصل گردان بکسیکه صله رحم

صفحه : ۱۰

میکنـد و رحمت خودت را قطع کن بکسیکه قطع رحم میکنـد. [پایـان] إِنَّ اللّه کـانَ عَلَیکُم رَقِیباً آیه بشـر را خاطر نشان میکنـد که بدانید همیشه خداوند رقیب و حافظ اعمال شما است.

وَ آتُوا الیَتـامی أَموالَهُم وَ لا تَتَبَدَّلُوا الخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ یتامی جمع یتیم است و یتیم طفل کودکی را گوینـد که بی پـدر گردیـده، و آیه باولیـاء ایتـام امر فرموده که شـمائی که ولاـیت و وصایت در مال یتیم داریـد مالهای ایتام را بآنها بدهیـد به اینکه طور که در حالیکه صغیر میباشـند خرج آنها بنمائیـد و پس از رشـد و بلوغ مالشان را بخودشان تسـلیم کنیـد و مال یتیم که بر شـما حرام و خبیث اسـت داخل مالهای پاک خود منمائید.

وَ لا تَأکُلُوا أَموالَهُم إِلی أَموالِکُم إِنَّهُ کانَ حُوباً کَبِیراً مقصود از (لا تَأکُلُوا) تصرف عدوانی در مال یتیم است و مقصود اینکه است که وقتی مال یتیمی در تصـرف شما در آمد بنحوی آنرا نگاه دارید که داخل مال خودتان نگردد زیرا که تصرف ظالمانه در آن گناهی است بزرگ.

وَ إِن خِفتُم أَلّا تُقسِطُوا فِی الیَتـامی فَانکِحُوا مـا طـابَ لَکُم مِنَ النِّسـاءِ مَثنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِن خِفتُم أَلّا تَعـدِلُوا فَواحِـدَةً أَو ما مَلَکَت أَیمـانُکُم ذلِکَ أَدنی أَلّا تَعُولُوا در شأن نزول اینکه آیه در صـحیح بخاری از عایشه نقل کردهانـد که گفته در زمان رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم دختر یتیمی تحت تربیت کسـی بود و ولایت تصرّف در مال او داشت و میخواست با او ازدواج کند و حق خدمت و مهر او را ندهـد و در مال او تصـرف تام نماید اینکه آیه (وَ إِن خِفتُم أَلّا تُقسِطُوا فِی الیَتامی) تا آخر نازل گردید اشاره به اینکه که اگر بر نفس خود مطمئن نیستیـد که بتوانیـد در بـاره دختران یتیم مراعات عـدالت نمائیـد و حق آنها را بدهیـد از نکاح کردن با آنها خودداری کنید و از زنهای دیگر دو تا و سه تا و چهار عدد بگیرید و بین آنها تسویه و

صفحه : ۱۱

عدالت را مراعات نمائید.

در اینکه آیات راجع بسه مطلب که از بزرگترین و عمومترین قوانین جامعه بشری بشمار میرود و تمدّن مدنی و اصلاح بین جمعیات منوط بعـدالت و میـانه روی بـآن است طرح ریزی نموده و بنیکوتر وجهی و بواضـحتر بیـانی در بـاره اینکه مطـالب احکام و قوانینی ترتیب میدهـد و مسـلمانان را موظف بر اجراء آن میـدارد و دانشـمندان میدانند که بقدری اینکه سه قانون که یکی قانون زناشوئی و دیگر قـانون ارث و سوم راجع بایتـام روی میزان حکم عقـل و منطق اسـتوار گردیـده که اگر نبود مگر همین سه قـانون بر حقانیت و کامل بودن دین اسلام کافی بود چه جای قوانین دیگر که هر یک در جای خود استوار است.

اهـل دانش اگر بنظر تحقیق بنگرنـد میبیننـد در همین یـک آیه در مال یتیم و در تعـدّد زوجات چگونه عـدالت را مراعات نموده و بقـدری از آیه تأکیـد بر میآیـد که حتی در جـائیکه انسـان بر نفس خود بترسـد که مبادا اگر دختر یتیمی را بزنی گرفت و مال او در تصـرّف وی است و نتوانست مراعات عدالت نماید و بخواهد در مال او تصـرف کند بایستی از اینکه ازدواج خودداری نماید که در خلاف واقع نگردد.

و نیز راجع بتعـدّد زوجات باز دسـتور میدهد که در جائیکه نتوانید بین زنها بعدالت عمل نماید بیکی یا بکنیزی که در تصـرف شـما است قناعت کنید و اینکه عمل برای شما بهتر است که عیال مند شوید و نتوانید از نفقه آنها برآئید و منجر باین گردد که حق بعضی ضایع گردد.

وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحلَةً فَإِن طِبنَ لَکُم عَن شَیءٍ مِنهُ نَفساً فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً چون در زمان جاهلیت اعراب متکبر متعصّب مشـرک که از مزایای انسانی بهرهمند نبوده و سـتمگری و زور و آدم کشـی را کمال خود میدانسـتند اینکه بود که بر زن که ضعیفتر از مرد میپنداشـتند و مردها را قوی و نیرومنـد میدانسـتند هیچ حقّی برای زن قائل نبودند و هیچ شـرائطی در باره زن اجراء نمیکردند ظاهرا

حتی اگر مهری در ابتداء برای او قرار میدادند آنرا بر خود مباح

صفحه : ۱۲

میدانستند و از ارث پدر و مادر و اقرباء او را محروم میکردند.

و خلاصه در آن زمان بجای علم جهل و بجای حق یک سلسله آزادی باطل سفیهانه حکومت داشت و ظلم و تعدّی سرتاسر عربستان را فرا گرفته بود تا وقتی که نور اسلام فضاء عربستان را فرا گرفت و حق هر ذی حقّی را روی میزان عدل خدائی تعیین نمود (جاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ الباطِلُ).

اینکه است که آیه حکم فرموده و بمردها دستور داده که شما حق ندارید که بتعدّی ظالمانه حقوق زنها را بگیرید مگر زنی که بطیب خاطر خواست چیزی بشوهرش ببخشد و بدهد آنرا بخورید خوردنی خوشگوار و سازگار.

صفحه : ۱۳

[سوره النساء (۴): آیات ۵ تا ۱۰]

اشاره

وَ لا تُؤتُوا السُّفَهاءَ أَموالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُم قِياماً وَ ارزُقُوهُم فِيها وَ اكسُوهُم وَ قُولُوا لَهُم قَولاً مَعرُوفاً (۵) وَ ابتَلُوا اليَتامى حَتّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِن آنَستُم مِنهُم رُشداً فَادفَعُوا إِلَيهِم أَموالَهُم وَ لا تَأكُلُوها إِسرافاً وَ بِداراً أَن يَكبَرُوا وَ مَن كانَ غَنِيًّا فَليَستَعفِف وَ مَن كانَ فَقِيراً فَليَأكُل بِالمَعرُوفِ فَإِذا دَفَعتُم إِلَيهِم أَموالَهُم فَأَشهِدُوا عَلَيهِم وَ كَفى بِاللّهِ حَسِيباً (۶) لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنهُ أَو كَثُرَ نَصِيباً مَفرُوضاً (۷) وَ إِذا حَضَرَ القِسمَةَ أُولُوا القُربى وَ اليَتامى وَ المَساكِينُ فَارزُقُوهُم مِنهُ وَ قُولُوا لَهُم قَولاً مَعرُوفاً (۸) وَ لْيَخشَ الَّذِينَ لَو تَرَكُوا مِن خَلفِهِم ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيهِم فَليَتَّقُوا اللّهَ وَ لْيَقُولُوا قَولاً سَدِيداً (۹)

إِنَّ الَّذِينَ يَأكُلُونَ أَموالَ اليَتامى ظُلماً إِنَّما يَأكُلُونَ فِي بُطُونِهِم ناراً وَ سَيَصلَونَ سَعِيراً (۱۰)

صفحه : ۱۴

[ترجمه]

اموالی را که خدا قوام زندگانی شما را بر آن مقرر داشته بتصرّف سفیهان ندهید و بقدر احتیاج نفقه و لباس بآنها بدهید و بگفتار نیک آنان را خرسند کنید [۵]

و یتیمان را آزمایش کنید تا وقتی که بحدّ رشد و بلوغ و بحد نکاح رسیدند اموالشان را بتصرف آنها بدهید و مالهای آنها را پیش از بلوغ و بزرگ شدن از ترس آنکه بزرگ شوند و مالشان را بگیرند بگزاف نخورید (و از اولیاء) کسیکه غنی است از برداشتن مال یتیم خودداری کند (یعنی برای حق خود چیزی از مال یتیم نگیرد) و کسیکه از اولیاء فقیر است بقدر متعارف چیزی بردارد و بخورد و وقتی مال یتیم را بتصرفش دادید شاهد بگیرید و خدا برای محاسبه خلق کافی است [۶]

برای مردها قسطی است معیّن و برای زنها نیز قسطی است از آنچه پدر و مادر و نزدیکان او باقی گذارده‌اند چه مال کم باشد یا زیاد

هر یک را نصیبی است که در حکم خدا تعیین گردیده [۷]

و چون در تقسیم ترکه میّت نزدیکان و یتیمان و فقیران حاضر شدند هر یک را چیزی از آن بدهید و بآنان بسخن نیکو جواب دهید [۸]

و باید اولیاء بترسند از اینکه از پشت مرگ آنها ذریّه ضعیفی باشند و آنها در چنین مجلس تقسیم حاضر شوند و کسی بآنها چیزی ندهد پس باید از خدا بترسید و بآنان بگفتار نیکو جواب دهید (و چند معنی دیگر برای اینکه آیه در مجمع البیان و منهج ذکر نموده [۹]

همانا کسانیکه اموال یتیمان را بظلم و تعدّی میخورند چنین کسانی حقیقهٔ در شکم خود آتش میکنند و بزودی در آیند در آتش افروخته [۱۰]

صفحه : ۱۵

(توضیح آیات)

وَ لا تُؤتُوا السُّفَهاءَ أَموالَكُمُ [سخنان مفسرین در معنی آیه] ۱- مقصود از سفهاء زنها و بچه‌ها میباشند.

[إبن عباس و سعید بن جبیر و حسن و ضحاك و ابی مالك و قتاده] و همین معنی را ابو الجارود از ابی جعفر علیه السّلام روایت کرده.

إبن عباس گفته وقتی مرد فهمید زنش و پسرش هر دو سفیهند و مال را تلف میکنند سزاوار نیست که آنها را بر مالش مسلّط گرداند.

۲- مقصود از سفهاء فقط زنانند. [مجاهد و إبن عمر] و از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکنند که فرموده آتش برای سفهاء آفریده شده و سه مرتبه گفت

(و انّ السفهاء النساء)

بعد فرمود بدانید که سفیهان زنانند.

از انس بن مالك روایت شده که گفته زنی سیاه با جرئت در گفتار و با نمك آمد نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و گفت پدر و مادرم فدای تو ای رسول اللّه [ص] در باره ما خیر و خوبی بگو بمن رسیده که تو تمام شرها و بدیها را در باره ما میگوئی، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود در باره شما چه گفته‌ام آن زن گفت ما را سفیهان نامیده‌ئی، رسول [ص] گفت خدا در قرآن شما را سفهاء نامیده آن زن گفت ما را نواقص گفته‌ئی، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت بس است نقصان شما را که در هر ماه پنج روز نمیتوانید نماز بخوانید (یعنی ایّام حیض).

پس از آن رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود آیا بس نیست یکی از شما را اینکه وقتی حامله میشود اجر مرابط دارد (مرابط کسی را گویند که در سر حد مسلمانان ایستاده که دشمن وارد نشود) و وقتی که زائید مثل کسی میباشد که در راه خدا کشته شده و چون شیر

صفحه : ۱۶

دهد بهر جرعه برای وی مثل آزاد کردن بنده‌ئی از اولاد اسماعیل میباشد، و چون برای شیر دادن بچه از خواب بیدار شود بهر بیداری برای او است از ثواب مثل آزاد کردن بنده‌ئی از اولاد اسماعیل.

و اينكه ثوابها براى زنهاى مؤمنات با خشوع و فروتن و صبر كنندگانست كه در خانه خود كفران نميكنند و نيز تكليف دشوار بشوهر خود نميكنند.

انس گفت آن زن سياه گفت چه بسيار فضيلتى است آنچه گفتى اگر نبود آنچه در عقب او است از شرط.

يعنى كفران زندگى با شوهر و تكليف ننمودن او را بامر دشوار.

۳- آيه عام است و شامل ميگردد هر سفيهى را از صبى يا مجنون يا كسيكه محجور باشد و قريب اينكه قول است آنچه از ابى عبد اللّه عليه السّلام روايت شده كه سفيه شارب الخمر است و كسانيكه جارى مجراى او ميباشند، و اينكه قول اولى است زيرا كه آيه عام است. [مجمع البيان] در كنز العرفان گفته تخصيص دادن سفهاء را بزنها يا اولاد يا يتيمى كه مالش در دست ولىّ او باشد عدول نمودن از ظاهر و خارج گرديدن از حقيقت است و تخصيص عموم بر خلاف اصل است.

و ديگر سفيه در عرف فقهاء كسى را گويند كه اموال خود را در غير اغراض صحيح صرف كند و چنين كسى مستوجب حجر است و هر كسى متّصف بسفاهت باشد داخل آيه است خواه زن باشد يا مرد خواه اولاد بالغ باشد يا غير بالغ. [پايان] الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُم قِياماً وَ ارزُقُوهُم فِيها وَ اكسُوهُم وَ قُولُوا لَهُم قَولًا مَعرُوفاً آيه ارشاد بر اينكه است كه ماليكه خدا بشما عطاء نموده براى تأمين زندگانى دنيوى و أخروى شما او را حفظ نمائيد و بدست سفهاء ندهيد و زن و اولاد يا كس ديگر اشخاص سفيهى را مسلط بر مال خود نگردانيد و آن اندازه‌ئى كه بايستى باهل خود انفاق نمائيد از خوراك و پوشاك در باره آنها كوتاهى نكنيد لكن اصل مال را كه قوام زندگانى شما بآن است بسفهاء ندهيد و بكلام نيكو

صفحه : ۱۷

آنها را خوشنود نمائيد كه آزرده نشوند.

وَ ابتَلُوا اليَتامى حَتّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِن آنَستُم مِنهُم رُشداً ظاهرا مقصود از ابتلاء در آيه امتحان است، و ايناس بمعنى مشاهده ايست كه همراه با الفت و محبّت باشد زيرا كه كلمه ايناس از انس گرفته شده و انس با الفت و محبت همراهست، و رشد مقابل غىّ بمعنى كج روى و بيراهه رفتن بسوى فساد است پس رشد راه يافتن بسوى هدفهاى زندگى است.

فَادفَعُوا إِلَيهِم أَموالَهُم يعنى وقتى كه يتيم بحد رشد رسيد مالش را باو بدهيد و حدّ رشد يتيم را تعيين كرده بموقع نكاح و آن موقعى است كه پسر يا دختر طلب ازدواج ميكنند خلاصه آيه پس از نهى كه مال خود را بدست سفهاء ندهيد در اينكه آيه باولياء ايتام امر فرموده كه آنها را امتحان كنيد تا وقتى كه در آنها رشد و صلاحيت نگاهدارى مال خود را يافتيد و غالبا رشد و صلاحيت وقتى ظاهر ميگردد كه بوقت بلوغ رسيده باشد پس مالشان را بدهيد، و علامت در پسر چنانچه در كتب فقهيه تحديد شده يكى از چند چيز است يا احتلام يا روئيدن موى خشن در عانه يا پانزده سالگى، و در دختر يا حيض است يا نه سالگى.

ظاهرا آيه اشاره باين است كه مناط رشد صلاحيت داشتن آنها است براى حفظ مالشان آنوقت بايستى اولياء مال يتيم را بوى رد كنند.

در مجمع البيان در توجيه (حَتّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ) گفته يعنى حتى برسند بحدّى كه قدرت بر مواقعه و انزال منى داشته باشند و مقصود از بلوغ احتلام نيست زيرا كه بعضى از مردم محتلم نميشوند يا احتلامشان عقب ميافتد و اينكه قول اكثر مفسرين است، و بعض مفسرين كسى است كه گفته (اذا كمل عقله) يعنى وقتى كه يتيم عقلش كامل گرديد و در او رشد يافتيد مالش را تسليمش كنيد و اينكه قول اولى است، و بعضى ديگر گفته‌اند كه مالش را تسليمش نكنيد مگر وقتى كه سنّ او بپانزده سالگى برسد و لو اينكه عاقل باشد، و اصحاب ما (يعنى

صفحه : ۱۸

جماعت اماميه) گفته‌اند حد بلوغ يا كامل شدن پانزده سالگى است يا روئيدن موى خشن است بر عانه. [پايان] چون مسئله فقهى است جاى بحث آن كتب فقهيه است.

وَ لا تَأْكُلُوها إِسرافاً وَ بِداراً أَن يَكبَرُوا الخ آيه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست و خلاصه اينكه خداى جليل باولياء ايتام حكم الزامى مينمايد كه بايد خيلى مواظب مال ايتام باشيد و از خوردن و اسراف كردن مال يتيم خوددارى نمائيد اگر غنى است كه هيچ حقّى بر خود نگيرد و اگر فقير است بقدر متعارف اجرت بگيرد، شايد مقصود اينكه باشد كه بقدر اقل اجرت المثل از مال يتيم بگيرد و پس از آنكه يتيم بحد رشد رسيد مالش را تحويل او بدهد و شاهد و گواه بگيرد و خدا براى گواه بودن كافى است، و جمله اخير تهديد و اشاره باهميت مال يتيم است كه خدا گواهست كه شما نسبت بمال يتيم چگونه عمل ميكنيد.

لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنهُ أَو كَثُرَ نَصِيباً مَفرُوضاً مفسرين در شأن نزول آيه چنين گفته‌اند اوس بن صامت انصارى فوت شد زنى داشت و سه دختر دو پسر عم او يكى بنام قتاده و ديگرى بنام عرفطه، مال او را گرفتند و بزن و دختران او چيزى ندادند و در جاهليت چنين بود كه بزنان و كودكان ميراث نميدادند ميگفتند مال را بايد بكسى داد كه جنگ كند و غنيمت آرد آن زن برخواست و در مسجد نزد رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آمد و گفت يا رسول اللّه اوس بن صامت دعوت حق را لبيك گفت يعنى مرد و سه دختر و مرا رها كرد و من زنى هستم و چيزى ندارم و او مال بسيار داشت و پسران عمّ او مال را گرفتند و چيزى بمن و فرزندان او ندادند حضرت آنها را طلبيد و اينكه مطلب را بآنها گفت گفتند يا رسول اللّه [ص] آنها كه بر اسب نمى‌نشينند و با دشمن جنگ نميكنند بآنها چيزى بايد داد حضرت فرمود برويد تا خداى تعالى

صفحه : ۱۹

چه فرمايد اينكه بود كه خداى تعالى اينكه آيه را فرستاد كه (لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ تا آخر.

و مقصود از (الرجال) پسرانند و مقصود از (النساء) دخترانند زيرا كه فرموده (مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ) و مقصود تعيين و نصيب و حظ و بهره است، و (نَصِيبٌ) بر وزن فعيل و بمعنى مفعول است (نَصِيباً مَفرُوضاً) اخفش گفته منصوب بفعل مقدر است يعنى (جعل ذلك نصيبا مفروضا) و تفصيل اينكه آيه را در (يُوصِيكُمُ اللّهُ) بيان كرده.

وَ إِذا حَضَرَ القِسمَةَ أُولُوا القُربى وَ اليَتامى وَ المَساكِينُ فَارزُقُوهُم مِنهُ وَ قُولُوا لَهُم قَولًا مَعرُوفاً چون حق تعالى در آيه پيش بيان نمود كسانى را كه ارث ميبرند در اينكه آيه بيان ميكند حال كسانى را كه ارث نميبرند و در اينكه آيه مردم در دو جهت اختلاف كرده‌اند:

۱- آيه از محكمات است و منسوخ نيست.

[إبن عباس، سعيد بن جبير، حسن، ابراهيم، مجاهد، شعبى، زهرى، سدى و از حضرت باقر عليه السّلام روايت شده و بلخى و جبائى و زجاج و اكثر مفسرين و فقهاء اينكه طور گفته‌اند] ۲- آيه بآيات ارث نسخ گرديده [سعيد بن مسيّب و ابى مالك و ضحاك] و نيز بين آنهائيكه آيه را از آيات محكمات گرفته‌اند دو قول است:

۱- امر در آن براى وجوب و لزوم است بآنطوريكه ورثه راضى باشند [مجاهد] ۲- ديگر اينكه حكم مستحب است (وَ إِذا حَضَرَ القِسمَةَ أُولُوا القُربى وَ اليَتامى وَ المَساكِينُ) يعنى وقتى اينكه جماعت موقع قسمت ميراث حاضر شدند و اميدوار باشند قسمتى بآنها داده شود (فَارزُقُوهُم مِنهُ) يعنى پيش از قسمت كردن تركه، چيزى بآنها عطاء كنيد.

و در اينكه مخاطب بخطاب (فَارزُقُوهُم) كيانند دو قول است يكى مخاطب

صفحه : ۲۰

ورثه‌اند كه مأمورند چيزى باينهائيكه در آيه ذكر شده و در ميراث سهمى ندارند عطاء كنند. [إبن عباس و إبن زبير و حسن و سعيد بن جبير] و بقول ديگر مخاطب آن كسى است كه آثار مرگ بر او ظاهر شده و ميخواهد وصيّت كند پس باو امر شده كه وصيت كند براى كسانيكه ارث نمى‌برند و مقدارى از مالش را بآنها بدهند. [إبن عباس و سعيد بن مسيّب و طبرى و اكثر مفسرين] وَ قُولُوا لَهُم قَولًا مَعرُوفاً يعنى بآنهائيكه در آيه بالا گفته با سخن نيكو آنها را راضى كنند نه كلام خشن، در اينجا نيز بين مفسرين اختلاف است، سعيد بن جبير گفته خداوند بولىّ ميّت امر كرده در جائيكه ورثه صغير باشند بآنهائيكه در آيه ذكر شد (از ذوى القربى و ايتام و مساكين) بگويد اينكه مال يتيمان است و اينها كودكند و شما را در آن حقّى نيست و من مالك نيستم كه مال آنها را بشما بدهم.
و بقول ديگر آيه راجع بوصى است كه او باين جماعت ذوى القربى بكلام نيكو سخن گويد و در باره آنها دعا كند بغنا و ثروت و امثال آن.
و بقول ديگر آيه راجع بموصى است به اينكه كه براى ذوى القربى وصيّت كند و بديگران قول معروف بگويد. [پايان] وَ ليَخشَ الَّذِينَ لَو تَرَكُوا مِن خَلفِهِم ذُرِّيَّةً ضِعافاً خافُوا عَلَيهِم فَليَتَّقُوا اللّهَ وَ ليَقُولُوا قَولًا سَدِيداً بعضى از مفسرين در توجيه آيه چنين گفته پس از آنكه خداى تعالى مردم را بقول معروف امر فرموده در عقب آنها را تهديد نموده (وَ ليَخشَ) يعنى اولياء كسانى ميباشند كه اگر پس از خودشان ذريّه صغارى داشتند بر آنها ميترسيدند پس آنها بايد همين طورى كه نسبت باولاد خودشانند كه پس از آنها مضطر نگردند بايد نسبت باولاد غير نيز همين طور باشند از نيكى و شفقت و رعايت آنها در حفظ تربيتشان و مالشان و اينكه حقّى است واجب بر آنها (فَليَتَّقُوا اللّهَ) يعنى در امر يتامى از خدا بترسند كه در آن اهمال نكنند (وَ ليَقُولُوا قَولًا سَدِيداً)

صفحه : ۲۱

بگويند مثل آنچه ميگويند براى اولادشان از شفقت و حسن ادب و تعليم با اخلاص إِنَّ الَّذِينَ يَأكُلُونَ أَموالَ اليَتامى ظُلماً إِنَّما يَأكُلُونَ فِى بُطُونِهِم ناراً وَ سَيَصلَونَ سَعِيراً آيه اكيدا خورندگان مال يتيمان را تهديد مينمايد كه آنهائيكه مال ايتام را بدون حق ميخورند همانا حقيقةً آتش در شكمشان ميكنند.
آرى آيه خاطرنشان ميكند كه اگرچه در ظاهر خورنده آن لذّت ميبرد لكن نميداند كه آنچه از مال يتيم خورده در حقيقت هيزم آتش بوده كه در قيامت آتش ميگيرد و شعله‌ور ميشود و چه آتشى كه از غضب خدا افروخته شده و آن همان آتشى است كه فرموده (الَّتِى تَطَّلِعُ عَلَى الأَفئِدَةِ).

صفحه : ۲۲

[سوره النساء (۴): آيات ۱۱ تا ۱۲]

اشاره

يُوصِيكُمُ اللّهُ فِى أَولادِكُم لِلذَّكَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَيَينِ فَإِن كُنَّ نِساءً فَوقَ اثنَتَينِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ وَ إِن كانَت واحِدَةً فَلَهَا النِّصفُ وَ لِأَبَوَيهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ مِمّا تَرَكَ إِن كانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَم يَكُن لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَواهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كانَ لَهُ إِخوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصِى بِها أَو دَينٍ آباؤُكُم وَ أَبناؤُكُم لا تَدرُونَ أَيُّهُم أَقرَبُ لَكُم نَفعاً فَرِيضَةً مِنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً (۱۱) وَ لَكُم نِصفُ

ما تَرَكَ أَزواجُكُم إِن لَم يَكُن لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمّا تَرَكنَ مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِها أَو دَينٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمّا تَرَكتُم إِن لَم يَكُن لَكُم وَلَدٌ فَإِن كانَ لَكُم وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمّا تَرَكتُم مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِها أَو دَينٍ وَ إِن كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَو أُختٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ فَإِن كانُوا أَكثَرَ مِن ذلِكَ فَهُم شُرَكاءُ فِي الثُّلُثِ مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بِها أَو دَينٍ غَيرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲)

صفحه : ۲۳

[ترجمه]

خدا بشما وصيت فرموده نسبت باولادتان كه براى پسر از ارث دو برابر حظّ دختر باشد پس اگر اولاد ميت دو دختر يا زيادتر باشد فرض همه دو ثلث از تركه است و اگر دختر يكى باشد براى او نصف تركه است و براى هر يك از پدر و مادر يك سدس از تركه است در صورتى كه ميت را اولاد باشد و اگر او را اولاد نباشد و وارث او ابوين باشند براى مادر ثلث تركه است و اگر براى ميت برادر باشد براى مادر سدس تركه است و اينكه تقسيم پس از اداء وصيتى است كه بآن وصيت شده باشد يا دين پدران شما و اولادان شما و نميدانيد كدام يك پرفائده‌ترند براى شما و اينكه احكام فريضه ايست از جانب خدا زيرا كه او عالم و دانا است بمصالح امور و او حكيم و درستكار است [۱۱]

و براى شما مردها است نصف تركه زنان شما اگر براى آن زن ولدى نباشد و اگر او را اولاد باشد پس براى شما ربع تركه او است و اينكه ارث پس از وصيت آن زن است و پس از اداء قرض او و براى زنها ربع تركه شما است اگر براى شما اولاد نباشد و اگر شما را اولاد باشد ثمن تركه است پس از وصيتى كه كرده‌ايد يا دين، و اگر مردى بميرد و وارث او فقط كلاله باشد يا زن باشد و وارث او كلاله و آن ميت را برادر مادرى باشد يا خواهر مادرى براى هر يك از آن برادر و خواهر مادرى شش يك مال ميباشد و اگر برادر و خواهر مادرى وى زيادتر باشند آنها شركاء در ثلثند پس از وصيتى كه بآن وصيت شده يا دين كه اداء شود در صورتى كه وصيت و دين ضرر بر ورثه نباشد و اينها حكمى است از جانب خدا و او دانا بمصالح امور و بردبار است [۱۲]

. (و ضرر وصيت آنستكه زائد بر ثلث باشد و ضرر دين اينكه است كه ميت دروغى اقرار بدين كرده باشد).

صفحه : ۲۴

(توضيح آيات)

يُوصِيكُمُ اللّهُ فِي أَولادِكُم لِلذَّكَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَيَينِ بين مفسرين در شأن نزول آيه اختلاف است:

محمّد بن المنكدر از جابر بن عبد اللّه چنين روايت كرده كه گفته مريض شدم و رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و ابو بكر بعيادت من آمدند و آنها راه ميرفتند كه من بيهوش شدم پس پيغمبر [ص] آب خواستند و وضو گرفتند چون آب وضوء او بر من ريخت بهوش آمدم گفتم اى رسول خدا در مال خود چطور رفتار كنم پس حضرت ساكت شد و آيه مواريث نازل گرديد.

و بقول ديگر آيه در باره عبد الرحمن برادر حسان شاعر نازل گرديد.

[مجمع البيان] (يُوصِيكُمُ اللّهُ) يعنى خدا شما را امر ميكند و بر شما واجب ميگرداند (فِي أَولادِكُم) يعنى در باره ميراث اولاد شما و اينكه اجمال است و تفصيل آن (لِلذَّكَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَيَينِ) است يعنى بهره ذكور از اولادان شما دو برابر است و اينكه حكم در جائى

است که ذکور و اناث با هم باشند و در حال انفراد اگر میت را یک پسر باشد تمام مال را میبرد و هرگاه دو دختر یا زیادتر باشند دو ثلث مال نصیب آنها میگردد و دلیل بر آن قوله تعالی (فَإِن کُنَّ نِساءً فَوقَ اثنَتَینِ) یعنی اگر اولاد همه دختر باشند و اولاد پسر با آنها نباشند (فَوقَ اثنَتَینِ) یعنی زیادتر از دو نفر باشند (فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ) پس برای آنها است دو بخش از سه بخش از میراث، و ضمیر در (ثُلُثا) راجع بما ترک میّت است اگر چه ذکر نشده زیرا چون آیه در میراث است معلوم میشود که مقصود ما ترک میّت است و قوله تعالی (لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ) دلالت دارد بر اینکه حکم دو دختر حکم یک پسر است زیرا که همانطوریکه برای اینکه دو ثلث است با یک بنت همین طور جایز است برای دو بنت ثلثین و چون بیان نمود آنچه را که دلالت

صفحه : ۲۵

دارد بر حکم بنتین عقب او فرموده (فَإِن کُنَّ نِساءً فَوقَ اثنَتَینِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ) در مجمع گفته اگر باقی مانده‌گان از نساء زیادتر از دو نفر باشند (فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ) ظاهرا اینکه کلام اقتضاء دارد که دو دختر مستحق ثلثین نباشند لکن اجماع امّت بر اینکه است که حکم دو دختر حکم همان است که زیادتر باشند و در آیه چند وجه ذکر شده.

۱- در آیه بیان حکم بنتین و مازاد آنها است زیرا که معنی آیه اگر بوده باشند دو بنت و زیادتر برای آنان است (ثُلُثا ما تَرَکَ) مگر اینکه قبلا (فَوقَ اثنَتَینِ) ذکر شده چنانچه از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که زن زیادتر از سه روز مسافرت نکند مگر اینکه با شوهر یا از محارم همراه باشد.

۲- ابو العباس مبرد گفته آیه دلیل بر اینکه است که برای بنتین دو دختر دو ثلث است پس بدان که زیادتر از بنتین برای آنها ثلثان است.

۳- اینکه ما به بنتین دو ثلث میدهیم بدلیل اینکه مسمّائی برای آنها فرض نشده و دلیل آن قوله تعالی (یَستَفتُونَکَ فِی النساء قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِی الکَلالَةِ) تا آخر، پس همین طوری که برای خواهر نصف تعیین شده برای دختر هم نصف ما ترک تعیین شده، و نیز دلیل بر آن اجماع است بر اینکه که حکم بنتین در استحقاق ثلثین حکم بنات است در استحقاق مگر آنچه از إبن عباس روایت شده که برای بنتین نصف است و اینکه ثلثین فرض حکم ثلاث از بنات است، و از نظام حکایت شده که از إبن عباس روایت کرده که برای بنتین نصف و قیراط است زیرا که برای یک بنت نصف است و برای سه ثلثین وقتی گفت (لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ) معلوم میشود که برای ذکور ثلثان و برای انثی الثلث معلوم میشود که برای دو دختر دو ثلث است پس سزاوار است که بوده باشد برای بنتین آنچه بین آن دو تا است.

(وَ إِن کانَت واحِدَةً فَلَهَا النِّصفُ) و اگر (مولود یا متروک واحدة) یک بنت باشد برای او نصف ما ترک میّت است.

صفحه : ۲۶

وَ لِأَبَوَیهِ لِکُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ مِمّا تَرَکَ إِن کانَ لَهُ وَلَدٌ پس از آنکه حکم ارث اولاد را تعیین گردانید شروع نمود بارث والدین که هرگاه میّت را ولد باشد برای هر یک از پدر و مادرش شش یک مال میّت است و فرقی نیست بین اینکه یک ولد باشد یا زیادتر و نیز با او دخترانی باشند یا نباشند در تمام صور برای پدر و مادر با بودن ولد سدس است و اگر یکی باشد باقی مال حق او است و اگر چند نفر اولاد ذکور باشند مال بالسّویه بینشان تقسیم میگردد و اگر ذکور و اناث با هم باشند (لِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ) است و اگر فقط یک بنت باشد برای وی نصف است و برای هر یکی از ابوین سدس و برای هر دو دو سدس است و نزد ائمه ما باقی رد میگردد بدختر و یکی از ابوین یا هر دو بر قدر سهام آنها است بدلالت قوله تعالی (وَ أُولُوا الأَرحامِ بَعضُهُم أَولی بِبَعضٍ فِی کِتابِ اللّهِ) و ثابت گردیده که قرابت والدین و قرابت ولد متساویند زیرا که ولد بنفسه بمیت نزدیک است چنانچه والدین بنفسها نزدیکانند

باو و اولاد اولاد قائم مقام ولـد صـلبی میباشـند با پـدر و مادر که هر یک از آنها قائم مقام کسـی است که بمیّت نزدیک است و در اینکه مسئله بین فقهاء اختلاف است.

فَإِن لَم يَكُن لَه وَلَدٌ وَ وَرِثَه أَبَواه فَلِأُمِّهِ الثُّلُث یعنی اگر برای میّت اولاد نباشـد و وارث او پدر و مادرش باشـند پس برای مادرش ثلث مال میت میباشد.

ظـاهر آیه دلالت دارد بر اینکه باقی برای پـدر است و اجماع بر اینکه است پس اگر برای میّت زن باشـد و زوج داشـته باشـد نصـف ترکه سهم او است و برای مادر ثلث است و باقی برای پدر است و اینکه مذهب إبن عباس و ائمه ما است و کسی که در اینکه مسئله گفته برای مـادر ثلث مـا بقی مـال است خلاـف ظاهر گفته و اگر عوض زوج زوجه باشـد برای او ربع مال است و برای مادر ثلث و باقی مال پدر است.

صفحه : ۲۷

فَإِن كانَ لَه إِخوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُس یعنی اگر برای میّت برادر و خواهر باشد و پدر، و مادر در اینکه صورت مادر شش یک میبرد و اخوه حاجب میشود از اینکه مادر ثلث ببرد با اینکه اخوه ارث نمیبرد.

و إبن عبـاس گفته مـادر از ثلث بسـدس محجوب نمیگردد بکمتر از سه نفر از برادران و خواهران چنانچه آیه چنین اقتضاء میکنـد و اصـحاب مـا امامیه میگوینـد مادر از ثلث بسـدس محجوب نمیگردد مگر بـدو برادر یا بیک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر ابوینی یعنی پـدر و مـادری یـا پـدری تنهـا و اخوه مادری حاجب نمیشونـد، و در اینکه مطلب بین فقهاء اختلاف است، و گفته‌انـد عرب در بسـیاری از کلامشـان اثنین را بلفـظ جمـع آورده، و از سـیبویه حکـایت شـده که گفته (انهم یقولون وضـعا رحالهمـا یریـدون رحلی راحلتيهما) و قال تعالی (وَ كُنّا لِحُكمِهِم شاهِدِينَ) یعنی حکم داود و سـلیمان. و قتاده گفته اینکه برادر میّت مادر را از ارث محجوب میگرداند با اینکه برادر ارث نمیبرد برای اینکه است که معونه پدر باشد که متکفل نفقه و نکاح اولاد بوده و مادر نفقه دهنده نیسـت و اینکه کلاـم دلاـلت دارد بر اینکه رأی او بر اینکه است که برادر مـادری تنهـا مادر را از ارث محجوب نمیکنـد برای اینکه بر پـدر لازم نمیآید نفقه آنها بدون خلاف. [پایان] مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها أَو دَينٍ آباؤُكُم وَ أَبناؤُكُم لا تَدرُونَ أَيُّهُم أَقرَبُ لَكُم نَفعاً فَرِيضَةً مِنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً چون اینکه آیه و آیه بعـد ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضـیح نیست و خلاصه اینکه پس از بیان احکام ارث ورثه را یادآوری مینمایـد که بایستی تقسیم مال میّت پس از انجام وصـیّت او و پس از اداء دین او باشد، و در قوله تعالی (لا تَدرُونَ أَيُّهُم أَقرَبُ لَكُم نَفعاً) از مفسرین در توجیه آیه چند قول نقل شده و بهترین وجوه اینکه است که گفته شود که شما نمیدانید کدام یک از ورثه نفع

صفحه : ۲۸

اخرویشان برای شـما بیشتر است زیرا که بعض ارحام بعض دیگر را شـفاعت میکنند اگر درجه والد بلندتر باشد ولد خود را شفاعت میکنـد، و نیز ولـد والـد را شـفاعت میکنـد که درجه او بلند شود (عَلِيماً حَكِيماً) او است دانا بمصالح و مفاسد امور و او است حکیم درستکار که تمام اوامر و نواهی او از روی حکمت و نظام عالم تعیین گردیده.

و بعضـی در معنی آیه گفته‌اند شـما نمیدانید که کدام یک از شما پیش از دیگری فوت میشوید تا اینکه وارث بمال او منتفع گردد، و باقی فقرات آیه واضح است و ظاهرا در آن اختلافی نیست و از محکمات آیات بشمار میرود.

وَ إِن كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امرَأَةٌ وَ لَه أَخٌ أَو أُختٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ فَإِن كانُوا أَكثَرَ مِن ذلِكَ فَهُم شُرَكاءُ فِي الثُّلُثِ الخ كلالـهٔ خبر كان یعنی اگر رجل موروث منه یا وارث کلاله باشد و کلالهٔ حال است از ضـمیر یورث، و کلاله در اصل مصدر است و

گفته میشود بر کسی که نه ولد دارد و نه والد و دارای برادر و خواهر باشد و صفت است برای موروث یا وارث.
و از ائمه علیهم السّلام روایت شده که کلاله بر برادر و خواهر اطلاق میگردد و در آیه گفته شده کلاله کسی است که از طرف مادر برادر و خواهر دارد و در آخر سوره کسی است که از طرف مادر و پدر خواهر و برادر دارد یا از طرف پدر فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ فَإِن كانُوا أَكثَرَ مِن ذلِكَ فَهُم شُرَكاءُ فِي الثُّلُثِ در مجمع گفته در معنی کلاله اختلاف است جماعتی از صحابه و تابعین از جمله آنها ابو بکر و عمر و إبن عباس در یکی از دو روایت از او و قتاده و زهری و إبن زید گفته‌اند آن غیر از ولد و والد است، و در روایت دیگر از إبن عباس او غیر از والد است و ضحاك و سدی گفته کلاله اسم میتی است که از آن ارث برده میشود، و از ائمه [ع] روایت شده که کلاله اخوه و اخوات است و آنچه در اینکه آیه ذکر شده اخوه و اخوات میباشند که از قبل مادر باشند، و در آخر

صفحه : ۲۹

سوره کسیکه از طرف اب و ام یا از قبل آباء میباشند (أَوِ امرَأَةٌ) عطف است بر قوله تعالی (وَ إِن كانَ رَجُلٌ) و معنای آیه چنین میشود و اگر مردی (کلاله) باشد یا زنی کلاله باشد از مالش ارث برده میشود بنا بر قول کسیکه گفته خود میّت کلاله نامیده شده و کسیکه گفته وارث را کلاله گویند پس در معنی اگر مردی در حال تکلل ارث برده شده یا زنی تکلل باشد حکمش چنین است و اینکه قول إبن عمر و اهل کوفه است و مؤیّد اینکه قول روایتی است که از جابر نقل شده که گفته من مریض بودم و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد گفتم میراث چگونه است و حال آنکه ارث میبرند از من کلاله (یعنی پدر و مادر اولاد ندارم) پس اینکه آیه فرائض نازل گردید و کلاله در نسب کسی است که با میت مساوی باشد در کلاله بودن از اخوه و اخوات و ولد و والد کلاله نمیباشند زیرا که آنها اصل نسبند که نسب میت بآنها منتهی میگردد و غیر از ولد و والد از آنها خارجند همین قدر از جهت ولادت نسب آنها بمیت میرسد، پس بنابراین معنای (الكَلالَةِ) مثل اکلیل که بر سر میگذارند زائد است و اصل نیست امّا ولد و والد دو طرف انسانند از او جدا نمیباشند وقتی مرد دو طرف آنها رفته اینکه است که زائل شدن دو طرف (کلاله) نامیده شده.
و قوله تعالی (وَ لَهُ أَخٌ أَو أُختٌ) یعنی برادر و خواهر امّی که از مادر یکی باشند (فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنهُمَا السُّدُسُ فَإِن كانُوا أَكثَرَ مِن ذلِكَ فَهُم شُرَكاءُ فِي الثُّلُثِ) در اینجا ذکر و انثی را مساوی قرار داده که برای هر یک از آنها سدس مال است که آنها در میراث متساوی ارث میبرند و خلافی نیست که برادر و خواهر امّی در میراث متساویانند تا آنجا که فرموده اختلاف در مواریث بین فقهاء بسیار است کسی که بخواهد بمحل خودش یعنی کتب فقهیه مراجعه نماید.
مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِها أَو دَينٍ یعنی بعد از انفاذ وصیتی که وصیت کرده شده است بآن یا پس از اداء دین اگر داشته.

صفحه : ۳۰

غَيرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ یعنی در حالتی که میت زیان آورنده نباشد بر ورثه در وصیت خود و در دین خود، و ضرر در وصیت آنستکه زائد بر ثلث باشد، و ضرر در دین آنستکه اقرار کند میت بقرض خود بکسیکه در ذمّه او چیزی ندارد بقصد ضرر زدن بوارث و دفع او از ارث.

صفحه : ۳۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳ تا ۱۹]

اشاره

تِلکَ حُدُودُ اللّهِ وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ یُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ (۱۳) وَ مَن یَعصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدخِلهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ (۱۴) وَ اللاّتِی یَأتِینَ الفاحِشَةَ مِن نِسائِکُم فَاستَشهِدُوا عَلَیهِنَّ أَربَعَةً مِنکُم فَإِن شَهِدُوا فَأَمسِکُوهُنَّ فِی البُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ المَوتُ أَو یَجعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً (۱۵) وَ الَّذانِ یَأتِیانِها مِنکُم فَآذُوهُما فَإِن تابا وَ أَصلَحا فَأَعرِضُوا عَنهُما إِنَّ اللّهَ کانَ تَوّاباً رَحِیماً (۱۶) إِنَّمَا التَّوبَةُ عَلَی اللّهِ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِن قَرِیبٍ فَأُولئِکَ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیهِم وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۷)

وَ لَیسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ المَوتُ قالَ إِنِّی تُبتُ الآنَ وَ لا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُم کُفّارٌ أُولئِکَ أَعتَدنا لَهُم عَذاباً أَلِیماً (۱۸) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُم أَن تَرِثُوا النِّساءَ کَرهاً وَ لا تَعضُلُوهُنَّ لِتَذهَبُوا بِبَعضِ ما آتَیتُمُوهُنَّ إِلاّ أَن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالمَعرُوفِ فَإِن کَرِهتُمُوهُنَّ فَعَسی أَن تَکرَهُوا شَیئاً وَ یَجعَلَ اللّهُ فِیهِ خَیراً کَثِیراً (۱۹)

صفحه : ۳۲

[ترجمه]

آنچه از احکام و اوامر گفته شد از حدود امر خدا است و هر کس امر خدا و رسول او را اطاعت کرد خدا او را داخل میگرداند در بهشتهائی که از زیر اشجار آن نهرها جریان دارد و در آن بهشتها جاویدانند و اینکه است سعادت و فوز بزرگ [۱۳]

و هر کس خدا و رسول او را نافرمانی کند و از حدودی که مقرّر گردانیده تجاوز نماید خدا او را در جهنم داخل میگرداند و در آن جاویدانند و برای او عذاب خوار کننده‌ئی مهیّا است [۱۴]

و از زنهای شما زنانی که عمل فاحشه کنند، پس ای حکام شریعت طلب گواهی کنید از خودتان چهار نفر از مؤمنین اگر آن چهار نفر شهادت دادند پس از آن آنها را در خانه‌ها نگاه دارید تا وقتی که بمیرند یا اینکه خدا بر اینها راهی باز کند [۱۵]

و آن دو مرد و زن که زنا کردند آنان را برنجانید پس اگر توبه کردند و اصلاح نمودند از اذیت آنها اعراض نمائید زیرا که خدا پذیرنده توبه و مهربان است [۱۶]

جز اینکه نیست که خدا توبه کسانی را می‌پذیرد و قبول میکند که از روی نادانی عمل بدی کرده‌اند و سپس بزودی از آن پشیمان گردیده توبه میکنند و خدا دانا و درستکار است [۱۷]

و قبول توبه نیست برای کسانیکه گناهان کردند تا وقتی که مرگ بر یکی از آنها حاضر گردید آنوقت گوید من الآن توبه کردم و نیز توبه‌ئی نیست بر آنهائیکه مردند در حالیکه کافر بودند آن جماعت کسانی میباشند که برای آنها عذاب دردناک آماده شده [۱۸]

ای اهل ایمان برای شما حلال نیست که زنان را بمیراث بگیرید باکراه و بر زنها سخت‌گیری نکنید که قسمتی از مهر آنها را بگیرید مگر وقتی که از آنها فاحشه‌ئی ظاهر شد و در زندگانی با زنها بخوشی و خوبی رفتار کنید و صبر کنید چه بسا چیزی ناپسند شما است در حالیکه خدا در آن خیر بسیار قرار داده [۱۹]

صفحه : ۳۳

(توضیح آیات)

تِلکَ حُدُودُ اللّهِ وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ یُدخِلهُ جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها (تِلکَ) اشاره باحکامی است که در آیات بالا راجع بیتمامی و مواریث بیان شده و آنها را حدود خدا نامیده زیرا که احکام شریعت حدودی است که بر مکلفین تعیین گردیده و جایز نیست مکلّفی از آن حدود تجاوز نماید و کسیکه مراعات حدود الهی را نمود و خدا و رسول را اطاعت کرد پاداش عمل چنین کسی بهشتهائی است که از زیر درختهای آن علی الدوام نهرهای آب جریان دارد.

وَ ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ و اینکه الطاف و کرامات فوز بزرگی است و مخصوص بکسانی است که فرمان خدا و رسولش را اطاعت میکنند.

وَ مَن یَعصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدخِلهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ دأب قرآن بر اینکه است که هر جا یا اکثر جاها وقتی ذکری از کرامات و مقامات بلند نیکوکاران برده شود در مقابل یادآور میگردد درجات پست و عذاب ناگوار کسانی را که مخالفت اوامر الهی را نموده‌اند زیرا که نبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله را مبشر و نذیر نامیده، و چنانچه در اخبار رسیده بایستی خوف و رجاء در مؤمن مثل دو کفه میزان مساوی باشد هیچکدام بر دیگری زیادتی ننماید.

(حُدُودُ) جمع حدّ است و شامل تمام قوانین اسلام میگردد، و ظاهرا آیه دلالت بر اینکه دارد کسیکه از تمام حدود الهی تعدّی کند و هیچ حدی از حدود الهی را مراعات ننماید و خدا و رسولش را مخالفت کند عذاب چنین کسی مثل عذاب کفار است که در جهنم جاویدانند زیرا کسیکه از تمام حدود از احکام و واجبات و اوامر و نواهی تعدی کند و از امر خدا و رسول سرکشی نماید در ردیف کفار قرار گرفته و عذاب کفار بر او جاری خواهد گردید مگر اینکه قبل از مرگ توبه کند.

صفحه : ۳۴

وَ اللّاتِی یَأتِینَ الفاحِشَةَ مِن نِسائِکُم فَاستَشهِدُوا عَلَیهِنَّ أَربَعَةً مِنکُم فَإِن شَهِدُوا پس از بیان احکام ارث و طبقات ارث برنده‌گان شروع نموده ببیان حکم زن فاحشه و بمردهای مؤمنین دستور فرموده که هرگاه زنی از زنان شما یعنی شوهرداران زنا داد پس ای حکّام شریعت طلب شاهد کنید بر کار آنها پس اگر بشرائط مقرّره شهادت دادند فَأَمسِکُوهُنَّ فِی البُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ المَوتُ أَو یَجعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا پس چنین زنی را در خانه نگاه داریـد یعنی او را در خانه حبس کنیـد تا بمیرد یا خـدا راه خلاصـی بر وی باز کنـد که از حبس نجات یابد.

مفسّرین گفته‌اند پس از آنکه اصحاب آخر آیه را شنیدند که خدا راه نجاتی برای چنین زنانی باز کند متوجه شدند که آنراه کدام است حضرت فرمود

(البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام و الشیب بالشیب جلد مائة و الرجم)

یعنی اگر مرد بی‌زن و زن بی‌شوهر زنا کردند باید هر یک را یکصد تازیانه حدّ بزنند و اگر مرد زن‌دار و زن شوهردار زنای محصنه کنند حدّ آنها صد تازیانه و رجم است، و ظاهرا حکم اول که حبس زن زناکار باشد نسخ شده و بجای آن حکم حدّ بر غیر محصنه و رجم بر محصنه بجای آن آمده و حکم اشهاد و استشهاد باقی مانده.

و بعضی فاحشه در آیه را تعمیم داده‌اند که زنا و سحق را شامل گردد و سحق آن عمل رکیکی است که بعضی از زنها با بعض دیگر انجام میدهند، لکن از لفظ فاحشه همان زنا متبادر میگردد و مشهور و معروف بین مفسرین نیز همان زنا مراد است.

در مجمع گفته بعضی از اصحاب ما گفته‌اند کسیکه بر او رجم واجب گردید اول جلد است بعد رجم و باین مطلب حسن و قتاده و جماعتی از فقهاء قائلند، و اکثر اصحاب ما اینکه را بشیخ و شیخه اختصاص میدهند، امّا غیر آنها جز از رجم چیز دیگر بر ایشان

نیست، و نزد جمهور مفسّرین حکم اینکه

صفحه : ۳۵

آیه منسوخ است و همین طور از ابی جعفر و ابی عبد اللّه [ع] روایت شده، و بعضی گفته‌اند غیر منسوخ است زیرا که حبس مؤیّد نیست بلکه مستند بغایتی است و بیان غایت شیئی نسخ ذی الغایت نباشد چنانچه اگر گفته میشود (افعلوا کذا الی رأس الشهر) و در اینکه قول نظر است و بین اینکه دو موضع فرق است زیرا که معلق کردن برأس شهر محتاج ببیان صاحب شرع نیست بخلاف آیه که بیان آن وظیفه شرع است وَ الَّذانِ یَأْتِیانِها مِنْکُم یعنی آن دو نفر که مرتکب فاحشه گردیده‌اند، در اینجا از مفسرین چند قول نقل شده: ۱- (وَ الَّذانِ) یعنی آن مرد و زن. [حسن و عطاء] ۲- بکران از رجال و نساء. [سدی و إبن زید] ۳- دو مرد از زناکار. [مجاهد] و اینکه قول صحیح نیست زیرا که اگر چنین باشد معنائی برای تثنیه (الَّذانِ) نیست زیرا که وعد و وعید نمیآید مگر بلفظ جمع که (الّذین) باشد یعنی برای هر یک از آنها میباشد یا باید بلفظ واحد آید که بر جنس دلالت میکند اما تثنیه فائده‌ئی در آن نیست، و ابو مسلم گفته مقصود آن دو مردی است که برای فاحشه با هم خلوت کرده باشند و فاحشه در آیه اول یعنی (وَ اللّاتِی یَأْتِینَ الفاحِشَةَ) مساحقه است و در آیه دوم مقصود لواط است و نزد او حکم اثنین ثابت و غیر منسوخ است و اهل عراق بهمین تأویل قائل شده‌اند و نزد آنها در لواط و سحق حدی نیست و اینکه قول بعید است زیرا که آنچه جمهور مفسرین گفته‌اند اینکه است که مقصود از فاحشه در آیه زنا است و اینکه حکم در آیه منسوخ است بحدی که در سوره فرض نموده.

و حسن و مجاهد و قتاده و سدی و ضحاك و غیر اینها و بلخی و جبائی و طبری و بعضی از آنها گفته‌اند که اینکه آیه نسخ شده بآیه جلد و رجم در صورتی که هر دو ثیّبه باشند.

صفحه : ۳۶

فَآذُوهُما فَإِن تابا وَ أَصلَحا فَأَعرِضُوا عَنهُما (فَآذُوهُما) در معنی آن دو قول است:

۱- اذیت کردن آنها را بزبان و کتك زدن بکفش. [إبن عباس] ۲- سرزنش کردن و توهین کردن آنها. [حسن و قتاده] حسن گفته اول اذیت کردن است زیرا که آیه اول اذیّت است پس آن حبس سدی گفته حبس در ثیّبین و اذیّت و رنجانیدن در بکرین (دختر بی‌شوهر و پسر بی‌زن) و بقولی حبس برای زنها است و اذیت برای مردها، و فرّاء گفته آیه اخیر آیه اول نسخ گردیده (فَإِن تابا) اگر توبه کردند (وَ أَصلَحا) و عمل صالح بجا آوردند (فَأَعرِضُوا عَنهُما) دست از آنها بردارید و متعرض آنها نشوید [بیان طبرسی بپایان رسید] إِنَّ اللّهَ کانَ تَوّاباً رَحِیماً (توّاب) صیغه مبالغه است و دلالت دارد بر بسیاری یعنی همانا خداوند بسیار قبول کننده توبه است و بسیار ببندگانش مهربان است.

إِنَّمَا التَّوبَةُ عَلَی اللّهِ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِن قَرِیبٍ ظاهرا اینکه آیه و آیه بعد مرتبط بآیه بالا میباشد زیرا که آن آیات بتوبه ختم گردیده، و توبه در لغت بمعنی برگشت است و در اینجا مقصود برگشت از مخالفت بموافقت است وقتی نسبت بعبد داده شود، (علی) بمعنی علو و استیلاء است و لام بمعنی نفع است، و توبه نسبت بحق تعالی موفّق گردانیدن بنده است بتوبه و دیگر قبول توبه او وقتی توبه نمود.

بعضی از مفسرین گفته بازگشت بنده بسوی خدا مساوی با دو برگشت خدای تعالی است بسوی بنده زیرا که توبه یك عمل پسندیده‌ئی است که محتاج بنیرو است و نیرو دهنده خدا است که بنده را موفّق میگرداند که از عمل ناپسند برگردد وقتی که موفّق بتوبه گردید محتاج بتطهیر از آلودگی گناهان و آمرزش است که بار دیگر مشمول عنایت و رحمت و آمرزش خدا قرار گیرد، و اینکه

صفحه : ۳۷

دو عنایت و برگشت همان دو توبه‌ئی میباشند که توبه بنده را در میان گرفته‌اند در سوره توبه آیه (۱۱۸) فرموده (ثُمَّ تابَ عَلَیهِم لِیَتُوبُوا) اینکه همان توبه اولی است و نیز توبه دومی در سوره بقره آیه (۱۶۰) فرموده (فَأُولئِکَ أَتُوبُ عَلَیهِم) بنده در میان اینکه دو توبه قرار گرفته. [پایان] و چون خدای جلیل خودش بنده گانش وعده بخشش داده گویا خود را متعهد گردانیده که بنده گنهکار وقتی از جهت نافرمانی و سرپیچی از فرمان پروردگارش پشیمان گردید و روی نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز آورد او را بپذیرد و از جرم او گذشت نماید اینکه است که بلفظ (علی) که بمعنی ضرر است و لام (لِلَّذِینَ) که بمعنی نفع است گویا در عهده خود گذارده که توبه عبد را قبول نماید و وفای بعهد لازم است.

لکن از آیه چنین برمیآید که در دو مورد خداوند متعهد قبول توبه عبد گردیده یکی در جائی که عمل رکیک از روی جهالت واقع گردد و دیگر بزودی پشیمان گردد و توبه کند.

و وقتی توبه در چنین موردی واقع گردید نظر بعهدی که خدای تعالی کرده و برخود لازم گردانیده توبه بنده را قبول میکند (بِجَهالَةٍ) در موضع حال است یعنی کسانیکه از روی جهالت عمل بد میکنند. مفسرین جهالت را تعمیم داده‌اند که هر کس عمل بد میکند جاهل و سفیه است یعنی نادان است زیرا آدم سفیه تابع شهوات میگردد و از اطاعت مولی سرپیچی میکند و آدم عاقل و دانا هرگز چنین نمیکند، و نیز گفته‌اند مقصود از (مِن قَرِیبٍ) در آیه قبل از حضور موت است، از إبن عباس نقل میکنند که گفته پیش از اینکه بر او وارد گردد سلطان موت، و نیز گفته‌اند که گناه اعم است خواه شرک و کفر باشد و خواه معصیت و ترک اوامر و اتیان بمناهی هر کدام باشد اطلاق آیه شامل آن میگردد و آیه بعد که (وَ لَیسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ المَوتُ الخ)، بیان همین (قَرِیبٍ) است که در آیه بالا گفته شده

صفحه : ۳۸

که مقصود از (قَرِیبٍ) شرف حضور موت است یعنی تا وقتی توبه مورد قبول میگردد که یقین بموت نشده باشد وقتی یقین بموت کرد توبه نتیجه بخش نخواهد بود مثل توبه فرعون وقتی برود نیل غرق گردید و امثال او.

در کتاب فقیه از آخرین خطبه حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکند که فرمود هر کس یک سال قبل از مرگش توبه کند خدا توبه او را می‌پذیرد و سپس فرمود یک سال بسیار است هر کس یک ماه قبل از مرگش توبه کند خدا او را میآمرزد سپس فرمود یک ماه نیز بسیار است هر کس یک روز پیش از مرگ هم توبه کند خدا او را میآمرزد سپس فرمود هر کس یک ساعت قبل از موتش توبه کند خدا او را میآمرزد سپس فرمود یک ساعت هم زیاد است هر کس توبه کند و روحش به اینکه جا رسیده باشد و بگلوی خود اشاره فرمود خدا او را میآمرزد.

و جمع بین اخبار همان است که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که وقتی از حضرتش از آیه (وَ لَیسَتِ التَّوبَةُ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ) سؤال شد حضرت در پاسخ فرمود توبه در موقعی است که آن عالم را نبیند یعنی وقتی که محتضر عالم برزخ را معاینه نبیند.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُم أَن تَرِثُوا النِّساءَ کَرهاً مفسرین گفته‌اند که از روایات و تواریخ چنین نقل شده که در زمان جاهلیت اعراب نسبت بزنها بی‌رحمانه عمل میکردند از جمله ظلم آنها بزنها اینکه بود که مردی که میمرد جز مادر میّت کسان دیگرش را جزء ترکه میّت بحساب میآوردند و بارث میبردند باین ترتیب که یکی از ورثه پارچه‌ئی بر زن میّت می‌انداخت و او را مالک میشد و اگر زن میل داشت میتوانست بدون مهر با او ازدواج کند و اگر زن بازدواج با او مایل نبود او را حبس میکرد و اگر میخواست

میتوانست او را بـدیگری تزویج کند و از مهر او اسـتفاده نماید و اگر نمیخواست مانع ازدواج او بدیگری میشد تا موقعی که میمرد و اگر صاحب مال بود از مالش استفاده میکرد، اینکه آیه ظاهرا نهی از همان عادت دیرینه یعنی ارث بردن

صفحه : ۳۹

زنـان است، و چنانچه بعضـی از مفسـرین گفته‌انـد آیه از اینکه سـنّت زشت منع میکنـد اینکه است که فرموده (لا یَحِلُّ لَکُم أن تَرِثُوا النِّساءَ کَرهاً) یعنی آنها را بطریق ارث نگیریـد در صورتی که آنها کراهت داشته باشـند (کَرهاً) بفتـح کاف و ضمّ آن هر دو قرائت شـده، و بقولی او را نگاه میداشـتند تا بمیرد، و بقولی (لا یَحِلُّ لَکُم) یعنی بر شـما جایز نیست آنها را نگاه دارید برای اینکه از آنها با عدم رضایتشان ارث ببرید، و بعضـی از مردها بزنش اذیّت مینمود تا اینکه مالش را بدهد وَ لا تَعضُلُوهُنَّ لِتَذهَبُوا بِبَعضِ ما آتَیتُمُوهُنَّ إِلّا أن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ شیخ طبرسـی در جامع الجوامع در توجیه (إِلّا أن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ) گفته که مقصود نشوز و بذاء و معصیت و اذیت کردن بزوج و اهـل او میباشـد یعنی مگر وقـتی که بـد خلقی و ناسازگـاری و مخـالفت از طرف زن باشـد که در چنین موقعی مردها در طلب خلع و سـخت گیری با زنها معذورنـد (وَ لا تَعضُلُوهُنَّ إِلّا أن یَأتِینَ بِفاحِشَةٍ) مگر وقتی که از زن فاحشه‌ئی یعنی عمل زنا صادر گردد تا آنجا که گفته (وَ عاشِرُوهُنَّ بِالمَعرُوفِ) و آن وسعت دادن در نفقه و مدارا نمودن با او در قول و فعل و باقی امور است (فَإِن کَرِهتُمُوهُنَّ) یعنی اگر بـا او بودن را کـاره باشـید (او را دوست نداریـد) برای کراهت داشـتن نفسـتان از آنهـا مفـارقت و متارکه نکنید زیرا که بسا نفس از چیزی کراهت دارد در صورتی که خدا در آن خیر بسیار گذارده بلکه با او محبّت کنید.

صفحه : ۴۰

[سوره النساء (۴): آیات ۲۰ تا ۲۴]

اشاره

وَ إِن أَرَدتُمُ استِبدالَ زَوجٍ مَکانَ زَوجٍ وَ آتَیتُم إِحداهُنَّ قِنطاراً فَلا تَأخُذُوا مِنهُ شَیئاً أَ تَأخُذُونَهُ بُهتاناً وَ إِثماً مُبِیناً (۲۰) وَ کَیفَ تَأخُذُونَهُ وَ قَد أَفضی بَعضُکُم إِلی بَعضٍ وَ أَخَذنَ مِنکُم مِیثاقاً غَلِیظاً (۲۱) وَ لا تَنکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُم مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما قَد سَلَفَ إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ مَقتاً وَ ساءَ سَبِیلاً (۲۲) حُرِّمَت عَلَیکُم أُمَّهاتُکُم وَ بَناتُکُم وَ أَخَواتُکُم وَ عَمّاتُکُم وَ خالاتُکُم وَ بَناتُ الأَخِ وَ بَناتُ الأُختِ وَ أُمَّهاتُکُمُ اللاّتِی أَرضَعنَکُم وَ أَخَواتُکُم مِنَ الرَّضاعَةِ وَ أُمَّهاتُ نِسائِکُم وَ رَبائِبُکُمُ اللاّتِی فِی حُجُورِکُم مِن نِسائِکُمُ اللاّتِی دَخَلتُم بِهِنَّ فَإِن لَم تَکُونُوا دَخَلتُم بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَیکُم وَ حَلائِلُ أَبنائِکُمُ الَّذِینَ مِن أَصلابِکُم وَ أَن تَجمَعُوا بَینَ الأُختَینِ إِلاّ ما قَد سَلَفَ إِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (۲۳) وَ المُحصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما مَلَکَت أَیمانُکُم کِتابَ اللّهِ عَلَیکُم وَ أُحِلَّ لَکُم ما وَراءَ ذلِکُم أَن تَبتَغُوا بِأَموالِکُم مُحصِنِینَ غَیرَ مُسافِحِینَ فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً وَ لا جُناحَ عَلَیکُم فِیما تَراضَیتُم بِهِ مِن بَعدِ الفَرِیضَةِ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً (۲۴)

صفحه : ۴۱

[ترجمه]

و اگر خواستید زن خود را رها کنید و بجای او زن دیگر بگیرید و مال بسیاری مهر او کرده‌اید چیزی از او پس نگیرید آیا از آن زن

بباطل و ستم چیزی میگیرید و آن گناهی است هویدا [۲۰]
و چگونه میگیرید در حالی که بعضی از شما ببعضی از او رسیده است (یعنی مجامعت کرده‌اید) و باضافه زنان از شما میثاق محکم و عهدی استوار گرفته‌اند [۲۱]
و بنکاح در نیاورید آن زنهائی را که پدران شما نکاح کرده‌اند مگر آنچه را که قبلا کرده‌اند (یعنی در زمان جاهلیت) زیرا که آن فاحشه و خصلتی است ناپسند و مبغوض خدا و مؤمنین است و بد راهی است طریق کسیکه او را پسندد [۲۲]
و بر شما حرام شده ازدواج با مادرهایتان و دخترهایتان و خواهرهایتان و مادرانی که شما را شیر داده‌اند و خواهرهای رضاعی شما و نیز (برای شما) حرام شده دخترهائی که در خانه شما تربیت شده از آن زنهائی که با آنها هم بستر شده‌اید و نیز حرام است برای شما زنهای پسران شما که از صلب شما بوجود آمده‌اند و حرام است که جمع کنید بین دو خواهر مگر آنچه گذشته است همانا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است [۲۳]
و نکاح زنان شوهردار برای شما حرام است مگر آنچه از کفار بدستهای خود بغنیمت گرفته و مالك شده‌اید و خدا بر شما نوشته است حرام بودن اینکه زنهائی که ذکر شد پس مخالفت نکنید و بر شما غیر از آنچه گفته شد حلال است تا اینکه بمالهای خود آنها را بنیکوئی بگیرید و از زنا کننده‌گان نباشید و از هر زنی که تمتع بردید مهر او را بدهید و اینکه عمل فریضه و واجب است و برای شما حرجی نیست در آنچه بصلح و رضایت گرفتید پس از آنکه رد آن واجب بود همانا خداوند دانا بمصالح و درست کار است [۲۴]

صفحه : ۴۲

(توضیح آیات)

وَ إِن أَرَدتُم اِستِبدالَ زَوجٍ مَکانَ زَوجٍ وَ آتَیتُم إِحداهُنَّ قِنطاراً فَلا تَأخُذُوا مِنهُ شَیئاً أَ تَأخُذُونَهُ بُهتاناً وَ إِثماً مُبِیناً از بعض مفسرین است که در توجیه آیه گفته مردی اراده کرد زنش را رها کند او را بفاحشه‌گی نسبت داد تا اینکه مضطر گردد به اینکه که مهرش را باو برگرداند خدای تعالی اینکه آیه را نازل گردانید که اگر شما خواستید زن خود را تبدیل بزن دیگر کنید و زن دیگری بجای او بگیرید و بآنها قنطاری داده باشید یعنی مهر آنها قنطار باشد (مال زیاد را قنطار گویند) نباید از او بگیرید (أَ تَأخُذُونَهُ) همزه استفهام در مقام انکار است که آیا شما حق آنها را میگیرید در حال بهتان که نسبت ناروا بآنها داده‌اید و اینکه گناهی است ظاهر و هویدا.
وَ کَیفَ تَأخُذُونَهُ وَ قَد أَفضی بَعضُکُم إِلی بَعضٍ وَ أَخَذنَ مِنکُم مِیثاقاً غَلِیظاً گفته‌اند مقصود از (مِیثاقاً غَلِیظاً) عقد نکاح است، گویا در مقام سرزنش بچنین مردمانی برآمده که شما چگونه چنین عمل میکنید و حق زوجیت و آن عهد و میثاق که در موقع عقد با شما بسته شده را نادیده میگیرید و حق آنها را میگیرید (وَ قَد أَفضی) گفته‌اند که مقصود از (أَفضی) جماع است یا مقدمات جماع یعنی در صورتی که با آنها جماع کرده‌اید و هم بستر شده‌اید، از آیه کمال ممانعت از چنین عملی برمیآید و در اداء حقوق زن تأکید نموده.
و نیز از آیه چنین برمیآید که در اندازه و مقدار مهر حدّ معیّنی مقرّر نشده بسته برضایت طرفین است، و گفته‌اند وقتی عمر بالای منبر از زیادتی مهر منع کرد زنی برخواست و گفت آیا ما را از آنچه خدا برای ما قرار داده و اختیارش را بدست ما نهاده منع میکنی و اینکه آیه (وَ آتَیتُم إِحداهُنَّ قِنطاراً) را خواند عمر خجل گردید و گفت (کلّ افقه من عمر حتی النساء) و اظهار نفهمی خود نمود و از رأی خود برگشت.

صفحه : ۴۳

وَ لا تَنکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُم مِنَ النِّساءِ إِلّا ما قَد سَلَفَ در شأن نزول آیه گفته‌اند ابو قبیس که یکی از صالحین انصار بود پس از فوت او پسر او قبیس بزن پدر گفت بیا زن من باش، زن گفت تو بجای فرزند منی ندانم اینکه کار جایز است یا نه باید از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بپرسم نزد رسول آمدند که در اینکه باب خدا چه حکم کرده اینکه آیه نازل شد (وَ لا تَنکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُم تا آخر) و گفته‌اند (ما) در (ما نَکَحَ) بمعنی من موصوله است یعنی نکاح نکنید آن کسی را که پدران شما نکاح کرده‌اند و بلفظ جمع آورده که شامل میگردد پدر و پدر پدر و بالاتر را، و میشود که (ما) مصدریه باشد و بمعنی جنس که آزاد و بنده را شامل گردد، و نیز شامل گردد عقد و ملك یمین را، و نیز میشود نهی شامل گردد آن زنی را که پس از عقد پدر با او جماع کرده باشند یا نکرده باشند و ظاهرا نهی تمام اقسام را شامل میگردد.

(إِلّا ما قَد سَلَفَ) یعنی بر آنچه در زمان پیش عمل شده که خدا از آن گذشته و عفو کرده و بر اینکه وجه استثناء منقطع میشود. إِنَّه کانَ فاحِشَةً وَ مَقتاً وَ ساءَ سَبِیلًا بقول بعضی مقصود از فاحشه زنا است یعنی زن پدر را بزنی گرفتن زنا است و دیگری گفته اینکه عمل منکر و ناپسندی است زیرا که زنا را در جائی آرند که هیچ عقدی و قراردادی در کار نباشد و اینجا چنین نیست و سؤال از اینکه است که عقد چنین زنی جایز است یا نه (وَ مَقتاً) اینکه عمل مبغوض و ناپسند است و اینکه بد راه و طریقی است و خلاف انسانیت است.

حُرِّمَت عَلَیکُم أُمَّهاتُکُم وَ بَناتُکُم وَ أَخَواتُکُم وَ عَمّاتُکُم وَ خالاتُکُم وَ بَناتُ الأَخِ وَ بَناتُ الأُختِ الی آخر آیه چون آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، خلاصه چنانچه ظاهر است مقصود از (حُرِّمَت) حرمت نکاح و ازدواج است زیرا که حرمت هر چیزی بمناسبت استفاده از آن است مثل اینکه حرمت خمر آشامیدن آنست

صفحه : ۴۴

و نیز حرمت میته خوردن آن است.

و در آیه هفت نوع از زنان را از جهت نسب حکم بحرمت نموده و هفت نوع از جهت سبب.

هفت نوع که از جهت نسب حرامند: ۱- امّهات مادرها و آنچه بالا رود یعنی مادر مادر و مادر پدر از جهت پدر یا مادر. ۲- دخترها و هر چه پائین آید از نواده‌ها. ۳- خواهرها. ۴- دخترهای خواهرها چه خواهرهای ابوینی باشند یا امّی یا ابی که عقد تمام آنها حرام است. ۵- عمّه‌ها آنهم عمّه پدر و مادر هر چه بالا رود. ۶- خاله‌ها آنهم هر چه بالا رود. ۷- دختران برادرها و دختران خواهرها آنهم هر چه پائین آید.

(أُمَّهات) شامل جدّات میشود خواه از قبل پدر باشد یا مادر هر قدر بالا رود. و نیز بنات صلبی باشد یا دختران پسر یا دختران دختر هر قدر پائین آید و نیز اخوات ابوینی باشند یا از قبل اب یا امّ، و عمّه‌ها را نیز شامل میگردد عمّه‌های مادر و عمّه‌های پدر را که تمام اینها از جهت نسب ازدواج با آنها حرام است.

و هفت قسم دیگر از زنهائی که ازدواج با آنها از جهت سبب حرام است ۱- مادرهای رضاعی که شارع مقدّس رضاع را در حرمت بمنزله نسب قرار داده است ۲- خواهر رضاعی چنانچه فرموده (وَ أَخَواتُکُم مِنَ الرَّضاعَةِ) و زوج زن شیر دهنده بجای پدر رضیع میشود و پدرهای او بمنزله جدّ او میشوند و خواهر شوهر او عمّه او میشود و خواهر زن شیر دهنده خاله او میشود و هر اولادی که زن شیردهنده پیش از رضاع و بعد از آن پیدا کند برادران و خواهران او میشوند و مادر مرضعه جدّه او و خواهران او خواه پدری یا مادری او باشند خاله‌های او میشوند بدلیل قول نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که فرموده

(یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب)

و در عموم منزله بین علماء خلاف است و قوله تعالی (وَ أُمَّهاتُ نِسائِکُم) شامل میگردد تحریم نکاح مادرهای زوجات و جدّه‌های آنها چه نزدیک و چه دور و همین طوری که از جهت نسب ازدواج با آنها حرام است همین طور از جهت رضاع

صفحه : ۴۵

حرام است.

(وَ رَبائِبُکُمُ اللّاتِی فِی حُجُورِکُم) یعنی دخترهائی که در ضمانت و تربیت شمایند و ولد زن را ولد نامیده زیرا که غالبا در حمایت و تربیت زوج بدون شوهر قرار گرفته و آنرا اینکه طور نامیده ولو اینکه چنین نباشد و اینکه است سبب تحریم دختر زن بر شوهرش، و همچنین حرام است دختر زن بر شوهرش و بنت بنتها دختر دخترش نزدیک باشند یا دور زیرا که اسم ربیبه بر آن صادق میآید قوله تعالی (مِن نِسائِکُمُ اللّاتِی دَخَلتُم بِهِنَّ) جمله متعلق است به (رَبائِبُکُم) یعنی ربیبه‌ئی که از زنهای مدخول بها است بر مرد حرام است و اگر مدخول بها نباشد یعنی جماع واقع نشده باشد (با) در (بِهِنَّ) برای تعدیه است یعنی در بستر داخل شده باشد و آنچه جاری مجرای جماع است از لمس بشهوت که آن نیز جاری مجرای جماع است و مذهب ابی حنیفه و مذهب ما امامیه هم همین است (یعنی در اینکه مورد نیز ربائب) حرام میگردند.

(وَ حَلائِلُ أَبنائِکُم) یعنی و حرّم علیکم نکاح ازواج ابنائکم (الَّذِینَ مِن أَصلابِکُم) نه آنکه فقط او را باین نام بخوانید، چنانچه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زن پسر خوانده خود زینب بنت جحش را وقتی که از زید مفارقت کرد با او ازدواج نمود (وَ أَن تَجمَعُوا بَینَ الأُختَینِ) یعنی برای شما حرام است جمع بین اختین که دو خواهر را با هم بزنی بگیرید نه در نکاح جایز است و نه در ملک یمین و جمع آنها در مالکیت جایز است (إِلّا ما قَد سَلَفَ) و لکن آنهائی را که قبلا پیش از نهی عمل نموده‌اید مغفور است خدا آنرا بخشیده بدلیل قوله تعالی (إِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً) إبن عباس گفته خدا از زنها هفت نفر را از نسب حرام گردانیده و از سبب نیز هفت قسم را حرام گردانیده و اینکه آیه را تلاوت نمود. [طبرسی] وَ المُحصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلّا ما مَلَکَت أَیمانُکُم کِتابَ اللّهِ عَلَیکُم (وَ المُحصَناتُ) عطف است بر (حُرِّمَت) در آیه بالا و نیز بر شما حرام است محصنات یعنی زنهای شوهردار و (إِلّا) استثناء است یعنی مگر آنچه را که

صفحه : ۴۶

در دار کفر بغنیمت از کفار بدست شما آمده که آن برای شما حلال است اگر چه در دار کفر شوهردار بودند (کِتابَ اللّهِ عَلَیکُم) مصدر است و حکم حلیّت را مؤکّد میگرداند که در کتاب خدا اینکه طور نوشته و ثبت گردیده.

وَ أُحِلَّ لَکُم ما وَراءَ ذلِکُم أَن تَبتَغُوا بِأَموالِکُم و جمله (أُحِلَّ لَکُم) عطف است بر فعل مضمر که نصب کتاب اللّه از آنست یعنی حق تعالی نوشته است و بر شما ثابت گردانیده حرمت آنچه را که ذکر شد و برای شما حلال گردانیده آنچه را که غیر از محرماتی است که ذکر شد تا اینکه بمال خودتان طلب کنید مهر زنان آزاد و قیمت کنیزان را (مُحصِنِینَ غَیرَ مُسافِحِینَ) یعنی در حالتی که بآن تزویج و تسرّی که بشما دستور داده عفت خود را نگاه دارید و بزنا و خلاف عفت نیفتید.

(فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ) یعنی هر چه از زنها استمتاع بردید، مرجع ضمیر (بِهِ) (ما) در (فَمَا استَمتَعتُم) میباشد یعنی آنچه از آن زنها تمتّع میبرید و آن نکاح منقطع است بمهر معیّن در مدت معیّن.

اینکه آیه بمذهب اهل بیت علیهم السّلام دلیل بر متعه زنها است و إبن عباس إبن مسعود و سعید بن جبیر و جماعتی از تابعین چنین گفته‌اند و مذهب امامیّه بر همین است و اینکه طور قرائت شده (فَمَا استَمتَعتُم بِهِ مِنهُنَّ الی اجل مسمّی فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) یعنی آنزنهائی را که اینکه طور عقد کردید پس مهر آنها را بدهید و بمجرد عقد تمتع دادن مهر آنها واجب میگردد.

وَ لا جُناحَ عَلَيكُم فِيما تَراضَيتُم بِهِ مِن بَعدِ الفَرِيضَةِ بعض مفسرين در معنى آيه گفته (مِنَ) استيناف است يعنى پس از انقضاء مدت بر شما باكى نيست اگر بخواهيد تجديد عقد كنيد.

إِنَّ اللّه كانَ عَلِيماً حَكِيماً همانا خداوند بمصالح و مفاسد امور عالم دانا و حكيم است و آنچه حكم كند عين صلاح ديد و مطابق نظام عالم و تدبير امور بنى آدم است.

صفحه : ۴۷

در منهج گفته شعبه گفت از حكم پرسيدم كه حديث نكاح متعه چيست، گفت از امير المؤمنين عليه السّلام شنيدم كه گفت

(لو لا انّ عمر نهى عن المتعة ما زنى الّا شقىّ)

فرمود اگر عمر از متعه نهى نكرده بود از كسى زنا واقع نميشد مگر از شقى و بين شيعه و سنّى مشهور است كه گويند عمر گفته كه (متعتان كانا على عهد رسول اللّه حلالا انا انهى عنهما و اعاقب عليهما متعة النساء و متعة الحج) و اينكه دليل واضحى است بر حليّت متعه زيرا كه

(حلال محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم حلال الى يوم القيمة و حرام محمّد [ص] حرام الى يوم القيمة)

.

صفحه : ۴۸

[سوره النساء (۴): آيات ۲۵ تا ۳۰]

اشاره

وَ مَن لَم يَستَطِع مِنكُم طَولاً أَن يَنكِحَ المُحصَناتِ المُؤمِناتِ فَمِن ما مَلَكَت أَيمانُكُم مِن فَتَياتِكُمُ المُؤمِناتِ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِإِيمانِكُم بَعضُكُم مِن بَعضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذنِ أَهلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالمَعرُوفِ مُحصَناتٍ غَيرَ مُسافِحاتٍ وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخدانٍ فَإِذا أُحصِنَّ فَإِن أَتَينَ بِفاحِشَةٍ فَعَلَيهِنَّ نِصفُ ما عَلَى المُحصَناتِ مِنَ العَذابِ ذلِكَ لِمَن خَشِيَ العَنَتَ مِنكُم وَ أَن تَصبِرُوا خَيرٌ لَكُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵) يُرِيدُ اللّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُم وَ يَهدِيَكُم سُنَنَ الَّذِينَ مِن قَبلِكُم وَ يَتُوبَ عَلَيكُم وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيكُم وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَن تَمِيلُوا مَيلاً عَظِيماً (۲۷) يُرِيدُ اللّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُم وَ خُلِقَ الإِنسانُ ضَعِيفاً (۲۸) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأكُلُوا أَموالَكُم بَينَكُم بِالباطِلِ إِلّا أَن تَكُونَ تِجارَةً عَن تَراضٍ مِنكُم وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَكُم إِنَّ اللّهَ كانَ بِكُم رَحِيماً (۲۹)

وَ مَن يَفعَل ذلِكَ عُدواناً وَ ظُلماً فَسَوفَ نُصلِيهِ ناراً وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيراً (۳۰)

صفحه : ۴۹

[ترجمه]

و هر كسى كه از شما توانائى ندارد كه زنان پارسا و آزاد بگيرد از زنان كنيزان مؤمنه كه مالك آن شده‌ايد آنرا بزنى اختيار كنيد و خدا بمراتب ايمان شما آگاه‌تر است بعضى از شما از بعض ديگر و با كنيزان مؤمنه نكاح كنيد باذن اهل آنها يعنى مالك او كه مهر آنرا بطور متعارف بدهيد در صورتى كه آن كنيزان عفيفه باشند نه زناكار و نه آنهائى كه بپنهانى دوست و رفيق ميگيرند پس وقتى

که آنها شوهردار شدنـد و بعـد عمل فاحشه‌گی نمودنـد باید نصف حدیکه بر زنهای آزاد معین است آنان را مجازات کنید و حکم گرفتن کنیزان برای کسـی است که بترسـد در زنا واقع میگردد و اگر خودداری کنیـد (یعنی با کنیزان ازدواج نکنید) برای شـما بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است [۲۶]

خـدا میخواهـد راه سـعادت را برای شـما بیان نماید و شـما را راه‌نمائی کند بسـنن کسانیکه پیش از شـما بودند و بر شـما آسان کند احکام سـختی که بر امم سابقه بود یا (شـما را) ارشاد کند بمنع از معاصـی و بآنچه کفاره گناهان شـما باشد و خدا بمصالح شما دانا است و درستکار است در آنچه حکم میکند

و آنانکه پیروی شهوات خود را میکنند میخواهند شما از راه راست میل بباطل کنید میل کردن بزرگ [۲۷]

خدا اراده نموده تکلیف شما را آسان گرداند و انسان ضعیف آفریده شده [۲۸]

ای کسـانیکه ایمـان آورده‌ایـد مال یکـدیگر را بباطل نخوریـد مگر اینکه تجارت باشـد از روی رضا و رغبت طرفین سودی ببریـد و نفسهای خود را نکشید همانا خدا بشما رحیم و مهربان است [۲۹]

و هر کس که از روی عداوت و ظلم قتل نفس نمود بزودی وی را داخل آتش میگردانیم و چنین کاری بر خدا آسان است [۳۰]

.

صفحه : ۵۰

(توضیح آیات)

وَ مَن لَم یَستَطِع مِنکُم طَولًا أَن یَنکِحَ المُحصَنات‌ِ المُؤمِنـات‌ِ فَمِن مـا مَلَکَت أَیمـانُکُم مِن فَتَیـاتِکُم‌ُ المُؤمِنـات‌ِ (الطول) بمعنی غنـا و توانگری است یعنی کسـیکه قدرت مالی ندارد که زنهای آزاد بگیرد و مهر و آنچه در شأن زن پارسای شـرافت‌مند است از کابین و غیر آن خرج کنـد از کنیزان مـؤمن محصـنات بگیرد (محصـنات) بفتـح صـاد اسم مفعول و مشـتق از احصـان و بمعنی منع است و از حصن و حصـین گرفته شـده و در اینجـا مقصود کنیزان عفیف است که کـابین آنهـا کمتر است اختیار کنـد و اینکه خطاب بمؤمنین است (مِن فَتَیاتِکُم‌) یعنی (من امائکم) یعنی از کنیزان مؤمنین نه از مخالفین در دین (وَ اللّه‌ُ أَعلَم‌ُ بِإِیمانِکُم) و خدا عالم‌تر است بایمان شما و فضیلت بعضی از شما بر بعض دیگر.

خلاـصه ظـاهرا آیه در مقـام اینکه است که فضـیلت و رجحان در ایمان است نه نسب و حسب و جهات صوری بسا میشود که ایمان امه کنیز بیشتر از زن آزاد با حسب و نسب باشد و نیز بعضـی از زنها ایمانشان کامل‌تر از بعضـی از مردها باشد پس کمال و فضـیلت در ایمان است نه در کمالات صوری پس حق شـما چنین است که فضـیلت ایمانی را در نظر گیریـد و نکاح کنیزان را وقتی مؤمن و پرهیزکار باشند بر خود عار ندانید.

فَانکِحُوهُن‌َّ بِإِذن‌ِ أَهلِهِن‌َّ وَ آتُوهُن‌َّ أُجُورَهُن‌َّ بِالمَعرُوف‌ِ مُحصَنات‌ٍ غَیرَ مُسافِحات‌ٍ چنـد شـرط در نکاح کنیز مقرّر گردانیـده: ۱- آنها را بـاذن ولی و صاحبشان بگیریـد. ۲- (وَ آتُوهُن‌َّ أُجُورَهُن‌َّ) کـابین و مهر آنهـا را بقـدر معمول و متعـارف بدهیـد. ۳- از کنیزان عفیف نیکوکار اختیار کنید نه کنیز زناکار بی‌عفت.

۴- از آن کنیزانی نباشـند که دوست پنهـانی میگیرنـد چنـانچه عـادت جاهلیت چنین بوده که مرد زن را از روی هوای نفس دوسـت میگرفت و با او رفاقت مینمود و زن مردی را بهمین طریق دوست میگرفت و آیه نهی نموده که چنین زنانی

صفحه : ۵۱

و کنیزانی را بزنی نگیرید.

فَإِذا أُحصِنّ َفَإِن أَتَینَ بِفاحِشَهٍٔ فَعَلَیهِنّ َنِصفُ ما عَلَی المُحصَنات ِمِنَ العَذاب ِمقصود از محصنات در اینجا زنهای آزادند و (عذاب) حد زنا است که شرع آنرا مقرّر گردانیده، شافعی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرموده (اقیموا الحدود علی ما ملکت ایمانکم)

ذلِک َلِمَن خَشِی َالعَنَت َمِنکُم یعنی نکاح کنیز برای کسی از شما جایز است که از عزبی بترسد که مبادا در حرام افتد که دین وی تباه گردد یا بترسد که بزنا افتد و مستحق حدّ شود در دنیا و عذاب در آخرت.

وَ أَن تَصبِرُوا خَیرٌ لَکُم وَ اللّه ُغَفُورٌ رَحِیم ٌیعنی و اگر خودداری کنید از اینکه در حرام افتید و کنیز را بزنی نگیرید برای شما بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است، شاید اشاره باین باشد که گرفتن کنیز و اولاد از او پیدا کردن شایستگی ندارد لکن برای ضرورت عزوبت از روی تفضّل اذن داده زیرا که او در عمل اضطراری آمرزنده و مهربان است که مؤاخذه نکند.

یُرِیدُ اللّه ُلِیُبَیِّن َلَکُم وَ یَهدِیَکُم سُنَن َالَّذِین َمِن قَبلِکُم وَ یَتُوب َعَلَیکُم وَ اللّه ُعَلِیم ٌحَکِیم ٌخدای تعالی اراده کرده که برای شما بیان کند شرایع دین شما را و آنچه صلاح امر شما است و خیر و فضیلت شما در آن است در امر دنیا و آخرتتان و برای شما ظاهر گرداند و شما را هدایت و راه‌نمائی کند بسنن و طریق نیاکان شما از آن پیمبرانی که پیش از شما بوده‌اند و بآن راه رستگار شدگان از ملّت ابراهیم و اسماعیل و باقی برگزیده‌گان و آن دین حنیفی که پیشینیان داشتند در تحریم محرمات و عمل نمودن بواجبات (وَ یَتُوب َعَلَیکُم) و میخواهد شما را از عمل منکرات و آنچه که شما را از فضائل اخلاقی باز میدارد و بمنکرات میکشاند

صفحه : ۵۲

راه‌نمائی گرداند و خدا عالم و دانا است بآنچه صلاح شما در آن است و حکیم و درستکار است.

از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرموده بر شما باد که زنا نکنید و در آن شش مفسده است سه در دنیا و سه در عقبی. آن سه که در دنیا است: ۱- آبروی را میبرد. ۲- فقیری آورد. ۳- عمر را کوتاه میکند. و آن سه که در عقبی است: ۱- بسخط خدا مبتلا گردد. ۲- مفاسد بد بیند. ۳- در آتش جاوید بماند.

وَ اللّه ُیُرِیدُ أَن یَتُوب َعَلَیکُم وَ یُرِیدُ الَّذِین َیَتَّبِعُون َالشَّهَوات ِأَن تَمِیلُوا مَیلًا عَظِیماً یعنی خدا میخواهد توبه شما را قبول گرداند یا شما را موفق گرداند بتوبه کردن و کسانیکه پیروی آرزوهای نفس خود میکنند بسیار میل دارند و خواهند شما را از راه راست بباطل میل دهند و شما با آنها در پیروی شهوات و استحلال محرمات موافقت نمائید.

و بعضی از مفسرین گفته که شاید اشاره بمجوس یا یهودیان باشد که وقتی آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل گردید اعتراض کردند که چرا نکاح دختر عمّه و دختر خاله حلال است با اینکه عمّه و خاله حرامند و اگر خواهر حرام است چرا خواهرزاده حرام است و خواستند مؤمنین را منحرف گردانند اینکه بود که اینکه آیه نازل شد که خدا میخواهد شما را از کار قبیح باز دارد و پاک گردید قوله تعالی (یُرِیدُ اللّه ُبِکُم ُالیُسرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُم ُالعُسرَ) و در عین حال از اعمال زشت که ضرر بدین و دنیای شما میرساند خودداری نمائید و در نکاح کنیز و دختر عمّه و خاله مجاز گردید.

یُرِیدُ اللّه ُأَن یُخَفِّف َعَنکُم وَ خُلِق َالإِنسان ُضَعِیفاً خدای جلیل از راه لطف و کرم بتشریع شرایع و سنن خواسته است که باین انسان ضعیف تخفیف بدهد مخصوصا بشریعت اسلام که دین سهله سمحه است

صفحه : ۵۳

و جمع کند بین سعادت جسمانی و روحانی بشر را که بسعادتین فائز گردد و باز تکلیف بر او گران نباشد.

از إبن عباس نقل میکنند که گفته در اینکه سوره هشت آیه است که برای فرزند آدم بهتر است از آنچه آفتاب بر آن بتابد ۱- (یُرِیدُ اللّهُ لِیُبَیِّنَ لَکُم) ۲- (وَ اللّهُ یُرِیدُ أن یَتُوبَ عَلَیکُم) ۳- (یُرِیدُ اللّهُ أن یُخَفِّفَ عَنکُم) ۴- (إن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ) ۵- (إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أن یُشرَکَ بِهِ) ۶- (إِنَّ اللّهَ لا یَظلِمُ مِثقالَ ذَرَّةٍ) ۷- (مَن یَعمَل سُوءاً أَو یَظلِم نَفسَهُ) ۸- (ما یَفعَلُ اللّهُ بِعَذابِکُم).

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأکُلُوا أَموالَکُم بَینَکُم بِالباطِلِ إِلّا أَن تَکُونَ تِجارَةً عَن تَراضٍ مِنکُم آیه بتمام مؤمنین خطاب نموده که ای کسانیکه بخدا و رسول و معاد ایمان آورده‌اید مال یکدیگر را بر خود مباح ندانید و بناحق مال یکدیگر را نخورید مثل دزدی بتمام اقسامش از فریب دادن یا غشّ در معامله یا ربا یا قمار و کم فروشی و غیر اینها که تمام اقسامش بهر عنوان و اسمی باشد داخل خوردن مال بباطل است و با هم تجارت و معامله صحیح بنمائید بطوریکه از طرفین رضایت و طیب خاطر حاصل گردد تا اینکه دوستی شما برقرار ماند و مال حرام داخل مالتان نگردد که رقابت و دشمنی بینتان پدید آید.

وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَکُم إِنَّ اللّهَ کانَ بِکُم رَحِیماً چون مؤمنین حقیقة با هم مثال نفس واحده مانند اگر از راه ایمان و توحید با هم دوستی کنند و در گفتار و کردار و در ظاهر و باطن در عمل صادقانه با هم رفتار نمایند و در معاملات و معاشرات با هم بخوبی و درستی معاشرت کنند مخصوصا در معاملات دروغ و خدعه در کار نباشد و تجارت (عَن تَراضٍ مِنکُم) صورت گیرد دشمنی بینشان پدید نمیگردد و اگر جز اینکه نباشد ممکن است دشمنی بینشان پدید گردد و بسا میشود که در مقام قتل یکدیگر برمیآیند و شاید آیه که

صفحه : ۵۴

فرموده (وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَکُم) مقصود اینکه باشد که چون مؤمنین بمنزله نفس واحده میباشند کشتن بعضی کشتن دیگری است اینکه است که فرموده (المؤمنین کنفس واحدة) و وقتی چنانچه فرموده (وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ) علوّ و برتری بر خلق جهان پیدا مینمایند که با هم متّحد باشند و آن وقتی ممکن است که با تمام جهات با هم اتّحاد داشته باشند و اتحاد و پیوستگی در همان معاملات و داد و ستد معلوم میگردد.

و شاید از (وَ لا تَقتُلُوا أَنفُسَکُم) خود را نکشید نهی از تهوّر و بی‌باکی و داخل گردیدن در جائیکه عقل و شرع منع از آن نموده باشد چنانچه فرموده (وَ لا تُلقُوا بِأَیدِیکُم إِلَی التَّهلُکَةِ) و ممکن است گفته شود مقصود از هلاکت نفس یک معنی اعمّ اراده شده باشد که نه فقط نفس حیوانی مراد باشد بلکه نفس ناطقه انسانی را نیز شامل گردد یعنی آن نفسیکه لطیفه ربّانی است که در باره آن پس از خلقت جسد بقوله تعالی (وَ نَفَختُ فِیهِ مِن رُوحِی) بانسانی کرامت کرده و او را بتاج (وَ لَقَد کَرَّمنا بَنِی آدَمَ) برگزیده بمتابعت نفس حیوانی و بهوای نفسانی او را هلاک و فاسد نگردانید، و میتوان آیات بالا را شاهد بر اینکه توجیه گرفت زیرا که همان خوردن مال حرام و متابعت شهوات نفس انسانی را میمیراند و نیز آیه بعد هم دلالت بر همین معنی دارد.

وَ مَن یَفعَل ذلِکَ عُدواناً وَ ظُلماً فَسَوفَ نُصلِیهِ ناراً وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً و آیه ارائه میدهد که عدوان و ستم بنندگان خدا رسانیدن آتش جهنم را آماده میگرداند و آن در اثر کشتن و قتل نفس انسانی و در اثر متابعت کردن هوا نفس آتش جهنم را ایجاب میگرداند.

صفحه : ۵۵

[سوره النساء (۴): آیات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

إِن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ نُکَفِّر عَنکُم سَیِّئاتِکُم وَ نُدخِلکُم مُدخَلًا کَرِیماً (۳۱) وَ لا تَتَمَنَّوا ما فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعضَکُم عَلی بَعضٍ لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکتَسَبنَ وَ سئَلُوا اللّهَ مِن فَضلِهِ إِنَّ اللّهَ کانَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیماً (۳۲) وَ لِکُلٍّ جَعَلنا مَوالِیَ مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ وَ الَّذِینَ عَقَدَت أَیمانُکُم فَآتُوهُم نَصِیبَهُم إِنَّ اللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیداً (۳۳) الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعضَهُم عَلی بَعضٍ وَ بِما أَنفَقُوا مِن أَموالِهِم فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلغَیبِ بِما حَفِظَ اللّهُ وَ اللّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهجُرُوهُنَّ فِی المَضاجِعِ وَ اضرِبُوهُنَّ فَإِن أَطَعنَکُم فَلا تَبغُوا عَلَیهِنَّ سَبِیلاً إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً (۳۴) وَ إِن خِفتُم شِقاقَ بَینِهِما فَابعَثُوا حَکَماً مِن أَهلِهِ وَ حَکَماً مِن أَهلِها إِن یُرِیدا إِصلاحاً یُوَفِّقِ اللّهُ بَینَهُما إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً (۳۵)

صفحه : ۵۶

[ترجمه]

اگر از گناهان بزرگ که نهی کرده شده‌اید دوری کردید ما از گناهان دیگر شما درگذریم و شما را بمقام بلند نیکو داخل میگردانیم [۳۱]

آرزو نکنید آنچه را که خدا بعضی از شما را بر بعض دیگر برتری داده برای مردها بهره‌ئی است از آنچه کسب کرده‌اند و برای زنها نیز بهره‌ئی است از آنچه عمل نموده‌اند و آنچه خواهید از فضل خدا بطلبید همانا خداوند بهر چیزی دانا است [۳۲]

و از برای هر یک از زنها و مردها میراث برندگانی قرار دادیم از آنچه پدر و مادر آنها باقی بگذارند و خویشان نزدیک که ارث برنده میباشند و با هر کس که عهد و پیمان حقوقی بسته‌اید حق آنها را اداء کنید و نصیب آنان را بدهید همانا خدا بر هر چیزی گواهست [۳۳]

مردها را بر زنها تسلطی است (زیرا که کارگذار آنها و قائم بامور معاش آنهایند) بسبب آنچه خدا بعضی را بر بعضی برتری داده و برای اینکه مردها از مالشان بزنها نفقه میدهند پس زنان شایسته مطیع و نگهدارنده حقوق شوهرانند و در غیاب شوهران حفظ میکنند آنچه را که خدا حفظ نموده- و آن زنانی که از مخالفت و تمکین نکردن آنها میترسید در مرتبه اول آنها را موعظه و نصیحت کنید اگر نپذیرفتند از آنها در رختخواب دوری کنید و اگر فائده نبخشید آنها را بزنید پس اگر اطاعت کردند دیگر هیچگونه حق ستم بر آنها ندارید همانا که خداوند بزرگوار و عظیم الشأن است [۳۴]

و اگر بترسید از اینکه بین زن و شوهر مخالفت و جدائی افتد، از طرف کسان زن حکمی و از کسان مرد حکمی برگزینید که اگر آنها اراده اصلاح کنند خدا بین آنها سازگاری می‌اندازد همانا خدا عالم و خبیر است [۳۵]

صفحه : ۵۷

(توضیح آیات)

إِن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ نُکَفِّر عَنکُم سَیِّئاتِکُم وَ نُدخِلکُم مُدخَلًا کَرِیماً ترجمه آیه شده و واضح است، لکن در اینکه مقصود از گناهان کبیره چیست و کبائر چند عدد است بین علماء اختلاف است و چون در آیه بالا نهی از منهیّات شده در اینکه آیه در مقام برآمده که اگر از گناهان بزرگ که نهی شده‌اید اجتناب نمائید همان خودداری از آنها کفاره گناهان کوچک شما میشود و در مقام ارجمند شما را داخل میگردانیم.

در اصل مطلب که اجتناب از کبائر کفاره صغائر یعنی گناهان کوچك میگردد خلافی نیست اشکال و خلاف در اینکه است که گناهان کبیره چه گناهی است.

در مجمع گفته در معنی کبیره اختلاف است:

۱- هر گناهی که خدا وعده عذاب در آخرت داده و در دنیا حدّ بر او واجب کرده آن کبیره است. [سعید بن جبیر و مجاهد] ۲- تمام گناهانی را که خدای نهی کرده کبیره است [إبن عباس] و مذهب اصحاب ما است زیرا که آنها گفته‌اند تمام معاصی از جهت قبحشان کبیره است لکن بعضی بزرگتر از بعض دیگر است و در گناهان صغیره‌ئی نیست و صغیره بودن نسبت بآن گناهی است که از آن بزرگ‌تر است و عقاب آن بیشتر است و اینکه دو قول بهم نزدیکند.

۳- معتزله گفته‌اند صغیره آن گناهی است که عقابش کمتر از ثواب صاحبش باشد پس عقاب لازم بر آن گناه باتفاق بین آنها حبط میگردد و در اینکه آیا مثل آن از ثواب صاحبش حبط میگردد دو قول است ۱- ابو القاسم و قائلین بموازنه گفته‌اند حبط میشود.

۲- ابو علی جبائی گفته حبط نمیشود بلکه ساقط میشود کمترش و بیشترش

صفحه : ۵۸

بحال خود باقی میماند.

و کبیره نزد آنها گناهی است که عقابش از ثواب صاحبش بزرگتر باشد و گفته‌اند هیچ صغیره‌ئی نیست مگر اینکه جائز است کبیره باشد و در تعریف و شناسانیدن صغائر اغراء بمعصیت است بجهت اینکه وقتی مکلف فهمید ضرری ندارد و دلش خواست بجا می‌آورد.

و نیز گفته‌اند وقتی شخص از کبائر اجتناب نمود واجب است آمرزش صغائر و مؤاخذه از آن نیکو نیست، و در ظاهر آیه چیزی نیست که بر اینکه دلالت داشته باشد و معنی آن بنا بر آنچه کلبی از إبن عباس روایت کرده اینکه است (ان تجتنبوا الذنوب التی اوجب اللّه فیها الحدّ) و در آن اسم نار برده شده (نکفّر عنکم ما سوی ذلك) یعنی اگر اجتناب کنید و دوری نمائید از هر گناهی که در آن حدّ و اسم آتش برده شده ما غیر آنرا میپوشانیم از نماز تا نماز دیگر و از جمعه تا جمعه دیگر و از شهر رمضان تا شهر رمضان دیگر در اینکه زمانها یعنی گناهانی که بین اینها است میپوشانیم.

و گفته شده که معنی آن اینست اگر اجتناب کردید از کبائری که نهی شده‌اید در اینکه سوره از مناکح و اکل مال بباطل و غیر آن از اوّل سوره تا اینجا و ترك کردید در آینده میپوشانیم آنچه را که پیش کرده‌اید، و لذا گفته است إبن مسعود که هر چه را که خدا در اوّل سوره نهی نموده تا سی آیه آنها کبیره است، و مؤید اینکه قول است از قرآن قوله تعالی (قُل لِلَّذِینَ کَفَرُوا إِن یَنتَهُوا یُغفَر لَهُم ما قَد سَلَفَ) و قوله (وَ لا تَنکِحُوا ما نَکَحَ آباؤُکُم مِنَ النِّساءِ إِلّا ما قَد سَلَفَ).

وَ نُدخِلکُم مُدخَلًا کَرِیماً یعنی (مکانا طیّبا حسنا لا ینقصه شیء) و امّا تفصیل گناهان کبیره موبقه بنا بر آنچه از روایات نقل شده و ما در اینجا جمله‌ئی قانع کننده آنرا یادآوری مینمائیم بروایت عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی از ابی جعفر محمّد بن علی عن ابیه

صفحه : ۵۹

علی بن موسی الرضا عن موسی بن جعفر علیهم السلام که گفته عمرو بن عبید بصری بر ابی عبد اللّه جعفر بن محمّد الصادق [ع] داخل شد چون سلام کرد و نشست و اینکه آیه را خواند (الَّذِینَ یَجتَنِبُونَ کَبائِرَ الإِثمِ وَ الفَواحِشَ) و ساکت گردید حضرت فرمود چرا ساکت شدی گفت دوست دارم که کبائر را از کتاب بشناسم گفت آری ای عمرو ۱-

اکبر کبائر الشرك باللّه لقوله تعالی (إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَكَ بِهِ)

و گفته (مَن یُشرِک بِاللّهِ فَقَد حَرَّمَ اللّهُ عَلَیهِ الجَنَّةَ وَ مَأواهُ النّارُ) ۲- یأس من روح اللّه لأنّ اللّه یقول (لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ)

۳- پس از آن امن از مکر اللّه زیرا که فرموده (فَلا یَأمَنُ مَکرَ اللّهِ إِلَّا القَومُ الخاسِرُونَ) ۴- و بعض دیگر عقوق والدین زیرا که خدای تعالی قرار داده عاق را (جَبّاراً شَقِیًّا) در قوله (وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَم یَجعَلنِی جَبّاراً شَقِیًّا) ۵- و بعضی از آنها قتل النفس التی حرّم اللّه الا بالحق، زیرا که فرموده (وَ مَن یَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها) ۶- قذف محصنات زیرا که فرموده (إِنَّ الَّذِینَ یَرمُونَ المُحصَناتِ الغافِلاتِ المُؤمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ لَهُم عَذابٌ عَظِیمٌ) ۷- اکل مال یتیم از راه ظلم لقوله تعالی (الَّذِینَ یَأکُلُونَ أَموالَ الیَتامی ظُلماً الخ) ۸- فرار از جنگ زیرا که خدا فرموده (وَ مَن یُوَلِّهِم یَومَئِذٍ دُبُرَهُ إِلّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَو مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَد باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ) ۹- خوردن ربا زیرا که خدا فرموده (الَّذِینَ یَأکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلّا کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ المَسِّ) و گفته (فَإِن لَم تَفعَلُوا فَأذَنُوا بِحَربٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ) ۱۰- سحر زیرا که فرموده (وَ لَقَد عَلِمُوا لَمَنِ اشتَراهُ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن خَلاقٍ) ۱۱- زنا زیرا که خدا فرموده (وَ مَن یَفعَل ذلِکَ یَلقَ أَثاماً یُضاعَف لَهُ العَذابُ یَومَ القِیامَةِ وَ یَخلُد فِیهِ مُهاناً) ۱۲- و الیمین الغموس یعنی قمم دروغ زیرا که گفته (إِنَّ الَّذِینَ یَشتَرُونَ بِعَهدِ اللّهِ وَ أَیمانِهِم ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُم فِی الآخِرَةِ الخ) ۱۳- و الغلول قال اللّه تعالی (وَ مَن یَغلُل یَأتِ بِما غَلَّ یَومَ القِیامَةِ) ۱۴- منع الزکوة المفروضة زیرا که فرموده (یَومَ یُحمی عَلَیها فِی نارِ

صفحه : ۶۰

جَهَنَّمَ فَتُکوی بِها جِباهُهُم وَ جُنُوبُهُم وَ ظُهُورُهُم الخ) ۱۵- شهادت زور ۱۶- کتمان شهادت زیرا که فرموده (وَ مَن یَکتُمها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلبُهُ) ۱۷- شرب خمر زیرا که آن را قرین بت پرستی فرموده ۱۸- ترک نماز عمدا و ترک چیزی از آنچه خدا واجب گردانیده زیرا که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده کسیکه عمدا نماز را ترک کند بری شده از ذمّه خدا و رسولش ۱۹- نقض عهد ۲۰- قطع رحم، زیرا که خدا در باره آنها فرموده (أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعنَةُ وَ لَهُم سُوءُ الدّارِ) پس از آن عمرو بیرون رفت و بگریه صدا بلند نمود و میگفت هلاک شد کسیکه برأی خود گفت و در فضل و علم شما نزاع کرد.

و از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود کبائر هفت عدد است: ۱- بزرگتر از همه شرک بخدا ۲- قتل نفس مؤمنهٔ ۳- خوردن ربا ۴- اکل مال یتیم ۵- قذف محصنه ۶- عقوق والدین ۷- فرار از جنگ، پس کسیکه وارد قیامت شد و از اینها مبرّا است میباشد با من در بحبوحه بهشتی که درهایش از طلا است. و سعید بن جبیر روایت کرده که مردی بابن عباس گفت کبائر چند میباشد آیا هفت است گفت بهفتاد نزدیک‌تر است تا بهفت غیر از اینکه با استغفار کبیره‌ئی نیست و با اصرار صغیره‌ئی نیست، و اینکه دو روایت را واحدی در تفسیرش با سندی از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و إبن عباس نقل نموده. [پایان] و در جلد ششم تفسیر مخزن العرفان همین حدیث مشروحا بیان شده.

و میتوان گفت کبیره بودن و صغیره گناه نسبت بعامل او است، معلوم است که گناه عالم با گناه جاهل در صغیره و کبیره بودن مساوی نیستند، و نیز چنین است گناه شخص عاقل که با مخالفت عقلش مرتکب گناه گردد و باین اعتبار صغیره جاهل کبیره عالم و عاقل است. خلاصه باین اعتبار صغیره و کبیره گناه نسبت باشخاص است نه اصل عمل زیرا که عمل بهر یک از نواهی گناه بزرگ است تفاوت در عامل آنست چنانچه ترک اولی‌ئی که از معصومین صادر گردد نسبت بشخص او خیلی بزرگ است اینکه است که گفته‌اند در باره آنها (حسنات الابرار سیّئات

صفحه : ۶۱

المقرّبين).

در تفسير الميزان از غزالى نقل ميكند در احياء العلوم گفته اجتناب از گناه كبيره اگر از روى قدرت و اراده باشد كفاره گناه صغيره حساب ميشود مثل كسى كه ميتواند بزنى تجاوز كند ولى خوددارى ميكند و بنگاه و لمس اكتفا مينمايد، پس خوددارى او در تنوير قلب او مؤثّرتر است از اثر ظلمانى نمودن آنرا در نگاه با جنبى و لمس او اينكه است معنى كفّاره، ولى اگر مردى نداشت يا ناتوان بود يا از عواقب اخروى آن ترسيد و نكرد اينكه ديگر كفّاره نميشود يا آنكس كه بخوردن شراب اگر چه حلال باشد ميل ندارد، نخوردن شراب مقدمات آنرا از قبيل شنيدن موسيقى كفّاره نميشود فقط كسى كه بشراب و موسيقى هر دو علاقه دارد، گرچه بموسيقى ميپردازد ولى با مجاهدات از شراب خوددارى ميكند اينكه مجاهدت وى تاريكى گناه سماع موسيقى را از وى بردارد اينها احكام آخرت ميباشد.

و در جاى ديگر گفته هيچ چيز تاريكى دل را كه گناهى آورده باشد زائل نميكند بجز نور ثوابيكه ضدّ آن است و بين دو ضدّ هم مناسبتى موجود است يعنى بايد هر گناهى بثوابى از جنس خود جبران شود همين طور كه سفيدى سياهى را ميبرد و گرمى سردى را و اينكه درجه بندى گناهان هم از الطاف خدا است تا بهر صورت هست محو و زائل شود و در اينكه طريقه اميد بمحو بيشتر از آنستكه يك نوع طاعت آورده شود گرچه آنهم بالاخره در محو گناه مؤثّر است [پايان] وَ لا تَتَمَنَّوا ما فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعضَكُم عَلى بَعضٍ لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكتَسَبنَ الى آخر آيه بعد چون آيات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست، و خلاصه اينكه خداى جليل بمؤمنين توصيه فرموده كه در آنچه براى شما تعيين شده چه راجع بتقديرات و خلقت كه هر كسى طورى آفريده شده آنهم بانواع و اقسام خلقت از زشتى و زيبائى، زن بودن يا مرد بودن، و نيز راجع بمقرّرات و احكام شرعيه

صفحه : ۶۲

از تقسيم ارث يا باقى احكام كه بايست بدانند آنچه را كه خداوند نصيب هر كسى قرار داده فضلى است از جانب او و نصيب هر كسى بمناسبت فعل و عمل و سجيّه وى است پس بايد هر كسى بر آنچه هست راضى و خوشنود باشد و از خدا طلب فضل و رحمت كند نه اينكه بر ديگرى حسد برد يا اينكه بنصيب خود راضى نباشد زيرا كه او سبحانه و تعالى بهر چيزى از آنچه نصيب او كرده عالم و بصلاح ديد او عارف است او تعيين گردانيده و بخل در مبدء فيّاض نيست.

وَ لِكُلٍّ جَعَلنا مَوالِيَ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ ظاهرا آيه اشاره بآيات ارث دارد و توصيه باوامر و احكامى است كه در آيات ارث بتفصيل بيان فرموده همين طورى كه قبل از اينكه در تفاصيل قوانين ارث وارد گردد بطور قاعده كلّى فرمود (لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ الوالِدانِ وَ الأَقرَبُونَ) و فرموده (وَ لِكُلٍّ جَعَلنا مَوالِيَ تا آخر) و شايد مقصود از موالى همه آنهائى باشند كه در آيات ذكر شده از ابوين و اولاد و غير آنها از طبقات سه گانه ابوين و اولاد.

وَ الَّذِينَ عَقَدَت أَيمانُكُم يعنى با آنهائيكه عقد و پيمان خصوصى بسته‌ايد و مخالفت كرده‌اند نصيبشان را بدهيد، و گفته‌اند حكم اينكه آيه بآيه (وَ أُولُوا الأَرحامِ بَعضُهُم أَولى بِبَعضٍ فِي كِتابِ اللّهِ) نسخ گرديده.

و ممكن است گفته شود نظر باستحكام قانون ارث كه بسيار مهم و قابل تحقيق است سفارش بيشترى شده كه بر كسى تعدّى نشود و به نصيبى كه براى او مقرّر گرديده باو برسد، و در مجمع گفته در آيه اقوال ديگرى هست كه بنا بر بعض آنها آيه منسوخ نشده.

الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ الخ (قيم) كسى را گويند كه مهم كس ديگر را انجام دهد، و قيّام صيغه مبالغه است، و فضل فزونى بعضى است نسبت ببعض ديگر و چون غالبا بالطبع

صفحه : ۶۳

هم در تـدبیر و هم در نیرومنـدی و تحمّل شدائـد مردها بر اغلب زنها فزونی دارنـد و چنانچه دانشـمندان گفته‌اند و نیز بتجربه معلوم شده زندگانی زنها احساسی و عاطفی است و بر نازک‌کاری و ظرافت تکیه دارد باین جهات (وَ بِما أَنفَقُوا مِن أَموالِهِم) یعنی و نیز از جهت انفـاق مردهـا بر زنهـا و مهر و بعض خصوصـیات دیگر فرموده (بِمـا فَضَّلَ اللّه) خـدای تعـالی مردها را در اینکه جهات بر زنها فضـیلت داده و بایـد دانست که اینکه فضـیلت و برتری مردهـا بر زنها از جهت قوّت عقلی و نیروی بـدنی بطور کلّی بر کلّی است نه بطور شـمول بر تمام افراد زیرا چنانچه معلوم است خیلی از زنهائی بوده و هستند که در تدبیر و عقل بلکه در قوای بدنی بر بعضی از مردها فضیلت دارند.

فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلغَیبِ بِما حَفِظَ اللّهُ الخ پس از بیان فضیلت مردها بر زنها ظاهرا آیه در مقام بیان فضیلت زنها برآمده که فضـیلت زنها در چیست و شاید میخواهد خاطر نشان کند که همین طوری که مردها را بر زنها برای آنجهاتی که بعضـی از مردها را فضـیلت داده بر بعض از زنهـا همین طور بعضـی زنهـا را نیز بر بعض دیگر آنها فزونی داده و فضـیلت زن در اینکه صـفاتی است که بعضـی از آنها در آیه بیان شده: ۱- (صالحات) زنهای صالح و شایسته ۲- (قانِتـاتٌ) قنوت بمعنی اطـاعت و خضوع دائمی است ۳- (حافِظاتٌ لِلغَیبِ) یعنی حفظ میکنند خودشان و عورتشان را در حال غائب بودن ازواجشان.

وَ اللّاتِی تَخـافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهجُرُوهُنَّ فِی المَضـاجِعِ نشوز بمعنی سـرپیچی از اطـاعت شوهر است از روی تکـبّر و بـدلالت (تَخـافُونَ) ظهـور علائـم و آثـار آنست. و برای جلوگیری از تمکین نکردن زن از شوهرش خـدای تعـالی بمردهـا بسه عمـل دسـتور میدهـد که بترتیب برای علاـج نشوز زن عمـل نماینـد و ظاهرا اینکه حکم ارشادی است نه مولوی که بطور وجوب و لزوم باشـد که وقتی علائم ظهور نشوز زن خود را دید بسه علاج دست بزند ۱- (فَعِظُوهُنَّ)

صفحه : ۶۴

او را موعظه و نصیحت کنید ۲- (وَ اهجُرُوهُنَّ فِی المَضـاجِعِ) اگر موعظه سودی نبخشـید از بسـتر او دوری نمائیـد ۳- اگر اینکه دو عمل فائده نبخشید (وَ اضرِبُوهُنَّ) موقع آن میرسد که او را بزنید.

فَإِن أَطَعنَکُم فَلا تَبغُـوا عَلَیهِنَّ سَبِیلًا آیه پس از حکم ارشـادی برای جلـوگیری از نشوز زن از آن سه عمـل هر یـک پس از دیگری فرموده پس اگر زن تمکین نمود دیگر هیچ ستم بر او روا ندارید اشاره به اینکه که قوّت و برومندی شما مردها سبب نشود که بخود مغرور گردیـد و چنین گمان کنیـد که سـتم نمودن بر زن که ضـعیف‌تر از خود میدانیـد روا است بایست بدانید خدا بزرگ و غالب است و حقّ مظلوم را از ظالم میگیرد.

وَ إِن خِفتُم شِقاقَ بَینِهِمـا فَابعَثُوا حَکَماً مِن أَهلِهِ وَ حَکَماً مِن أَهلِها و هرگاه برای اصـلاح بین زن و شوهر باین اموریکه در آیات بالا تعیین کرد کافی نشـد و ترسـیدید جدائی و دشـمنی بین زن و شوهر از اینکه جهات یا بجهات دیگر تولید گردد در اینکه مورد باید بین آنهـا داوری شود بـاین طور که (حَکَماً مِن أَهلِهِ) داوری از کسان مرد (وَ حَکَماً مِن أَهلِها) و داوری از طرف زن و هر یک حکم را تفویض بـاو بنماینـد اگر واقعـا آنها اراده اصـلاح دارنـد خداونـد بین آنها اتفاق و دوستی ایجاد مینمایـد، آیه اشاره باین است که بدانید سبب لمّی تمام امور خدا است و اراده و خواست او غالب و حاکم بر امور است باید تمام امور را باو تفویض کنید.

صفحه : ۶۵

[سوره النساء (۴): آیات ۳۶ تا ۴۳]

اشاره

وَ اعبُدُوا اللّهَ وَ لاـ تُشرِكُوا بِهِ شَيئاً وَ بِالوالِدَينِ إِحساناً وَ بِذِى القُربى وَ اليَتامى وَ المَساكِينِ وَ الجارِ ذِى القُربى وَ الجارِ الجُنُبِ وَ الصّاحِبِ بِالجَنبِ وَ ابنِ السَّبِيلِ وَ ما مَلَكَت أَيمانُكُم إِنّ اللّهَ لا يُحِبُّ مَن كانَ مُختالاً فَخُوراً (۳۶) الَّذِينَ يَبخَلُونَ وَ يَأمُرُونَ النّاسَ بِالبُخلِ وَ يَكتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ أَعتَدنا لِلكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً (۳۷) وَ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَموالَهُم رِئاءَ النّاسِ وَ لا يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِاليَومِ الآخِرِ وَ مَن يَكُنِ الشَّيطانُ لَهُ قَرِيناً فَساءَ قَرِيناً (۳۸) وَ ما ذا عَلَيهِم لَو آمَنُوا بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ وَ أَنفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اللّهُ وَ كانَ اللّهُ بِهِم عَلِيماً (۳۹) إِنّ اللّهَ لا يَظلِمُ مِثقالَ ذَرَّةٍ وَ إِن تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفها وَ يُؤتِ مِن لَدُنهُ أَجراً عَظِيماً (۴۰)

فَكَيفَ إِذا جِئنا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئنا بِكَ عَلى هؤُلاءِ شَهِيداً (۴۱) يَومَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَو تُسَوّى بِهِمُ الأَرضُ وَ لا يَكتُمُونَ اللّهَ حَدِيثاً (۴۲) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنتُم سُكارى حَتّى تَعلَمُوا ما تَقُولُونَ وَ لا جُنُباً إِلّا عابِرِى سَبِيلٍ حَتّى تَغتَسِلُوا وَ إِن كُنتُم مَرضى أَو عَلى سَفَرٍ أَو جاءَ أَحَدٌ مِنكُم مِنَ الغائِطِ أَو لامَستُمُ النِّساءَ فَلَم تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامسَحُوا بِوُجُوهِكُم وَ أَيدِيكُم إِنّ اللّهَ كانَ عَفُوًّا غَفُوراً (۴۳)

صفحه : ۶۶

[ترجمه]

خدای يگانه را بپرستيد و چيزى شريک او قرار ندهيد و بپدر و مادر و خويشان و نزديكان و ايتام و فقيران نيكى كنيد و بهمسايه نزديک يا خويش و بهمسايه دور يا بيگانه و يار و مصاحب و مسافران درگذران و آنهائى را كه مالک گرديده‌ايد (بهمه اينها احسان و نيكى كنيد) همانا خدا دوست نميدارد كسى را كه خرامنده بتكبر و فخر كننده باشد (۳۶)

و خدا دوست نميدارد آنهائى را كه بخيلند و مردم را امر ببخل مينمايند و آنچه خدا از فضلش بآنها عطا كرده مخفى ميدارند و ما براى كافرين عذاب خواركننده مهيّا نموده‌ايم [۳۷]

(و خدا دوست نميدارد كسانى را) كه مالهاى خود را برياء و نشان دادن بمردم انفاق ميكنند و ايمان ندارند نه بخدا و نه بروز قيامت و اينان ياران شيطانند و هر كس كه شيطان قرين (و همنشين) او باشد او بد رفيقى گرفته است [۳۸]

و براى كافرين چه ضرر داشت اگر بخدا و روز قيامت ايمان ميآوردند و از آنچه خدا روزى آنها كرده انفاق ميكردند و خدا باعمال آنها دانا است [۳۹]

همانا خدا هم وزن ذره‌ئى بكسى ستم نميكند و اگر آن مثقال ذرّه عمل نيک باشد ثواب آنرا دو چندان ميكند و از جانب خود اجر بزرگ باو ميدهد [۴۰]

پس چگونه است حال وقتى كه از هر امتى گواهى آريم و اى رسول تو را بر آن جماعت گواهان گواه آوريم [۴۱]

روز قيامت روزى است كه آنهائيكه كافر شدند و رسول را مخالفت كردند دوست ميدارند كه با خاک زمين يكسان گردند و از خدا چيزى پنهان نتوانند كرد [۴۲]

اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد نزديک نماز نشويد در حال مستى تا اينكه بدانيد چه ميگوئيد و نيز نزديک نماز نشويد در حاليكه جنب باشيد تا وقتى كه غسل كنيد مگر در حال مسافرت (و نيافتن آب) و اگر مريض باشيد يا قضاء حاجتى دست داده يا با زنان معاشرت كرده باشيد و آب براى غسل نيافتيد پس تيمم كنيد بر خاک پاک و صورت و دستهاى خود را مسح كنيد همانا خداوند بسيار عفو كننده و بسيار آمرزنده است [۴۳]

.

صفحه : ۶۷

(توضیح آیات)

وَ اعبُدُوا اللّهَ وَ لا تُشرِکُوا بِهِ شَیئاً وَ بِالوالِدَینِ إِحساناً در کشف الاسرار از شیخ انصاری رحمه اللّه نقل میکنند که گفته توحید مسلمانان بیان سه حرف است اثبات صفت بی‌افراط و نفی تشبیه بی‌تعطیل، بر ظاهر برفتن بی‌تخلیط. حقیقت اثبات آنست که هر چه خدا گفت که از خود بر بیان است مصطفی گفت که از حق بر عیان است تصدیق و تسلیم بر آن پیش‌گیری و بر ظاهر آن ببستی و آنرا مثل نزنی و از صنعت بر نگردانی و بخیال گرد آن نگردی کـه اللّه در علم آیـد در خیال نیایـد و از تفکر در چگونگی آن بپرهیزی و تکلیف و تأویل در آن مجوئی و از گفتن و شنیدن آن نپیچی، تا آنجا که گفته اینکه است توحید سمعی و شناخت خبری باین توحید ببهشت رسند و از دوزخ برهند. اما توحید دیگر توحید عارفان و حلیّت صدیقان سخن در اینکه توحید نه کار آب و گل است و نه جای زبان و دل است موحّد آید و بزبان چه گوید که حالش خود زبان است، عبارت چون کند از آن توحید که عبارت از آن عین نهان است، اینکه توحید نه از خلق است که آن از حق نشان است از آن است که رستاخیز دل و غایت جان است. [پایان] چون انسان مدنی بالطبع است یعنی باید در اجتماعات زندگانی نماید و زندگانی انفرادی برای کسی میسّر نیست اینست که بایستی یک عاطفه عمومی و یک نحو ارتباطی بین افراد دائر گردد بطوریکه بین جامعه بشری یک نوع وحدت عمومی برقرار گردد چنین وحدتی وقتی ممکن است که انسان در مرتبه اوّل یکتابین و یگانه پرست گردد اوّل بطور شایستگی خدای واحد یکتا را عبادت کند و چیزی را بر او انباز نگیرد و از طریق صله دوستی او مخلوقات او را دوست دارد و با آنها بطور حقیقت پیوند نماید همان طوری که با اهل خود دارد تا اینکه جامعه بشری بوجه نیکو برقرار گردد.

صفحه : ۶۸

اینکه است که فرموده خدا را عبادت کنید و در عبادت برای او شریک نیاورید و پس از آن نظر باهمیّت احسان نیکی کردن بپدر و مادر را بعبادت خدا عطف داده، و اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده (وَ قَضی رَبُّکَ أَلّا تَعبُدُوا إِلّا إِیّاهُ وَ بِالوالِدَینِ إِحساناً).
وَ بِذِی القُربی وَ الیَتامی وَ المَساکِینِ همان طوری که امر بعبادت حق تعالی و نیکی بپدر و مادر شده امر شده که بنزدیکان از خویشاوندان نیز نیکی و احسان کنید چه آنهائیکه در جوار و نزدیک شمایند و چه آنهائیکه دور از شما میباشند، و بقولی مقصود از (الجارِ الجُنُبِ) همسایه‌گانند چه خویش باشند و چه غریبه و چه همسایه نزدیک باشند و چه دور بایستی بآنها احسان و نیکی کنید.
وَ الصّاحِبِ بِالجَنبِ وَ ابنِ السَّبِیلِ وَ ما مَلَکَت أَیمانُکُم (وَ الصّاحِبِ بِالجَنبِ) مصاحب و رفیق و دوست است هم در سفر و هم در حضر یا در عمل و کسب و کار و شریک و معاون است که مراعات آنها را در دوستی و محبّت و رفاقت باید مراقبت نمود (وَ ابنِ السَّبِیلِ) مسافری است که از اهلش و وطنش منقطع گردیده و در غربت واقع گردیده که همراهی و محبّت نسبت بچنین کسی لازم است، و بقولی مقصود از (ابنِ السَّبِیلِ) در اینجا مهمان است که مهمان را باید گرامی داشت (وَ ما مَلَکَت أَیمانُکُم) بنده و اسیرانی میباشند که شما مالک آنها شده‌اید که در مواردی از قرآن در باره آنها سفارش بیشتری شده إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ مُختالًا فَخُوراً شاید مقصود از (مختال) آن آدم متکبّر خودخواهی باشد که مراعات هیچ حقّی از حقوق الهی و حقوق بندگان خدا را نمیکند که چنین کسی را خدا دوست نمیدارد.
از صحیح مسلم بروایت انس نقل میکنند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود
(لا یدخل الجنهٔ عبد لا یأمن جاره بوائقه)

بهشت نمیرود بنده‌ئی که همسایه‌اش

صفحه : ۶۹

از شرّ او ایمن نباشد.

در منهج روایت کرده که شخصی نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و گفت یا رسول اللّه دلم سخت شده و از رقّت و نرمی دور گشته، فرمود برو و با پدر و مادر نیکوئی کن و مسکینان را طعام بده و دست بر سر یتیمان فرود آور و طعامشان ده و از همسایه که خویش تواند یا بیگانه صله و عطاء وا مگیر و ایشان را مرنجان، گفت یا رسول اللّه [ص] حق همسایه بر همسایه چه چیز است فرمود از حقوق او آنست که اگر تو را بخواند اجابت کنی و اگر فقیر باشد او را دستگیری کنی و اگر قرض خواهد بدهی و اگر باو خیری رسد او را تهنیت گوئی و اگر باو مصیبتی برسد دل داریش دهی و اگر بمیرد بجنازه‌اش حاضر شوی و دیوار بر بالای دیوار او بلند نسازی تا از او منع باد کند و او را بمنع مطبوخات خود نرنجانی، پس از آن فرمود:

(الجیران ثلاثـة، جار له ثلاثة حقوق حق الجوار و حق القرابة و حق الاسلام، و جار له حقان حق الجوار و حق القرابة، و جار له حقان حق الجوار و حق الاسلام، و جار له حق واحد حق الجوار و هو المشرک من اهل الکتاب)

. خلاصه معنی حدیث اینکه میشود که همسایه‌ئی که هم خویش و هم مسلمان باشد سه حق دارد و آنکه خویش نباشد دو حق دارد و همسایه کافر از اهل کتاب یک حق دارد.

و نیز انس از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرموده

(من آذی جاره فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه)

یعنی هر کس همسایه را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کرد خدا را اذیت کرده، پس از آن فرمود جبرئیل همیشه مرا در باره همسایه توصیه مینمود تا اینکه گمان کردم که از من باو میراث میرسد. [پایان]

صفحه : ۷۰

الَّذِینَ یَبخَلُونَ وَ یَأمُرُونَ النّاسَ بِالبُخلِ وَ یَکتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه اینکه (الَّذِینَ یَبخَلُونَ) بقرینه آیه بالا که فرموده (إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ مُختالًا فَخُوراً) خدا آدم فخرکننده بخیل را دوست ندارد ارشاد باین است که چون حق تعالی جواد مطلق است و یکی از صفات برجسته انسانی صفت جود و بخشش است که آدم سخی بوجهی مظهر و نماینده صفت (الجواد) است اینکه است که آنکسانیکه بخل میورزند و حقوقیکه از طرف حق تعالی بر آنها واجب شده اداء نمیکنند و نیز نسبت بحقوقی که باید اداء کنند امتناع مینمایند و مانع از انفاق دیگران هم میشوند برای آنهائیکه جلو فضل خدا را میگیرند عذاب خوارکننده مهیّا گردیده زیرا چنین کسانی از رحمت خدا خیلی دورند و در مرتبه بعد از رحمت واقع گردیده‌اند.

از إبن عباس روایت شده که اسامة بن حبیب و بحر بن عمرو و رفاعة بن زید از یهود بودند از روی نصیحت بانصار میگفتند مال خود را باین مرد (یعنی پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) و یاران او از مهاجرین ندهید که بزودی فرومایه و محتاج خواهید شد و معلوم نیست کار اینها بکجا خواهد کشید اینکه آیه آمد که خدا دوست نمیدارد اینکه جماعت را که بخل میورزند و مردم را امر ببخل مینمایند و اوصاف رسول را که در توراتیکه بآنها عطاء شده کتمان مینمایند و اوصاف برجسته او را میپوشانند و برای کافرین که شاید مقصود همان کفاری باشند که فضائل و مناقب رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را که در تورات ثبت است میپوشانند عذاب خوار کننده‌ئی مهیّا گردیده.

وَ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَموالَهُم رِئاءَ النّاسِ وَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالیَومِ الآخِرِ آیه را عطف داده بر (الَّذِینَ یَبخَلُونَ) و از سدی نقل شده که آیه در باره منافقین و جماعتی از مشرکین مکه نازل گردیده که آنها در دشمنی با رسول

صفحه : ۷۱

مالها انفاق مینمودند که مردم را بسوی خود بکشانند و در دشمنی اسلام و فساد در دین با هم همدست شوند و کافرین کسانی میباشند که نه بخدا و نه بروز قیامت ایمان ندارند.

وَ مَن یَکُنِ الشَّیطانُ لَهُ قَرِیناً فَساءَ قَرِیناً شیطان بد دوست و همدمی است که در روز قیامت وقتی تیر او بهدف رسد و اکثر بنی آدم را بگمراهی بجهنم واصل نموده گوید (یا لَیتَ بَینِی وَ بَینَکَ بُعدَ المَشرِقَینِ فَبِئسَ القَرِینُ).

وَ ما ذا عَلَیهِم لَو آمَنُوا بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ أَنفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اللّهُ وَ کانَ اللّهُ بِهِم عَلِیماً چه ضررت است بر کفار و مشرکین اگر بخدا و روز قیامت ایمان آرند و از آنچه خدا بآنها روزی نموده در راه خدا و برای خوشنودی او انفاق کنند نه برای نشان دادن بمردم یا در دشمنی و ضدّیت با اسلام مال خود را بدهند در حالیکه خداوند باعمال و نیّات آنها عالم است یا اینکه چون خدا عالم و دانا است میداند که هرگز اینکه کافرین جهود ایمان نخواهند آورد.

إِنَّ اللّهَ لا یَظلِمُ مِثقالَ ذَرَّةٍ وَ إِن تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفها وَ یُؤتِ مِن لَدُنهُ أَجراً عَظِیماً بین دانشمندان اختلاف است که «ذره» چیست از إبن عباس نقل شده که آن مورچه‌ئی است که کوچک‌تر از آن مورچه‌ئی نیست. بقول دیگر آن ذرّه‌های دم خورشید است که از روزنه‌ای تابیده و آرای دیگری نیز در معنی ذرّه گفته شده. و خلاصه اینکه مقصود از ذرّه چیز کوچکی است که کوچک‌تر از آن چیزی نباشد.

و شاید مقصود از اینکه خدای تعالی بمثقال ذرّه‌ئی ببندگان خود ستم روا ندارد اینستکه نه بقدر ذره‌ئی از گناه ناکرده را عذاب کند و نه ذره‌ئی از ثواب عمل خیر را مهمل و بدون پاداش میگذارد اگر عمل خیر با ایمان توأم

صفحه : ۷۲

باشد (یُضاعِفها) هم در دنیا عوض دهد و هم مزد بمراتب بزرگتر در آخرت عنایت کند و اگر کافر عمل خیری انجام دهد چنانچه وعده فرموده در همین دنیا بوی پاداش نیکی دهد ولی در آخرت او را نصیبی نخواهد بود.

فَکَیفَ إِذا جِئنا مِن کُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً (فَکَیفَ) اینکه کلمه تعظیم است بلفظ تعجّب و در ضمن آن توبیخ منافقین و مشرکین عرب و یهودیان است که در زمان رسول اللّه میزیستند که چگونه است حال آنان در روز رستاخیز قیامت که بر هر امّت و جماعتی گواهان از پیمبران آنها آریم چنانچه در جاهای دیگر فرموده (لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُم شَهِیداً) و تو را که پیمبر اینکه امتی میآوریم که بر آن انبیاء گواه باشی و نیکان را بر نیکی و بدان را بر بدی گواهی دهی که اینها چه کردند، معلوم است گواهی رسول و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در قیامت منحصر بامّت و جماعت زمان خودش نیست بلکه در قیامت شاهد و گواه تمام اعمال امّت است تا روز قیامت آنهائیکه زیر لوای اسلام بودند و اعمال خوب و بد آنها بر حضرتش عرضه خواهد گردید.

یَومَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَو تُسَوّی بِهِمُ الأَرضُ حمزه و کسائی (تُسَوّی) بفتح و تخفیف سین باماله خوانده‌اند و مدنی و شامی بفتح و تشدید سین بدون اماله قرائت کرده‌اند.

آیه در مقام بیان حال کفار و مخالفین رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برآمده که در روز قیامت که هر رسولی گواه امّت خود است چنان امر بر کافرین و تکذیب کنندگان رسولان سخت میگردد که آرزو دارند و دوست دارند که با زمین مساوی گردند و

اینکه آیه نظیر آنجا است که فرموده (وَ یَقُولُ الکافِرُ یا لَیتَنِی کُنتُ تُراباً) کاش خاك بودم و بچنین روزی گرفتار نشده بودم. شاید مقصود از (وَ لا یَکتُمُونَ اللّه حَدِیثاً) اینکه باشد که چگونه قدرت دارند مخصوصا در مقابل گواهان از پیمبران چیزی پنهان گردانند.

صفحه : ۷۳

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنتُم سُکاری حَتّی تَعلَمُوا ما تَقُولُونَ خطاب بمؤمنین نموده که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نزدیك نماز نشوید در حالیکه مست باشید، بقولی در حال مستی داخل مساجد نشوید، و نظیر آیه قول معصوم است که گفته بچه‌ها و مجانین را از مسجدها دور کنید، و بقولی مقصود سکر خواب است.

در کشف الاسرار است که:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنتُم سُکاری) سکر مستی است و مستی بتفاوت است، و مستان مختلفند، یکی از شراب خمر مست است، یکی از شراب غفلت، یکی از حب دنیا، یکی از رعونت نفس و خویشتن دوستی و اینکه از همه صعب‌تر است که خویشتن دوستی مایه گبرکی است و تخم بیگانگی و ستر بی‌دولتی و اصل همه تاریکی‌ها.

اگر صد بار در روزی شهید راه حق گردی هم از گبران یکی باشی چه خود را در میان بینی

تو خود کی مرد آن باشی که دل را بی‌هوا خواهی تو خود کی درد آن داری که تن را بی‌هوان بینی

او که از خمر مست است و از آن ترسان و از بیم عقوبت لرزان و غایت کار او حرقتست در آتش عقوبت، گرش نیامرزد و باشد که خود بیامرزد که گفته است (إِنَّ اللّهَ یَغفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً) امّا آنکس که مستی از نخوت نفس است و کبر و خویشتن پرستی کار او بر خطر است، استدراج و مکر و بیم فرقت جاودان [پایان] وَ لا جُنُباً إِلّا عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّی تَغتَسِلُوا الخ ترجمه آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست و جای بحث در احکام و خصوصیات آن کتب فقهیه است که اینکه آیات را با احادیث و باقی فوائد اجتهادیه جمع میشود و احکام طهارات از موارد غسل و وضو و تیمم خارج گردد

صفحه : ۷۴

[سوره النساء (۴): آیات ۴۴ تا ۵۰]

اشاره

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یَشتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ یُرِیدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِیلَ (۴۴) وَ اللّهُ أَعلَمُ بِأَعدائِکُم وَ کَفی بِاللّهِ وَلِیًّا وَ کَفی بِاللّهِ نَصِیراً (۴۵) مِنَ الَّذِینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ وَ یَقُولُونَ سَمِعنا وَ عَصَینا وَ اسمَع غَیرَ مُسمَعٍ وَ راعِنا لَیًّا بِأَلسِنَتِهِم وَ طَعناً فِی الدِّینِ وَ لَو أَنَّهُم قالُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ اسمَع وَ انظُرنا لَکانَ خَیراً لَهُم وَ أَقوَمَ وَ لکِن لَعَنَهُمُ اللّهُ بِکُفرِهِم فَلا یُؤمِنُونَ إِلّا قَلِیلاً (۴۶) یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُم مِن قَبلِ أَن نَطمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدبارِها أَو نَلعَنَهُم کَما لَعَنّا أَصحابَ السَّبتِ وَ کانَ أَمرُ اللّهِ مَفعُولاً (۴۷) إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ وَ مَن یُشرِك بِاللّهِ فَقَدِ افتَری إِثماً عَظِیماً (۴۸)

أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكّونَ أَنفُسَهُم بَلِ اللّهُ يُزَكّي مَن يَشاءُ وَ لا يُظلَمُونَ فَتِيلًا (۴۹) انظُر كَيفَ يَفتَرُونَ عَلَى اللّهِ الكَذِبَ وَ كَفى بِهِ إِثماً مُبِيناً (۵۰)

صفحه : ۷۵

[ترجمه]

آيا نمى‌نگرى بسوى آنان كه از علم تورات بآنها بهره‌ئى داده شده تبديل ميكنند هدايت را بضلالت و ميخواهند كه شما را گمراه گردانند [۴۴]

و خدا بدشمنان شما عالم‌تر است و دوستى خدا شما را كافى است و بس است براى شما يارى خدا و دوستى او [۴۵]

بعضى از يهوديها كلام خدا را از جاى خود تغيير ميدهند و ميگويند شنيديم و مخالفت نموديم، و گفتند بشنو و ناشنوا باش و گفتارشان زبان بازى و تمسخر در دين است و اگر اينها ميگفتند شنيديم و اطاعت كرديم و بشنو و بما نگاه كن همانا براى آنها بهتر و راست‌تر بود لكن خدا بسبب كفرشان بر آنها لعنت كرد پس ايمان نميآورند مگر كمى از آنها [۴۶]

اى كسانيكه بشما كتاب عطا شده ايمان آريد بآنچه ما نازل كرده‌ايم (قرآن) كه تصديق كننده كتاب شما است پيش از آنكه رويهائى را محو گردانيم و برگردانيم بپشتشان يا آنها را از رحمت خود دور گردانيم همان طورى كه اهل شنبه را دور گردانيديم و ميباشد امر (و حكم خدا) واقع گرديده [۴۷]

و محققا خدا نميآمرزد شرك را و ميآمرزد هر گناهى را كه غير از شرك باشد براى هر كس كه بخواهد و كسيكه شرك آورد حقيقتا بخدا افتراء زده و آن گناه بزرگى است [۴۸]

اى رسول آيا نمينگرى بسوى آنان كه خود را ميستايند بلكه خدا هر كسى را خواهد تزكيه ميكند و بقدر رشته وسط خرمائى ستم گرديده نميشوند [۴۹]

ببين چگونه بخدا افتراء ميزنند و دروغ مى‌بندند و همان گناه ظاهر بر آنها كافى خواهد بود [۵۰]

.

صفحه : ۷۶

(توضيح آيات)

أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الكِتابِ يَشتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ يُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ همزه (أَ لَم) بمعنى استفهام و در مورد انكار آمده و ظاهرا خطاب برسول است كه آيا تو نديدى يعنى البته مى‌بينى و ميدانى آنهائى را كه نصيبى از كتاب بآنها داده شده كه ظاهرا مقصود مذمّت جماعتى از يهود است كه بهره‌ئى از تورات برده‌اند و عوض آنكه آنرا سرمايه هدايت و رشد خود گردانند و حيات باقيه براى خودشان و كسان خود قرار دهند آنان بآيات تورات ضلالت و گمراهى را خريدند و مرادشان از آيات تورات گمراه نمودن و در بيراهه رفتن است نه هدايت، و ظاهرا اينكه آيه مربوط بآيات پيش است و در مذمّت يهود كه در صدد گمراه كردن مؤمنين از انصار برآمده بودند كه عمل اينان چنين است كه هدايت را بضلالت و گمراهى ميفروشند و آيات تورات را تحريف مينمايند.

بعضی از مفسرین چنین گفته از اینکه آیات معلوم میشود که بعضی از یهود با مؤمنین طرح دوستی می‌انداختند و بخیرخواهی تظاهر مینمودنـد و در نتیجه ایشان را فریب داده و ببخل و خودداری از انفاق وادار میکردنـد تا بـدین وسـیله آنها را از پیش روی و هدایت بازدارنـد پس در بـاره آنهـا نازل شـد اینکه آیات [پایان] وَ اللّهُ أَعلَمُ بِأَعـدائِکُم وَ کَفی بِاللّهِ وَلِیًّا وَ کَفی بِاللّهِ نَصِیراً اگر چه مفسـرین اینکه دو آیه را حمل بر علماء یهود کردهانـد که عمل بعض آنها چنین است لکن اطلاقش تمام اهل کتاب از یهودیان و نصـرانیان و غیر اینها را شامل میگردد بلکه میتوان گفت که شامل منافقین از مسـلمین نیز میگردد به اینکه که الف و لام الکتاب جنس باشـد که شامـل تمـام کتابهـای آسـمانی بشود حتی قرآن مجیـد که منـافقین به آن نیرنـگ بازیهـا تظـاهر باسـلام میکننـد و از راه خود اسـلام میخواهند مؤمن با تقوی را فریب دهند و باسم اسلام راه گمراهی و ضلالت

صفحه : ۷۷

را برای آنها باز کننـد و اینکه نیرنگ بازیها منحصـر بزمان رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم نبوده که بسـیار از مردم در هر دینی و مـذهبی که هسـتند شـیّادانی میباشـند که بتوسط همان تقوی و خلوصـی که بعض مؤمنین دارنـد از همان راه آنها را فریب داده و در جاده بدبختی و ضلالت می‌اندازند، چنانچه عمل شیطان نیز همین‌طور است که هر کس را از راه خودش فریبش میدهد.

و آیه بمؤمنین خـاطر نشـان میکنـد که خـدا بدشـمنان شـما از خودتـان عـالم‌تر است مواظب و مراقب حال خود باشـید و در ایمان و اطاعت امر رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم ثابت قدم باشید و اتکاء و امید شما بر پروردگارتان باشد که برای شما دوستی و یاری او کافی است.

مِنَ الَّذِینَ هـادُوا یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ گفته‌انـد (مِنَ) در (مِنَ الَّذِینَ) بیـانیّه است و بیان جمله قبلی است (الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً) یا بیان است برای جمله (بِأَعـدائِکُم) و میشود گفت جمله (مِنَ الَّذِینَ هادُوا) خبر است برای مبتداء محذوف که (یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ) صـفت آن است و در معنی چنین میشود که (مِنَ الَّذِینَ هادُوا قوم یُحَرِّفُونَ) و بقول دیگر ممکن است معنی آیه چنین باشـد (مِنَ الَّذِینَ هادُوا من یُحَرِّفُونَ).

آری حق تعالی اینکه قوم یهود را در مواضـعی از تحریف کنندگان کلمات خدا توصیف فرموده و عمل آنان را در تحریف آیات یا بتغییر الفـاظ و یـا جابجا کردن آیات یا دس در سـبک عبارات یا باسـقاط بعض از کلمات تورات یا زیاد کردن در آن یا غیر اینها از بیان نمودن و ترجمه کردن جمله‌های آن بیان نموده وَ یَقُولُونَ سَمِعنا وَ عَصَینا یهودیان بطور استهزاء میگفتند کلمات قرآن یا گفتار رسول را شـنیدیم و مطیع نخواهیم گردید، و در جمله دوم (وَ اسمَع غَیرَ مُسمَعٍ) دو قول است یکی بشنو اگر تو گوئی قبول نمیکنم و دیگر بشنو که نشنوی.

صفحه : ۷۸

وَ راعِنا لَیًّا بِأَلسِنَتِهِم وَ طَعناً فِی الدِّینِ گویند اینکه کلمه (راعِنا) بزبان آنها دشنام بوده یا کلمه استهزاء و مرادشان طعنه در دین بوده.

وَ لَو أَنَّهُم قالُوا سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ اسمَع وَ انظُرنا لَکانَ خَیراً لَهُم وَ أَقوَمَ وَ لکِن لَعَنَهُمُ اللّهُ بِکُفرِهِم فَلا یُؤمِنُونَ إِلّا قَلِیلًا لعنت بمعنی دوری از رحمـت خـدا است، خـدای تعالی یهودیـان را در اثر کفرشـان و گفتـار رکیکشـان لعنت کرد یعنی آنـان را از رحمت خـود دور گردانیده و چون از فیض رحمت رحمانی و رحیمی حق تعالی دور گردیدند هرگز ایمان نخواهند آورد مگر اندکی از آنها.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُم مِن قَبلِ أَن نَطمِسَ وُجُوهاً آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، مفسرین گفته‌اند (طمس وجوه) محو چهره‌هائی است که انسان برای سعادت منتظر آینه امید خود نموده و بآن رو میکند ولی نه محوی که موجب نیستی چهره‌هـا و فنـای آنهـا شود و آثار آنرا بکلی ببرد بلکه محوی که موجب برگشت رویها بپشت و قهقرائی

شـدن رفتارشان میگردد اینکه است که از روی فطرت خود سـعادت را میجویند ولی در پشـتشان میباشد و بهر سو رو آرند مقصد را پشت‌سـر میاندازنـد. [پایـان] و خلاـصه اینکه آیه خطـاب بتمـام اهل کتاب از یهودیها و نصـرانیها و مجوسـیها که خود را اهل کتاب میداننـد امر فرموده که (آمِنُوا) ایمان آریـد بقرآنیکه در سـینه محمّـد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است و گواه دهنـده کتابهای شـما است، اشاره به اینکه که قرآن برخلاف کتابهای شـما نیست بلکه موافق با آنها است و مضامین آن با کتابهای آسـمانی یکسان است پس بچه جهت شما تکذیب میکنید و تکذیب شما در واقع تکذیب تمام کتب سماوی است.

آری انسانی که بایستی علی الدوام رو بحقیقت و سعادت رهسپار گردد تا

صفحه : ۷۹

تا بآن سـعادت حقیقی که مال امر هر دانشـمند عاقلی است برسـد اگر بخدعه نفس و اغواء شـیطانی بیراهه رفت عوض اینکه صـعود بمـدارج انسـانیّت نموده و سـعادت خویش را بیابـد هر چه پیش میرود نزول بـدرکات بعـد کرده و در چاه مـذلّت از رحمت دورتر میگردد و بلعنت نزدیک‌تر میشود، و گفته‌انـد فرق بین (طمس) و (لعن) که در باره مسـخره‌کنندگان از یهود گفته شـده اینکه است کـه طمس مـوجب تغییر مسـیر اشـخاص مـورد غضـب میشـود بـدون تغییر دادن خلقـت ولی در لعـن ماننـد (أَصـحابَ السَّبـتِ) تغییر مسیرشان با تغییر خلقت انسانی و تبدیل بصورت حیوانی و بوزینه انجام میگیرد.

إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشـرَکَ بِهِ وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ الـخ اینکه آیه بالاترین راه امیدواری را برای ماها بازگردانیده که هرگاه مشیّتش اقتضاء نمود تمام گناهان اهل توحید را میبخشد و لو اینکه گنه کار توبه نکرده باشد زیرا که آمرزش را معلّق بمشیّت کرده با اینکه با توبه بنا بر وعده‌ئیکه شده آمرزش حتمی است و شـرطی در وی نیست زیرا که در جای دیگر فرموده (وَ مَن یَعمَل سُوءاً أَو یَظلِم نَفسَهُ ثُمَّ یَستَغفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحِیماً) و باین آیات کلام معتزله و جماعتی از خوارج ردّ میشود که گفته‌انـد هر کس از اهل گناهان کبیره بغیر توبه بمیرد مخلّـد در جهنّم است و میگویند میان ایمان و شـرک منزلی نیست و گناه‌کاران را مشـرک میدانند حتّی بعضی از آنها صغائر را نیز شرک میدانند.

در مجمع البیـان گفته از کلبی نقـل شـده که اینکه آیه در باره وحشـی و یاران او فرود آمـده که پس از آنکه حمزه را شـهید کرد و بمکه آمدند و مزد کشـتن حمزه را آزا...کردن او را قرار داده بودنـد و بوعده وفاء نکردند از عمل خود پشـیمان شدند برسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم نـامه نوشـتند، بـاین مضـمون که ما بر عمل خود پشـیمانیم و چیزی مانع اسـلام ما نمیشود مگر اینکه سـخن که فرمودی (وَ الَّذِینَ لا یَدعُونَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقتُلُونَ النَّفسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلّا بِالحَقِّ وَ لا یَزنُونَ) تا آخر

صفحه : ۸۰

دو آیه، و چون ما باو شرک آورده‌ایم و نفسی که خدای تعالی حرام گردانیده بود بقتل رسانیدیم و زنا کرده‌ایم پس اگر نبود اینکه آیه تـابع تو میشـدیم، (إِلّا مَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً) تا آخر دو آیه، رسول دو آیه را برای وحشـی و یاران او فرسـتاد چون آن دو آیه را خواندند نوشـتند به پیغمبر صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم که اینکه شـرط شدید و تکلیف صـعبی است میترسـیم که عمل صالح بجا نیاوریم پس از اهل اینکه آیه نباشیم حق تعالی اینکه آیه را فرستاد (إِنَّ اللّهَ لا یَغفِرُ أَن یُشرَکَ بِهِ وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَن یَشاءُ) پیمبر اینکه آیه را برای آنها فرسـتاد، پس فرسـتادند نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که ما خوف داریم که از اهل مشیّت او نباشـیم اینکه آیه آمـد (قُل یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسرَفُوا عَلی أَنفُسِـهِم لا تَقنَطُوا مِن رَحمَـهِٔ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغفِرُ الـذُّنُوبَ جَمِیعاً) پس پیغمبر [ص] فرستاد آیه را برای آنها، چون اینکه آیه را خواندند ایمان آوردند و نزد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند، پیغمبر اسلام آنها را قبول کرد پس بوحشی فرمود خبر ده مرا که چگونه کشتی حمزه را پس چون خبر داد که چگونه کشتم پیغمبر [ص] فرمود

(ویحک غیّب شخصک عنّی)

ای وحشی خود را از من پنهان کن و از پیش نظر من برو پس از آن وحشی بشام رفت و آنجا ماند تا مرد.

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنفُسَهُم بَلِ اللّهُ یُزَکِّی مَن یَشاءُ وَ لا یُظلَمُونَ فَتِیلًا گفته‌اند اینکه آیه و آیه بعد در باره یهودیها فرود آمده که خود را تزکیه میکردند گاهی میگفتند (نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ) و گاهی طفل خود را نزد رسول میبردند و میگفتند آیا اینکه طفل گناه دارد میفرمود نه میگفتند ما هم مثل اینکه طفل بی‌گناهیم هر گناهی در روز کنیم خدا آنرا در شب میآمرزد و هر گناهی در شب کنیم در روز میآمرزد اینکه است که خدای تعالی برسولش میفرماید انظُر کَیفَ یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ کَفی بِهِ إِثماً مُبِیناً ای رسول بنگر که اینکه کافرین ملحدین چگونه بر خدا دروغ می‌بندند مثل اینکه میگویند ما پسرهای خدا و دوستان او میباشیم و در بزرگی گناه آنها همین افترا و دروغ کافی است.

صفحه : ۸۱

[سوره النساء (۴): آیات ۵۱ تا ۵۸]

اشاره

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یُؤمِنُونَ بِالجِبتِ وَ الطّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا (۵۱) أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ مَن یَلعَنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِیراً (۵۲) أَم لَهُم نَصِیبٌ مِنَ المُلکِ فَإِذاً لا یُؤتُونَ النّاسَ نَقِیراً (۵۳) أَم یَحسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ فَقَد آتَینا آلَ إِبراهِیمَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ آتَیناهُم مُلکاً عَظِیماً (۵۴) فَمِنهُم مَن آمَنَ بِهِ وَ مِنهُم مَن صَدَّ عَنهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً (۵۵)

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوفَ نُصلِیهِم ناراً کُلَّما نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلناهُم جُلُوداً غَیرَها لِیَذُوقُوا العَذابَ إِنَّ اللّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً (۵۶) وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدخِلُهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً لَهُم فِیها أَزواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدخِلُهُم ظِلًّا ظَلِیلًا (۵۷) إِنَّ اللّهَ یَأمُرُکُم أَن تُؤَدُّوا الأَماناتِ إِلی أَهلِها وَ إِذا حَکَمتُم بَینَ النّاسِ أَن تَحکُمُوا بِالعَدلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمّا یَعِظُکُم بِهِ إِنَّ اللّهَ کانَ سَمِیعاً بَصِیراً (۵۸)

صفحه : ۸۲

[ترجمه]

آیا نمی‌نگری بسوی آنانکه از تورات بهره‌ئی داده شده که آنان بجبت و طاغوت (یعنی دو بت مشرکین) ایمان آورده‌اند و بکافرین میگویند راه شما بهدایت نزدیک‌تر است از آنهائیکه ایمان (بخدا و رسول) آورده‌اند [۵۱]

آنها جماعتی میباشند که خدا آنان را لعنت کرده و کسی را که خدا لعنت کند (یعنی از رحمت خود دور کند) برای او یاوری نمییابی هرگز [۵۲]

آیا برای آنها بهره‌ئی است از پادشاهی دنیا و در آنهنگام بمقدار گودی پشت هسته خرما بکسی انفاق نمیکنند [۵۳]

آیا حسد میبرند از آنچه خدا از فضلش عطا نموده (بر هر کس که خواسته) همانا ما بآل ابراهیم کتاب و حکمت عطا نمودیم و بآنها مملکت بزرگ عطا کردیم [۵۴]

پس بعضی از آنها ایمان آورده‌اند و بعضی مانع راه دین گردیدند و برای کیفر عمل آنان جهنم کافی است [۵۵]

محققا آنهائیکه بآیات ما کافر شدند بزودی آنها را در آتش درآوریم و هر وقت پوستهای آنها بسوزد آنرا بپوست دیگر تبدیل کنیم تا اینکه عذاب را بچشند همانا خدا غالب و درست کار است [۵۶]

و آنکسانیکه ایمان آوردند و اعمال نیکو نمودند بزودی آنها را در بهشتهائی داخل میگردانیم که از زیر درختهای آنها نهرها جریان دارد و در آن بهشتها همیشه جاویدانند و در آن بهشتها برای آنها جفتهائی است پاکیزه و آنها را در سایه رحمت خود داخل میگردانیم [۵۷]

همانا خدا شما را امر میکند که امانات را باهلش رد کنید و وقتی بین مردم حکمی صادر نمودید بعدل حکم کنید همانا خدا بشما پند نیکو میدهد و او شنوا و بینا است [۵۸]

.

صفحه : ۸۳

(توضیح آیات)

أ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یُؤمِنُونَ بِالجِبتِ وَ الطّاغُوتِ ظاهرا و چنانچه بسیاری از مفسرین گفته‌اند راجع بیهودیان است که بعضی از آنان بجبت و طاغوت که نام دو بت بزرگ مشرکین بوده ایمان آوردند و در معنی جبت و طاغوت چند قول از مفسرین نقل شده:

۱- بقول عکرمه نام دو صنم است که میان مشرکین معروف بوده و آنرا پرستش میکردند.

۲- ضحّاک گفته جبت اینجا حیّ بن اخطب و طاغوت کعب بن اشرف است که هر دو از رؤساء جهودان بودند.

۳- بقولی جبت نام بتها و طاغوت نام سدنه بتان یعنی خدمتکاران و تیمارداران آنهایند.

۴- بقول دیگر جبت نام ساحر و طاغوت نام کاهن. [ابی العالیه] ۵- و بقول دیگر هر چه را خدا حرام کرده آنرا جبت گویند، و از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکنند که فرموده

(القیافة و الطرق و الطیرة من الجبت)

القیافة:

زجر الطیر، و الطرق: الضرب بالحصی و هو ضرب من الکهانة.

و بعضی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گفته کعب بن اشرف پس از واقعه احد با هفتاد سوار از یهودیان بقصد اینکه با مشرکین اتحاد کند و در جهاد با رسول اللّه [ص] تدبیری بکار ببرند بمکه رفت و در خانه ابو سفیان فرود آمد ابو سفیان او را گرامی داشت و او را ترغیب و تحریص نمود و هر یک از یهودیانی که با وی بودند بمحلّی فرود آورد و بابو سفیان گفت بایستی سی مرد از ما و سی مرد از شما در خانه کعبه برویم و آنجا عهد کنیم و پیمان گیریم که بقدریکه میتوانیم در کشتن محمّد [ص] کوشش کنیم و در خود فترتی نیابیم تا ویرا از بین ببریم قریش گفتند شما اهل کتابید و محمّد اهل کتاب است ما از شما ایمن نیستیم

صفحه : ۸۴

که شاید میل شما با او باشد و آمدن شما به اینکه جا مکر باشد اگر خواهید از شما مطمئن باشیم اینکه بتهای ما را سجده کنید و بآن ایمان آرید، آن دو بت را سجده کردند اینکه است که خدای تعالی برسولش خبر میدهد که أ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ

الْکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ ای محمّد [ص] آیا نمی‌بینی اینکه علماء و رؤساء یهودیان را که به جبت و طاغوت ایمان میآورند و آنان را سجده میکنند، پس از آن ابو سفیان بکعب گفت تو مردی از اهل کتاب خدائی و تورات خوانده‌ئی و دانسته‌ئی و ما امّی‌های عربیم چون می‌بینی دین محمّد و کار او بهتر است یا دین ما، راه وی بحق نزدیکتر است یا راه ما، کعب گفت بگو دین شما و راه شما چیست، ابو سفیان گفت ما جماعتی مهمانداران و مهمان دوستانیم بروز مهمانی شتران فربه میکشیم و مهمان را گرامی داریم و اسیران را باز خریم و رحم پیوندیم و خانه کعبه را عمارت کنیم و گرد آن طواف کنیم و اهل حرم خدا مائیم و بر دین پدران خویش بمانده‌ایم، و محمّد دین پدران خویش بگذاشته و قطع رحم نموده و دین نو آورده و بما گوید پیرو ما گردید، کعب گفت (انتم و اللّه اهدی سبیلا) قسم بخدا شما بر راست‌ترید از محمّد و دین شما نیکوتر است از دین وی، اینکه است که خدای تعالی فرموده:

(وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا) یعنی بابی سفیان و اصحاب او میگویند (هؤُلاءِ أَهدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا) شما بر طریق هدایت اولی‌ترید از محمّد و اصحاب او (أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ).

آنهائیکه چنین گفتند یعنی کعب و یاران او خدا بر ایشان لعنت کرد (وَ مَن یَلعَنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِیراً) یعنی آنکس را که خدا از رحمت خودش دور گردانید بر او یار و یاوری نمییابی (و هو مخذول فی دعواه مغلوب فی حجّته) و خذلان و پستی یهود در تمام ادیان ظاهر است زیرا که اینان اکثر عنادا بودند با اهل اسلام و آنان کسانی میباشند که بنای کارشان بر اینکه است که حق را کتمان

صفحه : ۸۵

میکنند در صورتی که میدانند.

و وقتی آن عهد و میثاق بین کعب و ابو سفیان محکم گردید و بر اجراء آن وعده گذاشتند کعب بمدینه برگشت و در سرای خود آرام گرفت، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم محمّد بن مسلم انصاری و ثابت بن معاذ و جماعتی را مخفیانه فرستاد که کعب را بکشند، محمّد بن مسلم گفت دستور میدهی که در نزد او هر چه خواهیم گوئیم یعنی بطور خدعه، رسول [ص] اذن داد آنها رفتند و از رسول خدا مذمّت نمودند و گفتند چه قدر بلا که از دست محمّد کشیدیم و از عمل خود که برای رفع تأمین معاش مینمودیم باز ماندیم چه شود که تو چند دستی خرما بما وام دهی تا از محمّد بگریزیم، کعب خندید و گفت اکنون او را شناختید و دروغ وی را بدانستید، آنگاه گفت اگر شما چیزی از من میخواهید زنان و پسران خود را نزد من بگذارید، محمّد بن مسلم گفت ما شرم داریم و تو مردی با شکوه و وقاری برای تو زشت بود که زنان ما را گرو بگیری و برای ما زشت است نزد عرب که پسران خود را گرو گذاریم. کعب گفت اکنون هر چه خواهید گرو گذارید گفتند شمشیرهای خود را گرو میگذاریم و در روز نتوانیم بیاوریم در شب میآوریم چون شب شد آنها شمشیرها را نزد کعب بردند کعب در غرفه بخلوتگاه نشسته بود و دختر عموی خود را نو بزنی گرفته بود و عروس بود و آن دختر کاهنه بود کهانت میدانست چون برخواست که از غرفه بزیر آید وی گفت زنهار مرو که من بوی خون از تو میشنوم، کعب گفت از من دور شو کیست که بتواند مرا بکشد اینان که آمده‌اند برادر رضاعی من محمّد بن مسلمه و ثابت بن معاذ همسایه و دوست من است اگر خفته باشم مرا بیدار نکند از آن غرفه بزیر آمد و بوی مسک را که بر عروس با او بود مسلمانان شنیدند گفتند به چه بوی خوبی ما در آرزوی چنین بوئی بودیم نزدیک آی تا حظّی از آن بوی ببریم و دستی بسرت فرود آریم او نزدیکتر شد، ایشان در وی آویختند و شمشیر زدند و آن دشمن خدا و رسول را کشتند و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم قبلا بآنها قرار داده بود

صفحه : ۸۶

وقتی او را کشتند تکبیر گوینـد آنوقت آنها صـدا بتکبیر بلنـد نمودنـد آنشب جماعتی از اصـحاب از مسـجد رو بقبرسـتان میرفتند و حضـرت از بقیع رو بمسجد میآمد و منتظر تکبیر بود و اصحاب که با او بودند خبری از آن واقعه نداشتند وقتی حضرت صدای تکبیر شنید تکبیر گفت پس معلوم شد که کعب را کشتند.

چون کعب کشته شد روز بعد حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم امر فرمود که اصـحاب اسـلحه جنگی پوشیدند و بجنگ یهودیان رفتند و آنها جماعت بسیار بودند از قبیله بنی نضیر و چون جحودیان دانستند آنها را از مدینه بیرون خواهند کرد خانه‌های خود را بـدست خود خراب کردنـد برای اینکه مسلمانان در آن منزل نگیرنـد و مالهـای خود را بباد فنا میدادنـد و درختهای خرما را میبریدند خلاصه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد اینکه است قوله تعالی (هُوَ الَّذِی أَخرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن أَهلِ الکِتابِ مِن دِیارِهِم لِأَوَّلِ الحَشرِ الخ) أَم لَهُم نَصِیبٌ مِنَ المُلکِ فَإِذاً لا یُؤتُونَ النّاسَ نَقِیراً گفته‌اند (أَم لَهُم نَصِیبٌ مِنَ المُلکِ) (أم) منقطعه و معادل همزه استفهام نیست که آنرا (أم) متصله مینامند و در تقدیر چنین است (بل لهم نصیب من الملک) یعنی یهود را از پادشاهی نصیبی نیست که مردم تابع آنها گردنـد و اگر بفرض از پادشاهی و مال بهره‌منـد شونـد در آنهنگام بقـدر گودی میان هسته خرما بمردم چیزی ندهند و اینکه مبالغه در خسّت آنها است.

أَم یَحسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ (أم) اضراب است از اعطاء آنها یعنی نه همین است که آنان چیزی بکسی نمیدهند بلکه حسد بر مردم میبرند و حسد آنها یا با قبیله‌های عرب است یا با پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحاب او بر آنچه خدا از فضل خود بآنها عطا کرده از مقام نبوّت و کتاب و غلبه و مظفریت بر دشمنان دین، یا اشاره و تنقید آنها است بآن صفت خبیثه حسد که در باطن کفار مخصوصا یهودیها تمرکز نموده.

صفحه : ۸۷

فَقَد آتَینا آلَ إِبراهِیمَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ آتَیناهُم مُلکاً عَظِیماً یا حسـدشان بر اینکه بوده که خداونـد برسولش هم نبوّت داده و هم عزّت و غلبه و هم زیادتر از چهار زن بر او مباح گردانیده.

اینکه است که برای رفع توهّم آنها در کثرت ازدواج و تفضّلات دیگر فرموده چگونه اینها بر پیغمبر [ص] حسـد میبرنـد در صورتی که پیمبران پیش نیز هم دارای نبوّت و سلطنت بودنـد و هم زنهای متعـدد میگرفتنـد مثل اینکه گفته‌اند داود علیه السّلام یکصد زن داشت و سلیمان علیه السّلام یکهزار زن در حباله او بودنـد و در تفسیر اهل بیت از امام محمّد باقر علیه السّلام است که مقصود از ناس در آیه محمّد و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میباشند، و مراد بحاسد حسد آنان بر نبوت رسول و امامت اهل اطهار او [ص] است.

خلاصه برای جلوگیری از سخنهای بیهوده کفار که در مقام مذمت رسول [ص] با هم نجوی میکردنـد و بگمان فاسـد خود میخواستند نقطه ضعفی بر مقام بزرگواری آن عقل کلّ و قطب دائره امکان وارد آرنـد تـذکر میدهـد که به پیمبران مراجعه کنید و ببینید که پروردگارشان چه تفضلاتی در باره آنها فرموده، پس اگر حسد میبرید بآنها هم حسد برید چنانچه بآل ابراهیم مثل اسحاق و اسماعیل و پیمبران پس از آنها مثل یعقوب و یوسف و غیر اینها سه مرتبه بزرگ اعطاء کرده:

۱- کتاب مثل تورات و انجیل. ۲- حکمت که بـداود علم قضاوت و داوری و فصل خصومات داده. ۳- ملکا عظیما، بسلیمان آن مملکت بزرگ کـه همین طوری که حضـرتش از خـدا طلب کرده بـوده در روی زمین کسـی در سلطنت بپایه او نرسیده و دیگر نخواهد رسید، و نیز بیوسف علیه السّلام پس از بندگی وی را بمقام پادشاهی و سروری رسانید.

فَمِنهُم مَن آمَنَ بِهِ وَ مِنهُم مَن صَدَّ عَنهُ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً بعضی از مفسرین چنانچه ظاهر آیه چنین مینماید گفته‌اند راجع بقوم یهود

صفحه : ۸۸

است که بعضـی از یهودیان کسـی است که برسول اسـلام ایمان آورده و کسی است که اعراض نموده و بنبوّت آن حضرت تصدیق ننموده بلکه راه دیگران را نیز از طریق هـدایت بسـته گردانیـده و آنهـا را برگردانیدنـد، و بقولی ضـمیر (منهم) راجع بـامّت حضـرت ابراهیم است یعنی امّت ابراهیم [ع] که بعضـی بوی گرویدنـد و بعضـی مثـل امّت تو تصـدیق او را نکردنـد و بکیفر عمـل آنها آتش سوزان جهنم کافی است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِنا سَوفَ نُصلِيهِم ناراً كُلَّما نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلناهُم جُلُوداً غَيرَها لِيَذُوقُوا العَذابَ إِنَّ اللّهَ كانَ عَزِيزاً حَكِيماً

گفته‌انـد اینکه آیه نیز در بـاره یهودیـان است در بیـان محلّ قرار آنها در قیامت و رسـیدن آنان بعـذاب جاویـدان فرموده از عمر بن خطّاب نقل میکنند که گفته از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که میگفت در ساعتی صد بار پوست آنها را تبدیل میکنند. حسن گفته هر روز هفتـاد بار سوخته شونـد یعنی هر باری که سوخته شونـد فرمان آیـد که چنانچه بودی بهمان بازگرد تا دیگر باره میسوزی پوست تو بپایی میشود تا عذاب تو نو میشود.

در تفسیر کشف الاسرار چنین گفته که اگر کسی گوید آن پوست نو که میآفریند عاصی نیست چگونه او را عذاب میکنند.

پاسـخ- همان پوست سوخته را نو میکننـد و بازآرند نه پوست دیگری چنانچه قادر است آن پوست که در خاک میریزند همان را نو میکنـد و باز میآفریند پس نه تبدل در اصل آمده بلکه تغییر در حال آمده، و بنای اینکه قاعده بر اینکه است که «غیر» را در دو معنی اسـتعمال میکننـد، بر معنی تضاد و تنافی و بر معنی تغیّر و تبدّل، و معنی تضاد و تنافی آنست که گویند (اللیل غیر النهار و الذکر غیر الانثی و هی تلک الارض بعینها غیر انّها بدّلت جبالها و انهارها و اشـجارها) و بعرف و عادت کسـی را بینی تندرست، پس او را بینی زار و ضعیف چون از وی

صفحه : ۸۹

پرسی گوید من نه آنم که تو دیدی با آنکه او همان است که متغیر گشته.

[پایان] و نیز در پاسخ اشـکالات بالا دو جواب است یکی اینکه گوئیم شکّی نیست که اصل و سلطان بدن روح آدمی است نه جسد زیرا که بـدن و قوی و مشاعر جسـمانی تماما تحت فرمان روحنـد از خود اختیاری ندارنـد که عمل خوب یا بـدی انجام دهنـد، و نیز آنچه ببدن از خارج وارد میگردد مدرک آن روح است نه بدن، پس بنا بر اینکه روح گنهکار مقصّر است نه بدن او و روح حسّاس است نه بدن و عذاب یا نعمتی که ببدن وارد میگردد در واقع بروح وارد گردیده نه ببدن.

و دیگر چنانچه در کتاب معاد و آخرین سـیر بشر خاطر نشان کرده‌ایم و گفته‌ایم باید دانست که یکی از اشتباهات بزرگی که انسان را از درک حقیقت دور کرده همانست که گمان میکنـد نفس در بدن و قائم بوی و بدن در جهانست درست است که آنچه از بدن محسوس است و بقوای حسّاسه ادراک مینمائیم جز جهان و از عوارض خارجی بشـمار میرود لکن مقصود اینکه است که اول بقوای بـاطنی شـیئی را ادراک مینمـائیم و پس از تصـدیق و اراده بر انجام آن عضـلات را بحرکت میآوریم، از اینجا معلوم میشود که بـدن یکی از شئونات نفس ناطقه انسانی است.

بالاـترین دلیـل بر اینکه بـدن در نفس است نه نفس در بـدن اینکه است که در مـدت عمر چنـدین مرتبه شـکل و عوارض بـدن مثل مقـدار و کیفیـات بـدن کم و زیـاد میشود و در تغییر و تبـدیل دائمی است و بـا اینکه حـال از بـدن واقعی کم و زیـاد نمیگردد یعنی بـدنیکه جزء انسـانیّت و تشـخص فردی تـو است و بوی تحقق و شخصـیت فردی پیـدا نموده‌ئی کم و زیـاد نمیشود تو خود را همـان میـدانی که وقتی کودک و وقتی جوان و وقتی پیر گردیده‌ئی، چنانچه علوم امروزه نشان میدهد که انسان در ترکیب و تحلیل دائمی است

صفحه : ۹۰

و گوینـد در علم فیزیولوژی و علم تشریح و علم طبـ محسوس کرده‌انـد که بـدن انسان علی الـدوام در تحلیل و ترکیب است یعنی متصل سـلولهای بـدن او میمیرند و از منافذ بدن بتوسط چرک و عرق و اشک و باقی فضولات از بدن خارج میشوند و بتوسط غذا و هوا از نو سلولهای زنده وارد بدن میگردند و جزء بدن و عوض ما یتحلل میشوند، پس بنا بر اینکه انسان لا ینقطع در تغییر و تبدیل و مرگ و حیات دوره زنـدگانی خود را میگذرانـد، گوینـد در ظرف چنـد روز بکلی اجزاء بـدن عوض میشود و اجزاء شـخص امروز بالتمام غیر از اجزاء چند روز قبل است، و تعجب در اینجا است که با اینحال و تغییرات باز همان شـخص اوّلی است، پیر همان جوان و جوان همان کودک است، و اینکه مطلب که انسان در تحلیل و تبـدیل دائمی است و اجزاء بـدن او علی الدوام در تجدّد و حدوث است اینکه مطلبی است که حکماء و فلاسـفه و دانشـمندان متّفق برآننـد اینکه است که اگر در چنـد روز غذا باو نرسد که عوض ما یتحلل باشد میمیرد.

خلاـصه مرگ و حیات دو امر وجودی و دو حالت و دو کیفیتی است که هر یک پس از دیگری عارض انسان میگردد و قیامت روز بروز و ظهور کمالاـت و خصوصـیاتی است در نشـئات پس از موت ظـاهر میگردد و در هیـچ عالمی از بین نمیرود قوله تعالی (الَّذِی خَلَقَ‌ الْمَوتـ وَ الْحَیاةَ).

میتوان بـدن انسـان را تشبیه نمود ببـذریکه در زمین پاشـیده میشود که در زمین میپوسـد و از آن اجزاء اصـلیه اعمی که در بـاطن آن است پس از آنکه آب و هـوا و حرارت را بخـود جـذب نمـود قوّت میگیرد و آمـاده میگردد برای دوره دیگری از حیـات و ازدیـاد مینمایـد مثل اینکه یک دانه صد دانه یا هفتصد دانه بلکه زیادتر میگردد و سـر از خاک بیرون میآورد در حالیکه سبز و خرّم گردیده زنـده شـدن مرده گـان در قیـامت نیز همین طور است گمان نکن بشـر بمردن فانی میگردد چنین نیست بلکه انسان روحا و جسـما در تمام حالات و عوالم سیرش موجود است و فناءپذیر نخواهد بود بمردن عالمش عوض میشود و در روز رستاخیز

صفحه : ۹۱

پس از کمـال سـیرش و راه نوردی بـا تمـام قوی ظاهری و باطنی و سـجل اعمالش بحکم قادر متعال برای محاکمه در محکمه عـدل الهی حاضـر میگردد و بپاداش اعمال خود خواهد رسید (ان کان خیرا فخیرا و ان کان شرّا فشرّا) همین است سرّ اینکه در قرآن مجید مکررا زنـده شـدن مرده‌گان را در قیامت تشبیه نموده بزنده شدن زمین در فصل بهار پس از آنکه در زمسـتان مرده بود یعنی گیاهی از آن نمودار نبود و باقی مطالب راجع بعالم قیامت در کتاب معاد و آخرین سیر بشر ثبت شده بآن جا رجوع شود.

وَ الَّذِینَ‌ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَ‌نُدخِلُهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ‌ فِیها أَبَداً الخ چون آیه ترجمه شده و واضح اسـت محتاج بتوضـیح نیست و خلاصه اینکه همین طوری که دأب قرآن بر اینکه است هر جا ذکری از کفار و مشرکین و عذاب آنها شده در مقابل بیانی از نعمتهائی که برای مؤمنین مهیّا گردیـده را یادآوری نموده و در اینجا نیز پس از وعیـد عذاب کفار وعده نعمتهائی که برای ابرار و مؤمنین مهیّا نموده باحسن وجه بیان فرموده زیرا که نبیّ‌ امّی صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم را (ببشـیر و نذیر) موصوف گردانیده.

إِنَّ‌ اللّهَ‌ یَأمُرُکُم أَن تُؤَدُّوا الأَماناتِ إِلی أَهلِها الخ بحقیقت خدا بشما امر میکند که امانات را بسوی اهلشان ادا کنید.

در مجمع گفتـه در معنی اینکـه آیـه چنـد قـول اسـت: یکی آیـه شامـل کسـی میگردد که در امانـات مـؤتمن باشـد یعنی او را امین دانسـته‌اند، و امانـات خـدا اوامر و نواهی او است، و امانـات عبـاد در آنچیزی است که بعضـی از مردم بعض دیگر را امین میداننـد و امانات از مال و غیره نزد آنها میسپارند و اینکه قول از ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده.

بعضـی از مفسرین در شأن نزول آیه چنین گفته که عباس بن عبد المطلب عمّ رسول اللّه [ص] صاحب سقایهٔ زمزم بود که از پدرش عبد المطلب بارث بدست

صفحه : ۹۲

او بود، روز فتـح مکه رسول خـدا بر منبر تشـریف برد و در منبر خطبه فتح خواند عباس گفت یا رسول اللّه باید خدمت و کلیدداری کعبه بـا سـقایت زمزم با هم قرار دهی (یعنی کلیـدداری کعبه را بمن دهی) رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم عثمان بن طلحه حجبی را طلبیـد و کلیـد کعبه را از وی خـواست طلحه کلیـد را از مـادرش گرفت و برسـول داد چون رسول خـدا خواست کلیـد را بعباس بدهد اینکه آیه نازل گردید (إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُم تا آخر).

و خلاـصه اینکه خـدای تعـالی در اینکه آیه بنـده‌گان خود را بـاداء امانات امر فرموده، در کشف الاسـرار چنین گفته امانات از روی اشـارت و بر مـذاق اهـل طریقت یکی اسـلام است در صـدر بنـده نهاده، دیگر ایمان در فؤاد بنـده تعبیه نموده، سوم معرفت در قلب نهاده، چهارم محبّت در سرّ پنهان کرده. و هر یکی از اینکه امانت‌ها خیانتی در آن گنجـد از جهت دیو در صدر وسوسه گنجد، در فؤاد شـبهت شود از جهت نفس، در قلب زیغ شود از جهت هوا، در سرّ فرشته شود و دیدار فرشته در تعبیه سرّ خیانت است در امانت محبت.

جنید از اینجا گفت چون او را از تعبیه سرّ پرسـیدند گفت (سـرّ بین اللّه لا یعلمه ملک فیکتبه، و لا شیطان فیفسده، و لا هوی فیمیله) دست دیو بذکر خدا از صدر کوتاه کن که میگوید عزّ جلاله (إِذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُم مُبصِرُونَ) دست نفس از فؤاد کوتاه کن بسلاح مجاهدت که میگوید (وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا) دست هوا از قلب کوتاه کن بتسلیم که گفت (آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِن عِنـدِ رَبِّنـا) دست فرشـته بغیرت از سـرّ کوتاه کن که غیرت شـرط دوستی است چنانچه مهر رکن دوستی است، گهی مهر پرده بردارد تـا رهی در شـادی و رامش آیـد، گهی غیرت پرده فرو گـذارد تا رهی در خواهش آیـد، گهی مهر در بگشایـد تا رهی بعیـان بسـازد، گهی غیرت در بنـدد تـا رهی در آرزو عیان میزارد، کسـی کورا عیان بایـد، خبر پیشـش محال آیـد، چه سازد با عیان خلوت، کجا دل در خبر آید.

صفحه : ۹۳

[سوره النساء (۴): آیات ۵۹ تا ۶۵]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم فَإِن تَنازَعتُم فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَ الرَّسُولِ إِن کُنتُم تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ ذلِکَ خَیرٌ وَ أَحسَنُ تَأوِیلاً (۵۹) أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزعُمُونَ أَنَّهُم آمَنُوا بِمـا أُنزِلَ إِلَیـکَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ یُرِیـدُونَ أَن یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَ قَد أُمِرُوا أَن یَکفُرُوا بِهِ وَ یُرِیدُ الشَّیطانُ أَن یُضِلَّهُم ضَلالاً بَعِیداً (۶۰) وَ إِذا قِیلَ لَهُم تَعالَوا إِلی ما أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ رَأَیتَ المُنافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنکَ صُدُوداً (۶۱) فَکَیفَ إِذا أَصابَتهُم مُصِیبَةٌ بِما قَدَّمَت أَیـدِیهِم ثُمَّ جاؤُکَ یَحلِفُونَ بِاللّهِ إِن أَرَدنا إِلاّ إِحساناً وَ تَوفِیقاً (۶۲) أُولئِکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ ما فِی قُلُوبِهِم فَأَعرِض عَنهُم وَ عِظهُم وَ قُل لَهُم فِی أَنفُسِهِم قَولاً بَلِیغاً (۶۳)

وَ مـا أَرسَلنا مِن رَسُولٍ إِلاّ لِیُطاعَ بِإِذنِ اللّهِ وَ لَو أَنَّهُم إِذ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم جاؤُکَ فَاستَغفَرُوا اللّهَ وَ استَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً (۶۴) فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَینَهُم ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنفُسِهِم حَرَجاً مِمّا قَضَیتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسلِیماً (۶۵)

صفحه : ۹۴

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید فرمان خدا و رسول و فرمان داران (از جانب خدا و رسول را اطاعت نمائید) و اگر در امری نزاع نمودید بحکم خدا و رسول بازگردید اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید و اینکه عمل برای شما بهتر است و مآل آن نیکوتر خواهد بود [۵۹]

آیا ندیدی کسانی را که گمان میکنند بآنچه بسوی تو نازل گردیده و آنچه پیش از تو فرود آمده ایمان آورده‌اند و میخواهند طاغوت را حاکم خود گردانند (و در محاکمه باو رجوع نمایند) در حالیکه مأمورند که باو کافر گردند و شیطان میخواهد آنان را گمراه گرداند بگمراهی دور [۶۰]

وقتی بآنها گفته میشود بیائید بآنچه خدا و رسولش حکم کرده آنگاه منافقین را میبینی که از تو اعراض میکنند [۶۱]

چگونه است حال آنها وقتی که سبب عملی که قبلا کرده‌اند مصیبتی بآنها اصابت نمود آنگاه نزد تو میآیند و بخدا قسم یاد میکنند که ما قصدی جز نیکی و تألیف بین خصمین نداشتیم [۶۲]

اینکه جماعت کسانی میباشند که خدا میداند آنچه را که در قلبهای آنها است پس از آنها اعراض کن و آنان را موعظه نما و بگفتار نیک دلنشین آنها را هدایت گردان [۶۳]

و ما رسولی نفرستادیم مگر اینکه مردم باذن خدا آنها را اطاعت کنند و اگر اینکه منافقین پس از آنکه بمخالفت تو بنفسهای خود ستم نمودند میآمدند نزد تو و از خدا طلب آمرزش مینمودند و تو نیز برای آنها طلب آمرزش میکردی همانا خدا را میبافتند پذیرنده توبه و مهربان [۶۴]

و قسم بپروردگار تو که اینها اهل ایمان نمیشوند مگر وقتی که در خصومتشان تو را حکم قرار دهند پس از آن در خودشان حرجی نمی‌یابند در آنچه حکم کرده‌ئی و از جان و دل تسلیم امر تو باشند [۶۵]

.

صفحه : ۹۵

(توضیح آیات)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم پس از آنکه در آیات بالا خدای جلیل بیان نشر احسان بین طبقات و مذمّت منافقین که در صدد خاموش کردن چراغ هدایت و راه بستن طریق نجات بوده و هستند فارغ گردید باصل مقصود و طریق نجات مؤمنین و استوار گردانیدن جامعه اسلامی پرداخت و برای رفع نزاع در محاکمات و ارجاع هر فرعی باصل خود بمؤمنین امر فرموده که بایستی در هر پیش آمدی چه در اصول دیانت چه در فروع و چه در معاملات و معاشرات با یکدیگر مطیع امر خدا و رسول و صاحبان امر گردید.

و برای وضوح مختصری از بیانات مجمع البیان را ترجمه مینمایم چون در آیه پیش ابتداء کرد بترغیب ولات در رسانیدن حقوق رعیّت و انصاف و مساوات بین برّیهٔ در اینکه آیه ترغیب فرمود رعیّت را بر اطاعت ولات و اقتداء بآنها و رجوع بسوی آنها اینکه

است كه فرموده (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّه الخ) يعنى بايد ملازم گرديد بر طاعت خدا در آنچه بشما امر و نهى فرموده و ملازم گرديد بر طاعت رسول او و اينكه اطاعت رسول را از اطاعت خدا جدا گردانيد با اينكه اطاعت رسول همان اطاعت خدا است مبالغه در بيان و قطع توهّم كسى است كه گمان ميكند اطاعت رسول در غير آنچه در قرآن است لازم نيست و نظير آيه قول او است كه گفته كسيكه اطاعت رسول را نمود اطاعت خدا را كرده و آنچه رسول براى شما آورد او را بگيريد و آنچه را نهى كرده از آن خود را بازداريد امتثال اوامر او امتثال اوامر خدا است (وَ ما يَنطِقُ عَنِ الهَوى) يعنى رسول بدلخواه خود حكم نميكند.

و بقولى معنى (أَطِيعُوا اللّه) يعنى خدا را اطاعت كنيد در فرائض و واجبات (وَ أَطِيعُوا الرَّسُول) رسول را اطاعت كنيد در سنن. [كلبى]

صفحه : ۹۶

و قول اول صحيح‌تر است زيرا كه طاعت رسول همان طاعت خدا است و امتثال اوامر او همان امتثال اوامر خدا است امّا معرفت به اينكه كه او رسول خدا است آن معرفت برسالت او است و آن تمام نميشود مگر بعد از معرفت بخدا يعنى شناختن رسول را برسالت متفرع بر معرفت مقام الوهيت است زيرا لطف الهى براى هدايت خلق ارسال رسول را ايجاب مينمايد، و اطاعت رسول واجب است هم در ايّام حياتش و هم بعد از وفاتش زيرا كه متابعت شريعتش براى تمام مكلّفين لازم است و بعلم ضرورى معلوم و ثابت است كه حضرتش تمام مردم حاضر و غائب را خواند تا روز قيامت چنانچه معلوم است كه او رسول بوده براى تمام و جميعشان تا روز قيامت.

قوله (وَ أُولِي الأَمرِ مِنكُم) از مفسرين دو قول نقل شده، يكى از آن دو قول اينكه است كه گفته‌اند مقصود از الوالامر امراء و رؤساء ميباشند.

[ابو هريره و إبن عباس در يكى از روايتين و ميمون بن مهران و سدى] و اينكه قول را جبائى و بلخى و طبرى اختيار كرده‌اند قول دوم الوالامر علمائند.

[إبن عباس در روايت ديگر و مجاهد و حسن و عطا و جماعتى] و بعضى گفته‌اند عند نزاع واجب است رجوع بآنها نه بولات و امّا اصحاب ما (يعنى جماعت اماميه) از حضرت باقر و صادق عليهما السّلام روايت كرده‌اند كه اولو الامر ائمه از آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه خداوند بطور اطلاق اطاعت آنها را واجب گردانيده همين طورى كه طاعت خودش و رسولش را واجب گردانيده و جايز نيست خدا واجب گرداند اطاعت احدى را بطور اطلاق مگر كسيكه عصمتش ثابت شده باشد كه باطنش مثل ظاهرش ميباشد و ايمن باشيم از او غلط و امر بقبيح را، و اينكه فضائل در افراد علماء و امراء و غير آنها محقق نيست و خدا بزرگ‌تر از اينكه است كه امر كند بطاعت كسيكه گناه ميكند يا امر كند بانقياد كسانيكه در قول و فعل مختلفند زيرا كه اطاعت مختلفين در قول و فعل

صفحه : ۹۷

محال است چنانچه محال است جمع كند در آنچه در آن اختلاف كرده‌اند و از آن چيزهائى كه دلالت دارد بر اينكه مطلب اينكه است كه خداى تعالى اطاعت اولوا الامر را مقارن نكرد باطاعت رسولش كما اينكه مقارن نمود طاعت رسولش را بطاعت خودش مگر براى اينكه اولى الامر فوق تمام خلق ميباشند همين طورى كه رسول فوق اولى الامر و فوق سائر خلق است و اينكه صفت ائمه هدى از آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است آنكسانيكه عصمتشان و امامتشان ثابت گرديده و تمام امت متفقند بر علوّ رتبه آنها و عدالتشان.

[پایان] فَإِن تَنازَعتُم فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَ الرَّسُولِ جماعتی از مفسرین در توجیه آیه گفته‌اند وقتی که در چیزی از امور دینتان نزاعی پیدا نمودید رجوع کنید بکتاب خدا و سنت نبی [ص] لکن جماعت امامیّه گفته‌اند هر گاه راجع بامور دینی اختلاف پیدا نمودید رجوع به اولی الامر یعنی ائمه معصومین که پس از فوت رسول قائم مقام اویند بنمائید زیرا که رجوع بآنها رجوع برسول است بدلالت امر (أَطِیعُوا الرَّسُول) که متضمن امر اطاعت اولی الامر است، و بدلیل عقل و نقل پس از رحلت رسول کسی غیر از علی بن أبی طالب علیه السّلام مولائی و مولای جمیع مؤمنین لایق اینکه مقام نبوده که بامر اطیعوا لازم و واجب باشد تمام مؤمنین در اخذ احکام و سنن رجوع باو بنمایند زیرا که بحکم عقل صریح کسی باید صاحب امر و منصب خلافت باشد که در تمام کمالات و مقام عصمت تالی تلو رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد و امر باطاعت رسول متضمن امر باطاعت او باشد و اگر برای ما در اثبات امامت حضرتش و ائمه طاهرین علیهم السلام که عصمت و مقام بلندشان باجماع ثابت گردیده نبود مگر همین یک آیه ما را کافی بود.

إِن کُنتُم تُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ ذلِکَ خَیرٌ وَ أَحسَنُ تَأوِیلًا به (إِن) شرطیه مطلب را مؤکّد میگردانند که اگر شما واقعا بخدا و برسول ایمان آورده‌اید باید بر خود لازم دانید که در تمام اختلافهای دینی رجوع

صفحه : ۹۸

کنید برسول و صاحبان امر که اگر چنین نکنید و رجوع بغیر کردید معلوم میشود در ایمان ثابت قدم نیستید و رجوع کردن برسول و اولو الامر برای شما خیر و خوبی و دارای حسن عاقبت است.

أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزعُمُونَ أَنَّهُم آمَنُوا بِما أُنزِلَ إِلَیکَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ یُرِیدُونَ أَن یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ الخ ظاهر آیه استفهام و تقریع است بر مطالب بالا- و سرزنش بآنهائی است که دعوی آنرا دارند که ما بآنچه تو گوئی ایمان داریم و نیز اظهار مینمایند که بکتب متقدّمین یعنی تورات و انجیل نیز ایمان داریم با اینکه حال میخواهند محاکمه کنند نزد طاغوت، و در اینکه طاغوت چیست از مفسرین چند قول نقل شده [سخنان مفسرین در توجیه طاغوت] ۱- مراد بتانند و آیه در باره منافقین فرود آمده [حسن بصری و جبائی] ۲- مقصود از طاغوت مردی کاهن است نام او ابو برده و حکایت آن اینکه بود که بین منافقی با یک یهودی خصومتی پدید گردید. یهودی گفت نزد محمّد [ص] برویم، منافق گفت نزد ابو برده کاهن برویم، خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد.

[قتاد شعبی و سدی] ۳- مقصود کعب بن اشرف است که منافقی با یک یهودی نزاعی پیدا نمود جهود گفت نزد محمّد رویم که او رشوه نگیرد، منافق گفت نزد کعب بن اشرف رویم کلبی از ابی صالح از إبن عباس نقل میکند که آیه در باره مرد منافق بنام بشر فرود آمد که میان او و یهودی خصومتی بود یهودی گفت نزد محمّد [ص] رویم، منافق گفت نزد کعب بن اشرف رویم یهودی اصرار نمود، نزد محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدند رسول برای یهودی حکم داد، منافق بیرون آمد و گفت بیا نزد عمر بن خطاب رویم، یهودی گفت سبحان اللّه نزد رسول رفتیم او حکم کرد اکنون گوئی نزد عمر رویم پیش عمر رفتند و قضیه را بعمر گفتند و یهودی گفت اکنون برأی رسول راضی نیست عمر گفت صبر کنید تا من بیرون آیم شمشیر

صفحه : ۹۹

زد و منافق را کشت و گفت اینکه رأی من است بر کسیکه بحکم خدا و پیمبرش راضی نباشد.

و از حضرت صادق و باقر علیهما السلام روایت شده که آیه عموم دارد و شامل میگردد هر حاکمی را که بخلاف حق حکومت کند.

وَ قَد أُمِرُوا أَن یَکفُرُوا بِهِ وَ یُرِیدُ الشَّیطانُ أَن یُضِلَّهُم ضَلالًا بَعِیداً بنا بر اینکه مقصود از طاغوت هر حاکمی باشد که برخلاف حق

حكم كند هر كسى كه رجوع كند بحكّام ظالم كه برخلاف حق حكم ميكنند مخالفت امر خدا را كرده و مشمول اينكه امر ميگردد زيرا كه مأمور بوده كه بچنين حكّامى كافر گردد و شيطان آنها را از طريق حق و راه صحيح گمراه گردانيده.
وَ إِذا قِيلَ لَهُم تَعالَوا إِلى ما أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ رَأَيتَ المُنافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُوداً اگر اينكه آيه را با آيات بالا جمع كنيم ميتوان در توجيه آيات گفته شود مقصود از آيه جلو (أَن يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِ) همين طورى كه در روايت از حضرت صادق و حضرت باقر عليهما السّلام نقل شده بطور عموم مقصود از طاغوت هر حاكمى باشد كه بغير حق حكم كند و نظر بمورد خاصى نداشته و شأن نزول اينكه آيه راجع بآن دو نفرى كه بينشان نزاعى واقع گرديد كه آن دو نفر بقول قتاده و إبن جريح مسلمانى با منافقى نزاع نمودند و محتاج بمحاكمه شدند مسلمان رسول را اختيار نمود و منافق طاغوت را.
و خلاصه اينكه آيه برسولش خبر ميدهد كه وقتى مسلمان بمنافق گويد بيا محاكمه را نزد رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ببريم آن منافق اباء ميكند و از حكم حق كه رسول در باره آنها كند اعراض مينمايد و ظاهرا ميخواسته حكم بحق بينشان اجراء نگردد و خواسته محاكمه را ببرند نزد رشوه‌گيران و بر عليه مسلمان حكم جارى نمايد.

صفحه : ۱۰۰

فَكَيفَ إِذا أَصابَتهُم مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَت أَيدِيهِم ثُمَّ جاؤُكَ يَحلِفُونَ بِاللّهِ الخ آيه ظاهرا راجع بآيات جلو است (كيف) بمعنى چگونگى است يعنى چگونه باشد حال منافقين وقتى كه مصيبتى بآنها برسد، مفسرين گفته‌اند مقصود كشته شدن منافق است بدست عمر بپاداش ردّ كردن حكم رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و رجوع كردن او بطاغوت پس از آن كسان او ميآيند بسوى تو و عذرخواهى ميكنند يا ميآيند براى اينكه ديه قتل آن منافق را بگيرند (ثُمَّ جاؤُكَ) عطف است بر (أَصابَتهُم) يا بر (يَصُدُّونَ) يعنى منافقين ميآيند نزد تو و در مقام عذرخواهى گويند (إِن أَرَدنا إِلّا إِحساناً وَ تَوفِيقاً) ما نخواستيم حكم تو را ردّ كنيم بلكه غرض ما نبود مگر نيكى يعنى نخواستيم براى اتمام كار و اجراء شدن حكم مرافعه جدلى در مجلس تو پديد گردد و خواستيم بين متخاصمين اتفاق و ائتلاف پديد گردد.
و بعضى از مفسرين گفته كه ميشود اينكه جمله (إِن أَرَدنا الخ) سخن كسان مقتول باشد كه بطلب خون آمده بودند و گفته ما اراده نكرديم از رفتن نزد عمر مگر اينكه عمر بما احسان نمايد و بين دو خصم را اتفاق دهد. [پايان] أُولئِكَ الَّذِينَ يَعلَمُ اللّهُ ما فِي قُلُوبِهِم فَأَعرِض عَنهُم وَ عِظهُم وَ قُل لَهُم فِي أَنفُسِهِم قَولًا بَلِيغاً پس از بيان آمدن اولياء خون نزد رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در طلب خون يا براى عذرخواهى كه مقصود ردّ كردن حكم نبوده برسول خبر ميدهد كه خدا ميداند آنچه در قلبهاى آنها است از نفاق و كيد و خدعه، و برسولش سه دستور ميدهد كه در باره آنها اجراء نمايد ۱- تو از آنها اعراض نما يعنى اعتنائى بسخنان آنها نكن. ۲- آنها را موعظه كن زيرا كه وظيفه پيمبران همان ارشاد بسوى حق تعالى است. ۳- ديگر با اينها سخن بليغ بگو شايد مقصود از سخن بليغ سخنان ارزنده است كه در دلهاى آنان مؤثر باشد و آنها را از نفاق بازدارد.
و بعضى از مفسرين گفته‌اند اينكه آيه در باره عبد اللّه بن ابى سلول فرود آمده

صفحه : ۱۰۱

و مقصود از مصيبت مذلّتى بود كه در جنگ بنى المصطلق باو رسيد كه آنرا غزوه مريع ميگويند، و چون سوره منافقين نازل شد بنا بر خشوع و عذرخواهى گذارد و تفصيل آن در جاى ديگر بيان شده، خلاصه آيه پس از بيان حال منافقين و سرزنش و ملامت آنها بر ردّ سخنهاى رسول اكرم [ص] و بيان حكمت در بعثت انبياء و مأمور گردانيدن مردم را بر اينكه مطيع امر آنها گردند اينكه است كه فرموده وَ ما أَرسَلنا مِن رَسُولٍ إِلّا لِيُطاعَ بِإِذنِ اللّهِ ظاهر و معلوم است كه اطاعت رسول اطاعت خدا است رسول آنچه گويد و

بمردم امر نمایـد گفته او گفته خدا است و ردّ بر او ردّ بر حق تعالی است، اینکه است که اگر کسـی انکار حکمی از احکام قرآن یا حـدیثی از احادیث معتبر کنـد چنین کسـی مرتـدّ و کافر است (بِإِذنِ اللّهِ) یعنی آنکسیکه ببرهان یقینی رسالتش محقق گردید آنچه گویـد بـاذن خـدا گفته چنـانچه در شـأن رسول اکرم است (وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی) وَ لَو أَنَّهُم إِذ ظَلَمُوا أَنفُسَهُم جاؤُکَ فَاستَغفَرُوا اللّهَ وَ استَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحِیماً از حسن بصـری روایت شـده که اینکه آیه در باره دوازده مرد یهودی آمد که با هم بر نفاق با پیغمبر اتفاق کرده بودند خدای تعالی برسولش خبر داد، پس حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم مجلسـی تعیین نمود و آنها را حاضـر گردید و فرمود از شـما آن دوازده نفر که اتفاق کرده بودید اگر برخیزید و اسـتغفار کنید من برای شـما شـفاعت میکنم هر چند رسول اینکه مطلب را اعاده مینمود هیچکس برنخواست پس حضرت هر یک از آنها را بنام و نسب اسم برد و آنهـا را میـان مردم رسوا گردانیـد آنوقت گفتنـد یـا رسول اللّه برای مـا اسـتغفار کن حق تعـالی اینکه آیه را فرسـتاد حضـرت فرمود اگر اول اسـتغفار کرده بودید از شـما پذیرفته میشد لکن چون نکردید اکنون دیگر شما را بسوی خدا و رسول راهی نیست و از شما قبول

صفحه : ۱۰۲

نمیگردد و امر فرمود آنها را از مجلس بیرون کردند.

فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَینَهُم ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنفُسِهِم حَرَجاً مِمّا قَضَیتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسلِیماً تفسیر قوله تبارک اسـمه (شَجَرَ) بمعنی اختلاف است و از تداخله گرفته شده وقتی شاخهایش درهم داخل گردد و در اینجا مقصود اختلاف و مشاجره بین مردم است یعنی قسم بپروردگار تو که اینکه امّت ایمان نیاوردهانـد مگر وقتی که امر بینشان مختلط میگردد رجوع بتو کنند و تو بین آنـان حکم کنی، از انوار نقـل میکننـد که گفته (لاء) اول زائـده است و برای تأکیـد است نه برای قسم و معنی کلاـم فَوَ رَبِّکَ کقوله (فَوَ رَبِّکَ لَنَسئَلَنَّهُم) و از اینکه قبیـل است (لاء) در کریمه (لِئَلّا یَعلَمَ) که برای تأکیـد و جواب علم است (وَ لا یُؤمِنُونَ) جواب قسم است تا آخر کلامش.

در مجمع گفته (لاـ) برای ردّ کلاـم است (فکـانّه قیـل فلیس الاـمر کمـا تزعمون انّهم آمنوا و هم یخـالفون حکمـک) یعنی گویا حق تعالی فرموده حقیقت ایمان نیست چنانچه گمان میبریـد که با وجود مخالفت حکم تو ایمان دارند پس از آن استیناف قسم کرده که بخدا سوگند ایمان نیارند تا آنکه تو را حکم سازند در آنچه با یکدیگر منازعه کنند.

[پایان]

صفحه : ۱۰۳

[سوره النساء (۴): آیات ۶۶ تا ۷۵]

اشاره

وَ لَو أَنّا کَتَبنا عَلَیهِم أَنِ اقتُلُوا أَنفُسَکُم أَوِ اخرُجُوا مِن دِیارِکُم ما فَعَلُوهُ إِلاّ قَلِیلٌ مِنهُم وَ لَو أَنَّهُم فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ لَکانَ خَیراً لَهُم وَ أَشَدَّ تَثبِیتاً (۶۶) وَ إِذاً لَآتَیناهُم مِن لَدُنّا أَجراً عَظِیماً (۶۷) وَ لَهَدَیناهُم صِراطاً مُستَقِیماً (۶۸) وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَیهِم مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً (۶۹) ذلِکَ الفَضلُ مِنَ اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ عَلِیماً (۷۰)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذرَکُم فَانفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انفِرُوا جَمِیعاً (۷۱) وَ إِنَّ مِنکُم لَمَن لَیُبَطِّئَنَّ فَإِن أَصابَتکُم مُصِیبَةٌ قالَ قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذ لَم أَکُن مَعَهُم شَهِیداً (۷۲) وَ لَئِن أَصابَکُم فَضلٌ مِنَ اللّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَن لَم تَکُن بَینَکُم وَ بَینَهُ مَوَدَّةٌ یا لَیتَنِی کُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً (۷۳) فَلیُقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یَشرُونَ الحَیاةَ الدُّنیا بِالآخِرَةِ وَ مَن یُقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیُقتَل أَو یَغلِب فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً (۷۴) وَ ما لَکُم لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ المُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلدانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخرِجنا مِن هذِهِ القَریَةِ الظّالِمِ أَهلُها وَ اجعَل لَنا مِن لَدُنکَ وَلِیًّا وَ اجعَل لَنا مِن لَدُنکَ نَصِیراً (۷۵)

صفحه : ۱۰۴

[ترجمه]

اگر ما بر آنها حکم کرده بودیم که خودهایتان را بکشید یا از شهرهای خود بیرون روید عمل نمیکردند مگر کمی از آنها و اگر آنها بآنچه وعظ و نصیحت کرده شدند عمل میکردند بر ایشان خیر و خوب بود و پایداریشان در دین محکم‌تر بود [۶۶]

و در آنهنگام بپاداش عمل آنها همانا اجر عظیم بآنان کرامت مینمودیم [۶۷]

و هر آینه هدایت میکردیم آنها را براه راست [۶۸]

و هر کس خدا و رسول او را اطاعت کند چنین مردمانی با کسانی میباشند از انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین از آنهائیکه خدا بآنها انعام کرده و ایشان نیکو رفقائی میباشند [۶۹]

اینکه است فضل از جانب خدا و علم خدا برای آنها کافی است [۷۰]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اسلحه جنگی خود را برگیرید و دسته دسته یا هم بیرون روید [۷۱]

همانا بعضی از شما منافقین کسانی میباشند که در رفتن درنگ میکنند و هرگاه بشما مصیبتی رسید میگوید خدا بر من انعام کرده که با آن شهداء نبودم [۷۲]

و هرگاه از جانب خدا فضلی بشما برسد گویا هرگز بین شما و او دوستی نبوده که میگوید کاش من با آنها بودم و بفوز عظیم فائز میگردیم [۷۳]

ای مؤمنین آنهائیکه آخرت را بدنیا فروختند جنگ کنید و کسیکه در راه خدا جنگ کند چه کشته شود یا غالب گردد ما بزودی بوی اجر بزرگ خواهیم داد [۷۴]

چیست شما را که در راه خدا جهاد نمیکنید در صورتی که از مردها و زنها و اطفال مستضعفین میباشند که میگویند پروردگارا ما را از اینکه شهری که اهلش ستمکارند خارج گردان و از جانب خودت برای ما دوستی که متولّی کار ما باشد قرار بده و از جانب خودت برای ما یاری کننده‌ئی بفرست [۷۵]

صفحه : ۱۰۵

(توضیح آیات)

وَ لَو أَنّا کَتَبنا عَلَیهِم أَنِ اقتُلُوا أَنفُسَکُم أَوِ اخرُجُوا مِن دِیارِکُم ما فَعَلُوهُ إِلّا قَلِیلٌ مِنهُم شاید ضمیر (عَلَیهِم) راجع بمسلمین باشد که خدای تعالی برسولش خبر میدهد که اگر ما بر اینکه امّت نوشته بودیم یعنی واجب گردانیده بودیم که خودکشی کنید همان طوری

كه بنى اسرائيليان براى قبولى توبه آنها واجب كرديم، يا بر اينها حكم صادر ميكرديم كه از شهر خودتان بيرون رويد همانطوريكه بر بنى اسرائيل حكم كرديم، اينها عمل نميكردند مگر عدّه كمى از آنها.

پس جمله (ما فَعَلُوهُ إِلّا قَلِيلٌ مِنهُم) بجاى اخبار از جامعه مؤمنين است و ظاهرا استثناء از عموم است و اشاره به اينكه كه اگر ميخواستيم تكاليف مشكل بر اينها بار كنيم اينكه امّت طاقت نمى‌آوردند و زير بار تكليف نميرفتند مگر اندكى از مؤمنين واقعى كه آنها بقدرى ايمان در قلب و روحشان نفوذ نموده كه اگر چنين حكمى در باره آنها وارد ميكرديم عمل ميكردند و البته چنين اشخاصى از مؤمنين خلّص ميباشند كه از مقامات گذشته و بمرتبه تسليم رسيده‌اند.

وَ لَو أَنَّهُم فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ لَكانَ خَيراً لَهُم وَ أَشَدَّ تَثبِيتاً و اگر اينكه امّت چنين باشند كه آنچه بآنها بياموزى و موعظه كنى عمل كنند آن براى آنها بهتر و از حيث استكمال ايمان و نفوذ آن در قلب ثابت و محكم‌تر است قوله تعالى (يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالقَولِ الثّابِتِ) سوره ابراهيم آيه ۳۲، خدا استوار ميگرداند كسانى را كه با گفتار ثابت استوار گرديدند البته قول ثابت جز آيات قرآنى و احاديث معصومين نخواهد بود.

وَ إِذاً لَآتَيناهُم مِن لَدُنّا أَجراً عَظِيماً يعنى پس از اينكه مؤمنين بارشاد رسول ارشاد يافتند و ايمان در قلب آنها

صفحه : ۱۰۶

محكم گرديد نتايج نيكو عايدشان خواهد گرديد از جمله فوائدى كه مترتب ميگردد بر عمل آنها اينكه است كه از جانب ما براى آنان اجر عظيم و خير كثير عايدشان ميگردد.

وَ لَهَدَيناهُم صِراطاً مُستَقِيماً نزديك‌ترين راهها بسوى مقصود راه مستقيم است و راه مستقيم بسوى قرب ايزد متعال همان پيروى از گفتار رسول و عمل بآيات قرآن است و هدايت يافتن باين راه بهدايت حق تعالى محقق ميگردد، آيه بمؤمنين نويد ميدهد كه اگر شما بوعظ و موعظه رسول عمل نموديد خداى تعالى بنزديك‌ترين راهها شما را بسوى خودش هدايت مينمايد و از راههاى كج و معوج شيطانى در امان خدا محفوظ خواهيد ماند.

وَ مَن يُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَيهِم مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ، تا آخر آيه بعد چون آيات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست، و خلاصه براى تحريص و ترغيب در اطاعت و پيروى امر رسول مؤمنين را وعده ميدهد كه آنهائى كه مطيع امر خدا و رسول گردند حشر آنها با آنكسانى است كه خدا بآنها انعام و تفضّل نموده و آنها را برگزيده و گرامى داشته از انبياء و صديقين و شهداء و صالحين آنهائى كه در راه خدا جان فدا دادند و اينها خوب رفقائى ميباشند و اينكه فضل و بخششى است از جانب خدا كه در اثر اطاعت نمودن امر خدا و رسول عايد مؤمن ميگردد (وَ كَفى بِاللّهِ عَلِيماً) نظر به اينكه كه ايمان و عقد بنده‌گى و اطاعت در قلب است و فقط خداى تعالى (عالم السرّ و الخفيات) است اينكه است كه فرموده علم خدا كافى است به اينكه كه چه كسى واقعا مطيع امر خدا و رسول است و چه كس عاصى و جسور، و اينكه فضائل و كرامات كسى را سزد كه عقد بنده‌گى بگردن انداخته و در مقابل فرمان الهى رأى انديشى نميكند.

صفحه : ۱۰۷

در مجمع البيان گفته ابو البصير از ابى عبد اللّه عليه السّلام روايت كرده كه فرموده اى ابا محمّد خدا شما شيعيان را در كتابش ذكر كرده سپس اينكه آيه را تلاوت فرمود (وَ مَن يُطِعِ اللّهَ، الى قوله: وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً) پس فرمود نبى رسول اللّه است و ما يعنى ائمه صديقين و شهداء هستيم و شما شيعيان صالحين ميباشيد پس بصلاح متصف شو همچنانچه خدا شما را نام گذارده به (الصّالِحِينَ).

بعضـی از مفسـرین در بیان آن چهار دسـته که عبارت از پیغمبران و صـدیقین و شـهداء و صالحین باشـند گفته (اما پیغمبران کسانی هستند که بایشان وحی نازل میشـد و خبر غیب نزد آنها بوده و ما بیش از اینکه از حالشان خبری نـداریم جز آنچه از آثار دعوتشان بجـا مانـده. و امّا (شـهداء) قبلا گذشـته و گفته‌ایم که بگواهان اعمال مردم شـهداء گفته میشود نه بشـهیدان میـدان جنگ فقط. و امّا (صالحین) کسانی هستند که صلاحیت نعمت خدا را دارند.

و امّا (صـدّیقین) آنچه لفظ بر آن دلالت دارد صـیغه مبالغه صـدق است، صـدق در قول و عمل، صدق در عمل اینکه است که عمل مطابق قول باشـد زیرا که عمل نشانه اعتقاد است و کسیکه در قول خود راستگو است از ضـمیر خود خبر میدهـد صدق در قول هم آن است که مطابق واقع باشـد و چون خود قول هم یـک نوع عمـل است، کسـیکه در عمـل صـادق باشـد فقط از آنچه آنرا راست میپندارد و حق میداند خبر میدهد پس در گفتار وی (صدق خبری) (و مخبری) هر دو موجود است پس صدیق کسی است که اصلا دروغ نمیگویـد و نیز کاری جز حق نمیکنـد بـدون پیروی نفس آنچه را که حق میدانـد میگویـد و چیزی جز حق نمی‌بینـد، پس وی حقایق اشیاء را می‌بیند سخن حق میگوید کار حق میکند.

اینکه مراتب چهارگانه مرتب و منظمند، اول پیمبران که بزرگانند سـپس صدّیقین که شاهد حقایق و اعمالند، سوم شهداء که ناظران اعمالنـد، چهـارم صـالحین که آمـاده عنایـات پروردگارنـد (وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً) یعنی (من حیث الرفاقـهٔ) و تمیز جمله قبل است و گفته‌اند برای همین بصورت جمع نیامده یعنی

صفحه : ۱۰۸

(رفقـاء) نگفته و (رفیقـا) گفته چنـانچه گفته‌انـد که معنی اینست که هر یک از آنها رفیقنـد. [تفسیر المیزان] ذلِکَ الفَضلُ مِنَ اللّهِ وَ کَفی بِاللّهِ عَلِیماً (ذلِکَ) اشاره باین است که مؤمن وقتی با اینکه چهار طائفه از اولیاء نزدیک میگردد و رفاقت بینشان پدیـد میگردد که رشـته ایمـان بگردن انـداخته و مطیع امر رسول گردنـد و دارای اینکه کرامت را سـزد که بچنین انعـام و تفضـلی از جـانب خـدا برخوردار گردد و علم خـدا کـافی است بـدرجات ایمـان و ارتبـاط مؤمن بـا اینکه بزرگان که هر قـدر ایمان در قلب مؤمن قوی‌تر و شدیدتر باشد ارتباط با آنها زیادتر میگردد و رفاقت بینشان محکم‌تر میشود.

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذرَکُم فَانفِرُوا ثُبـاتٍ أَوِ انفِرُوا جَمِیعاً (الحـذر و الحـذر) بمعنی حـذر کردن از امر مخوف است (خُذُوا حِذرَکُم) امر بمؤمنین است حذر کنید و نفس خود را از دشمن محفوظ گردانید، و از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که یعنی (خذوا اسـلحتکم) و اسـلحه را حذر نامید بمناسـبت اینکه اسلحه انسان را از دشمن حفظ میگرداند پس گویا فرموده ای مؤمنین خود را باسـلحه حفظ گردانیـد و بجنگ دشـمنان بروید (ثبات) یعنی جماعات متفرقه و دسـته دسـته جدا جدا (أَوِ انفِرُوا جَمِیعاً) یا تمامتان جمیعا یک دفعه بروید و بر دشمن هجوم آرید.

وَ إِنَّ مِنکُم لَمَن لَیُبَطِّئَنَّ فَإِن أَصابَتکُم مُصِیبَهٌ قالَ قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذ لَم أَکُن مَعَهُم شَهِیداً (لام لیبطئن) لام قسم است یعنی بدرستیکه از شما کسی هست که بخدا قسم یاد کرده که در جهاد سستی کند، و خطاب راجع بقشون حضرت رسول است و مقصود از مبطئون منافقین میباشند (فَإِن أَصابَتکُم مُصِیبَهٌ الخ) راجع بآنهائی است از منافقین که بجهاد نرفتند که اینها وقتی مصیبتی و صدمه‌ئی در جهاد بمؤمنین اصابت مینمود میگفتند (قَد أَنعَمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذ لَم أَکُن مَعَهُم شَهِیداً)

صفحه : ۱۰۹

همانا که اینکه فضل و نعمتی است از حق تعالی بر من که داخل در جنگ نبودم که بمن میرسید آنچه بمؤمنین رسید.

وَ لَئِن أَصـابَکُم فَضـلٌ مِنَ اللّهِ لَیَقُولَنَّ کَأَن لَم تَکُن بَینَکُم وَ بَینَهُ مَوَدَّهٌ یـا لَیتَنِی کُنتُ مَعَهُم فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً خلاصه آیه در مقام بیان

حـال منـافقین و مقول قول آنها است که آنها چنین میباشـند در مورد جهاد سـستی می‌نماینـد و با مؤمنین همراهی نمیکننـد و هر گاه زخمی و قتلی برای مؤمنین پدید گردید گوید اینکه تفضّلی بود از جانب خدا که من با آنها بجهاد نرفتم که بر من وارد گردد آنچه بر آنها وارد گردید و هر گاه فتحی و غلبه‌ئی برای آنها آید حسرت میخورد که کاش بجنگ رفته بودم و حال بهره عظیمی عاید من میگردید.

فَلْيُقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یَشرُونَ الحَیاةَ الدُّنیا بِالآخِرَةِ وَ مَن یُقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیُقتَل أو یَغلِب فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً (یَشرُونَ) روش حـال کفـار و مشـرکین چنین است که اینـان معـامله میکننـد و حیـات دائمی ارجمنـد آخرت را تبـدیل مینماینـد بحیات پست بی‌مقدار دنیای فانی و معلوم است در اینکه معامله سود نمیبرند بلکه ضرر و خسران بزرگ عایدشان خواهد گردید.

پس از آن بمجاهدین فی سبیل اللّه وعده میدهد وعده نیکو که کسـیکه در راه خدا جهاد کرد چنین کسـی از زمره زیانکاران خارج گردید خواه در راه خدا کشـته شود و شـهید گردد یا بر دشـمن ظفر یابد و غالب شود، و بکلمه (فَسَوفَ) وعده را نزدیک میگرداند که بزودی بآنهـا اجر عظیم عنـایت مینمایـد، معلوم است عظمت حق تعـالی در وعـده (اجر عظیم) انعـام و اکرام بی‌نهـایت را ایجـاب مینماید.

وَ ما لَکُم لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ المُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلدانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخرِجنا مِن هذِهِ القَریَةِ الظّالِمِ أَهلُها الخ خطاب بمؤمنین است که چیست شما را یعنی شما چه عذری و ایرادی در

صفحه : ۱۱۰

جهـاد بـا اعـداء داریـد بـا اینکه اسـباب مـوجبه برای جنـگ فی سبیـل اللّه در طـاعت اله و اعلاـء کلمه حـق مهیّا است، و در تـوجیه مستضـعفین دو طور گفته شده: یکی اینکه (مستضـعفین) مجرور و عطف است بر (فِی سَبِیلِ اللّهِ) یعنی چگونه شما جهاد نمیکنید در راه خـدا برای خلاص شـدن مستضـعفین از رجال و نساء و اطفال. دوم منصوب باشد بر معنی (فِی سَبِیلِ اللّه) زیرا که (فِی سَبِیلِ اللّهِ) عـام اسـت تمـام جهـات خیر را شامـل میگرد و از جمله آنهـا خلاـص مستضـعفین از مـؤمنین است از دست کفـار که آن عظیم‌ترین خیرات است، گفته‌اند مقصود از مستضـعفین مؤمنین مکّه بودند و مشـرکین راه آنها را از هجرت کردن بمدینه بسته بودند و آنها در فشار و ایـذاء مشـرکین مکّه بودنـد اینکه بود که خـدا را میخواندنـد که از دست مشـرکین نجات یابند و میگفتند پروردگارا ما را از اینکه محلّ که اهلش ظالم و مشـرکند خارج گردان و از جانب خودت برای ما یاری و مددکاری قرار بده که شـرّ اعداء را از ما دفع کند.

صفحه : ۱۱۱

[سوره النساء (۴): آیات ۷۶ تا ۸۱]

اشاره

الَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَولِیاءَ الشَّیطانِ إِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ کانَ ضَعِیفاً (۷۶) أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُم کُفُّوا أَیدِیَکُم وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ فَلَمّا کُتِبَ عَلَیهِمُ القِتالُ إِذا فَرِیقٌ مِنهُم یَخشَونَ النّاسَ کَخَشیَةِ اللّهِ أَو أَشَدَّ خَشیَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ کَتَبتَ عَلَینَا القِتالَ لَو لا أَخَّرتَنا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ قُل مَتاعُ الدُّنیا قَلِیلٌ وَ الآخِرَةُ خَیرٌ لِمَنِ اتَّقی وَ لا تُظلَمُونَ فَتِیلًا (۷۷) أَینَما تَکُونُوا یُدرِککُمُ المَوتُ وَ لَو کُنتُم فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ وَ إِن تُصِبهُم حَسَنَةٌ یَقُولُوا هـذِهِ مِن عِندِ اللّهِ وَ إِن تُصِبهُم سَیِّئَةٌ

يَقُولُوا هـذِهِ مِن عِنـدِكَ قُـل كُـلٌّ مِن عِنـدِ اللّهِ فَمـا لِهؤُلاءِ القَومِ لا يَكادُونَ يَفقَهُونَ حَدِيثاً (٧٨) مـا أَصابَـكَ مِن حَسَـنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَفسِكَ وَ أَرسَلناكَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَ كَفى بِاللّهِ شَهِيداً (٧٩) مَن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد أَطاعَ اللّهَ وَ مَن تَوَلّى فَما أَرسَلناكَ عَلَيهِم حَفِيظاً (٨٠)

وَ يَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذا بَرَزُوا مِن عِندِكَ بَيَّتَ طائِفَةٌ مِنهُم غَيرَ الَّذِي تَقُولُ وَ اللّهُ يَكتُبُ ما يُبَيِّتُونَ فَأَعرِض عَنهُم وَ تَوَكَّل عَلَى اللّهِ وَ كَفى بِاللّهِ وَكِيلاً (٨١)

صفحه : ۱۱۲

[ترجمه]

آن کسانیکه ایمان آوردند در راه خدا جنگ میکنند و آنهائی که کافر شدند در راه شیطان جنگ میکنند پس ای مؤمنین دوستان شیطان را بکشید بحقیقت کید شیطان سست و ضعیف است [۷۶]

آیا ندیدی کسانی را که بآنها گفته شد از جنگ دست بازدارید و نماز را بپای دارید و زکوهٔ بدهید پس وقتی امر جهاد بر آنها صادر گردید گروهی از آنها میترسند از اینکه با مشرکین جنگ کنند مثل ترسیدن از خدا بلکه شدیدتر و گفتند ای پروردگار ما برای چه بر ما جنگ ثابت کردی چرا تأخیر نینداختی تا اجلیکه بهمه کس نزدیک است بآنها بگو متاع دنیا اندک است و آخرت بهتر است برای کسی که بپرهیزد از نافرمانی خدا و ستم گردیده نخواهد شد بمقدار رشته و هسته خرمائی [۷۷]

دریابد شما را مرگ هر کجا که بوده باشید اگر چه بوده باشید در قصرهای آراسته اگر بمنافقین خیری رسد گویند آن از نزد خدا است و اگر بآنان شرّی اصابت نماید گویند اینکه از نزد تو است (ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو تمامش از نزد خدا است و چیست اینکه قوم نادان را که از فهم سخن دورند [۷۸]

آنچه از نیکی بتو رسد از جانب خدا است و هر بدی که بتو رسد از نفس تو است و ما تو را برسالت بسوی مردم فرستادیم (که تبلیغ احکام کنی) و خدا کافی است که بر رسالت تو گواه باشد [۷۹]

کسیکه رسول را اطاعت کند همانا خدا را اطاعت کرده و کسی که اعراض کند ما تو را نگهبان آنها قرار نداده‌ایم [۸۰]

منافقین گویند ما تو را اطاعت میکنیم وقتی که از نزد تو بیرون رفتند در شب طائفه‌ئی از آنها گفتند غیر از آنچه با تو گفتند و خدا مینویسد آنچه را که در شب تدبیر میکنند پس (ای رسول) از آنها اعراض کن و بر خدا توکّل نما و خدا کافی است که قائم بامور است [۸۱]

.

صفحه : ۱۱۳

(توضیح آیات)

الَّذِينَ آمَنُوا يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطّاغُوتِ از جمله خصوصیات مؤمنین که در اینکه آیه تذکر میدهد اینکه است که مؤمنین در راه خدا جهاد میکنند (سَبِیل) را دو طور معنی کرده‌اند یکی جهاد و دیگری طریق بهشت و بهتر اینکه است که گفته شود مؤمنین در طاعت خدا جهاد میکنند که آن طریق بهشت است و ثواب را ایجاب میکند، و کافرین در راه

طاغوت جنگ ميكنند، بقولى مقصود از طاغوت شيطان است و بقولى كاهن است و بقول ديگر آنچه را كه غير از خدا عبادت شود آن طاغوت است.

فَقاتِلُوا أَولِياءَ الشَّيطانِ إِنَّ كَيدَ الشَّيطانِ كانَ ضَعِيفاً از اينكه آيه معلوم ميشود كه مقصود از طاغوت شيطان است و ارشاد بمؤمنين است كه شما مؤمنين چون ارتباطتان و تمسكتان بعروه محكم توحيد است با قوّت قلب با ياوران شيطان بجنگيد و همين طورى كه شيطان ضعيف است كيد و مكرش نيز ضعيف است و در پايه محكمى قرار نگرفته و بزودى كيدش منحل خواهد گرديد و شما ظفر ميابيد.

أَ لَم تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُم كُفُّوا أَيدِيَكُم وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ در شأن نزول آيه از كلبى نقل ميكنند كه گفته در شأن عبد اللّه بن عوف زهرى و مقداد بن أسود كندى و قدامة بن مظعون و سعد بن ابى وقاص نازل شده كه چون در مكه آنها از مشركين رنج ميكشيدند گفتند يا رسول اللّه اذن بده كه با آنها جنگ كنيم بدرستى كه بما اذيّت كردند، حضرت فرمود مرا امر بجنگ ننموده‌اند بايد صبر كرد تا وقتش برسد چون رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بمدينه هجرت نمود و از جانب خدا حكم جنگ بدر صادر گرديد رسول اللّه [ص] گفت بايد جهاد كرد، و آنانكه بدروغ در مكه آرزوى جنگ با كفار را داشتند كه بايد جهاد كرد بدشان آمد و اظهار كراهت و ضعف نمودند خداى تعالى اينكه آيه را

صفحه : ۱۱۴

فرستاد كه بآنهائيكه در مكه گفته شد پيش از نزول آيه جهاد (كُفُّوا أَيدِيَكُم) دست از جنگ بازداريد و بنماز و زكوة اكتفاء كنيد.

فَلَمّا كُتِبَ عَلَيهِمُ القِتالُ إِذا فَرِيقٌ مِنهُم يَخشَونَ النّاسَ كَخَشيَةِ اللّهِ أَو أَشَدَّ خَشيَةً الخ آيه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضيح نيست. و خلاصه اينكه آيه سرزنش بآن مؤمنين ميباشد كه اينها بقدرى از كفار ميترسند مثل ترسيدنشان از خدا بلكه ترسشان از كفار شديدتر از ترس خدا است اينكه است كه اينها در مقام اعتراض ميگويند چرا خدا بر ما حكم جنگ صادر گردانيد كه مرگ ما نزديك گردد قوله تعالى (كُتِبَ عَلَيكُمُ القِتالُ وَ هُوَ كُرهٌ لَكُم) گفته‌اند اينكه آيه در باره جماعتى از مؤمنين آمد كه هنوز در ايمان راسخ نبودند و ضعيف دل بودند و ايمان آنها كمال و قوّتى نداشت زيرا كه ايمان قوى و قوّت دل ميخواهد كه در چنين موردى كه هنوز اسلام خيلى قوى نگرديده و احتمال ميرفت كه مؤمنين شكست بخورند بعضى از جنگ و جهاد سستى كنند و اينكه دليل بر نفاقشان نبوده زيرا كه طبيعت بشرى است كه از مرگ ميترسد و فرار ميكند و معلوم ميشود آنهائيكه از جهاد كراهت داشتند مؤمن بودند لكن ايمانشان كمال و فزونى نداشت بر طبيعت بشرى غالب گردد كه با اطمينان قلب وارد جهاد گردند اينكه بود كه سستى مينمودند.

قُل مَتاعُ الدُّنيا قَلِيلٌ وَ الآخِرَةُ خَيرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا تُظلَمُونَ فَتِيلًا برسول خطاب ميرسد كه اينكه جماعت را خاطرنشان نما و بگو تمتع بردن از دنيا و زندگانى آن در جنب آخرت بسيار اندك است زيرا كه دنيا دار فانى است كه بقاء و ثباتى در آن نيست و آخرت دار باقى است كه براى اشخاص متقى و پرهيزكار بهتر است و گمان نكنيد كه خداى مهربان خواهد بشما ستم كند و بقدر رشته در هسته خرما ستم نخواهيد شد.

آرى آخرت براى مؤمن نيكوكار سراى امن و امان و جوار حضرت ربّانى و نعيم آن دائمى است چگونه توان دار فانى بى‌مقدار كه لذائذ و حظوظ خيالى

صفحه : ۱۱۵

آن عين الم و خوشى آن عين غم و راحتى آن با مشقّت توأم گرديده مقايسه كنيم با آخرت كه براى پرهيزكاران محلّ امن و امان

است و در ظلّ رحمت الهى هميشه شادمانند.

أَينَما تَكُونُوا يُدرِككُمُ المَوتُ وَ لَو كُنتُم فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ گوينـد (مُشَيَّدَةٍ) مأخوذ از (شـيد) است و بمعنى چيز محكم است، باز آيه مؤمنين را يـادآور ميشود كه بدانيـد وقـتى كه حكم مرگ وارد گرديـد هر كجـا كه باشـيد اگر چه در قلعه محكم مطوّل كه دست كسـى بـآن نرسـد خود را محفوظ گردانيـد مرگ شـما را در مى‌يابـد اشاره به اينكه كه شـما چه براى جهاد و جنگ با كفار حاضـر گرديـد يـا خود را در محل محفوظ داريـد موقع مرگ خواهيـد مرد و اگر موقعش نرسـيد در هر جا كه باشـيد ولو در ميـدان جنگ محفوظ ميباشيد پس ترس شما از جهاد كردن بى محل است.

وَ إِن تُصِبهُم حَسَـنَةٌ يَقُولُوا هـذِهِ مِن عِندِ اللّهِ وَ إِن تُصِبهُم سَـيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِن عِندِكَ قُل كُلٌّ مِن عِندِ اللّهِ گفته‌اند مقصود از حسـنه نعمت و طـاعت است و از بليه بلاء و معصـيت است قـال اللّه تعـالى (وَ بَلَونـاهُم بِالحَسَـناتِ وَ السَّيِّئاتِ لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ) يعنى اگر بآنها نعمـتى برسـد از وسـعت و آسـايش آنرا بخـدا نسـبت ميدهنـد و اگر بآنهـا بليّه‌ئى برسـد از مرض و قحطى آنرا بتـو نسـبت ميدهنـد و ميگوينـد از جهت تو و بشومى تو است چنانچه آيه از قوم موسـى [ع] حكايت ميكنـد (وَ إِن تُصِبهُم سَـيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسـى وَ مَن مَعَهُ) وقتى بلائى بآنها وارد ميشد فال بد ميزدند بموسـى و تابعين او، و نيز از قوم صالح حكايت ميكند كه وقتى بليه‌ئى بر آنها وارد ميشـد ميگفتنـد (اطّيرنـا بـك و قومك) ما بتو و قوم تو فال بـد ميزنيم، مفسـرين در شأن نزول آيه گفته‌انـد جماعتى از يهود و منافقين موقع جنـگ و قحطى و آفاتيكه بآنان ميرسـيد چنين ميگفتنـد كه نزول اينكه بليات از شومى محمّـد [صلّى اللّه عليه و آله و سلّم] است و آنچه از نعمت و خوشى برسد از خدا است اينكه بود كه خداى تعالى سخن ناروای

صفحه : ۱۱۶

آنهـا را ردّ ميكنـد كه اى محمّـد صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم باينان بگو بلاء و آفات و خوشـى و رفاهيت و نعمت تماما از نزد خـدا است (اللّهُ يَبسُطُ الرِّزقَ لِمَن يَشاءُ وَ يَقدِرُ) سوره رعد آيه ۲۶.

معلوم ميشود كسانيكه چنين ميگفتند آنها مشرك در مقام فعل بودند يعنى گمان ميكردند در تدبير و نظام عالم و در تقديرات بشود عمل كسـى مـدخليت نمايد ديگر ندانسـتند كه عالم خلقت بيك نظام معين انجام گرفته و تقديرات تخلّف ناپذيرى از روى حكمت بدست قادر توانا تحقق يافته و كسـى را در اصل خلقت و تدبير امور تصرفى نخواهد بود، آرى چنانچه در سوره انفال آيه ۵۵ (ذلِكَ بِأَنَّ اللّهَ لَم يَكُ مُغَيِّراً نِعمَةً أَنعَمَها عَلى قَومٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنفُسِـهِم) چنين نيست كه نعمتى كه خدا بقومى عطاء نمود تغيير بدهد مگر اينكه نفسانيـات خود را تغيير بدهنـد كه اعمـال خودشان ايجاب ميكنـد كه نعمت را از آنها سـلب نمايـد فَما لِهؤُلاءِ القَومِ لا يَكادُونَ يَفقَهُونَ حَـدِيثاً گويـا به (مـال) كه در مورد تعجب آرنـد در مقـام سـرزنش برآمـده و اشـاره بجمـاعتى است كه خـالى از ادراك و شعورنـد كه چيست آنها را كه خـدا را فيّاض مطلق و دائم الاحسان نميداننـد در صورتى كه آنچه بتقـدير عزيز عليم واقع گردد عين خير و صلاح است.

ما أَصابَكَ مِن حَسَـنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَ ما أَصابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَفسِكَ اگرچه از ظاهر آيه چنين بر ميآيد كه خطاب برسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است لكن بقرينه آيات ديگر نظير فرموده حق تعالى (وَ ما أَصابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَـبَت أَيـدِيكُم وَ يَعفُوا عَن كَثِيرٍ) و غير اينها گويا خطاب بعموم افراد بشر نموده كه اى بشر بدان هر خير و نيكى و نعمت كه بتو برسد از فضل و كرم الهى بروز و ظهور نموده زيرا كه او خير محض است از خير جز خير نيايد و بتو امتحانا و امتنانا تفضل نموده و آنچه از بلاها و مصيبات و ناگواريها بتو رسد از نفس تو است اعمال زشت تو است كه بلاء و مصيبات را ايجاب نموده، اشاره به اينكه كه تو خودت

صفحه : ۱۱۷

دوستی رسول دوستی خدا و اطاعت رسول اطاعت خدا است از جهت نقص وجودت و اعمال ناپسندت خود را در معرض بلیات واقع گردانیده‌ئی یعنی خودت سبب بلیات خود شده‌ئی.

وَ أَرسَلناکَ لِلنّاسِ رَسُولًا وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً ای رسول تو بگفتار ناروای کفار آزرده مشو و من تو را برای مردم رسول قرار دادم فقط وظیفه تو تبلیغ رسالت است و تقدیرات امور بدست تو نیست بدست مبدء عالم است (تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بِیَدِکَ الخَیرُ).

مَن یُطِعِ الرَّسُولَ الی قوله تعالی وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلًا کسیکه پیغمبر را اطاعت کند حقیقتا خدا را اطاعت کرده.

بروایتی پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روزی فرمود

(من احبّنی فقد احبّ اللّه و من اطاعنی فقد اطاع اللّه و من عصانی فقد عصی اللّه)

یعنی دوست داشتن من دوستی خدا است و اطاعت کردن امر من همانا اطاعت خدا است، منافقین گفتند محمّد [ص] نهی از شرک نمیکند مگر برای اینکه او را خدای خود بگیریم همانطوری که نصاری عیسی را بخدائی گرفتند اینکه آیه نازل گردید.

(وَ مَن تَوَلّی) یعنی هر کس از فرمان تو اعراض کند، ما تو را بر آنها نگهبان نفرستادیم، بر تو است تبلیغ و بس.

(وَ یَقُولُونَ) منافقین در حضور تو گویند از ما است فرمان‌برداری تو و چون از نزد تو بیرون روند جماعتی از آنان شب را بروز آورند و با یکدیگر میگویند غیر آنچه تو با ایشان میگوئی و خدا در نامه اعمال آنها آنچه را که در شب تدبیر میکنند از مخالفت قول تو مینویسد، ای رسول از آنها اعراض نما و بخدا توکّل کن، بس است خدا که بامور بنده‌گان قائم و برای اینکه کفایت شرّ منافقین نماید متصرف در احوال آنها باشد و انتقام تو را از آنها بکشد.

صفحه : ۱۱۸

[سوره النساء (۴): آیات ۸۲ تا ۸۹]

اشاره

أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرآنَ وَ لَو کانَ مِن عِندِ غَیرِ اللّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اختِلافاً کَثِیراً (۸۲) وَ إِذا جاءَهُم أَمرٌ مِنَ الأَمنِ أَوِ الخَوفِ أَذاعُوا بِهِ وَ لَو رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الأَمرِ مِنهُم لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَستَنبِطُونَهُ مِنهُم وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکُم وَ رَحمَتُهُ لَاتَّبَعتُمُ الشَّیطانَ إِلاّ قَلِیلًا (۸۳) فَقاتِل فِی سَبِیلِ اللّهِ لا تُکَلَّفُ إِلاّ نَفسَکَ وَ حَرِّضِ المُؤمِنِینَ عَسَی اللّهُ أَن یَکُفَّ بَأسَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ اللّهُ أَشَدُّ بَأساً وَ أَشَدُّ تَنکِیلًا (۸۴) مَن یَشفَع شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُن لَهُ نَصِیبٌ مِنها وَ مَن یَشفَع شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُن لَهُ کِفلٌ مِنها وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ مُقِیتاً (۸۵) وَ إِذا حُیِّیتُم بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحسَنَ مِنها أَو رُدُّوها إِنَّ اللّهَ کانَ عَلی کُلِّ شَیءٍ حَسِیباً (۸۶)

اللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ لَیَجمَعَنَّکُم إِلی یَومِ القِیامَةِ لا رَیبَ فِیهِ وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِیثاً (۸۷) فَما لَکُم فِی المُنافِقِینَ فِئَتَینِ وَ اللّهُ أَرکَسَهُم بِما کَسَبُوا أَ تُرِیدُونَ أَن تَهدُوا مَن أَضَلَّ اللّهُ وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا (۸۸) وَدُّوا لَو تَکفُرُونَ کَما کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنهُم أَولِیاءَ حَتّی یُهاجِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوا فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم حَیثُ وَجَدتُمُوهُم وَ لا تَتَّخِذُوا مِنهُم وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۸۹)

صفحه : ۱۱۹

[ترجمه]

آیا چرا در قرآن تدبّر نمیکنید و اگر از نزد غیر خدا بود همانا در آن اختلاف بسیار میافتید [۸۲]

و چون بمنافقين خبرى بيايد از امن يا خوف آنرا فاش ميكنند و اگر آنان رد ميكردند براى رسول و صاحبان حكم هر آينه آنهائيكه صاحب استنباطند از آنها ميدانستند كه بايد حكم را افشاء كرد يا اخفاء نمود و اگر نبود فضل و رحمت خدا بر شما همانا تابع شيطان ميگرديديد مگر اندكى از شما [۸۳]

پس اى رسول در راه خدا جنگ كن و كسى جز خودت تكليف گرديده بر آن نشده و مؤمنين را ترغيب گردان بر جهاد شايد خدا از شما بازدارد شدت كارزار از آنهائى كه كافر شدند به اينكه كه در دل آنها ترس اندازد و خدا در هيبت و صولت (بالاتر) و در عقوبت شديدتر است [۸۴]

كسيكه در امر خيرى واسطه گردد بهره‌ئى از ثواب نصيب وى ميگردد و كسيكه در امر شرّى واسطه گردد براى او نصيبى ميباشد از وبال آن و خدا بر هر چيزى توانا و نگهبان و گواه ميباشد [۸۵]

و وقتى كسى بر شما سلام و تحيّتى كرد شما بنيكوتر او را تحيّت گوئيد يا مطابق تحيت او را پاسخ دهيد همانا خدا بر هر چيزى حساب كننده است [۸۶]

خدا است و نيست الهى مگر او و همانا البته خدا شما را جمع ميكند (از قبور) بسوى روز قيامت و شكى در آن نيست و كى است از خدا راست‌گوتر در گفتار [۸۷]

پس چيست شما مؤمنين را كه راجع بمنافقين دو فرقه شده‌ايد و خدا بكيفر اعمالشان آنها را باز گرداند آيا اراده ميكنيد آنها را هدايت نمائيد كسى را كه خدا گمراهش گردانيد تو هرگز براى او راه هدايتى نمييابى [۸۸]

دوست داشتند آن بر گشتگان كه شما كافر گرديد همچنانكه خودشان كافر شدند شما از آنها كسى را دوست خود نگيريد تا وقتى كه در راه خدا مهاجرت كنند پس اگر از ايمان اعراض كردند هر كجا آنها را يافتيد بگيريد و بكشيد و از آنان نه دوستى بگيريد و نه ياورى [۸۹]

.

صفحه : ۱۲۰

(توضيح آيات)

أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً از جمله دليل‌هائى كه براى اثبات حقّانيت قرآن در اينكه آيه تذكر ميدهد عدم اختلاف در آيات قرآنى است و اينكه عدم اختلاف براى كسى ظاهر ميگردد كه در قرآن تدبّر نمايد و آيات را با هم بسنجد اينكه است كه بصورت استفهام انكارى اعتراض نموده كه چرا در قرآن تدبّر نميكنيد تا اينكه حقانيت قرآن بر شما واضح گردد اگر تدبر ميكرديد و آيات را با هم مرتبط ميگردانيديد ميفهميديد كه تمامش بيك نسق و يك اسلوب در كمال فصاحت و بلاغت واقع و ميبافتيد كه چگونه راجع بهر مطلبى و حكمى كه بيان نموده در بيانش تعارض و تنافى وجود ندارد، هر سوره‌ئى كه ملاحظه ميشود غالبا ديده ميشود كه آيات آخرش مربوط به آيات اوائل او يا نتيجه او است، و نيز راجع بحكايات و داستانهاى انبياء و گذشته‌گان تعارضى در بيان آنها يافت نميگردد بخلاف داستانهاى بشر كه حكايت شده كه چقدر اختلاف و تناقض گوئى در آن ديده ميشود حتى در گفتار حكماء و دانشمندان چه در گفتارشان چه در تأليفاتشان تناقض بسيار ديده ميشود مثل اينكه گاهى در جائى مطلبى ميگويند و در جاى ديگر عكس آن يا ضدّش را ميآورند.

اينكه است كه يكى از معجزات قرآن عدم اختلاف در آيات و در نظم كلمات و معانى است، اگر قدرى در آيات دقّت كنيد بخوبى ميفهميد كه اينكه نحو بيان با اينكه خصوصياتى كه مخصوص بخود او است از عهده بشر خارج است.

در مجمع گفته در اینجا چند قول است: ۱- اگر از نزد غیر بود در آن اختلاف و تناقض میبافتی از جهت حق و باطل [قتاده و إبن عباس] ۲- اختلاف در اخبار از سرائر آنها. [زجاج] ۳- از جهت بلاغت و عدم آن و اینکه قول از ابی علی است.

صفحه : ۱۲۱

۴- تناقض بسیار چه کلام بشر در حینی که بطول انجامید خالی از تناقض در معانی و اختلاف در لفظ نیست و همه‌اش منفی است و کما قال جلّت عظمته (لا يَأْتِيهِ الباطِلُ مِن بَينِ يَدَيهِ وَ لا مِن خَلفِهِ). [إبن عباس] وَ إِذا جاءَهُم أَمرٌ مِنَ الأَمنِ أَوِ الخَوفِ أَذاعُوا بِهِ آیه خبر میدهد که وقتی خبری از امن یا صلح یا ظفر یا خوف از جنگ آمد فاش میگردانند، و گفته‌اند که اینکه آیه در شأن منافقی آمد که رسول در پنهانی باو خبر داده بود که روزی بر دشمن ناگاه حمله میآوریم و نمیخواست اینکه سخن فاش شود آن منافق که شنیده بود عمدا فاش گردانید.

وَ لَو رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِي الأَمرِ مِنهُم لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَستَنبِطُونَهُ مِنهُم در اینکه مقصود از اولی الامر کیانند قبلا گفته شد که بعضی گفته‌اند علمائند و بقولی رؤساء و باجماع امامیه معصومینند که از خطاء و اشتباه محفوظند و صاحبان امرند که حقایق را از قرآن استخراج میکنند چنانچه فرمود همانا آنها میدانند آنچه را که استنباط نموده‌اند.

وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَيكُم وَ رَحمَتُهُ لَاتَّبَعتُمُ الشَّيطانَ إِلّا قَلِيلًا شاید آیه اشاره باین باشد که تمام مردم تابع شیطانند مگر عدّه کمی از آنهائیکه از خطاء و سهو محفوظند و آن قلیل همانا معصومینند و آنها کسانی میباشند که پس از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مفسّر قرآن و حافظ احکامند.

فَقاتِل فِي سَبِيلِ اللّهِ لا تُكَلَّفُ إِلّا نَفسَكَ وَ حَرِّضِ المُؤمِنِينَ عَسَى اللّهُ أَن يَكُفَّ بَأسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ اللّهُ أَشَدُّ بَأساً وَ أَشَدُّ تَنكِيلًا بعضی از مفسرین گفته (فاء) در اول آیه جواب آنست که گفت (وَ مَن يُقاتِل فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيُقتَل أَو يَغلِب فَسَوفَ نُؤتِيهِ أَجراً عَظِيماً) پس معنی چنین میشود که اگر اراده درک اجر بزرگ داری پس قتال کن.

و قول دیگر اینکه است که (فَقاتِل فِي سَبِيلِ اللّهِ) متصل بآن آیه دیگر است (وَ ما لَكُم لا تُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ) پس قتال کن در راه خدا.

صفحه : ۱۲۲

و از کلبی نقل میکنند که گفته سبب نزول آیه اینکه بود که بعد از واقعه احد رسول خدا با أبو سفیان وعده کرد که موسم بدر صغری با هم آیند و جنگ کنند چون وقت میعاد رسید رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باصحاب گفت باید داخل جهاد شویم و بوعده‌ئی که داده‌ایم عمل کنیم بعضی اظهار کراهت نمودند و بر آنها دشوار گردید اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید ای محمّد [ص] (فَقاتِل فِي سَبِيلِ اللّهِ) تو بیرون رو و جهاد کن اینکه حکم جز بر تو ننهاده‌اند.

چنانچه مفسرین گفته‌اند مقصود اینکه نیست که بر دیگران حکم جهاد نیست بلکه مقصود اینکه است تو را بعمل دیگران الزام نمیکنند (لا تُكَلَّفُ إِلّا نَفسَكَ) یعنی بر تو تکلیف نشده مگر عمل خودت از عمل دیگران ضرری بر تو نیست (وَ حَرِّضِ المُؤمِنِينَ) مؤمنین را ترغیب کن بر جهاد و از ثواب جهاد و فضیلت آن برای آنها سخن گو، اینکه بود که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مؤمنین را از فضیلت جهاد خبردار گردانید و مکرّر فرمود (جاهِدُوا فِي اللّهِ) و میفرمود جهاد دری است از درهای بهشت و امثال اینکه کلمات را تکرار مینمود (عَسَى اللّهُ أَن يَكُفَّ بَأسَ الَّذِينَ كَفَرُوا) الخ یعنی تو را از شرّ قریش محفوظ میدارد، و مؤمنین را بظفر و نصرت امیدوار مینمود و آنها را موعظه میفرمود که نباید از دشمن بترسید باید از خدا بترسید اگر از خدا بترسید شرّ دشمن را از شما دفع میکند و شما را مظفّر و منصور میگرداند.

مَن يَشفَع شَفاعَةً حَسَنَةً يَكُن لَهُ نَصِيبٌ مِنها شفاعت مأخوذ از شفع و ضدّ وتر است وقتی کسی شفیع کسی گردید جفت او و ثانی او میگردد، و شفاعت حسنه اینکه است که کسی شرّ ظالمی را از مؤمن دفع کند لوجه اللّه برای خوشنودی خدا.
و بقولی شفاعهٔ حسنه دعوت مسلم است بسوی ایمان زیرا که آن بمعنی شفاعت است بسوی خدا، و در حدیثی رسیده کسی که ببرادر مسلم خود در غیاب او دعا کند دعای او اجابت میشود و ملك باو گوید برای تو است دو مثل آن.

صفحه : ۱۲۳

وَ مَن يَشفَع شَفاعَةً سَيِّئَةً يَكُن لَهُ كِفلٌ مِنها کفل بمعنی نصیب است کسیکه در امر شرّی شفیع کسی و جفت او گردد از آن شرّ چیزی نصیب او و مقارن او میگردد وَ كانَ اللّهُ عَلي كُلِّ شَيءٍ مُقِيتاً در معنی (مقیت) پنج قول از مفسرین نقل شده:
۱- مقتدر ۲- مقتدر عند اللّه ۳- حفیظ و نگاه‌دار بود ۴- گواه باشد ۵- خبردهنده باشد.
خلاصه اینکه فرموده خداوند بر هر چیزی مقتدر و غالب است و مطابق اعمال و نیّت شما پاداش میدهد (ان خیرا فخیرا و ان شرّا فشرّا) وَ إِذا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحسَنَ مِنها أَو رُدُّوها إِنَّ اللّهَ كانَ عَلي كُلِّ شَيءٍ حَسِيباً خدای متعال در اینکه آیه امر فرموده که هرگاه تحیّت داده شدید بتحیتی پس تحیّت گوئید تحیت دهنده را بنیکوتر از تحیت او، و تحیّهٔ اگر چه اطلاق دارد و هر نوع تحیت و تعارفی را شامل میگردد لکن چنانچه بنای مفسرین بر اینکه است مصداق کاملش سلام است امر در آیه را بوجوب جواب سلام حمل نموده‌اند، و امر دلالت بر وجوب دارد و در آیه قید نشده که جواب سلام مسلمان و مؤمن واجب است پس باطلاق آیه توان گفت ولو کافر سلام کند باید باو رد نمود یا مطابق آن یا زیاده و تخییر بین زیاده و ترك آن است و سلام دعاء بر سلامتی است، اگر گفت (السلام علیکم) سزاوار اینکه است که هرگاه از اهل ایمان باشد در جواب گفته شود (السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته).
از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرموده وقتی یکی از یهود و نصاری بر شما سلام کرد شما در جواب بگوئید و علیکم، و گفته‌اند یهودیها در سلام بر مسلمانها تند میگفتند (السام علیکم) و سام بمعنی مرگ است شما در جواب بگوئید و علیکم یعنی آنچه گفتی بر خودت باد.
در مجمع البیان گفته ابی امامه از مالك بن تیهان روایت کرده که کسیکه

صفحه : ۱۲۴

گفت
(السلام علیکم)
ده حسنه برای او نوشته میشود و کسیکه گفت
(السلام علیکم و رحمهٔ اللّه)
بیست حسنه برای او نوشته میشود و کسیکه گفت
(السلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته)
سی حسنه برای او نوشته میشود.
(إِنَّ اللّهَ كانَ عَلي كُلِّ شَيءٍ حَسِيباً) همانا خدا بر هر چیزی میباشد محاسب و حفیظ و تمام اعمال و افعال و نیّات شما را میداند و بر هر عملی اجری و پاداشی مقرر فرموده همین سلام مؤمنین بر یکدیگر از بهترین اعمال نیك بشمار میرود در مجمع البیان در ذیل آیه (وَ إِذا حُيِّيتُم) گفته علی بن ابراهیم در تفسیر خود از صادقین علیهما السلام روایت کرده که مراد از تحیّت در اینکه آیه سلام و

غير او است از نيكيهاى ديگر.

و در كافى باسناد خود از سكونى روايت ميكند كه گفت رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود سلام مستحب است و جواب آن واجب است.

باز در كافى باسناد خود از جرّاح مدائنى روايت ميكند كه فرمود بايد كوچك بر بزرگ و كسيكه راه ميرود بر آنكه نشسته و افراد كم بر افراد زياد سلام كنند.

باز در كافى باسناد خود از عيينه (خ ل) از مصعب از حضرت صادق عليه السّلام نقل ميكند كه فرموده افراد كم بافراد زياد ابتداء سلام كنند، شخص سواره بر پياده، اسب سوار بر خرسواران ابتداء سلام كنند. [الميزان] امثال اينكه روايات بسيار است و فضيلت سلام كننده ولو آنكه سلام كردن مستحب است و جواب آن واجب، عمل مستحب در اينجا فضيلت دارد بر عمل واجب و سزاوار اينكه است كه مؤمنين وقتى بهم ميرسند پيش‌دستى كنند در سلام كه ثواب آن بسيار است و محبت و دوستى بين آنها پديد ميگردد.

اللّه لا إِلهَ إِلّا هُوَ لَيَجمَعَنَّكُم إِلي يَومِ القِيامَةِ لا رَيبَ فِيهِ وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِيثاً لام (لَيَجمَعَنَّكُم) لام قسم و (حَدِيثاً) منصوب و تميز است مثل اينكه گفته ميشود كى است نيكوتر از زيد (مِن) در لفظ استفهام و در معنى تقرير

صفحه : ۱۲۵

است و (إِلي) بمعنى فى ميباشد.

يعنى نيست الهى مگر او قسم بخدا كه شما را در قيامت كه محقق الوقوع و شكّى در وقوع آن نيست جمع ميكند (وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِيثاً) و كى است صادق‌تر از خدا از حيث گفتار و (يَومِ القِيامَةِ) روزى است كه بامر پروردگار تمام مرده‌گان از قبر بميعاد پروردگارشان ميشتابند و همه در صعيد واحد جمع ميگردند.

(لَيَجمَعَنَّكُم) جمع نمودن حق تعالى افراد بشر را در قيامت بدو معنى است يكى جمع نمودن اعضاء آدمى را كه در خاك پوسيده و متفرق گرديده برميگرداند آنرا بصورت اول بطوريكه هم خودش خود را ميشناسد كه از حيث جسمانيت و روحانيت با تمام قوى و مشاعر جسمانى و روحانى همانست كه در دنيا زندگانى مينمود و هم ديگران وى را ميشناسند. و ديگر تمام افراد بشر از سابقين و لاحقين همه پاى ميزان حساب در دادگاه عدل الهى با هم اجتماع مينمايند و هر كسى بسزاى عمل خود خواهد رسيد.

فَما لَكُم فِي المُنافِقِينَ فِئَتَينِ وَ اللّهُ أَركَسَهُم بِما كَسَبُوا در مجمع البيان گفته كلام را عود داده بذكر منافقين و فرموده (فَما لَكُم) چيست بر شما اى مؤمنين كه در امر جماعت منافقين دو فرقه مختلف گرديده‌ايد و بعضى از شما آنان را تكفير ميكنيد و بعضى تكفير نميكنيد (وَ اللّهُ أَركَسَهُم بِما كَسَبُوا) يعنى خدا آنها را بسوى كفار رد كرد زيرا كه اظهار كفر نمودند.

[إبن عباس] و بقولى آنها را براى كفرشان هلاك گردانيد. [قتاده] (أَ تُرِيدُونَ أَن تَهدُوا) آيا ميخواهيد حكم كنيد بهدايت كسيكه خدا او را گمراه ناميده.

خلاصه آيه اعتراض بآنهائى است كه ميگفتند كافر نيستند و ميخواهند از كشتن آنها دفاع كنيد با اينكه خدا بضلالت آنها حكم نموده.

صفحه : ۱۲۶

تا آنجا كه گفته (وَ مَن يُضلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا) كسى را كه خدا نسبت ضلالت باو داد حكم غير خدا بهدايت او نفع نمى‌بخشد. در شأن نزول آيه گفته شده كه آيه در باره جماعتى فرود آمده كه از مكه بمدينه آمدند و اظهار اسلام نمودند نزد مسلمين پس از

آن بمکه رجوع کردند برای اینکه هوای مدینه را وخیم دانستند پس در مکه اظهار شرک کردند و با مال التجاره بیمامه مسافرت نمودند پس مسلمانها اراده کردند با آنها جنگ کنند پس از آن با هم اختلاف کردند بعضی گفتند با آنها جنگ نمیکنیم برای اینکه ایمان آورده‌اند و بعضی دیگر گفتند اینها مشرکند اینکه بود که در باره آنان آیه نازل گردید. [مجاهد و حسن] و همین طور از ابی جعفر علیه السّلام روایت شده.

و بقول دیگر آیه در باره جماعتی وارد شده که در جنگ احد تخلف کردند و گفتند (لَو نَعلَمُ قِتالًا لَاتَّبَعناكُم) پس بین اصحاب رسول اختلاف واقع گردید که جماعتی گفتند آنها را میکشیم و جماعتی گفتند آنها را نمی‌کشیم پس آیه بالا نازل گردید. [بیان طبرسی اجمالاـ بپایان رسید] وَدُّوا لَو تَكفُرُونَ كَما كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَواءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنهُم أَولِياءَ یعنی آن برگشته‌گان از دین تمنّی میکنند و دوست میدارند که شما مسلمانان کافر شوید تا با یکدیگر مساوی باشید پس ای مسلمانان شما کسی را از آنها دوست خود نگیرید تا وقتی که ایمان آرند و از مکه بمدینه مهاجرت نمایند در راه رضای خدا یعنی هجرت آنها از اغراض دنیوی خالی باشد پس اگر اعراض کردند آنها را بگیرید و بکشید هر کجا که آنها را یافتید و از آنها نگیرید نه دوستی و نه یاری و نه مددکاری.

صفحه : ۱۲۷

[سوره النساء (۴): آیات ۹۰ تا ۹۳]

اشاره

إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلى قَومٍ بَينَكُم وَ بَينَهُم مِيثاقٌ أَو جاؤُكُم حَصِرَت صُدُورُهُم أَن يُقاتِلُوكُم أَو يُقاتِلُوا قَومَهُم وَ لَو شاءَ اللّهُ لَسَلَّطَهُم عَلَيكُم فَلَقاتَلُوكُم فَإِنِ اعتَزَلُوكُم فَلَم يُقاتِلُوكُم وَ أَلقَوا إِلَيكُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللّهُ لَكُم عَلَيهِم سَبِيلاً (۹۰) سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأمَنُوكُم وَ يَأمَنُوا قَومَهُم كُلَّما رُدُّوا إِلَى الفِتنَةِ أُركِسُوا فِيها فَإِن لَم يَعتَزِلُوكُم وَ يُلقُوا إِلَيكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيدِيَهُم فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم حَيثُ ثَقِفتُمُوهُم وَ أُولئِكُم جَعَلنا لَكُم عَلَيهِم سُلطاناً مُبِيناً (۹۱) وَ ما كانَ لِمُؤمِنٍ أَن يَقتُلَ مُؤمِناً إِلاّ خَطَأً وَ مَن قَتَلَ مُؤمِناً خَطَأً فَتَحرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهلِهِ إِلاّ أَن يَصَّدَّقُوا فَإِن كانَ مِن قَومٍ عَدُوٍّ لَكُم وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَتَحرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ وَ إِن كانَ مِن قَومٍ بَينَكُم وَ بَينَهُم مِيثاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهلِهِ وَ تَحرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ فَمَن لَم يَجِد فَصِيامُ شَهرَينِ مُتَتابِعَينِ تَوبَةً مِنَ اللّهِ وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۹۲) وَ مَن يَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَيهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً (۹۳)

صفحه : ۱۲۸

[ترجمه]

اینکه استثناء است (از فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم در آیه قبل) مگر آنهائی را که بجماعتی که بین شما و آنها عهد و میثاقی است پناهنده شدند یا پیوندی نمودند بجماعتی که نزد شما آمدند در حالیکه دل تنگ بودند و کراهت داشتند که با شما جنگ کنند یا جنگ کنند با قوم خود از کفار و اگر خدا خواسته بود همانا آنها را بر شما مسلّط کرده بود و با شما جنگ میکردند پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما جنگ نکردند و بسوی شما القاء تسلیم نمودند یعنی امان طلبیدند در اینکه صورت) خدا قرار نداده برای شما در کشتن آنها راهی [۹۰]

بزودی جماعت دیگری را میابید که اراده دارند باظهار اسلام از شما ایمن باشند و باظهار کفر از قوم خودشان ایمن گردند و هرگاه رد گردیده شوند بآن فتنه باز گردند پس اگر از جنگ با شما کناره‌گیری نگیرند و از شما امان نطلبند و دست از جنگ با شما بازندارند پس آنها را هر جا که یافتید بگیرید و بکشید و برای شما بر آن گروه حجتی ظاهر قرار داده [۹۱]

و بر مؤمن جایز نیست که عمدا مؤمنی را بکشد مگر بخطاء و هر کس بخطاء مؤمنی را کشت باید بنده مؤمن را آزاد کند و اینکه دیه ایست مسلّم که باید باهل مقتول برسد مگر اینکه اهل مقتول گذشت کند از حق خود پس اگر آن مقتول از جماعتی باشد که دشمن شما میباشند در صورتی که آن مقتول مؤمن بوده پس بر قاتل او واجب است که بنده مؤمنی را آزاد کند و هرگاه بوده باشد آن مقتول از جماعتی که بین آنها و شما مسلمانان عهد و پیمان است بر قاتل واجب است که دیه او را باهلش بدهد و یك بنده مؤمنی را نیز آزاد کند و هرگاه بنده‌ئی نیافت که آزاد کند باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد اینکه توبه ایست از حکم خدا و خدا عالم و درستکار است [۹۲]

و کسیکه عمدا مؤمنی را بکشد کیفر او جهنم است و در آن جاویدان است و لعنت و غضب خدا بر او است و برای او عذاب الیم آماده شده [۹۳]

.

صفحه : ۱۲۹

توضیح آیات

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلى قَومٍ بَينَكُم وَ بَينَهُم مِيثاقٌ أَو جاؤُكُم حَصِرَت صُدُورُهُم (إِلَّا) استثناء از آیه بالا (فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم) میباشد که راجع بمنافقین بود که آنها از هجرت با رسول برگشتند بمکه که چنین امر فرموده بود که آنها را هر جا یافتید بگیرید و بکشید مگر آنهائیکه (يَصِلُونَ) پیوند و پناه آورده‌اند بگروهیکه بین شما و آنها میثاق و پیمان واقع شده، گفته‌اند مقصود قبیله خزاعه بودند که هر کس بآنها پناه آرد در جوار حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باشد (أَو جاؤُكُم حَصِرَت صُدُورُهُم) اینکه جمله حال است باضمار (قد) یا بیان (جاؤُكُم) (حصر) بمعنی ضیق و انقباض است (أو) عطف بجمله پیش است یعنی با اینکه جماعت مقاتله نکنید وقتی که نزد شما آمدند در حالیکه تنگ دل و فشرده خاطر باشند از اینکه با شما جنگ کنند (أَو يُقاتِلُوا قَومَهُم) یا با قوم خود جنگ کنند از کفار، و گفته‌اند اینان بنی مدلج بودند که بعد از واقعه احد سراقة بن مالك مدلجی را خدمت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرستادند و پیمان بستند که با پیغمبر [ص] جنگ نکنند و با قریش نیز بهمین طریق عهد کردند.

و از حضرت باقر علیه السّلام روایت شده که مقصود بنی اسلمند که بلال بن عویم اسلمی را نزد رسول [ص] فرستادند و با یکدیگر معاهده کردند که جنگ نکنند و نیز حمایت مشرکین ننمایند، و نزد بعضی بنی اشجعند که بمدینه آمدند و رئیس آنها مسعود بن رخیل بود رسول خدا [ص] آنها را مهمانی کرد و از سبب آمدن آنها پرسید گفتند آمده‌ایم که با هم معاهده کنیم که با یکدیگر جنك نکنیم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با آنها عهد بست (وَ لَو شاءَ اللّهُ) و اگر خدا میخواست و حکمت او اقتضاء میکرد (لَسَلَّطَهُم عَلَيكُم) همانا آنها را بر شما مسلّط میگردانید یا اینکه ترس از شما را از دل آنان بیرون میبرد و سینه آنها را باز میگردانید و قلبشان را قوّت میداد (فَلَقاتَلُوكُم) و با شما جنك میکردند

صفحه : ۱۳۰

(فَإِنِ اعتَزَلُوكُم) اگر آنها از شما کناره‌گیری کردند (فَلَم يُقاتِلُوكُم) و با شما جنك نکردند و با شما صلح کردند و امان خواستند

(فَما جَعَلَ اللّهُ لَکُم عَلَیهِم سَبِیلًا) در اینکه صورت شما را بر آنها راهی نیست که آنها را بکشید یا مال آنها را ببرید. و باتّفاق اینکه آیه بآیه (فَإِذَا انسَلَخَ الأَشهُرُ الحُرُمُ) منسوخ است.

[منهج الصادقین] سَتَجِدُونَ آخَرِینَ یُرِیدُونَ أَن یَأمَنُوکُم وَ یَأمَنُوا قَومَهُم الخ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست. و خلاصه اینکه گفته‌اند آیه راجع بقوم بنی غطفان یا بنی اسد است که آنان بمدینه آمدند و اظهار اسلام کردند و غرضشان اینکه بود که از شما اهل اسلام ایمن باشند و چون از مدینه برگشتند کافر شدند که از اهل خود ایمن باشند.

کُلَّما رُدُّوا إِلَی الفِتنَةِ أُرکِسُوا فِیها گفته‌اند (فتنه) در اینجا بمعنی شرک است چنانچه گفت (وَ الفِتنَةُ أَشَدُّ مِنَ القَتلِ) و در وصف آن جماعت فرموده هرگاه بسوی (فتنه) یعنی جنک با اسلام یا در فساد بین مسلمین خوانده شوند (أُرکِسُوا فِیها) از آن فتنه باز گردیده شوند.

فَإِن لَم یَعتَزِلُوکُم وَ یُلقُوا إِلَیکُمُ السَّلَمَ وَ یَکُفُّوا أَیدِیَهُم فَخُذُوهُم وَ اقتُلُوهُم پس اگر اینکه جماعت از جنک با شما کناره نگیرند یعنی دست از جنک با شما مسلمین برندارند پس آنها را هر کجا یافتید بگیرید و بکشید وَ أُولئِکُم جَعَلنا لَکُم عَلَیهِم سُلطاناً مُبِیناً آیه مسلمانها را در کشتن و غارت کردن کفار و منافقین اذن و تسلط داده از حضرت صادق [ع] روایت شده که اینکه آیه در باره عیینة بن حصن فزاری نازل شده که چون در شهر آنها قحطی شد نزد رسول [ص] آمد و با حضرت موادعه نمود که در بطن نخل اقامه نماید و آنحضرت متعرض او و قومش نشود و او منافق بود و آن حضرت وی را

(الاحمق المطاع فی قومه)

نام نهاده بود.

صفحه : ۱۳۱

وَ ما کانَ لِمُؤمِنٍ أَن یَقتُلَ مُؤمِناً إِلّا خَطَأً وَ مَن قَتَلَ مُؤمِناً خَطَأً فَتَحرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ وَ دِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلی أَهلِهِ إِلّا أَن یَصَّدَّقُوا در (الّا) استثنائیه دو قول است بعضی استثناء منقطع گرفته‌اند نظر به اینکه که کلام در عدم جواز کشتن مؤمن تمام شد تا قوله تعالی (أَن یَقتُلَ مُؤمِناً) بعد فرمود (فان کان القتل خطأ) و بعضی گفته‌اند استثناء متصل است یعنی نباید مؤمن را عمدا کشت مکر خطاء واقع گردد.

مفسرین گفته‌اند آیه در باره عیّاش بن ابی ربیعه مخزومی وارد گردیده و او پیش از هجرت در مکه نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و ایمان آورد چون رسول بمدینه آمد نتوانست در مکه بماند در بعض کوهای مدینه رفت و جای گرفت و چون خبر اسلام او بمادرش رسید او جزع و بی‌تابی بسیار نمود و اسلام آوردن او و رفتنش بروی ناگوار گردید و بپسرانش أبو جهل و حارث که برادران عیاش بودند گفت بخدا که در هیچ سقفی نروم و هیچ طعامی و شرابی نخورم تا نروید و او را پیش من نیاورید آنها بر خواستند و با حارث بن زید در آنجا که جایش را شناخته بودند رفتند و باو گفتند مادرت سوگند خورده که در سایه نرود و غذا نخورد و آب ننوشد تا تو را نبیند و با او عهد کردند و سوگند خوردند که او را نیازارند و در باب دین بر او اکراه نکنند و چون سوگند مادر و عهد آنها را شنید از کوه بزیر آمد و دست بدست آنها داد آنها او را گرفتند و دستهای او را بستند و هر برادری وی را صد تازیانه بزد و او را نزد مادرش آوردند و مادرش قسم یاد نمود که او را از بند رها نکند تا کافر نشود چون کار بر او سخت شد آنچه از او می‌خواستند گفت او را رها کردند، حارث بن زید که با آنها همراه بود او را ملامت کرد و گفت ای عیاش اینکه چه کاری بود که کردی نه بدین پدرانت ماندی و نه در دینی که رفته بودی اگر اینکه که رفته بودی حق بود از هدایت برگشتی و اگر باطل بود مدتی در باطل گذرانیدی و امثال چنین سخنان موحش میگفت عیاش گفت و اللّه هر کجا تو را یافتم تا تو را نکشم بر نگردم آنگاه

صفحه : ۱۳۲

برخاست و در مدینه رفت و اسلامش را تازه کرد و در مدینه جای گرفت پس از آن حارث بن زید نیز در مدینه آمد و اسلام آورد و آنوقت عیّاش غائب بود و خبر از اسلام آوردن حارث نداشت یک روزی حارث را دید باو حمله آورد و او را کشت مردم باو گفتند چرا او را کشتی او مسلمانست گفت نمیدانستم و پشیمان شد و نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفت و حکایت را برسول گفت و قسم خورد که من اسلام آوردن او را نمیدانستم، اینکه بود که خدای تعالی اینکه آیه را نازل گردانید در مجمع البیان گفته (وَ إِن کانَ مِن قَومٍ بَینَکُم وَ بَینَهُم مِیثاقٌ فَدِیَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلی أَهلِهِ وَ تَحرِیرُ رَقَبَةٍ مُؤمِنَةٍ) یعنی اگر مقتول از قومی باشد که بین شما و آنها عهد و میثاقی بوده یعنی عهد و ذمّه‌ئی و از اهل حرب نباشد دیه قتل که آزاد کردن بنده مؤمنی است قاتل باهلش تسلیم کند و اینکه روایت از صادق علیه السلام نقل شده.

و اختلاف در وصف مقتول است که آیا مؤمن است یا کافر اگر گفته شود کافر بوده قاتلش را لازم آید که برای عهدی که شده دیه او را بدهد.

[إبن عباس، زهری، شعبی، نخعی، قتاده، إبن زید) و اگر گفته شود مؤمن بوده برای قاتلش لازم میآید که دیه او را بقومش از مشرکین بدهد زیرا که او اهل ذمّه است.

[حسن و ابراهیم] و اصحاب ما امامیه چنین گفته‌اند که دیه او را بوارث مسلمان او بدهند نه بکفّار و لفظ میثاق ذمّه و عهد را شامل میگردد.

(فَمَن لَم یَجِد) یعنی قدرت بر آزاد کردن رقبه مؤمنه ندارد (فَصِیامُ شَهرَینِ مُتَتابِعَینِ تَوبَةً مِنَ اللّهِ) تا اینکه خدا از او قبول توبه کند زیرا که توبه فعل خدا است و بقولی مراد از توبه در اینجا از جانب خدا تخفیف است زیرا که جایز گردانید برای قاتل عدول از قصاص را بصیام الی آخر.

[پایان]

صفحه : ۱۳۳

وَ مَن یَقتُل مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، خلاصه از اینجا مقام مؤمن معلوم میشود که مؤمن چه قدر نزد خدا ذی قدر و محترم است که همان طوری که کافر و مشرک مخلّد در جهنم و مشمول غضب خدا است کشنده مؤمن از روی عمد و لو اینکه قاتل مؤمن باشد همین حکم را دارد.

صفحه : ۱۳۴

[سوره النساء (۴): آیات ۹۴ تا ۱۰۰]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبتُم فِی سَبِیلِ اللّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَن أَلقی إِلَیکُمُ السَّلامَ لَستَ مُؤمِناً تَبتَغُونَ عَرَضَ الحَیاةِ الدُّنیا فَعِندَ اللّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ کَذلِکَ کُنتُم مِن قَبلُ فَمَنَّ اللّهُ عَلَیکُم فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً (۹۴) لا یَستَوِی القاعِدُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ المُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِینَ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم عَلَی القاعِدِینَ دَرَجَةً وَ کُلًّا وَعَدَ اللّهُ الحُسنی وَ فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِینَ عَلَی القاعِدِینَ أَجراً عَظِیماً (۹۵) دَرَجاتٍ مِنهُ وَ مَغفِرَةً وَ رَحمَةً وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۹۶) إِنَّ

الَّذِینَ تَوَفّاهُمُ المَلائِکَهُ ظالِمِی أَنفُسِهِم قالُوا فِیمَ کُنتُم قالُوا کُنّا مُستَضعَفِینَ فِی الأرضِ قالُوا أَ لَم تَکُن أَرضُ اللّهِ واسِعَهً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصِیراً (۹۷) إِلاَّ المُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلدانِ لا یَستَطِیعُونَ حِیلَهً وَ لا یَهتَدُونَ سَبِیلاً (۹۸) فَأُولئِکَ عَسَی اللّهُ أَن یَعفُوَ عَنهُم وَ کانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُوراً (۹۹) وَ مَن یُهاجِر فِی سَبِیلِ اللّهِ یَجِد فِی الأَرضِ مُراغَماً کَثِیراً وَ سَعَهً وَ مَن یَخرُج مِن بَیتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدرِکهُ المَوتُ فَقَد وَقَعَ أَجرُهُ عَلَی اللّهِ وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً (۱۰۰)

صفحه : ۱۳۵

[ترجمه]

ای اهل ایمان وقتی که برای جنگ بیرون رفتید تحقیق کنید و بآنهائیکه اظهار ایمان میکنند نگوئید تو مؤمن نیستی که باین وسیله (با آنها جنگ کنید و غنیمت ببرید) و مال دنیا را بجوئید (بدانید) که نزد خدا غنائم و مال بسیار است حال شما از اول که اسلام آوردید چنین بود پس خدا باستقامت شما باسلام نعمت بزرگ بشما عطا کرده پس بایستی از حال مردم تحقیق کنید (و نفهمیده بکسی نسبت کفر ندهید) همانا خدا بآنچه میکنید آگاه است [۹۴]

هرگز مؤمنانی که هیچ عذری (برای جهاد با کفار ندارند) با مجاهدین که بمال و جانشان در راه خدا جهاد نمودند مساوی نیستند خدا مجاهدین بمال و جان را بر قاعدین فضیلت داده بدرجه‌هائی و هر یک از قاعدین معذور و مجاهدین را وعده نیکو داده و مجاهدین را بر نشسته‌گان برتری داده باجر بزرگ [۹۵]

و درجات از او و آمرزش و رحمت است (برای مجاهدین در راه خدا) و همانا خداوند آمرزنده و مهربان است [۹۶]

حقیقهً آنهائی را که ملائکه جان آنها را میگیرند در حالیکه آنان بنفس خود ستمکاران بودند (بترک هجرت با رسول) فرشتگان از آنها پرسش میکنند شما در زمین در چه کاری بودید از امر دین پاسخ گویند ما در زمین از ضعفاء بودیم ملائکه گویند آیا زمین خدا وسیع نبود چرا مهاجرت نکردید پس جایگاه آنها جهنم است و بد بازگشتی است جهنم [۹۷]

مگر آن گروه که واقعا ضعیف و عاجز بودند که چنین ضعفائی را از مردها و زنان و کودکان که راه چاره‌ئی برای هدایت آنها نیست [۹۸]

چنین کسانی نزدیکند بعفو خدا که خدا آنها را معاف گرداند و ببخشد و عفو کند و خدا درگذرنده و آمرزنده است [۹۹]

و کسیکه در راه خدا مهاجرت کند مییابد در زمین جایهای وسیع و فراخی و کسیکه از خانه‌اش بیرون رود در حالتی که بسوی خدا و رسولش هجرت کرده باشد پس مرگ وی را دریابد بحقیقت اجر او نزد خدا ثابت گردیده خدا آمرزنده و مهربان است [۱۰۰]

.

صفحه : ۱۳۶

توضیح آیات

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبتُم فِی سَبِیلِ اللّهِ فَتَبَیَّنُوا مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در موقعی نازل گردید که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جنگ خیبر مراجعت فرموده بود و اسامهٔ بن زید را با جماعتی بیکی از ناحیه‌های فدک از دهات یهودیها فرستاده بود برای اینکه آنها را باسلام دعوت نمایند، مردی بنام مرداس بن نهیک فدکی در یکی از دهات سکونت داشت وقتی فهمید لشگر

رسول اللّه [ص] میآینـد اهـل و عیال و دارائیش را در ناحیه‌ئی از کوه جمع کرد و رو بجمعیت می‌آورد و میگفت (اشـهد ان لا اله الّا اللّه و انّ محمـدا رسول اللّه) اسامـهٔ بن زیـد از پهلوی او گـذشت و بـا نیزه او را زد و کشت موقعی که در مراجعت بحضور حضـرت رسید باو خبر داد حضـرت فرمود مردی را کشتی که بوحـدانیت خـدا و رسالت من شـهادت داده اسامه گفت از ترس کشـته شـدن اینکه کلمه را گفت فرمود تو از دل او پرده برداشتی و گفته زبـانش را نپـذیرفتی با اینکه در آنچه در نفس خود داشت عالم نبودی، اسـامه قسم یـاد نمـود که دیگر کسـی را که بلاـ اله الّـا اللّه و محمّـد رسول اللّه شـهادت داد نکشـد و اینکه بود که از جنگهـای امیر المؤمنین علیه السّلام تخلّف مینمود.

در همین باره اینکه آیه (وَ لا تَقُولُوا لِمَن أَلقی إِلَیکُمُ السَّلامَ لَستَ مُؤمِناً تَبتَغُونَ عَرَضَ الحَیاةِ الدُّنیا الخ نازل گردید.

و آرای دیگر نیز از مفسـرین در شأن نزول آیه نقل شـده بعضـی گفته‌انـد که همین حکایت راجع بمقداد بن اسود است، بقول دیگر مربوط بـابو درداء است، و بقول دیگر راجع به محلم بن جثامه است و بعضـی گفته‌انـد که داسـتان بطور ابهام ذکر شـده خلاصه آیه اشاره است به اینکه که کسـی که شـهادتین بزبان جاری کرد جان و مالش محفوظ است، و نهی بمؤمنین است که شما برای غنیمت بدست آوردن

صفحه : ۱۳۷

و متاع ناچیز دنیا کسیکه شـهادتین بزبان جاری نمود نبایـد بکشـید بلکه تبین و تحقیق کنیـد و قتل بنا حق نکنید و بدانید که خدا از نیّت و اعمال شـما آگاهست لا یَستَوِی القاعِدُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ المُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم از زید بن ثابت روایت شده که چون اینکه آیه نازل شد لفظ (غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ) در او نبود إبن امّ مکتوم گفت من خدمت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم رفتم و گفتم یا رسول اللّه حال من چون باشد که نابینایم و از جهاد عاجزم همان حال آثار وحی بر حضرت رسول [ص] ظاهر شد و گفته در آن وقت ران آنحضرت بر ران من بود بقدری سنگین که نزدیك بود رانم خورد شود پس از کشف حال فرمود بنویس (غَیرُ أُولِی الضَّرَرِ).

خلاصه آیه برای تشویق مجاهـدین فی سبیل اللّه فرموده آن مؤمنینی که در راه خـدا بمالهای خود و جانهای خود مجاهده کردند که مالشان و جانشان را برای یاری دین حق فدا دادند چنین اشخاصـی در مقامات و درجات مساوی نیستند با آن مؤمنینی که بدون عذر و ضرر موجّه قعود نمودند و نشستند و از رفتن بجهاد خودداری نمودند.

آری چگونه میتوان مقـایسه نمود مؤمنی را که بمـال و جان که شـدّت محبت اینکه دو چیز نزد همه کس معلوم است در راه خـدا و یاری دین بر حق جهاد کند با آنکسانی که با ادّعای ایمان بدون عذر موجّه که عقلاء او را معذور دانند عذر بیاورد و از رفتن بجهاد اسـتنکاف نماید (دَرَجَةً) برای مجاهدین فی سبیل اللّه درجه‌ایست یعنی فضیلت و مقاماتی است که برای نشسته‌گان از جهاد نیست و ظـاهرا مقصـود از درجه مقامـات بلنـد اخروی بهشـتی و فضائـل روحـانی است و نیز درجه دنیـوی از ظفر و غلبه بر دشـمن و بدسـت آوردن غنیمت و نام نیکو و غیر اینها همه را شامل میگردد.

صفحه : ۱۳۸

وَ کُلًّا وَعَدَ اللّهُ الحُسـنی خدای جلیل شاید برای اینکه آنهائی از مؤمنین که با حقیقت ایمان و خلوص نیّت بسیار مایلند که بتوانند با مجاهدین در میدان جنگ حاضر گردند لکن عاجزند نخواسته آنها را از رحمت خود ناامید گرداند گویا آنها را تسلّی داده که برای تمام مؤمنین وعده نیکو است.

وَ فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدِینَ عَلَی القاعِدِینَ أَجراً عَظِیماً عدل و لطف الهی مقتضـی است که مجاهدین را بر قاعدین یعنی آنهائیکه با عذر

بجهاد نرفته‌اند فضيلت و برترى دهد زيرا كه در اينكه مورد براى مجاهدين دو عمل بوده يكى ايمان كامل و ديگرى عمل آنهم چه عملى كه جان و مالشان را در مورد خطر قرار دادند كه بايستى بپاداش آن دو عمل تفضلاتى در باره آنها اجراء گردد، لكن مؤمنى كه از قبل عذر موجّه از فضيلت جهاد بازمانده فقط از جهت حسن نيّت و آرزوى جهاد نمودن با مؤمنين كه در دل خود داشته مستحق اجر نيكو ميگردد.

اينكه است كه آيه مؤمنين مجاهدين را خبر ميدهد و خاطرنشان ميگرداند كه شما فضيلت و برترى داريد بر نشسته‌گان از جهاد و لو اينكه بر آنها از جهت ايمان و حسن نيّتشان نيكوئى هست لكن براى شما كه يارى دين اسلام را كرديد برترى بر آنها و پاداش بزرگ است.

دَرَجاتٍ مِنهُ وَ مَغفِرَةً وَ رَحمَةً وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً آيه در مقام فضيلت مجاهدين و تشويق آنها بر جهاد است كه مؤمنين مجاهدين را بر غير آنها فضيلت ميدهد و بچند كرامت آنها را معزز و محترم ميگرداند:

۱- به (دَرَجاتٍ مِنهُ) براى آنها در آخرت مقامات و پايه‌هاى بلندى است گفته‌اند مراد هفتاد درجه است كه ميان هر درجه‌ئى تا درجه ديگر مقدار دويدن اسب تندرو در مدّت هفتاد خريف است اشاره ببلندى هر درجه از درجه ديگر است چنانچه در حديث است كه

(انّ اللّه فضل المجاهدين على القاعدين سبعين درجة)

صفحه : ۱۳۹

بين كلّ درجتين مسيرة سبعين خريفا للفرس الجواد المضمر) ۲- (وَ مَغفِرَةً) مجاهدين مشمول مغفرت و آمرزشند، ظاهرا مقصود اينكه است كه و لو اينكه شخص مجاهد گنهكار هم باشد بهمين جهاد كردن در راه خدا گناهان و خطاهايش عفو ميگردد.

۳- (وَ رَحمَةً) مجاهدين در معرض رحمت حق تعالى قرار گرفته‌اند.

تكرار آيات در فضيلت مجاهدين و درجات بلند آنها براى اهميت امر جهاد است در اول كه اسلام ضعيف بود و دشمنهاى سرسخت كه در صدد خاموش كردن چراغ هدايت بودند اسلام بجان بازى مؤمنين كاملين قوت گرفت و تمام مؤمنين رهين منّت آنهايند اگر در اول بروز اسلام جماعتى جان و مالشان را در راه تقويت اسلام فدا نداده بودند چگونه تا حال دين برقرار بود و فعّاليت مينمود بعضى براى رفع تكرار گفته آن فضائلى كه در آيه اول آمده راجع بمجاهدين ميدان مبارزه و نبرد با كفار مقصود است و فضائلى كه در آيه بعد آمده راجع بمجاهدين با نفس است كه اهميت آن زيادتر و زحمت آن نيز بيشتر است چنانچه در حديث است كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم پس از جهاد بعضى از غزوات فرموده

(رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر)

شايد مقصود از جهاد اكبر كه بزرگتر از جهاد ببدن و جان باشد همان جنگيدن و مبارزه با نفس خطاكار باشد إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّاهُمُ المَلائِكَةُ ظالِمِي أَنفُسِهِم قالُوا فِيمَ كُنتُم قالُوا كُنّا مُستَضعَفِينَ فِي الأَرضِ الخ مفسرين در شأن نزول آيه گفته‌اند جمعى از مسلمانان كه بظاهر شهادتين گفته بودند چون قيس بن فاكة و قيس بن وليد و امثال اينها با وجود قدرت كه از مكه بمدينه هجرت كنند و نكردند وقتى كه رؤساى قريش بطرف بدر براى جنگ با مسلمين ميآمدند آنها بهمراهى مشركين بحربگاه حاضر گرديدند و بشمشير مسلمانان كشته شدند اينكه آيه در باره آنها آمد كه آنهائيكه ملائكه جان آنها را گرفتند (ظالِمِي أَنفُسِهِم) در حاليكه بنفسهاى خود از هجرت نكردن از مكه بمدينه و داخل شدنشان در حرب قريش اينها در مورد توبيخ و سرزنش

صفحه : ۱۴۰

ملائکه قابض ارواح واقع گردیدند و ملائکه بطور ملامت و تبکیت بآنها گفتند شما در دین خود در چه مرتبه‌ئی بودید آنان در پاسخ ملائکه گفتند (کُنّا مُستَضعَفِینَ فِی الأَرضِ) ما از ضعفای اهل مکّه بودیم و بمدینه هجرت ننمودیم ملائکه بآنها گفتند (أَ لَم تَکُن أَرضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها) مگر زمین خدا وسیع نبود که شما از شرّ مشرکین بجای دیگری بروید و با مشرکین همراهی نکنید چنانچه جماعتی بحبشه رفتند.

فَأُولئِکَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصِیراً (فَأُولئِکَ) اشاره بجماعتی است که برای یاری رسول از مکه بدون عذر موجّه بمدینه هجرت ننمودند و داخل در حرب مشرکین گردیدند که بپاداش عملشان مأوا و جایگاه آنها جهنم است و جهنم بد منزلگاهی است.

از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت شده که آیه مذکوره در باره پنج کس نازل گردیده: ۱- حارث بن زمعهٔ الاسود ۲- أبو العاص ۳- علی بن امیهٔ بن خلف ۴- قیس بن ولید بن مغیرهٔ ۵- قیس بن الفاکهٔ بن المغیرهٔ که اینها با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هجرت نکردند و چون مشرکین ببدر حاضر شدند اینان قلب لشگر اسلام دریدند و گفتند (غَرَّ هؤُلاءِ دِینُهُم) یعنی مسلمانان را دینشان مغرور کرده و همه در بدر کشته شدند و فرشتگان بر پشت و رویشان میزدند و میگفتند (ذُوقُوا عَذابَ الحَرِیقِ).

از حضرت رسول [ص] روایت شده که

(من فرّ بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجب الجنهٔ و کان رفیق ابراهیم و محمّد [ص]

کسیکه برای حفظ دینش از زمینی بزمین دیگر فرار کند اگرچه بمقدار یک وجب باشد برای وی بهشت واجب میگردد و رفیق ابراهیم و محمّد [ص] میباشد إِلَّا المُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الوِلدانِ لا یَستَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهتَدُونَ سَبِیلًا الخ استثناء منقطع است یعنی لیکن کسانی که واقعا ضعیف و عاجزند از مردان

صفحه : ۱۴۱

و زنان و کودکان که بر چاره‌سازی استطاعت و توانائی ندارند و راه مدینه را نمیشناسند که هجرت بنمایند بمدینه.

فَأُولئِکَ عَسَی اللّهُ أَن یَعفُوَ عَنهُم وَ کانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُوراً خدای جلیل بمستضعفین از مؤمنین وعده عفو میدهد با اینکه از جهت ضعف و عدم قدرت بر مهاجرت معذور بودند و گناهی نکرده بودند که مورد عفو گردند، شاید مقصود از عفو در اینجا نه از جهت گناهست بلکه مقصود پذیرفتن عذر آنها است بر ترک تکالیفی که بر اقویاء بشر میس بود.

وَ مَن یُهاجِر فِی سَبِیلِ اللّهِ یَجِد فِی الأَرضِ مُراغَماً کَثِیراً وَ سَعَةً ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

راغب گفته (الرغام) بفتح راء، بمعنی خاک نرم است (رغم الف فلان رغما) یعنی بینی او بخاک رسید.

بعضی از مفسرین در معنی آیه چنین گفته هر کس در راه خدا یعنی در جستجوی مرضات الهی برای دارا شدن دین از نظر علم و عمل مهاجرت کند در زمین جاهای بسیاری خواهد یافت که هرگاه در پاره‌ئی از جاها بر اثر یک مانعی نتوانست دین خدا را برپا دارد بجای دیگر هجرت کند و در آنجا براحتی بکوبیدن مانع و دشمنی با آن بپردازد و چون مانع با او بدشمنی و نزاع میپرداخت بدانجا پناهنده میشود چنین شخصی در زمین وسعتی خواهد یافت. [منهج] و از تفسیر قمی نقل شده که از ضریس کناس روایت میکند که گفت بحضرت باقر علیه السّلام گفتم فدایت شوم آن گنهکارانی که میمیرند در حالیکه امامی ندارند و عارف بولایت شما نیستند ولی موحّد و مقرّ بنبوّت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میباشند چه حالی دارند فرمود آنها در همان گودالها میمانند و بیرون نمیآیند هر کس عمل صالح داشته باشد و عداوت و دشمنی ما از او بروز نکرده باشد روزنه‌ئی بطرف بهشتی که خدا آنرا در سمت مغرب (شاید مقصود بهشت برزخی باشد) خلقت کرده باز میکند آنگاه روح و راحت بهشتی در همان

صفحه : ۱۴۲

گودال بوی میرسد تا روز قیامت که خدا را ملاقات میکند [تفسیر المیزان] و نیز از خصال از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که از جدّش حضرت علی علیه السّلام روایت کرده که فرمود بهشت هشت درب دارد از یک درب انبیاء و صدّیقین وارد میشوند، از یک درب شهداء و صالحین وارد میشوند و از پنج درب دیگر دوستان و شیعیان ما تا آنجا که فرموده از یک درب سایر مسلمانانی که شهادت بلا اله الّا اللّه میدادند و بمقدار ذرّه‌ئی هم در قلبشان دشمنی ما اهل بیت وجود نداشته داخل میشوند.

[پایان]

صفحه : ۱۴۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۶]

اشاره

وَ إِذا ضَرَبتُم فِی الأَرضِ فَلَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ أَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ إِن خِفتُم أَن یَفتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّ الکافِرِینَ کانُوا لَکُم عَدُوًّا مُبِیناً (۱۰۱) وَ إِذا کُنتَ فِیهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلتَقُم طائِفَةٌ مِنهُم مَعَکَ وَ لیَأخُذُوا أَسلِحَتَهُم فَإِذا سَجَدُوا فَلیَکُونُوا مِن وَرائِکُم وَ لتَأتِ طائِفَةٌ أُخری لَم یُصَلُّوا فَلیُصَلُّوا مَعَکَ وَ لیَأخُذُوا حِذرَهُم وَ أَسلِحَتَهُم وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو تَغفُلُونَ عَن أَسلِحَتِکُم وَ أَمتِعَتِکُم فَیَمِیلُونَ عَلَیکُم مَیلَةً واحِدَةً وَ لا جُناحَ عَلَیکُم إِن کانَ بِکُم أَذیً مِن مَطَرٍ أَو کُنتُم مَرضی أَن تَضَعُوا أَسلِحَتَکُم وَ خُذُوا حِذرَکُم إِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً (۱۰۲) فَإِذا قَضَیتُمُ الصَّلاةَ فَاذکُرُوا اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِکُم فَإِذَا اطمَأنَنتُم فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ کانَت عَلَی المُؤمِنِینَ کِتاباً مَوقُوتاً (۱۰۳) وَ لا تَهِنُوا فِی ابتِغاءِ القَومِ إِن تَکُونُوا تَألَمُونَ فَإِنَّهُم یَألَمُونَ کَما تَألَمُونَ وَ تَرجُونَ مِنَ اللّهِ ما لا یَرجُونَ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۰۴) إِنّا أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ لِتَحکُمَ بَینَ النّاسِ بِما أَراکَ اللّهُ وَ لا تَکُن لِلخائِنِینَ خَصِیماً (۱۰۵) وَ استَغفِرِ اللّهَ إِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۰۶)

صفحه : ۱۴۴

[ترجمه]

وقتی مسافرت کنید در زمین بر شما گناهی نیست که از نمازتان کم کنید اگر بترسید که کافرین شما را (بکشند) یا بفتنه اندازند همانا بحقیقت کافرین میباشند بر شما (مؤمنین) دشمن هویدا [۱۰۱]

(ای محمّد) وقتی تو در میان ایشان باشی و خواهی نماز را برپا داری باید یک عده‌ئی برای حذر از دشمن با تو نماز بگذارند و با خود اسلحه داشته باشند و وقتی سجده کردند باید آنهائی که نماز نمیکنند پشت شما باشند و چون یک رکعت تمام شد نماز کرده‌ها بروند بصف لشگر و آن عده دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو یک رکعت دیگر را بخوانند و باید برای حذر نمون از دشمن اسلحه خود را بردارند کافرین دوست دارند که شما از اسلحه و متاع خودتان غافل گردید پس بیکدفعه بر شما حمله کنند و اسلحه و متاع شما را غارت کنند و هیچ گناهی بر شما نیست اگر بر شما از باران رنجی باشد یا مریض باشید اینکه اسلحه خود را زمین گذارید و سپر خود را بردارید خدا برای کافرین عذاب خوار کننده مهیّا گردانیده [۱۰۲]

وقتی نماز را بپایان رسانیدید پس خدا را یاد کنید در حال ایستاده و نشسته و وقتی بپهلو خوابیده‌اید پس چون از خوف مطمئن گشتید نماز را بپای دارید همانا نماز بر مؤمنین نوشته شده و فرض است [۱۰۳]

و در طلب کافرها سستی نکنید اگر شما از جهاد مجروحید آنها نیز مجروحند و شما از خدا چیزی امیدوار میباشید که آنان امیدوار نیستند خدا دانا و درست کار است [۱۰۴]

بحقیقت ما بر تو قرآن را نازل گردانیدیم بحق تا بین مردم حکم کنی بآنچه خدا تو را آشنا گردانیده و نبوده باشی برای خیانت کنندگان دشمن [۱۰۵]

و از خدا طلب آمرزش کن همانا خدا میباشد آمرزنده مهربان [۱۰۶]

صفحه : ۱۴۵

(توضیح آیات)

وَ إِذا ضَرَبتُم فِی الأَرضِ فَلَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ أَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ الخ آیه ظاهرا امر ارشادی است بمسافرین که وقتی شما در زمین مسافرت کردید گناهی نیست برای شما که از نماز کم کنید.

آیه اطلاق دارد حالت خوف از دشمن و حالت امن هر دو را شامل میگردد لکن جمله دوم (إِن خِفتُم أَن یَفتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا) نظر به «ان شرطیه» ظاهرا از آیه چنین بر میآید که در جائی کوتاه کردن صلاهٔ جایز است که خوف در کار باشد اینکه است که از مفسرین در توجیه آیه چند قول نقل شده:

۱- هر گاه بترسید از فتنه و فساد آنهائیکه بر نفس شما و دین شما کافر شدند ۲- بترسید از آنهائیکه کافر شدند که در نماز شما را بکشند [إبن عباس] مثل آن قوله تعالی (عَلی خَوفٍ مِن فِرعَونَ وَ مَلَائِهِم أَن یَفتِنَهُم) یعنی از فرعون بترس از اینکه آنها را بکشد.

۳- بترسند که آنها را بنوعی از عذاب معذب گردانند.

در مجمع گفته ظاهرا آیه چنین دلالت دارد که قصر جایز نیست مگر در موقع خوف لکن ما ببیان نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عالم گردیدیم بجواز قصر در موقع امن از ضرر همان طوری که در ضرر جایز است و احتمال میرود که ذکر خوف در آیه (قد خرج مخرج الاعم، و فی الاغلب علیهم فی اسفارهم) یعنی غالبا در سفرها آنها ترس از دشمن داشتند و از دشمنان میترسیدند و مثل آن در قرآن بسیار است [توجیه مفسرین در قصر نماز در سفر] شافعی گفته رخصت است و جبائی نیز همین قول را اختیار کرده.

ابو حنیفه گفته آن عزیمت و واجب است و مذهب اهل بیت نیز همین است زراره و محمّد بن مسلم گفتند ما بابی جعفر علیه السلام گفتیم چه میگوئید در نماز در سفر چگونه و چه مقدار است گفت خدا میگوید (وَ إِذا ضَرَبتُم فِی

صفحه : ۱۴۶

الأَرضِ فَلَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ أَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ) پس تقصیر در سفر واجب است مثل اینکه در حضر تمام واجب است گفتم در آیه گفته (فَلَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ أَن تَقصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ) و نگفت (افعَل) پس چگونه قصر واجب است همان طوری که تمام واجب است حضرت گفت قال تعالی فی الصفا و المروهٔ (فَمَن حَجَّ البَیتَ أَوِ اعتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیهِ أَن یَطَّوَّفَ بِهِما) آیا نمیبینی اینکه طواف صفا و مروه واجب و فرض است زیرا که خدای تعالی در کتابش ذکر کرده و نبی عمل نموده و همچنین تقصیر نماز در سفر چیزی است که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عمل میکرد و در قرآن ذکر کرده گفت گفتم پس کسیکه در سفر چهار رکعت نماز کند آیا باید اعاده کند نمازش را یا نه گفت اگر آیه تقصیر و تفسیر آن بر او خوانده شده باید نماز را که چهار رکعت خوانده اعاده کند و اگر بر او قرائت نشده و ندانسته پس اعاده‌ئی بر او نیست و نماز در سفر هر فریضه‌ئی دو رکعت است مگر نماز مغرب که آن سه رکعت است و در آن تقصیر نیست و رسول اللّه در سفر و حضر سه رکعت میخواند.

و اینکه خبر دلالت دارد که فرض مسافر با فرض کسیکه اقامت دارد فرق دارد و طائفه امامیه بر اینکه مطلب اجماع دارند و روایت شده که برای مسافر واجب است دو رکعت بدون قصر و نزد آنها خوف بتنهائی موجب قصر میشود و در آن بین فقهاء خلاف است جماعتی از صحابه و تابعین قائلند که مقصود خدای تعالی در آیه قصر صلاهٔ خوف است از صلاهٔ سفر نه از نماز حاضر زیرا که نماز سفر نزد آنها دو رکعت تمام است بدون قصر و بعضی از صحابه جابر بن عبد اللّه و حذیفه یمان و زید بن ثابت و إبن عباس و ابو هریره و کعب بودند.

و امّا حدّ سفر که در آن قصر واجب میگردد نزد ما امامیه هشت فرسخ است و بقولی سیر کردن سه روز و سه شب و آن مذهب ابی حنیفه و اصحاب او است و بقولی ستّهٔ عشر فرسخا چهل و هشت میل و اینکه مذهب شافعی است، و گفته وجه اتصال آیه بما قبلش اینکه استکه چون امر بجهاد و هجرت رسید حکم صلاهٔ در سفر

صفحه : ۱۴۷

و موقع خوف را ذکر فرموده رحمهٔ از طرف حق تعالی و تخفیفا برای بنده گانش [پایان] وَ إِذا کُنتَ فِیهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلتَقُم طائِفَةٌ مِنهُم مَعَکَ وَ لیَأخُذُوا أَسلِحَتَهُم الخ آیه تا آخرش دستور نماز خوف است و ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست و خلاصه برای وضوح بیشتری گوئیم چنانچه معلوم است حق تعالی برسولش امر فرموده که وقتی تو در نماز خوف امام جماعت میباشی طرز اداء نماز جماعت و بیان حکم آن اینکه است که باید جماعتیکه با تواند دو دسته شوند دسته‌ئی از آنها با تو نماز کنند و اسلحه خود را با خود بردارند و جماعتی مقابل دشمن بایستند و نماز گذاران را حراست نمایند.

فَإِذا سَجَدُوا فَلیَکُونُوا مِن وَرائِکُم پس چون نماز گذاران با تو سجده کنند آن دسته حراست کننده باید پشت سر شما قرار گیرند و از شما و وسائل جنگ پاسبانی کنند.

وَ لتَأتِ طائِفَةٌ أُخری لَم یُصَلُّوا فَلیُصَلُّوا مَعَکَ وَ لیَأخُذُوا حِذرَهُم وَ أَسلِحَتَهُم وقتی نماز دسته اول که با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نماز خواندند تمام گردید و باید آن دسته دیگر که نماز نخوانده‌اند بیایند و با تو نماز کنند و اینان نیز مثل دسته اول اسلحه خود را بردارند.

در کتاب من لا یحضره الفقیه باسناد خود از عبد الرحمن بن ابی عبد اللّه از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکنند که فرمود پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در جنگ ذات الرقاع«۱» با اصحاب نماز کرد و اصحاب را دو دسته نمود یکدسته را در برابر دشمن قرار داد و یک دسته را پشت سر خودش، حضرت تکبیر گفت، اصحاب هم تکبیر گفتند مشغول قرائت شد آنان ساکت بودند، پیغمبر رکوع کرد آنان هم رکوع کردند

---

(۱) جنگی که در سال ششم هجری در نزدیکی نجد با طائفه غطفان و بنی محارب و بنی انمار در جائی بنام ذات الرقاع پیش آمد.

صفحه : ۱۴۸

پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسجده رفت اصحاب با او سجده کردند رسول اللّه هم قیام را طول داد و اصحاب برای خودشان (بطور فرادی) یک رکعت دیگر خواندند و بیکدیگر سلام گفتند و برخواستند و بطرف دسته دیگر که در برابر دشمن ایستاده بودند رفتند و در برابر دشمن ایستادند و آن دسته آمدند و پشت سر پیغمبر [ص] ایستادند و بهمان ترتیب پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تکبیر گفت آنها هم گفتند هنگام قرائت ساکت بودند و با رکوع پیغمبر رکوع و با سجده او سجده کردند پیغمبر [ص] نشست تشهد خواند و بر آنان سلام کرد آنان پس از سلام برخواستند و یک رکعت برای خودشان (بطور فرادی) خواندند و بیکدیگر سلام

کردند خداوند خطاب برسول میفرماید (وَ إِذا کُنتَ فِیهِم فَأَقَمتَ لَهُمُ الصَّلاةَ) الی (کِتاباً مَوقُوتاً) اینست نماز خوف که خدا بپیغمبرش دستور داده.

وَدَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو تَغفُلُونَ عَن أَسلِحَتِکُم وَ أَمتِعَتِکُم فَیَمِیلُونَ عَلَیکُم مَیلَةً واحِدَةً آیه مؤمنین را یادآوری میکند که ملتفت باشید که کفار در کمین گاهند و دوست میدارند که شما را غافل گیر کنند و منتظرند که از اسلحه جنگی و متاع از رخوت و البسه خالی گردید و تمامشان یک دفعه بشما حمله آورند پس شما باید مواظب باشید در موقع نبرد با دشمن خود را از اسلحه خالی ننمائید.

وَ لا جُناحَ عَلَیکُم إِن کانَ بِکُم أَذیً مِن مَطَرٍ أَو کُنتُم مَرضی أَن تَضَعُوا أَسلِحَتَکُم وَ خُذُوا حِذرَکُم الخ پس از اینکه مجاهدین را میآگاهاند که باید در هیچ موقعی در طریق جهاد با کفار از اسلحه خالی نباشید لکن در موقع ضرورت مثل موقعیکه در باران باشید و اسلحه شما سنگین گردد و مشقّت آورد یا مریض باشید و نتوانید سنگینی اسلحه را تحمّل نمائید در اینکه دو موقع اذن میدهد که برای شما گناهی نیست یعنی مجازید اسلحه خود را زمین بگذارید لکن بایستی مراقب خود باشید و از دشمن حذر کنید که بر شما هجوم نیاورند همانا خداوند برای

صفحه : ۱۴۹

کافرین عذاب خوار کننده مهیّا گردانیده.

مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای جنگ بغزوه‌ئی رفته بود همینکه بعسفان رسید دید مشرکین عرب صف کشیده‌اند و اسباب جنگ را مهیّا نموده‌اند حضرت نیز بفرمود تا لشگر اسلام در مقابل صف کشند وقت نماز پیش آمد و سواد لشگر کفار میان قبله و سپاه مؤمنین حائل بود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمؤمنین امر بنماز کرد صحابه اقامه نماز بستند و کفار رکوع و سجود مسلمانان را میدیدند، پس از نماز مسلمین کفار حسرت خوردند که کاش در بین نماز بر آنان حمله نموده بودیم یکی از آنها گفت اینها نماز دیگری هم دارند وقتی مشغول شدند بر آنها هجوم آورید نمازشان را بهم نمیزنند و بیک حمله دمار از روزگار آنها برآوریم هنوز وقت نماز عصر نرسیده که جبرئیل نازل گردید و ترتیب نماز خوف را تعلیم پیغمبر [ص] نمود.

از إبن عباس روایت کرده‌اند که گفته اینکه آیه (لا جُناحَ عَلَیکُم) تا آخر در باره پیغمبر اکرم [ص] فرود آمده و شأن نزولش اینکه بود که حضرت بجنگ مخایف و بنی انهار رفته بود در منزلی با مسلمانان فرود آمد و مشرکین آنها را مشاهده مینمودند رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای قضای حاجت بیرون رفت و بطوری دور شد که یک رودخانه بین او و اصحاب فاصله افتاد وقتی از قضای حاجت فارغ شد رودخانه از شدّت باران پر شده بود رودخانه بین حضرت و اصحاب حائل شد و پیمبر [ص] در پناه درختی نشست مردی بنام الغورث بن حارث المحاری حضرتش را دید همراهان غورث باو گفتند اینکه محمّد [ص] است که از اصحاب خود جدا شده است غورث گفت خدا مرا بکشد اگر او را نکشم اینکه بگفت و شمشیر بدست گرفت و از کوه فرود آمد پیغمبر تا وقتی که غورث شمشیر کشید متوجه نگردید غورث گفت الان چه کسی تو را از چنگال من نجات میدهد حضرت فرمود (اللّه) آن دشمن خدا فورا برو در افتاد و بزمین غلطید پیغمبر [ص] برخواست و شمشیرش را گرفت و فرمود غورث الان چه کسی جلو مرا میگیرد او گفت هیچکس، باو

صفحه : ۱۵۰

گفت الان شهادت به (لا إِلهَ إِلَّا اللّه) و بندگی من و پیمبری من میدهی گفت نه ولی عهد میکنم که هرگز با تو نجنگم و بدشمنانت یاری نکنم شمشیرش را پس داد، غورث گفت بخدا که تو بهتر از منی فرمود من باین عمل سزاوارترم غورث بنزد یاران خود رفت

باو گفتند غورث ما دیدیم با شمشیر بالای سرش ایستاده‌ئی چه چیز جلوت را گرفت گفت بخدا شمشیر را فرود آوردم که او را بزنم نمیدانم چه کسی شانه‌هایم را بسختی حرکت داد که برو افتادم و شمشیر از کفم افتاد و محمّد [ص] پیشی جست و شمشیر را گرفت، چیزی نگذشت که رودخانه آرام گرفت و رسول اللّه نزد اصحاب آمد و حکایت را بیان نمود.

فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اللّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكُم فَإِذَا اطمَأنَنتُم فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ آیه ترجمهٔ شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، بعضی از مفسرین گفته‌اند مقصود اینکه است که وقتی از نماز خوف فارغ شدید (فَاذكُرُوا اللّهَ قِياماً) یعنی در حال ایستاده که شمشیر میزنید و در حال نشسته که تیر می‌اندازید و در حالیکه تیر خورده‌اید و بپهلو افتاده‌اید خدا را یاد کنید.

و بقول دیگر مقصود اینکه است که در همه حال ایستاده و نشسته و خوابیده خدا را یاد کنید، و بقول دیگر در همه حال از خدا بترسید حتی در حال خوردن و خوابیدن خدا را فراموش ننمائید.

إِنَّ الصَّلاةَ كانَت عَلَى المُؤمِنِينَ كِتاباً مَوقُوتاً همانا نماز برای مؤمنین نوشته شده و ثبت گردیده و بر آنها ثابت است هم در سفر و هم در حضر در هیچ حالی از مکلف ساقط نمیشود حتی در جائی که رو بروی دشمن باشد.

در کشف الاسرار گفته بدانکه نماز رازی است میان بنده و خدا که در اینکه راز هم نیاز است و هم ناز امروز نیاز است و فردا ناز، امروز رنج است و فردا گنج، امروز باری گران فردا روح و ریحان، امروز کدو کار و فردا کام و بازار

صفحه : ۱۵۱

امروز رکوع و سجود و فردا وجود و شهود.

و از شرف نماز است که ربّ العالمین صد و دو جایگه در قرآن ذکر آن کرده و آنرا سیزده نام نهاده: صلاة، قنوت، قرآن، تسبیح، کتاب، ذکر، رکوع، سجود، حمد، استغفار، تکبیر، حسنات، باقیات.

مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت

(الصلوة معراج المؤمن)

و گفت

(الصلوة مأدبة اللّه فی الارض)

و علماء سلف گفته‌اند (الصلاة عرش المریدین، و نزهة العارفین، و وسیلة المذنبین، و بستان الزاهدین).

و گفته‌اند نماز گذارنده را هفت کرامت است: هدایت، کفالت، کفایت رحمت، قربت، درجت، مغفرت، و اول قدم شرک بی‌نمازی است که ربّ العزة گفت (ما سَلَكَكُم فِي سَقَرَ قالُوا لَم نَكُ مِنَ المُصَلِّينَ) و صلاة را اسم ایمان نهاد آنجا که گفت (وَ ما كانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُم) یعنی صلاتکم، و بنماز وعده روزی داد آنجا که گفت (وَ أمُر أَهلَكَ بِالصَّلاةِ) الی قوله (نَحنُ نَرزُقُكَ) و عدد نمازهای فرائض بر وفق اصول شرایع پنج آمد.

مصطفی [ص] اصول شرایع را گفت

(بنی الاسلام علی خمس)

و اصول فرائض

(خمس صلوات فی الیوم و اللیل)

یعنی چون بنده اینکه پنج نماز را بشرط و وقت خویش بگذارد ربّ العزة وی را ثواب جمله اصول شرایع بدهد.

و هیأت نماز چهار است: قیام، رکوع، سجود، قعود. حکمت در آن اینست که جمله موجودات بر چهار شکلند: بعضی بر هیأت قائمات راستند و آن درختانند، بعضی بر هیأت راکعان سر فرود افکنده و آن ستورانند، بعضی بر هیأت ساجدان رو بخاک نهاده و

آن حشراتند: و بعضی بر زمین نشسته بر هیأت قاعدات و آن حشیش و نباتات است. چنانچه ربّ العزهٔ گفته بنده مؤمن در خدمت ما اینکه چهار هیأت بجای آر: قیام رکوع، سجود و قعود تا ثواب تسبیح همه خلایق بیابی، و اینکه اینکه نمازها بعضی دو رکعت فرمود چون نماز بامداد و بعضی سه رکعت چون نماز شام، و بعضی چهار رکعت چون نماز پیشین و خفتن

صفحه : ۱۵۲

از آنست که بنده دو قسم است: یکی روح، دیگر تن. نماز دو گانه‌ئی یکی شکر روح است و دیگر شکر تن، و در باطن آدمی سه گوهر است عزیز: یکی دل، دوم عقل، سوم ایمان نماز سه گانه شکر اینکه سه خلعت است. و باز ترکیب آدمی از چهار طبع است نماز چهار گانه‌ئی شکر آن چهار طبع است.

تا آنجا که گفته از اینکه لطیف‌تر شنو هر عبادتی که بنده‌گان آرند و هر ذکری که فرشتگان کنند جمله چون تأمّل کنی در دو رکعت نماز جمع است هم جهاد، هم حج، هم زکوهٔ و هم روزه تا آنجا که گفته در نماز معنی زکوهٔ است، زکوهٔ پاکی مال است و نماز پاکی تن (خُذ مِن أَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم بِها) (إِنَّ الحَسَناتِ يُذهِبنَ السَّيِّئاتِ) اینکه پاکی جان است و آن پاکی مال، اینکه از آن تمام‌تر و شریف‌تر است و فی معناه

روی ان رسول اللّه رأی رجلا یقول «اللهم اغفر لی و ما اریک تغفر لی» فقال النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما اسوء ظنک بربّک فقال یا رسول اللّه انی اذنبت فی الجاهلیهٔ و الاسلام فقال ما فی الجاهلیهٔ فقد محاه الاسلام و ما فی الاسلام تمحوه صلوات الخمس، فانزل اللّه تعالی (وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ الايهٔ)

و در نماز معنی حج است حج احرام و احلام است و و نماز را نیز تحریم و تحلیل است و در نماز معنی حج تمام‌تر و شرف وی شامل‌تر و اللّه اعلم.

[پایان] وَ لا تَهِنُوا فِي ابتِغاءِ القَومِ إِن تَكُونُوا تَألَمُونَ فَإِنَّهُم يَألَمُونَ كَما تَألَمُونَ الخ ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

و هن بمعنی ضعف و سستی است (الم) در برابر لذّت است جمله (تَرجُونَ) حال برای جمع غائب است.

خلاصه ذات احدیث مؤمنین را یادآور میشود که در جهاد با کفار تهاون و سستی نکنید زیرا اگر با خود بیندیشید و تأمّل کنید میفهمید که در مورد نبرد با دشمن شما چه قدر بر کفاری که در مقابل شما جنگ میکنند مزیت دارید همین طوری که شما الم میکشید زخم میخورید کشته میگردید آنها نیز همین‌طور

صفحه : ۱۵۳

چنین آلامی را می‌بینند.

وَ تَرجُونَ مِنَ اللّهِ ما لا يَرجُونَ وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً و فضیلت شما بر آنها اینکه است که آن نور ایمان و حقیقت تقوی که در قلبتان نفوذ کرده چنین ایجاب نموده که در اعمالتان امیدوار برحمت الهی و فیوضات اخروی اضافه بر شرافت و منافع دنیوی میباشد و آنان چنین امیدی ندارند فقط برای منافع ناچیز دنیوی از بدست آوردن غنائم و مظفریت خیالی خود را بزحمت میاندازند و اینکه تفاوت بزرگی است بین شما و آنها و عمده مظفریت مؤمنین از روی ایمان و امید آنها سر رشته گرفته و گر نه چون در بیشتر جنگهائی که در اسلام واقع گردیده عدد کافرین بسیار زیادتر از عدد مسلمین بوده و نیز در مهمّات جنگی آنها مجهّزتر بودند با اینحال غالبا شکست میخوردند و اینکه نبوده مگر از جهت ایمان مؤمنین که بقوّت ایمان و خلوص شمشیر میزدند.

إِنّا أَنزَلنا إِلَيكَ الكِتابَ بِالحَقِّ لِتَحكُمَ بَينَ النّاسِ بِما أَراكَ اللّهُ وَ لا تَكُن لِلخائِنِينَ خَصِيماً مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند کلبی از

إبن عباس روایت کرده که گفت اینکه آیه در باره مرد انصاری بنام طعمهٔ بن ابیرق وارد گردیده که او زره‌ئی از همسایه که رفاعهٔ بن زید بود دزدیده و آن زره در انباری بود که در آن آرد بود آن زره را گرفت و از خانه انصاری بخانه مرد یهودی بنام زید بن سمیر رفت و در راه که میرفت آرد از او میریخت صبح که طلب درع کردند و ندیدند در طلبش برآمدند و بر اثر آرد که ریخته بود روان شدند تا بخانه إبن سمیر وارد شدند آن یهودی را گرفتند و گفتند اینکه زره را تو دزدیده‌ئی گفت آنرا طعمهٔ بن ابیرق پیش من بودیعه گذارده و جماعتی از یهودیان بر آن شهادت دادند و باو گفتند زره را بتو نسبت میدهند او سوگند خورد که از آن خبر ندارم قوم برخواسته و بشکایت نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رفتند و گفتند یا رسول اللّه [ص] نبینی رفاعه را که از خانه او یهودی زره‌ئی دزدید و در خانه یهودی یافته‌اند

صفحه : ۱۵۴

دست از یهودی برداشته و در مردی از ما آویخته است حضرت طعمهٔ بن ابیرق را طلب نمود و آنها را خواست و همه را حاضر کرد و بین آنها محاوره واقع گردید رسول از حسن ظنّ بمرد مسلمان اتهام بیهودی را گمان کرد خواست با یهودی خصومت کند خدای تعالی اینکه آیه را فرستاد، روایات دیگری نیز در شأن نزول آیه گفته شده مختصر نمودیم.

و خلاصه اینکه خدای تعالی در اینکه آیه برسولش خطاب نموده که ما اینکه کتاب (یعنی قرآن) را بدرستی و راستی بر تو فرستادیم تا تو بین مردم حکم کنی بآنچه خدای تعالی از حقایق و احکام بتو نمودار نموده (وَ لا تَکُن لِلخائِنِینَ خَصِیماً) برای خیانت کننده‌گان خصومت منما (وَ استَغفِرِ اللّه) و از خدا طلب آمرزش کن که او آمرزنده و مهربان است.

اینکه آیه دلیل نیست که رسول صلّی اللّه ع.....e و آله و سلّم میخواسته حکم بنا حق بنماید زیرا که در محل خود مبرهن گردیده که انبیاء از کبیره و صغیره معصومند.

شاید اینکه آیه و امثال آن که دلالت بر تهدید دارد مثل قوله تعالی (لَئِن أَشرَکتَ لَیَحبَطَنَّ عَمَلُکَ) معلوم است هرگز رسول با آن نفس قدسی برای خدا شرک نمیآورد و اینجا برای پیش‌گیری از اینکه است که مبادا رسولش مایل بطرف داری آن مرد دزد مسلمان گردد برای اسلامش و گر نه محال است رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حکم بناحق را برای دل خواهی خود یا دیگران جاری گرداند.

صفحه : ۱۵۵

[سوره النساء (۴): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۵]

اشاره

وَ لا تُجادِل عَنِ الَّذِینَ یَختانُونَ أَنفُسَهُم إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ خَوّاناً أَثِیماً (۱۰۷) یَستَخفُونَ مِنَ النّاسِ وَ لا یَستَخفُونَ مِنَ اللّهِ وَ هُوَ مَعَهُم إِذ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرضی مِنَ القَولِ وَ کانَ اللّهُ بِما یَعمَلُونَ مُحِیطاً (۱۰۸) ها أَنتُم هؤُلاءِ جادَلتُم عَنهُم فِی الحَیاةِ الدُّنیا فَمَن یُجادِلُ اللّهَ عَنهُم یَومَ القِیامَةِ أَم مَن یَکُونُ عَلَیهِم وَکِیلاً (۱۰۹) وَ مَن یَعمَل سُوءاً أَو یَظلِم نَفسَهُ ثُمَّ یَستَغفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۱۰) وَ مَن یَکسِب إِثماً فَإِنَّما یَکسِبُهُ عَلی نَفسِهِ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۱۱)

وَ مَن یَکسِب خَطِیئَةً أَو إِثماً ثُمَّ یَرمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احتَمَلَ بُهتاناً وَ إِثماً مُبِیناً (۱۱۲) وَ لَو لا فَضلُ اللّهِ عَلَیکَ وَ رَحمَتُهُ لَهَمَّت طائِفَةٌ مِنهُم أَن یُضِلُّوکَ وَ ما یُضِلُّونَ إِلّا أَنفُسَهُم وَ ما یَضُرُّونَکَ مِن شَیءٍ وَ أَنزَلَ اللّهُ عَلَیکَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ وَ کانَ فَضلُ

اللّهِ عَلَیکَ عَظِیماً (۱۱۳) لا خَیرَ فِی کَثِیرٍ مِن نَجواهُم إِلاّ مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَو مَعرُوفٍ أَو إِصلاحٍ بَینَ النّاسِ وَ مَن یَفعَل ذلِکَ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً (۱۱۴) وَ مَن یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الهُدی وَ یَتَّبِع غَیرَ سَبِیلِ المُؤمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَ نُصلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِیراً (۱۱۵)

[ترجمه]

صفحه : ۱۵۶

و خصومت مکن از کسانیکه با نفسهای خودشان خیانت میکنند همانا که خدا دوست نمیدارد کسیرا که بوده باشد بسیار خیانت کننده و گنهکار [۱۰۷]

مردم خیانتکار از مردم شرم دارند و از خدا شرم نمیکنند در حالیکه خدا با آنها است در آن وقتی که در شب تدبیر میکنند در آن چیزی که خدا نمی‌پسندد و بآنچه میکنند خدا احاطه دارد [۱۰۸]

آگاه باشید شمائید که در اینکه حیات دنیا از خیانت کاران جدال کرده‌اید پس چه کس میتواند در روز قیامت از طرف آنها با خدا جدال کند آیا کیست نگهبان آنها (و نگذارد خدا آنها را عذاب کند) [۱۰۹]

و کسیکه عمل بدی انجام دهد (که ضررش بغیر رسد) یا بنفس خود ستم کند پس از آن از خدا طلب آمرزش نماید خدا را آمرزنده و مهربان مییابد [۱۱۰]

کسیکه گناهی مرتکب گردد جز اینکه نیست که بخود زیان رسانیده و میباشد خدا دانا و درست‌کار [۱۱۱]

و هر کس خطائی یا گناهی کند پس بکس بی‌گناهی تهمت زند پس برداشته دروغی مبهوت کننده و گناه هویدائی [۱۱۲]

و اگر نبود فضل خدا و بخشایش او همانا گروهی از کفار همّت بر اینکه میگماشتند که تو را گمراه گردانند و گمراه نمیگردانند مگر نفسهای خود را و بهیچ وجه تو را زیان نتوانند رسانید و خدا بر تو کتاب و حکمت نازل گردانیده و تو را دانا گردانیده بچیزیکه قبلا دانا نبودی و فضل خدا بر تو بسیار بزرگست [۱۱۳]

هیچ خیری در سخنان سرّی آنها نیست مگر کسیکه امر کند در صدقه دادن یا عمل معروف یا اصلاح بین مردم و سخن سرّی گوید و کسیکه برای رضای خدای تعالی نجوی کند بزودی پاداش بزرگ باو عطا کنیم [۱۱۴]

و هر کس با رسول مخالفت کند پس از آنکه راه هدایت بر وی ظاهر گردیده و غیر طریق مؤمنین را پیروی کند او را بهمان راه گمراهی واگذاریم و او را در جهنم در میآوریم و آن بد بازگشتی است [۱۱۵]

.

صفحه : ۱۵۷

توضیح آیات

وَ لا تُجادِل عَنِ الَّذِینَ یَختانُونَ أَنفُسَهُم إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَن کانَ خَوّاناً أَثِیماً آیه مربوط به آیه جلو است که در شأن نزول آیه گفته شد در اینکه آیه نیز تأکید نموده و برای اهمیت حکم بر رسولش نهی مینماید و نهی را مؤکد میگرداند که برای نفع خائنین و لو آنکه از مسلمانها باشد مجادله منما، آیه خیانت را نسبت بنفس خائن داده، اشاره به اینکه که هر کس خیانت کند بنفس خودش

خيـانت كرده زيرا كه ضـرر خيـانت باو گشت بخود خائن ميكنـد زيرا كه خيانتكار خود را از رحمت حق تعالى محروم گردانيـده و خدا كسانى را كه بسيار خيانت ميكنند دوست نميدارد زيرا كه چنين كسى بسيار گناه‌كار است و (خَوّاناً) را كه بصيغه مبالغه آورده يعنى بسيار خيانت‌كار، دلالت ندارد كه خيانت نمودن كم را خدا دوست ميدارد زيرا كه خيانت كم و زيادش هر دو گناه را ايجاب مينمايـد و از بس خيـانت عمل ركيك و قبيحى است كمش هم موجب گناه است و زياد بحساب مينمايـد نقل از مجمع البيان است كه گفته خطـاب اگر چه بظاهر به پيغمبر است لكن مراد تأديب امت مرحومه است كه آنها بجـدال و مخاصـمه قبل از تحقيق و تبيين وجه حق مبادرت نكنند زيرا كه آنحضـرت از جميع معاصـى مبراء است و يا آنكه عتاب بآنحضـرت است كه مبادا قصد مجادله كند براى نفع خصم و تبرئه او از عملى كه از او صادر شده و قصديكه بعد از ظنّ غالب شود از جهت امارات ظاهره چون شـهادت شهود و غير آن مستلزم اثم نيست.

[پايـان] يَستَخفُونَ مِنَ النّاسِ وَ لا يَستَخفُونَ مِنَ اللّهِ وَ هُوَ مَعَهُم اينكه آيه نيز مربوط بآيات بالا است و گفته‌انـد بنى ظفر كسان طعمه آن مسـلمان خـائن در شب توطئه كردنـد كه طعمه قسم دروغ بخورد نظر به اينكه كه چون او مسـلمان اسب رسول صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم از او قبول خواهد نمود و گواهى ما را ميشنود و بقول يهودى كه كافر است التفات نخواهد نمود.

صفحه : ۱۵۸

اينكه بود كه حق تعالى اينكه آيه را فرستاد كه اينها چنين‌انـد كه جماعت بنى ظفر از مردم و رسوائى دزدى ميترسـند و خيانت خود را پنهان ميگردانند و از خدا نميترسند در حالى كه خدا با آنها است.

إِذ يُبَيِّتُونَ ما لا يَرضى مِنَ القَولِ وَ كانَ اللّهُ بِما يَعمَلُونَ مُحِيطاً يعنى خـدا با آنها است وقتى كه در شب مخفيانه با هم قرار داد ميكنند كه براى طبرئه طعمه چيزى بگوينـد كه خـدا راضـى نيست و ديگر نميداننـد كه خـدا بآنچه ميكننـد احاطه دارد يعنى علم خـدا بهمه اشياء محيط است (لا يَعزُبُ عَنهُ مِثقالُ ذَرَّةٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الأَرضِ الخ) سوره سبأ آيه ۳.

ها أَنتُم هؤُلاءِ جادَلتُم عَنهُم فِي الحَياةِ الدُّنيا فَمَن يُجادِلُ اللّهَ عَنهُم يَومَ القِيامَةِ أَم مَن يَكُونُ عَلَيهِم وَكِيلًا آيه ترجمه شده و واضح اسـت محتاج بتوضيـح نيست. و خلاصه اينكه ظاهرا اينكه چنـد آيه در اطراف همان داسـتان طعمه و رفاعهٔ و آن مرد يهودى وارد شده كه حكـايتش گـذشت و اينكه آيه اخير باسـتفهام انكـارى اعتراض بكسـان طعمه خيانتكار مينمايـد كه اى گروهى كه شـما از طرف او مجادله ميكنيد و ميخواهيد او را تبرئه نمائيد و دزدى را بگردن يهودى بگذاريد اينكه مجادله شما اگر بخيال خودتان نافع باشد فقط در حيـات دنيـا نفع دارد پس كيست آنكه خصومت كنـد با خـدا و دفع خيانت كنـد از آنها در قيامت يا آيا كيست كه باشـد بر آنها نگهبان كه نگذارد خدا آنها را عذاب كند.

وَ مَن يَعمَل سُوءاً أَو يَظلِم نَفسَهُ ثُمَّ يَستَغفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحِيماً پس از توبيـخ و سـرزنش خيانت‌كاران شايـد نظر به اينكه كه گنهكـاران از رحمت و مغفرت حق تعـالى مـأيوس نگردنـد به (مَن) موصوله كه عموم دارد گنهكـاران را اميـدوار ميگرداننـد كه هر كس عمل بدى كند يا بنفس خود ظلم نمايد پس از آن پشـيمان گردد و از خداى تعالى طلب عفو و بخشش كند خدا را آمرزنده و مهربان ميبابد، و آيه مشعر بر اينكه است كه قبول توبه تفضّلى است نسبت

صفحه : ۱۵۹

بكرم الهى نه اينكه عبد مستحق بخشش باشد.

[سـخنان مفسـرين در توجيه آيه] در آيه ترديـد انداخته‌اند بين (مَن يَعمَل سُوءاً أَو يَظلِم نَفسَهُ) بقولى مقصود از عمل سوء آن گناهى است كه سـتم بغير شـده باشد مثل دزدى و خيانت و ظلم و سـتم بمخلوقات و غير اينها و ظلم بنفس ترك آن اعمالى است كه راجع

بخود انسان باشد از ترک واجبات یا مرتکب شدن محرمات مثل ترک نماز و روزه و عمل زنا و لواط و غیر اینها.
۲- مقصود از عمل سوء گناهان صغیره است و ظلم بنفس گناهان کبیره است وَ مَن یَکسِب إِثماً فَإِنَّما یَکسِبُهُ عَلی نَفسِهِ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً اینکه آیه و آیه بعد ظاهرا در اطراف همان حکایت طعمه و قومش جماعت بنی ظفر فرود آمده و چون ترجمه شده و ظاهر است محتاج بیان نیست.
و خلاصه اینکه آیات مؤمنین را خاطر نشان میکند که بدانند هر کس گناهی مرتکب شود مثل طعمه که زره را دزدید ضررش بر نفس خودش وارد میگردد از رسوائی دنیا و عذاب آخرت و خدا عالم باعمال و درستکار است.
وَ مَن یَکسِب خَطِیئَةً أَو إِثماً الخ راغب در مفردات گفته اگر کسی بخواهد کاری انجام دهد ولی برحسب اتفاق کار دیگری از او سر زند میگویند (اخطأ) یعنی بخطاء رفت و اگر عمل همان طور که خواسته انجام یافته میگویند (اصاب) یعنی بصواب رفت، گاهی هم بکسی که عمل ناپسندی انجام داده یا اراده ناپسندی کرده میگویند (اخطأ) و لذا میگویند (اصاب الخطاء و اخطأ الصواب). و همچنین میگویند (اصاب الصواب و اخطأ الخطاء) راغب میگوید خطیئه و سیئه از نظر معنی متفاوت ولی اکثر خطیئه در جائی گفته میشود که عمل انجام شده مورد قصد نبوده بلکه قصد شخص باعث بوجود آمدن آن شده مثل کسیکه شکار میزند ولی تیرش بانسان میخورد یا شراب میآشامد و در حال مستی مرتکب جنایت میشود سبب فعل خطائی دو طور

صفحه : ۱۶۰

است یک نوع سببی است که انجام دادن آن ممنوع است مثل شراب خواری و خطاهائی که از اینکه عمل متولد میگردد که اینکه طور خطاء مورد عفو و گذشت نیست و نوع دیگر سببی است که از آن منع نشده مثل تیر زدن بشکار.
[تفسیر المیزان نقل از مفردات راغب] کسیکه خطائی یا گناهی از وی صادر گردد مثل همان طعمه که زره را دزدید و آنرا بگردن یهودی انداخت که در اینکه عمل او بی‌گناه بود و طعمه باو تهمت زد او بار گناه بزرگی را با خود برداشته پس از آن بطور امتنان بپیمبرش خطاب نمود که ای رسول اگر نبود فضل خدا و رحمت او بر تو که تو را بتوسط وحی باین قضیّه خطای طعمه و بی‌گناهی یهودی آگاهانید جماعتی از قوم بنی ظفر همّت بر اینکه گماشته بودند که تو را از حکم بحق بخطاء اندازند (لَهَمَّت طائِفَةٌ) جواب (لَو لا) است که بفضل خدا است که تو را از کار آنها مطلع گردانید و آنان در ضلالت و گمراهی نمی‌اندازند مگر نفسهای خودشان را، اشارهٔ به اینکه که خائنین هر قدر همّت بر اینکه گمارند که تو را بخطاء بیندازند چون دست خدا بالای دستها است خدعه و مکر آنها بازگشت بخودشان میکند و بهیچ وجه نه کم و نه زیاد نتوانند بتو ضرر رسانند یا تو را در اشتباه اندازند.
(وَ أَنزَلَ اللّهُ عَلَیکَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ وَ کانَ فَضلُ اللّهِ عَلَیکَ عَظِیماً) پس از بیان خیانت کاری طعمه و عالم گردانیدن رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیه در مقام امتنان برسولش خطاب نموده که ای نبیّ اکرم ما بر تو کتاب قرآن که (لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ) که تفسیر بقرآن شده یعنی تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب روشن لوح محفوظ ثبت گردیده چنین کتابی بتو کرامت نمودیم و نیز بتو حکمت عطاء نمودیم، شاید مقصود از حکمت همان علم لدنّی باشد یعنی تو را بحقیقت هر چیزی آگاه گردانیدیم و تو را بآنچه قبلا نمیدانستی مطلع و دانا کردیم که در تمام امور حکم بحق نمائی و فضل خدا بر تو خیلی بزرگ است.

صفحه : ۱۶۱

بعضی از مفسرین گفته منّتی است که ربّ العزّة بر مصطفی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مینهد و فضل خود را بر وی اظهار میکند و او را در پرده عصمت میدارد و دست دشمن را از وی کوتاه میکند و بخصایص و فضایل ازلی او را میآراید، و بعلم خصوصیت میستاید

که (وَ عَلَّمَکَ ما لَم تَکُن تَعلَمُ) بعضی گفته‌اند که آن علم بخدا و بجلال او است، و علم بعبودیت نفس او، و مقدار حال او در استحقاق عزّت و کمال او (و یقال علّمتک من مکنون اسراری ما لم تکن تعلم الّا بی) [کشف الاسرار] لا خَیرَ فِی کَثِیرٍ مِن نَجواهُم إِلّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَو مَعرُوفٍ أَو إِصلاحٍ بَینَ النّاسِ راغب گفته (ناجیته) یعنی با فلانی سری صحبت کردم و اصل اینکه کلمه اینکه است که کسی با رفیقش در (نجوه) یعنی جای دور یا بلندی (که دیگران نفهمند) صحبت کند.

[پایان] خلاصه مطلب سرّی گفتن را (نجوی) میگویند و دو نفریکه با هم سرّی حرف بزنند مثل اینکه آیه (وَ إِذ هُم نَجوی) سوره اسراء آیه ۵۰ گویند نجوی کرده‌اند، و گفته‌اند اینکه آیه نیز مربوط بآیات بالا است که راجع بطعمه و یهودی بود، و بیان جمله (إِذ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرضی مِنَ القَولِ) است زیرا اینکه چند آیه مربوط بهمند لکن شامل مطلق مذاکرات سرّی میشود چنانچه اکثر آیات قرآن چنین است که اگر چه در موارد خاصی وارد شده لکن اطلاقش عموم دارد که حکم کلی را بیان فرموده که خیر و خوبی در نجوی یعنی سخنان سرّی نیست مگر در موارد خاصّی که از آن جمله امر بصدقه و احسان یا سخن معروف پسندیده یا اصلاح بین مردم مقصود باشد که در چنین مواردی خیر است، بعضی از مفسرین گفته استثناء (إِلّا مَن أَمَرَ بِصَدَقَةٍ) استثناء منقطع است و معنایش اینکه است که هر کس امر کند بصدقه و اصلاح و چه و چه در اینگونه موارد خوبی وجود دارد و خدا در اینکه آیه دعوت بخیر را امر نامیده و اینکه از قبیل استعاره است، و نیز اینکه خیری که در گفتگوی سرّی امر بآن شده سه چیز

صفحه : ۱۶۲

بشمار آورده: صدقه یا معروف یا اصلاح بین مردم با اینکه صدقه از افراد معروف است در عین حال جدا ذکر شده، شاید از آنجهت که صدقه از افراد معروف یعنی کار نیک است که طبعا احتیاج بیشتری بنجوی دارد.

[تفسیر المیزان] وَ مَن یَفعَل ذلِکَ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّهِ فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً آیه پس از تفصیل موارد خیر بودن نجوی بطور اجمال در مقام بیان اینکه است که بطور کلی دانسته شود در چه موردی نجوی خیر است و آن در جائی است که غرض رضای الهی باشد و در چه موردی منهی عنه است.

خلاصه نجوی اگر امر بخیر که رضای الهی در آن ملحوظ باشد واقع گردد (فَسَوفَ نُؤتِیهِ أَجراً عَظِیماً) اینکه چنین نجوی خیر است و بزودی بپاداش او اجر عظیم عطاء میشود (وَ مَن یُشاقِقِ الرَّسُولَ الخ) و هرگاه برای مشاقّه با رسول نجوی کنید و غرضتان مخالفت با او و شقاق یعنی تفرقه انداختن بین مؤمنین باشد پس از آنکه راه هدایت برایتان ظاهر گردید و حجت برایتان تمام گردید و از طریق و روش مؤمنین تجاوز نمودید.

نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَ نُصلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِیراً یعنی کسیکه با رسول مشاقّه نمود یعنی مخالفت کند و برخلاف حکم او عمل نماید ما او را بهمان راهی که در اینجا رفته بود در آخرت راه میاندازیم.

شاید اشاره باین باشد که آنهائیکه با رسول مخالفت نمودند و بطریق و روش مؤمنین پیش نرفتند و راه شیطانی را پیش گرفتند ما او را بهمان راه رفته سوق میدهیم و سر انجام او جهنم است و جهنم برای آنها بد باز گشتی است.

صفحه : ۱۶۳

[سوره النساء (۴): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۶]

اشاره

إِنَّ اللّهَ لا يَغفِرُ أَن يُشرَكَ بِهِ وَ يَغفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَن يَشاءُ وَ مَن يُشرِك بِاللّهِ فَقَد ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً (۱۱۶) إِن يَدعُونَ مِن دُونِهِ إِلّا إِناثاً وَ إِن يَدعُونَ إِلّا شَيطاناً مَرِيداً (۱۱۷) لَعَنَهُ اللّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِن عِبادِكَ نَصِيباً مَفرُوضاً (۱۱۸) وَ لَأُضِلَّنَّهُم وَ لَأُمَنِّيَنَّهُم وَ لَآمُرَنَّهُم فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الأَنعامِ وَ لَآمُرَنَّهُم فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلقَ اللّهِ وَ مَن يَتَّخِذِ الشَّيطانَ وَلِيًّا مِن دُونِ اللّهِ فَقَد خَسِرَ خُسراناً مُبِيناً (۱۱۹) يَعِدُهُم وَ يُمَنِّيهِم وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيطانُ إِلّا غُرُوراً (۱۲۰)

أُولئِكَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ لا يَجِدُونَ عَنها مَحِيصاً (۱۲۱) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدخِلُهُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَعدَ اللّهِ حَقًّا وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ قِيلاً (۱۲۲) لَيسَ بِأَمانِيِّكُم وَ لا أَمانِيِّ أَهلِ الكِتابِ مَن يَعمَل سُوءاً يُجزَ بِهِ وَ لا يَجِد لَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً (۱۲۳) وَ مَن يَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِكَ يَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا يُظلَمُونَ نَقِيراً (۱۲۴) وَ مَن أَحسَنُ دِيناً مِمَّن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبراهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللّهُ إِبراهِيمَ خَلِيلاً (۱۲۵)

وَ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ وَ كانَ اللّهُ بِكُلِّ شَيءٍ مُحِيطاً (۱۲۶)

صفحه : ۱۶۴

[ترجمه]

خداوند کسی را که باو شرک آورد نخواهد بخشید و غیر شرک (از گناهان) هر کسی را مشیتش قرار گیرد میبخشد و کسی که بخدا شرک آورد محققا گمراه گردیده (و از طریق سعادت) بمسافت بسیار دور افتاده [۱۱۶]

مشرکین غیر از خدا نمیخوانند مگر بتهای بی‌شعور را یا شیطان سرکش را [۱۱۷]

خدا شیطان را لعنت کرده و شیطان گفت همانا من البته از بندگانت نصیبی میگیرم [۱۱۸]

هر آینه آنها را گمراه میگردانم و آنان را بآرزوی باطل دور میاندازم و امر میکنم آنها را که گوش حیوانات را ببرند که علامت باشد برای بتها) و امر میکنم که خلقت خدا را تغییر دهند و کسیکه بغیر خدا شیطان را دوست خود قرار دهد زیان برده زیان فاحش روشن [۱۱۹]

شیطان (بنی آدم را) وعده میدهد و آنها را بآرزو میاندازد و وعده شیطان نیست مگر فریب [۱۲۰]

اینکه جماعت جایگاه آنها جهنم است و گریز گاهی نخواهند یافت [۱۲۱]

و کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیکو کردند بزودی آنان را داخل میگردانیم در بهشتهائی که از زیر درختان آن نهرها جریان دارد و در آن همیشه جاویدانند وعده خدا حق است و کیست که در گفتار صادق‌تر از خدا باشد [۱۲۲]

نیست آرزوی شما و نه آرزوی اهل کتاب کسیکه عمل بدی انجام دهد پاداش داده شود و نمی‌یابد غیر از خدا دوستی و نه یاوری [۱۲۳]

و هر کسی که از مرد یا زن عمل نیکو نماید در حالیکه مؤمن باشد چنین جماعتی داخل بهشت میگردند و بقدر پرده پشت هسته خرمائی بآنها ستم نمیگردد [۱۲۴]

و کیست که از جهت دین نیکوتر باشد از کسیکه اسلام آورد و تسلیم امر حق تعالی گردد و بسوی او رو آورد در حالیکه نیکوکار باشد و تابع ملّت ابراهیم خلیل گردد در حالیکه مایل است بدین اسلام و خدا ابراهیم را دوست خود گرفته [۱۲۵]

مخصوص بخدا و ملك او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا بهر چیزی احاطه دارد [۱۲۶]

.

توضیح آیات

إِنَّ اللّهَ لا يَغفِرُ أَن يُشرَكَ بِهِ وَ يَغفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَن يَشاءُ الخ پس از داستان طعمه و رفاعه و يهودى كه در آيات بالا بيان شد اينكه آيه بطور كلى تفضلا گنهكاران را بعفو و كرم خود اميدوار مينمايد كه اگر مشيّت الهى قرار گرفت خداى تعالى تمام گناهان را ميبخشد مگر شرك بخدا زيرا شرك قابل آمرزش نيست، و وعده بخشش براى ما گنهكاران تفضل و بخشش بزرگى است و آيه آمرزش را مقيد بتوبه هم ننموده بلكه بطور اطلاق وعده بخشش داده لكن مقيد بمشيّت و خواست خود گردانيده و معلوم است خواستن الهى جزافى نيست.

شايد در موردى مشيت الهى اقتضاى بخشش ميكند كه در بنده گنهكار صفات و ملكات خوبى باشد كه بآن صفات و ملكات حميده بشود اعمال بدش جبران گردد يا اعمال بسيار نيكوئى دارد كه روى اعمال بدش را ميگيرد، يا راجع بمعرفت در مقام توحيد مقام بلندى را احراز كرده باشد.

خلاصه چون لطف و كرم الهى نسبت بتمام مخلوقاتش يكسانست نميشود گفت خداوند بدون سبب زائد بر اصل ايمان گناهان بعضى را بدون توبه مى‌بخشد و ديگران را عذاب ميكند.

مفسرين در شأن نزول آيه گفته‌اند ضحاك از إبن عباس روايت كرده كه از اعراب پيرمردى نزد رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آمد و گفت يا رسول اللّه پيرم و در گناه غرق شده‌ام مگر اينكه تا خدا را شناخته‌ام باو شرك نياورده‌ام و بجز او كسى را دوست نگرفته‌ام و از روى جرأت و بى‌ادبى با خدا معصيت نكرده‌ام و طرفة العينى گمان نبرده‌ام كه خدا از من و گرفتن من و عقوبت كردن بمن عاجز است و اعتقاد كرده‌ام كه من از خدا نتوانم بگريزم اكنون پشيمانم و توبه ميكنم و از خدا آمرزش ميطلبم پس حال من نزد خدا چگونه است اينكه بود كه

خداى تعالى اينكه آيه را فرستاد (إِنَّ اللّهَ لا يَغفِرُ أَن يُشرَكَ بِهِ الخ) إِن يَدعُونَ مِن دُونِهِ إِلّا إِناثاً ظاهرا مقصود از اناث بتها ميباشند كه مشركين آنها را پرستش ميكردند و در اينكه بچه جهت بتها را اناث ناميده از مفسرين چند قول نقل شده:

۱- مشركين بتهاى خود را بنام اناث و زنان نام گذاشتند و آنها چهار بت بزرگ بودند: ازلام و مناة و عزّى و نايله، و اوثان بتهاى بى صورت را گويند و اصنام بتهاى با صورت را نامند و از عبد اللّه زيد است كه گفته (إِلّا إِناثاً) يعنى بگمان آنها اناث بودند زيرا كه ملائكه را (بنات اللّه) خواندند.

[زجاج و سدى و إبن مالك و إبن زيد] ۲- مقصود از اناث موات است كه در آن روح نيست مثل شجره و خشبه كه مؤنث لفظى است نه معنوى [عبد اللّه بن عباس و قتاده و حسن بصرى] و عروه از پدرش روايت كرده كه در مصحف عايشه چنين است (الّا اوثانا) جمع وثن، عبد اللّه عباس خوانده (ألا اثناآ) جمع وثن، آنگاه واو را قلب بالف كردند مثل وجه و اوجه، و وجوه، ديگرى نيز در توجيه لفظ (إِناثاً) گفته شده كه چندان فائده‌ئى در بيان آن نيست.

وَ إِن يَدعُونَ إِلّا شَيطاناً مَرِيداً و اينكه مشركين عبادت نميكنند مگر ابليس را كه مردود و خارج از طاعت خدا شده چنانچه گفته ميشود (مرد الرجل يمرد مرودا- اذا عنّى و خرج عن الطاعة).

و گفته‌اند (مَرِيدٍ) يك صفتى از صفات شيطان است، و (مَرِيدٍ) كسى را گويند كه از هر صفت خيرى خالى است، و در اناث معنى تأثّر و انفعال نهفته اينكه است كه جنس ماده هر حيوانى را (انثى) گويند. و اينكه در آيه بتها و هر نوع معبودى غير از خدا را (اناث)

نامیده برای اینست که اینها دارای قابلیت و انفعالند و نمیتوانند آنچه را که عبادت کننده‌گانشان توقع دارند انجام

صفحه : ۱۶۷

دهند قوله تعالی (إِنَّ الَّذِینَ تَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لَن یَخلُقُوا ذُباباً وَ لَو اجتَمَعُوا لَهُ وَ إِن یَسلُبهُمُ الذُّبابُ شَیئاً لا یَستَنقِذُوهُ مِنهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ المَطلُوبُ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ)«۱» سوره حج آیه ۷۳ و ۷۴، و اینکه معنی دیگری است که برای (إِناثاً) که در آیه است گفته شده غیر از معنی اول که بعضی گفته‌اند مراد از (إِناثاً) در اینکه آیه نام بتهای آنها است که (لات و عزّی و مناة) باشد.

و از بیضاوی نقل شده که گفته (مَرِیدٍ) کسی را گویند که از هر گونه خیری بطور کلّی عاری است، مارد و مرید یعنی کسیکه هیچ رابطه‌ئی با خیر و خوبی نداشته باشد، اصل اینکه ترکیب در باره زمین صاف و بی‌آب و علف بوده (صَرحٌ مُمَرَّدٌ) بمعنی عرصه و ساحت ساده و هموار است، و همچنین غلام امرد یعنی پسری که صورتش مو در نیاورده، و شجره مرداء یعنی درختی که برگهای آن ریخته همه از همین ماده است.

[پایان] لَعَنَهُ اللّهُ وَ قالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِن عِبادِکَ نَصِیباً مَفرُوضاً خدای متعال در اینکه آیه دوری شیطان را از رحمت خود اعلام میکند تا اینکه بشر بداند هر کس مطیع شیطان گردد آنهم از رحمت خدا دور است.

و وقتی خدای تعالی باو گفت (وَ إِنَّ عَلَیکَ لَعنَتِی إِلی یَومِ الدِّینِ) شاید شیطان در آن وقت گفته باشد (لَأَتَّخِذَنَّ مِن عِبادِکَ نَصِیباً مَفرُوضاً) چون مرا از رحمت خود دور گردانیدی من از بنده‌گان تو بهره مقرّر کرده میگیرم.

از حضرت رسول [ص] روایت میکند که در حین تلاوت اینکه آیه فرموده

(من بنی آدم تسعة و تسعون فی النار و واحد فی الجنة)

و در حدیث دیگر است که از آنحضرت پرسیدند که از هزار کس چند نفر ببهشت خواهند رفت فرمود

---

(۱) آنهائی را که بغیر خدا میخوانید هرگز نتوانند مگسی بیافرینند اگر چه تمامشان بیکدیگر کمک بنمایند و اگر مگس از آنها چیزی بر باید از آن نتوانند بگیرند طالب و آنچه را که از او میطلبند هر دو ضعیفند قدر خدا را آنطور که باید ندانسته‌اند (خدا با قدرت و توانا است) سوره حج آیه ۷۳ و ۷۴)

صفحه : ۱۶۸

از هزار کس نهصد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی ببهشت اصحاب مضطرب و گریان شدند فرمود یکی از سایر امم و باقی از یأجوج و مأجوج.

در تفسیر منهج گفته حق تعالی در اینکه آیه اولا برهان آورده بر اینکه شرک در غایت ضلالت است بر سبیل تعلیل گفته آنچه را که مشرکین شریک خدا میگردانند آنان منفعل و غیر مختارند و خدای بحق قادر مختار و فاعل غیر منفعل است.

و بعد از آن استدلال کرده که عبادت اوثان عبادت شیطان است و عبادت شیطان فضیع‌ترین ضلالت است بسه وجه:

۱- مرید شیطان یعنی مریدی است منهمک در گمراهی که مصدر هیچ عمل خیر نمیشود پس عبادت او پس از هدایت عین ضلالت و گمراهی خواهد بود ۲- او از جهت ضلالت ملعون است اینکه است که اطاعت او مستجلب ضلالت و لعنت میباشد.

۳- او در غایت عداوت با بنی آدم و سعی و کوشش وی در هلاک گردانیدن بنده‌گان است و دوستی کردن با چنین کسی که دارای چنین صفتی است منتهای گمراهی و ضلالت است چه جای عبادت او.

[پایان] و نیز مقول قول ابلیس است که در اینکه آیه حکایت میکند که پس از آنکه شیطان از بارگاه قدس الهی رانده شد و بلعنت

ابدی گرفتار گردید و شاید پس از مهلت خواستن و اذن او که بر بنی آدم تسلط داشته باشد گفته (وَ لَأَضِلَّنَّهُم) همانا من آنها را از طریق حق گمراه میگردانم و بوساوس شیطانی آنها را مغرور میگردانم که خدا کریم است هر چه میخواهی بکن میآمرزد یا باطل را در نظر آنها جلوه میدهم که کار قبیح را خوب پندارند و آنها را از راه حق بباطل بوسیله وسوسه بکمک شهوات نفسانی میکشانم (وَ لَأُمَنِّيَنَّهُم) و همانا آنها را در اثر زینت دادن دنیا و آرایش آن بآرزو و آمال میافکنم و بطوری آنها را مشغول بآرایش و متاع دنیا سر گرم میگردانم که مبدء و معاد را

صفحه : ۱۶۹

از یاد آنها ببرم (وَ لَآمُرَنَّهُم) و چنان آنها را مطیع و عبد خود گردانم که آنچه بآنان امر کنم بپذیرند (فَلَيُبَتِّكُنَّ آذانَ الأَنعامِ) چنانچه بامر من گوشهای چهار پایان را بشکافند، اشاره بعمل مشرکین است که حیوانات را چهار قسم میکردند «بحیره، سائبه، وسیله، حام» که نصیبی برای بتهای خود بگذارند و تفصیل اینکه چهار قسم در سوره مائده گذشت.

وَ لَآمُرَنَّهُم فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلقَ اللّهِ و همانا بتابعین خود امر مینمایم که در خلقت خدا تصرف کنند و تغییر دهند مثل خصه کردن انسان یا تغییر دادن صورت و دندان، و شاید آیه امرد کردن مرد و تراشیدن ریش یا بشکل دیگر در آوردن اندام را از جهت لباس یا چیزهای دیگر را نیز شامل گردد.

از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که مقصود اینکه است که دین خدا را تبدیل و تغییر دهند قوله تعالی (فِطرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَيها لا تَبدِيلَ لِخَلقِ اللّهِ ذلِكَ الدِّينُ القَيِّمُ) یعنی دین خدا آن دینی که خلق بر آن هستند تبدیل دهند اینکه قول از إبن عباس و مجاهد و حسن و قتاده و جماعتی نقل شده، و اینکه توجیه بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا که خدای حکیم هر چیزی را بوجه خاصّی که حکمت در آن مأخوذ بوده تعیین گردانیده و چون دین خدا متناسب فطرت انسانی است تبدیل کردن آن بوسوسه شیطانی است که آدمی را وادار میگرداند بر اینکه آنرا بمیل خود تغییر دهد، و نیز حمل بر اینکه معنی تمام محسنات شرعیه را شامل میگردد.

از زجاج نقل است که گفته معنی آیه اینکه است که مشرکین احکام خدا را باغراض خودشان تغییر دادند زیرا چهارپایان را آفرید که از آنها انتفاع ببرند آنها (بحیره و سائبة) را بر خود حرام گردانیدند (شمس و قمر) را آفرید برای آنکه از آن منتفع گردند آنها از آن عدول کرده آنها را معبود خود قرار دادند.

صفحه : ۱۷۰

وَ مَن يَتَّخِذِ الشَّيطانَ وَلِيًّا مِن دُونِ اللّهِ فَقَد خَسِرَ خُسراناً مُبِيناً و کسیکه شیطان را دوست خود گرفت و تابع وی گردد همانا حقیقهٔ زیان برده و سرمایه عمر گران مایه خود را که میتوانست بآن سعادت حقیقی و قرب جوار احدی و مقامات بلند اخروی را برای خود تهیه کند برایگان از دست داده و اینکه خسران و زیان کاری است بس ظاهر و هویدا، (يَعِدُهُم وَ يُمَنِّيهِم) شیطان بتابعینش وعده میدهد وعده دروغ و باطل را در نظر آنها جلوه میدهد و میآراید تا اینکه آنها را بآرزو اندازد.

وَ ما يَعِدُهُمُ الشَّيطانُ إِلّا غُرُوراً و وعده‌های شیطان نیست مگر فریب و گول زدن.

أُولئِكَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ لا يَجِدُونَ عَنها مَحِيصاً خدای تعالی افراد بشر را یادآوری میکند که اینها از دشمنی شیطان با بنی آدم مطّلع کردند و از او و وعده‌های او حذر کنند و بدانند که متابعت شیطان و پیروی او عاقبت وخیمی دارد و نیز بدانند کسیکه تابع شیطان گردید منزل و جایگاه وی جهنم است و از جهنم گریز گاهی ندارد یعنی در جهنم جاویدانست.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدخِلُهُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ پس از آنکه در آیه بالا در وصف مشرکین فرموده آنها

نمیخوانند یعنی تابع نمیگردند مگر اناث یعنی بتها را که عاجز و ضعیفند و کاری از آنها ساخته نمیشود و عبادت نمیکنند مگر شیطان سرکش را و طریق چگونگی گمراه گردانیدن شیطان بنی آدم را از قول خود شیطان تذکر داده و نتیجه و سر انجام تابعین شیطان را نیز وانمود گردانیده که مآل و جایگاه آنان جهنم خواهد بود پس در مقابل تابعین شیطان و مآل امر آنها، تابعین حق و سر انجام حال آنها را ببشر خاطر نشان میکنند که همان طوری که مآل ضلالت و گمراهی که دامن گیر تابعین شیطان گردیده و بالاخره آنان را بدار عذاب و جهنم میکشاند (أُولئِكَ مَأواهُم جَهَنَّمُ) و راه فرار گاهی برای آنها نیست، در مقابل در باره

صفحه : ۱۷۱

مؤمنین و آنهائیکه اعمال صالح کرده‌اند وعده داده که: بزودی آنها را داخل میگردانیم در بهشتهائی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد.

خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَعدَ اللّهِ حَقًّا وَ مَن أَصدَقُ مِنَ اللّهِ قِیلًا همین طوری که جهنّمیان در جهنم راه فرار بر آنها بسته شده و گریز گاهی ندارد بمؤمن صالح وعده خلود در بهشت داده که دار کرامت الهی است و او را امیدوار و دل خوش میگرداند.

لَیسَ بِأَمانِیِّکُم وَ لا أَمانِیِّ أَهلِ الکِتابِ مَن یَعمَل سُوءاً یُجزَ بِهِ وَ لا یَجِد لَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً اسم لیس محذوف است و در تقدیر (لیس الامر بامانیّکم) و جار و مجرور یعنی (بامانیّکم) در جای خبر (لیس) میباشد و محلّ او نصب است یعنی چنین نیست که امر منطبق بآرزو و خواست شما مؤمنین و نه مطابق آرزوی اهل کتاب باشد بلکه هر کس عمل بدی کرد پاداش داده میشود و گنهکار از غیر خدا نه دوستی مییابد و نه کسی که او را از عذاب نجات دهد.

[سخنان مفسرین در شأن نزول آیه] ۱- یهودیان بمسلمانان گفتند دین ما قدیمتر و پیمبر ما پیش از پیمبر شما است و کتاب ما پیش از کتاب شما است، مسلمانان گفتند ما از شما بهتریم که پیمبر ما بهترین پیمبران و خاتم انبیاء است و شرع ما ناسخ شرایع و کتاب ما ناسخ کتابها است خدای تعالی اینکه آیه فرستاده.

[ضحاک و قتاده] ۲- مشرکین گفتند بعث و نشر و حساب و کتاب و ثواب و عقاب نخواهد بود و بر اعمال ما پاداش نیست.

[مجاهد] ۳- یهودیان گفتند (لَن تَمَسَّنَا النّارُ إِلّا أَیّاماً مَعدُودَةً) دوزخ بما نرسد مگر چند روز اندکی، خدای تعالی اینکه آیه فرستاد و بیان نمود که اینکه کار نه بآرزوی شما است و نه بآرزوی اهل کتاب و بنابراین قول خطاب بمشرکین و کافرین میباشد و بر قول اول خطاب بمسلمانان

صفحه : ۱۷۲

است و اینکه قول اولی‌تر است زیرا که مورد آیه تهدید و وعید و ملامت است و باین معنی بکافرین اولی‌تر است.

[أبو الفتوح] و میتوان توجیه دیگری نیز در آیه نمود چنانچه از بعض مفسرین نقل شده و آن اینکه است که گوئیم از آیات پیش و گفتار مؤمنین که حکایت کرده‌اند چنین برمیآید که مؤمنین منتظر بودند چون ایمان آورده‌اند حق دارند که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در نزاعها و مشاجرات از آنان طرف‌داری کند و هرگاه بین آنها و کافرین نزاعی واقع گردد بنفع آنها بر علیه دیگران حکم جاری گرداند نظر به اینکه که چون ایمان آورده‌اند بر پیغمبر [صلّی اللّه علیه و آله و سلّم] حقّی دارند و بطوریکه در قرآن خبر میدهد اهل کتاب نیز همین توقّع را از پیمبران خود داشتند و بقدری یهود و نصاری خود را بزرگ میدانستند که میگفتند (نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ) سوره مائده آیه ۲۱، و اینکه است که از گفتار آنها نقل فرموده که گفتند (لَیسَ عَلَینا فِی الأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ) سوره آل عمران آیه ۶۹.

خلاصه آیه میفرماید جریان امور مطابق آرزوهای شما مؤمنین یا جماعتی از شما و مطابق آرزوهای اهل کتاب نیست بلکه مطلب

دائر مدار عمل است اگر عمل خیر باشد زایش خیر است و اگر شرّ باشد نتیجه و پاداشش شرّ است [اللّه العالم باسرار کلامه].
پس آیه استیناف از آیات جلو است و اشاره به اینکه که باسم اینکه مؤمن و داخل در اسلامم بدون عمل کردن بدستورات اسلام از جزاء عمل بد چیزی جلوگیر نمیشود کسیکه عمل بدی انجام دهد مطابق عدل الهی باید پاداش یابد، و میتوان گفت آیه خلاصه آیات بالا و قطع طمع مؤمنین است که گمان نکنند چون ایمان آورده‌اند اعمال بدشان بدون توبه بخشیده میشود و مجازات نمیشوند چنین نیست و آدم گنهکار نمییابد بغیر خدا دوست و یاوری گویا میخواهد گوشزد عاصی بنماید و آنان را امیدوار کند که فقط دوست و یاری کننده در همه حال خدا است در هیچ حالی نباید از کرم او مأیوس گردید زیرا که یأس از

صفحه : ۱۷۳

رحمت خدا کفر است قوله تعالی در سوره یوسف آیه ۸۷ (لا یَیأَس مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُون).
وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ نَقِیراً (مَن) در (مِنَ الصّالِحاتِ) تبعیضی است و (مَن) در (وَ مَن یَعمَل) موصوله است و عموم دارد یعنی هر کس که بعضی از اعمال نیکو انجام دهد در حالیکه مؤمن باشد چنین کسی داخل بهشت میگردد اشاره به اینکه که بهشت نام زد مؤمن نیکوکار است کافر و مشرک و لو عملش نیک باشد از بهشت بی نصیب است اینکه است که اینکه آیه و همچنین آیات دیگر ارائه میدهد بدون ایمان هر قدر عمل بنظر صالح باشد عامل آن مستحق بهشت نمیشود زیرا که کفر اعمال نیک را حبط میکند بلکه حقیقةً وقتی عمل را میتوان صالح نامید که با ایمان توأم باشد قوله تعالی (أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِم وَ لِقائِهِ فَحَبِطَت أَعمالُهُم فَلا نُقِیمُ لَهُم یَومَ القِیامَةِ وَزناً) سوره کهف آیه ۱۰۵ (وَ مَن أَحسَنُ دِیناً مِمَّن أَسلَمَ وَجهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحسِنٌ الخ) چه کسی نیکوتر و محکم‌تر میباشد دین و روش او از آنکسی که وجهش را خالص گرداند برای خدا در حالیکه نیکوکار هم باشد (محسن) یعنی موّحد و نیز تابع گردد ملّت ابراهیم حنیف را و خدا ابراهیم خلیل را بدوستی خودش امتیاز داد و ملّت ابراهیم علیه السّلام همان دین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است.
خلاصه آیه ارشاد بر اینکه است که چون هر فردی از بشر بفطرت مایل بدینی و روشی است اگر رجوع بعقل خود کند میابد که هیچ دین و روشی نیکوتر نیست از آن دینی که وجهه او یعنی روی او بسوی خدا است و آن دین اسلام است که مطابق ملت ابراهیم خلیل است.
و ملک خدا و در تصرّف او است آنچه در آسمانها و زمین است و علم او بهمه چیزها احاطه دارد.

صفحه : ۱۷۴

[سوره النساء (۴): آیات ۱۲۷ تا ۱۳۴]

اشاره

وَ یَستَفتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِیهِنَّ وَ ما یُتلی عَلَیکُم فِی الکِتابِ فِی یَتامَی النِّساءِ اللّاتِی لا تُؤتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ وَ المُستَضعَفِینَ مِنَ الوِلدانِ وَ أَن تَقُومُوا لِلیَتامی بِالقِسطِ وَ ما تَفعَلُوا مِن خَیرٍ فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِهِ عَلِیماً (۱۲۷) وَ إِنِ امرَأَةٌ خافَت مِن بَعلِها نُشُوزاً أَو إِعراضاً فَلا جُناحَ عَلَیهِما أَن یُصلِحا بَینَهُما صُلحاً وَ الصُّلحُ خَیرٌ وَ أُحضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ وَ إِن تُحسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً (۱۲۸) وَ لَن تَستَطِیعُوا أَن تَعدِلُوا بَینَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِیلُوا کُلَّ المَیلِ فَتَذَرُوها کَالمُعَلَّقَةِ وَ إِن تُصلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً (۱۲۹) وَ إِن یَتَفَرَّقا یُغنِ اللّهُ کُلًّا مِن سَعَتِهِ وَ کانَ اللّهُ واسِعاً حَکِیماً (۱۳۰) وَ لِلّهِ ما فِی

السَّماواتِ وَ ما فِی الأرضِ وَ لَقَد وَصَّینَا الَّذِینَ أوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکَم وَ إِیّاکُم أنِ اتَّقُوا اللّهَ وَ إِن تَکفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کانَ اللّهُ غَنِیًّا حَمِیداً (۱۳۱)
وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلًا (۱۳۲) إِن یَشَأ یُذهِبکُم أَیُّهَا النّاسُ وَ یَأتِ بِآخَرِینَ وَ کانَ اللّهُ عَلی ذلِکَ قَدِیراً (۱۳۳) مَن کانَ یُرِیدُ ثَوابَ الدُّنیا فَعِندَ اللّهِ ثَوابُ الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً بَصِیراً (۱۳۴)

صفحه : ۱۷۵

[ترجمه]

ای رسول در باره میراث زنان از تو فتوی میخواهند (ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو خدا بیان میکند حکم میراث ایشان را و نیز بیان میکند برای شما آنچه خوانده میشود برای شما در قرآن در باره یتیمان که زنانند، آن زنهائی که بآنها نمیدهید آنچه را که از میراث برای آنها فرض گردیده و رغبت میکنید که آنها را بنکاح خود درآورید، و دیگر قرآن بیان میکند حکم ضعیفان از فرزندان را و اینکه برای انجام مهمات یتیمان در مهر و ارث آنها بعدل و راستی قیام نمائید و آنچه از نیکوئی در باره یتیمان میکنید بحقیقت خدا بآن عالم و دانا است [۱۲۷]

و اگر زنی بترسد که شوهرش با او بد سلوکی یا اعراض کند بر آنها گناهی نیست که با هم اصلاح کنند و صلح بهتر است و نفسها حاضر و مهیّا میباشند برای بخل و اگر نیکی کنند و بپرهیزند همانا خدا بآنچه میکنند آگاهست [۱۲۸]

و هرگز نتوانید بین زنها عدالت نمائید اگرچه بر عدالت کردن حریص باشید پس میل بسیار ببعضی نکنید (و بعضی) دیگر را محروم گردانید و او را معلّق بگذارید و اگر صلح کنید و پرهیزگار باشید همانا خدا آمرزنده و مهربان است [۱۲۹]

و اگر از هم جدا شوند خدا هر یک را از سعه رحمتش بی نیاز میگرداند و خدا وسعت دهنده و درستکار است [۱۳۰]

و برای خدا و ملک او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و حقیقهٔ بآنهائیکه قبل از شما کتاب داده شده و نیز بشما وصیت کردیم که از خدا بترسید و اگر کافر شوید پس بدرستیکه از خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و او بی‌نیاز و ستوده است [۱۳۱]

و مخصوص بخدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و کافی است خدا که کفایت کند امر آنها را [۱۳۲]

ای مردم اگر خدا بخواهد شما را میبرد و جماعت دیگر میآورد و او بر چنین کاری توانا است [۱۳۳]

هر کسیکه اراده کند ثواب و خیر دنیا را پس نزد خدا است ثواب دنیا و آخرت و خداوند شنوا و بینا است [۱۳۴]

.

صفحه : ۱۷۶

توضیح آیات

وَ یَستَفتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِیهِنَّ وَ ما یُتلی عَلَیکُم فِی الکِتابِ فِی یَتامَی النِّساءِ اینکه آیه بازگشت باوائل سوره است که راجع بارث و ازدواج و زنهای یتیم بود، گفته‌اند آیه جواب اعتراض عیینهٔ بن حصین است که بر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اعتراض نموده بود که چرا هر یک از دختر و خواهر را نصف میراث میدهی و ما میراث نمیدهیم مگر بکسی که جنگ کند

و غنیمت بـدست آرد، آنوقت اینکه آیه نازل گردیـد که رسول بگو خـدا فتوی میدهـد یعنی اینکه طور حکم میکنـد و اعتراضـی بر حکم خـدا نیست (اللّهُ یُفتِیکُم) افتاء بمعنی تبیین مبهم است یعنی خـدا بیان مینمایـد (وَ ما یُتلی) عطف است بر (اللّهُ) یعنی حکم خدا راجع بـدختران یتیم چنین است، راغب گفته فتیـا و فتوی در جواب از احکـام مشـکله گفته میشود (اسـتفتیته فافتـانی بکـذا) از فلانی استفتاء کردم او هم چنین فتوی داد.

[پایـان] از کلبی نقـل میکننـد که او از أبو صالـح از إبن عباس روایت کرده که او گفته آیه راجع بـدختران امّ کجهٔ و میراث آنها از پـدرشان آمـده و حکـایت آن در اول سوره گفته شـده، و مفسـرین چنین گفته‌انـد که عـادت عرب در جـاهلیت اینکه بود که دختر یتیمی که ولاـیت او بیکی از آنها تعلّق داشت هرگاه دارای مالی بود و جمالی داشت آن ولیّ او را بزنی میگرفت و مالش را میبرد و اگر جمـال نـداشت از شوهر کردن او مانع میگردیـد تا وقتی بمیرد مالش را بردارد، خـدای تعالی باین آیه آنها را از اینکه عمل نهی نمود.

اللّاتِی لا تُؤتُونَهُنَّ ما کُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ الـخ ای رسول از تو طلب فتوی میکننـد نسـبت بآن زنهائی که ارثی برای آنها نوشته شده و ثابت گردیده نمیدهند و میخواهند با آنها ازدواج کنند.

صفحه : ۱۷۷

در مجمع گفته در قوله (لا تُؤتُونَهُنَّ الی آخر) چند قول است:

۱- (وَ مـا یُتلی عَلَیکُم) در ارث زنهای صـغیره وارد شـده و آن آیات فرائض است که در اول سوره رسـیده و اهل جاهلیت به اناث و آنچه بر آنها نوشـته شـده و نیز بمولود ارث نمیدادنـد تا وقتی کبیر شود و میگفتنـد بایـد بپسـران شـجاع جنگ کن خود ارث داد، و اینکه قول إبن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد است و از ابی جعفر علیه السّلام نیز روایت شده.

۲- مهر زنان خود را و ارث زنان یتیم را نمیدادند و حق تعالی آنها را از اینکه عمل منع کرد بقوله (وَ إِن خِفتُم أَلّا تُقسِطُوا فِی الیَتامی فَانکِحُوا ما طابَ لَکُم، تا آخر) و بیان آن در اول سوره گذشت و اینکه قول از عایشه نقل شده و همین قول را ابی علی جبائی اختیار کرده و طبری قول اول را اختیار کرده.

۳- (مـا کُتِبَ لَهُنَّ) نکـاح است که حـق تعـالی امر بـآن فرمـوده در قـوله (وَ أَنکِحُوا الأَیـامی، تـا آخر) و اولیـاء زنـان را از نکـاح منع میکردند، و اینکه قول از حسن و قتاده و سدی و ابی مالک و ابراهیم روایت شده.

گفته‌انـد در خـانه مردی دختری بود در اختیـار او و آن دختر مالی داشت و راغب بازدواج او نبود آن مرد او را در منزل حبس نمود بطمع اینکه بمیرد و مال او را ببرد.

سـدی گفته جـابر بن عبـد اللّه انصاری دختر عموی یتیمی داشت که کور و بـد شـکل بود و از پـدرش مالی بوی رسـیده بود و جابر رغبت نداشت که او را بزنی بگیرد و او را شوهر نمیداد از ترس اینکه شوهرش مال او را ببرد اینکه بود که از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال نمود اینکه آیه نازل گردیـد وَ تَرغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ معنی آیه بر قول اول و سوم (وَ تَرغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ) یعنی از نکـاحهنّ از ازدواج آنهـا بی‌رغبت باشـید (و لاـ تؤتونهن نصـیبهنّ من المیراث) و خواهیـد نصـیب آنهـا را از میراث ندهیـد که مبادا رغبت کند بگرفتن او را بزنیّت غیر شما پس بآنها ظلم کرده‌اید از دو راه: اول ندادن ارث آنها و منع از نکاح آنها [پایان]

صفحه : ۱۷۸

خلاصه آیه بمؤمنین امر فرموده که راجع بـدختران یتیم و پسـران یتیم که ضـعیفند و قادر بر حفظ مالشان نیسـتند بقسط و عدل عمل کنید، اشاره به اینکه که ایتامی که در کفالت شـما میباشـند باید در تربیت آنها و مالشان بخوبی ایسـتادگی کنید که حق آنها تفریط

نشود و بدانيد بر آنچه از عمل خير در باره آنها انجام ميدهيد خدا عالم و دانا است.

وَ إِنِ امرَأَةٌ خافَت مِن بَعلِها نُشُوزاً أَو إِعراضاً فَلا جُناحَ عَلَيهِما أَن يُصلِحا بَينَهُما صُلحاً وَ الصُّلحُ خَيرٌ آيه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضيح نيست، و خلاصه اينكه راجع بحكم نزاع بين زن و شوهر دستور ميدهد كه در جائيكه زن بترسد كه شوهرش از وى اعراض كند (فَلا جُناحَ) يعنى هيچ گناهى نيست كه با هم اصلاح كنند و اگر بينشان اصلاح شود بهتر است.

در تفسير قمى در ذيل آيه بالا گفته اينكه آيه در باره دختر محمّد بن مسلمه كه زن رافع بن خديج بود نازل شد، زن خديج پير شده بود شوهرش رافع با زن جوانى ازدواج كرد رافع اينكه زن را بيشتر از دختر محمّد بن مسلمه دوست ميداشت دختر محمّد بن مسلمه بشوهرش گفت چرا از من اعراض ميكنى و آن زنت را بر من ترجيح ميدهى رافع گفت او زن جوانى است و من از او بيشتر خوشم ميآيد اگر ميل دارى قرار بگذار كه او دو يا سه روز حق داشته باشد و تو يك روز، دختر محمّد بن مسلمه رضايت نداد رافع او را يكبار طلاقش داد و بار ديگر نيز طلاق داد مرتبه سوم دختر محمّد بن مسلمه بشوهرش گفت من راضى نميشوم مگر اينكه بين من و او بمساوات رفتار كنى خدا فرمايد (وَ أُحضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ) دختر محمّد بن مسلم دلش بنصيب خود راضى نشد و بخل بر او غالب گرديد و در نتيجه رافع از او اعراض كرد كه باين امر رضا بشود يا براى سومين مرتبه او را طلاق دهد اينكه بار دختر محمّد بن مسلمه راضى شد و با شوهرش بهمان ترتيبى كه مذاكره شده بود مصالحه كرد

صفحه : ۱۷۹

قوله تعالى (فَلا جُناحَ عَلَيهِما أَن يُصلِحا بَينَهُما صُلحاً وَ الصُّلحُ خَيرٌ) وقتى كه زن رافع راضى شد و استقرار يافت، رافع نتوانست ميانشان بعدالت رفتار كند لذا آيه بعد نازل شد.

وَ لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِيلُوا كُلَّ المَيلِ فَتَذَرُوها كَالمُعَلَّقَةِ مراد از معلّقة اينكه است كه پيش يك زن بيايد و ديگرى را بحال خود گذارد كه نه بيوه و نه شوهردار باشد اينكه رويّه در چنين موردى در صورتى كه زن اقرار كند و راضى باشد (بدون اكراه) بآنچه شوهر با او مصالحه كرده نه بر مرد و نه بر زن عيبى ندارد ولى در صورتى كه زن امتناع كرد مرد ميتواند او را طلاق گويد و يا بين هر دو بمساوات رفتار كند و كار ديگرى در وسع او نيست در كافى باسناد خود از حلبى روايت ميكند كه از حضرت صادق عليه السّلام در باره آيه (وَ إِنِ امرَأَةٌ خافَت مِن بَعلِها نُشُوزاً أَو إِعراضاً) سؤال كردم حضرت فرمود مقصود زنى است كه با مردى بسر ميبرد و آن مرد او را خوش ندارد و باو ميگويد من ميخواهم تو را طلاق بدهم زن ميگويد مكن من خوشم نميآيد كه مرا مورد شماتت قرار دهى ولى در باره حق شب من هر طور ميخواهى رفتار كن و هر حق ديگرى دارم همه را بتو واگذار كردم و مرا بحال خود واگذار اينكه است كه خدا ميفرمايد (فَلا جُناحَ عَلَيهِما أَن يُصلِحا) صلح همين است.

(تفسير الميزان) وَ إِن تُصلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً پس از آنكه خاطرنشان ميكند كه صلح نمودن بين زن و شوهر بهتر است سپس در امر صلح و موافقت كردن تأكيد ميكند كه اگر نيكوكار و متّقى و پرهيزكار باشيد همانا خداوند آمرزنده و مهربان است و بآنچه ميكنيد از موافقت يا مخالفت با همسر خود آگاه است، آيه چنين ارائه ميدهد كه رضايت خدا در صلح است (وَ لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِيلُوا كُلَّ

صفحه : ۱۸۰

(المَيلِ فَتَذَرُوها كَالمُعَلَّقَةِ وَ إِن تُصلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً) از تفسير نورالثقلين بروايت على بن ابراهيم از پدرش از نوح بن شعيب و محمّد بن الحسن كه گفته إبن ابى العوجاء از هشام بن حكم سؤال كرد و گفت آيا خدا حكيم نيست، هشام گفت آرى او احكم الحاكمين است گفت بمن خبر بده از قول او كه گفته (فَانكِحُوا ما طابَ لَكُم مِنَ النِّساءِ مَثنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِن خِفتُم

أَلّا تَعدِلُوا فَواحِدَةً) آيا اينكه حكم واجب نيست، هشام گفت آرى واجب است، إبن ابى العوجاء گفت بمن خبر بده از قوله تعالى (وَ لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ آلخ) كدام حكيم اينكه نحو تكلم ميكند.

چون هشام نتوانست جواب إبن ابى العوجاء را بدهد بسوى مدينه حركت كرد و نزد ابى عبد اللّه عليه السلام وارد گرديد حضرت فرمود هشام براى چه در اينكه موقع كه وقت حج و عمره است آمده‌ئى هشام ميگويد جانم فداى تو باد براى امر مهمّى آمده‌ام، إبن ابى العوجاء از من سؤالى كرده نتوانستم جواب گويم حضرت فرمود آن چه بود هشام گفت قضيّه را باو گفتم حضرت فرمود قول خداى تعالى (فَانكِحُوا ما طابَ لَكُم مِنَ النِّساءِ مَثنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِن خِفتُم أَلّا تَعدِلُوا فَواحِدَةً) يعنى در نفقه، و اما قوله تعالى (وَ لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِيلُوا كُلَّ المَيلِ فَتَذَرُوها كَالمُعَلَّقَةِ) يعنى در مودّت و محبت پس چون هشام با اينكه جواب برگشت و بابن أبو العوجاء خبر داد، گفت قسم بخدا اينكه جواب از خودت نيست.

در مجمع البيان گفته پس از آنكه حق تعالى صلح و نشوز بين زوجين را بيان نمود در عقب آن در آورد كه بشما تكليف نشده آنچه را كه قدرت بر آن نداريد (وَ لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم) يعنى هرگز قدرت نداريد كه در محبت و مودّت در قلب بين زنها مساوات قرار دهيد و لو اينكه حريص باشيد بتمام كوشش زيرا كه اينكه كار (يعنى القاء محبت در قلب) در عهده شما نيست اينكه است كه مكلّف بآن نميباشيد و بر آنچه از عهده شما خارج

صفحه : ۱۸۱

است مؤاخذه نميشويد (إبن عباس- حسن- قتاده) و بقولى (لَن تَستَطِيعُوا) يعنى قدرت نداريد كه در تمام امور از نفقه، كسوه، عطيه، مسكن، صحبت، نيكى، خوش روئى و غير اينها بينشان مساوات نمائيد و مقصود اينكه است كه اينكه طور مساوات بين زنها براى شما مشكل است زيرا كه ميل شما ببعضى از آنها زيادتر است (فَلا تَمِيلُوا كُلَّ المَيلِ) يعنى از آن زنى كه بهواى نفسانى مالك نيستيد او را دوست داريد از وى بتمام جهات عدول نكنيد تا اينكه شما را وادار كند كه بر پيشين آنها بر اداء حق واجبى آنها كه بر شما است از حق قسمت و نفقه و كسوه و معاشرت بمعروف باز دارد (فَتَذَرُوها كَالمُعَلَّقَةِ) يعنى آنرا كه باو ميل نداريد واگذاريد مثل كسيكه نه صاحب شوهر است و نه زن بيوه بى‌شوهر، إبن عباس و حسن و قتاده و غير آنها و همين قول از ابى جعفر و ابى عبد اللّه عليهما السلام نقل شده.

[پايان] و خلاصه اينكه آيات مشعر بر اينكه است كه تعدد زوجات در صورتى جايز است كه مساوات و عدالت بين زنها استوار گردد و كسى كه نتواند بين زنها مساوات را مراعات نمايد بايد بر يك زن قناعت كند در اول سوره فرموده (فَإِن خِفتُم أَلّا تَعدِلُوا فَواحِدَةً) و در اينجا بيان همان آيه است كه (وَ لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا بَينَ النِّساءِ وَ لَو حَرَصتُم فَلا تَمِيلُوا كُلَّ المَيلِ) بعضى خواسته‌اند از جمع بين آيات چنين استفاده كنند كه چون اول عدالت و مساوات بين زنها را واجب گردانيده و مساوات بين آنها بتمام جهات باين ميشود كه در تمام امور از نفقه و كسوه و دوستى و قسمت و باقى امور حتى در ميل نفسانى مراعات عدالت بين زنها بشود و همين‌طور كه آيه ارشاد كرده كه (لَن تَستَطِيعُوا أَن تَعدِلُوا) بر چنين مساواتى كه حتى در ميل نفسانى مراعات شود هرگز قدرت نداريد زيرا كه ميل و محبّت نوعا از تحت اختيار بشر خارج است پس نتيجه اينكه ميشود كه همين طور كه در آيه فرموده (فَواحِدَةً) چون چنين قدرتى نداريد پس نبايد كسى زيادتر از يك زن اختيار كند.

صفحه : ۱۸۲

لكن اينكه استظهار از آيات كه نتيجه‌اش القاء تعدّد زوجات در اسلام باشد درست نيست زيرا كه از اوّل اسلام تا حال بناى متديّنين حتى ائمه طاهرين عليهم السلام بر جواز تعدّد زوجات بوده و عملا نيز هر يك چنانچه تاريخ نشان ميدهد هر يك از آن بزرگواران

چند زن داشتند پس بنابراین باید یا گفته شود که مقصود از عدالت بین زنها در باقی حقوق آنها است مثل نفقه و خوش روئی و باقی جهات زناشوئی زیرا خدای تعالی بامری که از تحت اختیار انسان خارج است تکلیف نمیکند (لا یُکَلِّفُ اللّه نَفساً إِلّا وُسعَها) و محبت و میل نفسانی نوعا از تحت اختیار بشر خارج است.

یا گفته شود مقصود از عدالت که در آیه امر فرموده (أَن تَعدِلُوا) شامل مساوات میل نفسانی هم بشود لکن غرض عدالت واقعی حقیقی نیست که مرد بهیچ یک میل نفسانیش زیادتر از دیگری نباشد بلکه عدالت تقریبی است یعنی نما است بطوری که با هر یک چنین رفتار کند که گمان کند او را خیلی دوست میدارد.

و اینکه قسم توجیه را میتوان از ذیل آیه که فرموده (فَلا تَمِیلُوا کُلَّ المَیلِ فَتَذَرُوها کَالمُعَلَّقَةِ) استخراج نمود زیرا که باین آیه میتوان بین آیات را جمع نمود که خلاصه‌اش چنین میشود که برای مرد تعدّد زوجات را تجویز میکند در صورتی که بتواند مراعات حقوقی که در شرع مقرّر شده از نفقه و کسوه و منزل و غیر اینها را بدرستی انجام دهد و دیگر عدالت و تساوی بین آنها و لو عدالت تقریبی و عملی باشد بین آنها مراعات نماید و اگر بر اینکه تساوی بر خود قدرتی نمی‌بیند بیک زن اکتفاء نماید.

وَ إِن تُصلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللّه کانَ غَفُوراً رَحِیماً اینکه آیه باز گشت بهمان آیات بالا (وَ إِنِ امرَأَةٌ خافَت مِن بَعلِها نُشُوزاً أَو إِعراضاً) مینماید و بمردان تأکید و ترغیب نموده که اگر در اعراض و ناراحتی باصلاح بپردازید و از نفس پرستی خودداری کنید همانا خدای تعالی

صفحه : ۱۸۳

آمرزنده و مهربان است، شاید اشاره باین که اگر شما در موقع ناراحتی گذشت کنید خدای آمرزنده و مهربان است.

وَ إِن یَتَفَرَّقا یُغنِ اللّه کُلًّا مِن سَعَتِهِ وَ کانَ اللّه واسِعاً حَکِیماً و اگر بین زن و شوهر اصلاح نشد و نتوانستند با هم توافق کنند و از هم جدا شدند خدای تعالی هر یک را از سعه رحمتش بی‌نیاز میگرداند، شاید اشاره باین است که ملک خدا وسیع است و نیز غریزه جنسی بین افراد بشر جاری است وقتی نتوانستند با هم سازش نمایند از هم جدا شوند و هر یک با دیگری آمیزش نماید چنانچه تذکره نویسان در تواریخ نوشته‌اند در زمانهای پیش مخصوصا در اعراب وحشی برای زن هیچ ارزش قائل نبودند و هیچ حقّی از ارث یا حقوق زناشوئی برای زن منظور نداشتند و همیشه زن در شکنجه مردهای ستمگر واقع میگردید و همچنین حقوق ایتام صغیر را مراعات نمیکردند و ارث او را میبردند تا وقتی که خورشید اسلام از پشت افق تاریک عربستان طلوع نمود و حقوق عادلانه بین جامعه و تمدّن انسانی تشریع نمود و برای زن حقوقی قائل گردید از ارث و غیره و زن را در تمام شئونات جامعه مگر در بعض اموری که در خور زن نبوده با مردها تساوی قرار داده، از جمله حقوق زناشوئی که برای شوهر حقوقی تعیین فرمود که بایستی زن کاملا مراعات نماید و در مقابل حقوقی نیز برای زن تشریع فرمود که نسبت بزن باید شوهر مراعات نماید و هرگاه زن و شوهر هر یک مراعات حق دیگر را بکند زندگانی عادلانه‌ئی بین آنها برقرار میگردد و بخوشی و کامیابی بسر میبرند، پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حق بزرگی بر سر جامعه مخصوصا بر زنها دارد.

اگر در آیه سوم همین سوره نساء تعدد زوجات را برای مردها جایز گردانید میتوان گفت که آنهم مراعات نوع زنها را در نظر گرفته که بعضی از زنهای بیوه بی‌سرپرست نمانند و نیز حکمتهای دیگری هم دارد مثل کثرت نسل بشر و غیر اینها و چون بر زن اینکه عمل ناگوار است در مقابل عدالت و تساوی

صفحه : ۱۸۴

بین زنها را برای مردان واجب گردانیده چنانچه در اول سوره فرموده (فَإِن خِفتُم أَلّا تَعدِلُوا فَواحِدَةً) که در چنین موردی که بترسید

نتوانید تساوی بین زوجات قرار دهید بایستی بیک زن اکتفاء کنید و در آیه ۱۲۸ (وَ لَن تَستَطِیعُوا أن تَعدِلُوا بَینَ النِّساءِ الخ) آیه ارشاد بر اینکه است که چون قدرت ندارید کاملا- مراعات عدالت بین زنها نمائید اگرچه حریص بر آن باشید پس تمام میلتان را بیک کدام نیندازید و دیگری را کاملا محروم نمائید که مثل زن بی‌شوهر باشد.

و در مورد نشوز و ناسازگاری بین زن و شوهر ببین چه دستور عادلانه حکیمانه مقرر گردانیده اگر از طرف زن باشد بمرد دستور داده که بهر ترتیبی که هست زن را آرام گرداند در سوره نساء آیه ۳۸ قوله تعالی (وَ اللّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهجُرُوهُنَّ الخ) و در آنجائیکه میترسید جدائی بین شما واقع گردد نیز دستور فرموده بقوله تعالی در آیه ۳۹ (وَ إِن خِفتُم شِقاقَ بَینِهِما فَابعَثُوا حَکَماً مِن أَهلِهِ وَ حَکَماً مِن أَهلِها الخ) با اینکه ترتیب اگر باز موافقت بینشان حاصل نگردید در سوره نساء آیه ۱۲۹ فرموده (وَ إِن یَتَفَرَّقا یُغنِ اللّهُ کُلًّا مِن سَعَتِهِ) در چنین موردی است که اگر از هم جدا شوند خداوند هر یک از زن و شوهر را از دیگری بی نیاز میگرداند گویا پس از انجام اینکه وسائل موقع اینکه میرسد که از هم جدا شوند.

و تکرار اینکه آیه دلالت دارد بر اینکه خدا غنی و حمید است و اشاره بآن جا است که فرموده (یُغنِ اللّهُ کُلًّا مِن سَعَتِهِ) یعنی خدا متکفل کفایت زوجین است وَ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ ملک خدا و تحت قیومیت و اقتدار او است آنچه در آسمانها از کرات و آنچه در زمین است و ستارگان و ماه و خورشید و منظومه شمسی و انواع و اقسام ملائکه سماوی و عدد انواع و افراد جمادات و نباتات و حیوانات از موجودات زمینی و غیر اینها که جز حق تعالی عالم بر تمام آنها و کیفیت حدوث و مدت بقاء و عدد انواع و افراد موجودات و خصوصیات آنها کسی مطلع نیست (وَ لا یُحِیطُونَ

صفحه : ۱۸۵

بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ إِلّا بِما شاءَ) مگر بقدریکه بر بعضی از افراد بر جسته خود بیاموزد «سوره بقره آیه ۲۵۶».

وَ لَقَد وَصَّینَا الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ إِیّاکُم أَنِ اتَّقُوا اللّهَ آیه اشاره باهمیّت تقوی و خودداری از ترک آنچه خلاف حکم خدا است و چون تقوی یکی از ملکات حمیده و صفات پسندیده انسانی است در هر نفسی که رسوخ نمود و ملکه گردید صاحبش را از تمام صفات نکوهیده و اوصاف رذیله حیوانیه باز میدارد تقوی بمعنی حقیقی در هر قلبی رسوخ نمود مثل آب پاک تمام قذارات نفسانی را میشوید و آنرا پاک میگرداند و مؤمن متّقی پیرامون هیچ امری که خلاف عقل یا شرع باشد نمیگردد و کیمیای سعادت را در پرتو تقوی باید بدست آورد اینکه است که در آیه فرموده ما بتمام کسانی که بآنها کتاب عطاء کردیم از یهود و نصاری و نیز بشما مؤمنین توصیه و سفارش میکنم (أَنِ اتَّقُوا اللّهَ) خود را متصف بتقوی گردانید.

در مصباح الشریعه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده آنچه را که توصیه کنندگان از اولین و آخرین بآن توصیه و سفارش کرده‌اند جمع کرده در یک کلمه و آن تقوی است قوله تعالی (وَ لَقَد وَصَّینَا الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ إِیّاکُم أَنِ اتَّقُوا اللّهَ) و در آن است کل و جمیع عبادات صالحه و بتقوی رسید آنکه رسید بدرجات عالیه.

وَ إِن تَکفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کانَ اللّهُ غَنِیًّا حَمِیداً یعنی اگر شما کافر گردید همانا آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا است و او بی نیاز از خلق است، و شاید مقصود ترک وصیّت باشد، و شاید مقصود از کفر در اینجا کفران نعمت باشد که هر نعمتی را در مورد خود و بوظیفه‌ئی که باید در باره آن اجراء گردانید بغیر مورد صرف کنند چون آیات راجع بزناشوئی بود و از جمله نعمتهای خدا غریزه جنسی و قانون ازدواج است که بین افراد بشر دائر گردیده و احکامی برای آن تأسیس گردانیده کسیکه اینکه نعمت

صفحه : ۱۸۶

را روی قانون الهی و آن طوری که وظیفه او است انجام ندهد کفران نعمت کرده و اینکه نیز از اقسام کفر در عمل بشمار میآید.

و آیه ارشاد بر اینکه است که اینکه قوانین و شریعت سهله سمحه که بتوسط رسول برای نفع و سعادت شما وضع گردیده اگر بدستورات آن عمل کنید بنفع شما تمام میگردد و اگر نکنید بدانید که آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا و در تصرف او است و خدا از اعمال شما بی‌نیاز است.

إِن یَشَأ یُذهِبکُم أَیُّهَا النّاسُ وَ یَأتِ بِآخَرِینَ وَ کانَ اللّهُ عَلی ذلِکَ قَدِیراً آیه تهدید است و ذات متعال در بیان مالکیت و سعه فیض و عموم قدرت خود بشر را خاطر نشان میکند که بدانید نه طاعت شما باو نفع میبخشد و نه کفر و عصیان شما باو ضرر میزند هر گاه حکمت و صلاح خداوندی ایجاب نماید تمام افراد بشر را میبرد و فانی میگرداند چنانچه در موقع طوفان نوح تمام مردم را بآب هلاک گردانید و افراد دیگری بوجود آورد و چنین کاری برای او آسان است همین طوری که بیک اراده که بلفظ (کن) آمده قوله تعالی (إِنَّما أَمرُهُ إِذا أَرادَ شَیئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ) سوره یس آیه ۸۲، اشاره بسعه نفوذ اراده و حکم او است و گر نه محتاج بلفظی هم نیست آنچه اراده کند فورا موجود میگردد.

در مجمع البیان گفته (إِن یَشَأ یُذهِبکُم أَیُّهَا النّاسُ وَ یَأتِ بِآخَرِینَ) وقتی اینکه آیه نازل گردید حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست بپشت سلمان زد و گفت اینها قوم ایننند یعنی عجمند.

مَن کانَ یُرِیدُ ثَوابَ الدُّنیا فَعِندَ اللّهِ ثَوابُ الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً بَصِیراً چون در آیه بالا تذکر داد که شما اگر متّقی و پرهیزکار باشید یا کافر گردید خدا مالک آسمانها و زمین است و بی‌نیاز از خلق است بطوریکه اگر بخواهد همه شما را میبرد و خلق دیگری میآورد، آیه مشعر بر اینکه است که چون انسان در اعمالش طالب نفع است یا بدست آوردن منافع دنیای دنیّ یا بدست

صفحه : ۱۸۷

آوردن نفع آخرت و سرای باقی است هر کدام که باشد دنیا و آخرت و منافع دنیا و آنچه از دنیا می‌طلبید و آرزوی بدست آوردن آنرا دارید یا طالب ثواب آخرتید هر کدام باشد آن بدست خدای تعالی است و از خزینه احسان او بروز و ظهور میکند پس باید رو باو آرید و از او بخواهید زیرا که هر فضیلتی از خزینه احسان او تراوش مینماید در سوره شوری آیه ۱۹ میفرماید (مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الآخِرَةِ نَزِد لَهُ فِی حَرثِهِ وَ مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن نَصِیبٍ) کسیکه اراده کند زراعت آخرت را ما در زراعت او میافزائیم (یعنی زراعتش را برکت میدهیم و نفعش را زیاد میکنیم و بهر عمل نیک اخروی او را پاداش فراوان میدهیم) و کسیکه مرادش از عمل نفع دنیوی باشد از همان دنیا مرادش را میدهیم لکن در آخرت از عملش نصیبی عاید او نخواهد گردید و خدای تعالی باعمال و افعال و نیات بنده‌گانش بآن حقیقت حقانی بسیطش آگاه است و هم شنوا و هم بینا است، از إبن ابی یعفور روایت میکنند که گفته شنیدم از ابا عبد اللّه علیه السلام که فرمود کسیکه قلبش بدنیا تعلق گرفته تعلق وی بسه خصلت است ۱- همی که فنا پذیر نیست ۲- آرزوئی که درک نمیکند ۳- جاهی که باو نمیرسد.

صفحه : ۱۸۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳۵ تا ۱۴۱]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالقِسطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَو عَلی أَنفُسِکُم أَوِ الوالِدَینِ وَ الأَقرَبِینَ إِن یَکُن غَنِیًّا أَو فَقِیراً فَاللّهُ أَولی بِهِما فَلا

تَتَّبِعُوا الهَوی أن تَعدِلُوا وَ إن تَلوُوا أو تُعرِضُوا فَإِنَّ اللّه کانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِیراً (۱۳۵) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ وَ الکِتابِ الَّذِی أَنزَلَ مِن قَبلُ وَ مَن یَکفُر بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الیَومِ الآخِرِ فَقَد ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً (۱۳۶) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازدادُوا کُفراً لَم یَکُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم وَ لا لِیَهدِیَهُم سَبِیلاً (۱۳۷) بَشِّرِ المُنافِقِینَ بِأَنَّ لَهُم عَذاباً أَلِیماً (۱۳۸) الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ أَ یَبتَغُونَ عِندَهُمُ العِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً (۱۳۹)
وَ قَد نَزَّلَ عَلَیکُم فِی الکِتابِ أَن إِذا سَمِعتُم آیاتِ اللّهِ یُکفَرُ بِها وَ یُستَهزَأُ بِها فَلا تَقعُدُوا مَعَهُم حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ إِنَّکُم إِذاً مِثلُهُم إِنَّ اللّهَ جامِعُ المُنافِقِینَ وَ الکافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً (۱۴۰) الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُم فَإِن کانَ لَکُم فَتحٌ مِنَ اللّهِ قالُوا أَ لَم نَکُن مَعَکُم وَ إِن کانَ لِلکافِرِینَ نَصِیبٌ قالُوا أَ لَم نَستَحوِذ عَلَیکُم وَ نَمنَعکُم مِنَ المُؤمِنِینَ فَاللّهُ یَحکُمُ بَینَکُم یَومَ القِیامَةِ وَ لَن یَجعَلَ اللّهُ لِلکافِرِینَ عَلَی المُؤمِنِینَ سَبِیلاً (۱۴۱)

صفحه : ۱۸۹

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ایستادگان بعدل باشید و ایستادگان باشید بر گواهان (حکم خدا) اگر چه بر ضرر خودتان یا پدر و مادرتان یا خویشاوندانتان تمام شود اگر غنی باشند (مشهود علیه) یا فقیر خدا اولی است بآنها پس متابعت هوای نفس نکنید و از حق عدول ننمائید و اگر زبانهای خودتان را از گواهی راست بپیچانید یا از ادای شهادت اعراض کنید خدا بآنچه میکنید آگاهست [۱۳۵]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بخدا و برسول و بکتابیکه بر رسولش نازل گردانیده و بکتابیکه قبلا فرستاده ایمان آرید و ثابت باشید و کسیکه بخدا و بملائکه او و کتب و رسل او و بقیامت کافر گردد حقیقهً گمراه گردیده گمراهی بسیار دور [۱۳۶]

همانا کسانیکه ایمان آوردند پس از آن کفر ورزیدند سپس ایمان آوردند سپس کفر ورزیدند پس از آن در کفر ازدیاد نمودند خدا آنها را نمیآمرزد و آنها را براه راست هدایت نمیگرداند [۱۳۷]

منافقین را مژده ده که برای آنها عذاب دردناك مهیّا و آماده شد. [۱۳۸]

آن منافقینی که بغیر مؤمنین کافرین را دوستان خود گرفتند آیا نزد کافرین عزّت می‌طلبند همانا که کل عزّت نزد خدا است [۱۳۹]

و بدرستیکه قرآن اینکه حکم را بر شما نازل گردانید که وقتی شنیدید که بآیات خدا کفر آورده شد و باستهزاء گرفته شد (ای مؤمنین) شما با منافقین ننشینید تا وقتی که در حکایتی غیر از آن مشغول گردند و اگر در آنحال با آنها نشینید در آن هنگام شما مثل آنان میگردید همانا خداوند کافرین و منافقین را جمع کند و در جهنم اندازد [۱۴۰]

آن کسانی که انتظار میبرند که بر شما نکبتی واقع شود- پس اگر بر شما از جانب خدا فتحی بوده باشد منافقین بمؤمنین گفتند آیا ما با شما نبودیم- و اگر برای کافرین بهره‌ئی از غلبه بر مؤمنین بوده باشد منافقین بکافرین گفتند آیا ما بر شما غالب نبودیم و شما را از مؤمنین ممنوع گردانیدیم که بر شما غالب گردند همانا خداوند در روز قیامت بین شما مؤمنین و منافقین حکم میکند و هرگز خدا قرار نمیدهد برای کافرین بر مؤمنین راهی (یعنی حجتی) که آنها را ملزم گرداند [۱۴۱]

صفحه : ۱۹۰

توضیح آیات

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالقِسطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَو عَلی أَنفُسِکُم (القسط و الاقساط العدل یقال اقسط الرجل اقساطا اذا عدل و اتی بالقسط) یعنی شیئی را بپای دار در حقیقت عدالت و قوّام فعّال از قیام است و قوّام کسی را گویند که عادت او قیام داشتن بر عمل باشد.

آیه خطاب بمؤمنین است که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید در عدالت و قسط پایدار باشید و بعدالت عمل کنید (قَوّامِینَ بِالقِسطِ) کسانی هستند که بطور اتم و اکمل در تمام امور بعدل و عدالت عمل مینمایند.

عدالت حقیقی چنانچه در کتب اخلاق تشریح شده حدّ وسط بین صفات و اخلاق انسانی است و کسی ممکن است دارای صفت عدالت گردد که دارای چهار فضیلت از صفات حمیده و اخلاق پسندیده گردد: حکمت، شجاعت، عفّت، سخاوت، و از مجموع اینها ملکه و فضیلت عدالت حاصل میگردد. حکمت حدّ وسط بین سفاهت«۱» و بلاهت«۲» است. شجاعت حدّ وسط بین جبن«۳» و تهوّر«۴» است. عفّت حدّ وسط بین خمود«۵» و شره«۶» است. سخاوت حدّ وسط بین بخل و اسراف است.

خلاصه عادل حقیقی کسی را گویند که در تمام امور حدّ وسط را انتخاب کند و تشخیص وسط حقیقی بسیار مشکل است لکن برای ما مسلمانان معیار و میزان شناختن حد وسط همان احکام الهی است که شارع مقدس اسلام برای ما معیّن کرده چنانچه می‌بینیم برای هر عملی از اعمال حکمی مقرر فرموده که اگر ما در تمام امور عمل خود را مطابق همان احکام قرار دهیم اول شخص عادل روی زمین خواهیم گردید.

و چنانچه ظاهر است آیه ناظر بعمل نمودن و معاشرت نمودن بطور عدالت

---

(۱)- استعمال قوه فکریه در امور بی‌فائده

(۲)- تعطیل قوه فکریه

(۳)- ترسیدن بیجا

(۴)- نترسی در موقع ترس

(۵)- تعطیل قوه طبیعیه

(۶)- شکم پرستی و عیاشی

صفحه : ۱۹۱

است که نتیجه و اثر عدالت واقعی است، کسیکه بعدالت متصف گردید تمام اعمالش از قول و فعل عادلانه واقع میگردد.

پس از آنکه حق تعالی یادآوری کرد که بدانید دنیا و آخرت ملك خدا و در تصرف قدرت او است امر فرمود که شما مؤمنین عمل خود را نسبت بدیگران بر وجه عدالت قرار دهید و بر اینکه طور عمل پایدار باشید (شُهَداءَ لِلّهِ) یعنی گواهان برای خدا باشید و برای خدا شهادت دهید (وَ لَو عَلی أَنفُسِکُم) در موقع شهادت حکم بحق و قسط را مراعات نمائید و لو اینکه بضرر خودتان تمام شود در تفسیر قمی از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرموده مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد و از همه واجب‌تر اینکه است که حق بگوید و لو آنکه آن بضرر خودش یا پدر و مادرش باشد و برای خاطر آنها از حق رو گردان نشود أَوِ الوالِدَینِ وَ الأَقرَبِینَ إِن یَکُن غَنِیًّا أَو فَقِیراً فَاللّهُ أَولی بِهِما در اینکه آیه در امر شهادت تأکید بلیغ نموده که شهادت را بعدل و قسط لوجه اللّه بپای دارید و لو اینکه شهادت یعنی اقرار بحق بر ضرر خودتان یا ضرر پدر و مادرتان باشد اگر اینها غنی باشند شما برای تمتع و فائده بدست آوردن خود شهادت بناحق ندهید و اگر اینها فقیر باشند برای ترحّم و ارفاق بآنان نیز شهادت برخلاف ندهید زیرا که خدا اولی است که بآنها ترحم نماید و امور آنها را کفایت کند.

فَلا تَتَّبِعُوا الهَوى أن تَعدِلُوا پس شـما نبايـد تابع هوى و دل خواهى خود باشـيد و از روى هواى نفسانى شـهادت بناحق بدهيد بگمان اينكه در مورد پدر و مادر مراعات مصلحت و كمك بآنها كرده باشيد بلكه بايد در شهادت در هر موردى كه باشد مراعات عدالت نمائيد و براى خدا و خوشنودى او شهادت دهيد.

وَ إِن تَلوُوا أَو تُعرِضُوا فَإِنَّ اللّه كانَ بِما تَعمَلُونَ خَبِيراً آيه تهديد است كه هرگاه زبان خود را در شهادت بحق بگردانيد يعنى

صفحه : ۱۹۲

برخلاف شـهادت دهيد يا از شـهادت دادن بحق اعراض نمائيد. شايد مقصود كتمان شهادت باشد كه دو موردى كه بايد شهادت بر ضرر خود يـا اقربـاى خود بدهيـد اعراض كنيـد بايـد بدانيـد كه خداونـد بآنچه ميكنيـد از شـهادات يا غير آن آگاه است و در مورد مجازات واقع ميگرديد.

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الكِتابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلى رَسُولِهِ وَ الكِتابِ الَّذِي أَنزَلَ مِن قَبلُ[سـخنان مفسـرين در توجيه آيه] ۱- بقـولى خطـاب بآنكسـانى اسـت كـه شــهادتين گفتهانــد و بخـدا و برسـول و معـاد اجمالاـ ايمـان آوردهانـد آيـه امر فرمـوده كه بخصوصـيات معارف الهى و بصفات والاى خداوندى از عموم قدرت و احاطه علميه حق تعالى و خصوصيت و مقام انبياء و كتابهاى آسـمانى مثل تورات و انجيل و غير اينها و خصوصـيات قرآن و اعجاز آن و باقى معارف ايمان حقيقى آريد و بايمان اجمالى قناعت نكنيد كه آن كافى نيست.

۲- خطـاب باهـل كتـاب است كه آنـان ببعض كتاب و رسولان ايمان آوردنـد و ببعضـى كافر شدنـد (وَ يَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَكفُرُ بِبَعضٍ) آيه امر نموده كه بخـدا و رسول او محمّـد صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم و قرآن و بتمـام كتبى كه پيش از شـما نازل گرديـده ايمان آريد ۳- خطاب بمنافقين است كه شمائى كه بزبان از روى نفاق ايمان آوردهايد بقلب هم از روى اخلاص ايمان آريد.

وَ مَن يَكفُر بِـاللّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُـلِهِ وَ اليَومِ الآخِرِ فَقَـد ضَلَّ ضَلالًا بَعِيـداً و كسـيكه بيكى از اينها كه در آيه ذكر شـد بخـدا و پيمبران و كتابهاى آسـمانى كافر گرديد و محمّد صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم و قرآن و معاد و قيامت را انكار نمود همانا چنين كسى گمراه گرديده و از جاده حق تعالى منحرف شده.

و ممكن است گفته شود خطـاب بمؤمنين است كه شـمائى كه ايمـان آوردهايـد از قبـل تقوى و عمـل صالـح ايمـان را در قلب خود تمركز دهيد كه در قلبتان نفوذ

صفحه : ۱۹۳

نمايـد و مسـتقرّ گردد تا اينكه نفس امّاره و شـيطان شـما را بيراهه نبرد و نسـبت ببعض مقدّسات دين دچار شك و ترديد گرديد كه هرگاه بيكى از وجود ملائكه يا نسـبت ببعض كتب الهى يا ببعضـى از پيمبران يا راجع بمعاد شكّى عارض شما گرديد از دين خارج گشـته و كـافر ميگرديـد و در گمراهى بعيـد واقع ميشويـد در تفسـير كشف الاسـرار در توجيه آيه (يـا أَيُّهَـا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ) گفته ايمـان دو قسم است يكى از روى برهـان و يكى از روى عيـان، برهـان اوّل راه اسـتدلال است، عيـانى يافت روز وصال است، برهـانى اسـتعمال دلائـل عقول است، عيـانى رسـيدن بـدرجات وصول است، از روى اشارت گويـد اى شـما كه ايمان برهانى بـدست داريد بكوشـيد تا بايمان عيانى رسـيد، ايمان عيانى چيست، بچشم اجابت فرا مجيب نگريسـتن، بچشم انفراد فرا فرد نگرسـتن بچشم حضور فرا حاضـر نگريسـتن، بـدورى از خود نزديكى حق را نزديك بودن و بغيبت از خود حضور وى را بكرم حاضـر بودن، وى جلّ جلاله نه از قاصـدان دور است، نه از مريـدان غائب، عزّ جلاله ميگويد (وَ نَحنُ أَقرَبُ إِلَيهِ مِن حَبلِ الوَرِيدِ) پير طريقت گفت خداوندا موجود نفسـهاى جوانمردانى، حاضـر دلهاى ذاكرانى از نزديك نشان ميدهند و برتر از آنى و از دورت ميپندارند و نزديكتر

از جانى.

گفتم صنما مگر كه جانان منى اكنون كه همى نگه كنم جان منى

و توجيه اول اگر چه بسياق آيه نزديك‌تر مينمايد لكن توجيه اخير بحقيقت مناسب‌تر است، و نيز مؤيّد اينكه توجيه آيه بعد است كه فرموده:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازدادُوا كُفراً لَم يَكُنِ اللّهُ لِيَغفِرَ لَهُم وَ لا لِيَهدِيَهُم سَبِيلًا اگر كسانيكه ايمان آورده بودند ايمان در قلبشان تمركز پيدا نموده بود و از روى حقيقت و دانسته گى ايمان آورده بودند هرگز ايمانشان تبديل بكفر نميگرديد

صفحه : ۱۹۴

شيخ طبرسى رحمهٔ اللّه عليه در جامع الجوامع در تفسير آيه بالا گفته است (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا) آنها يهودند كه بموسى [ع] و تورات ايمان آوردند سپس بسبب كفرشان بمحمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بر كفرشان افزودند (ثُمَّ آمَنُوا) يعنى آنهائى كه از نصارى بعيسى [ع] و انجيل ايمان آوردند پس از آن از جهت كفرشان بمحمد [ص] كافر شدند پس از آن بقرآن كافر گرديدند و بر كفرشان افزوده گرديد.

و بقولى آيه در باره جماعتى از اهل كتاب نازل شده كه آنها براى بشك انداختن مسلمانها اوّل اظهار ايمان كردند سپس اظهار كفر نمودند و ما در ذيل آيه قوله تعالى (آمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجهَ النَّهارِ وَ اكفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ) راجع بآيه بيانى كرده‌ايم.

و بقولى آنان منافقين بودند كه اظهار ايمان بمحمد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كردند پس از آن كافر شدند و باز باو ايمان آوردند و بعد كافر گرديدند پس اينها باصرارشان بر كفر بر كفرشان افزوده گرديد تا مردند.

و إبن عبّاس گفته در اينكه آيه داخل است هر منافقى كه در عهد نبى [ص] بود لَم يَكُنِ اللّهُ لِيَغفِرَ لَهُم وَ لا لِيَهدِيَهُم سَبِيلًا چنين مردمانى را خدا نميآمرزد و آنها را براه راست هدايت نميگرداند در اينكه آيه غفران و هدايت را كه لطف است به (لام ليغفر) كه براى مبالغه آمده مؤكّد ميگرداند كه شامل متصفين باين صفات نميگردد و آنان از مغفرت و هدايت محرومند.

[پايان] بَشِّرِ المُنافِقِينَ بِأَنَّ لَهُم عَذاباً أَلِيماً اى رسول بمنافقين خبر بده كه براى آنها عذاب دردناك آماده شده.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الكافِرِينَ أَولِياءَ مِن دُونِ المُؤمِنِينَ أَ يَبتَغُونَ عِندَهُمُ العِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً (عزّهٔ) بمعنى شدّت و صلابت است و چيز كمياب را نيز عزيز گويند

صفحه : ۱۹۵

براى اينكه بر طالبش دشوار و سخت است.

مژده ده بآن منافقينى كه كافرين را دوستان خود گرفتند نه مؤمنين را آيا اينكه منافقين از كافرين عزّت مى‌طلبند يعنى چنين گمان ميكنند كه بمتابعت آنها ثروت‌مند و عزيز و غالب ميگردند.

همزه (أَ يَبتَغُونَ) استفهام انكارى است يعنى گمان آنها غلط است بلكه تمام عزت حقيقى مخصوص بخدا است و مؤمنين از جهت ايمانشان عزت دارند قوله تعالى (وَ لِلّهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلمُؤمِنِينَ) سوره منافقون آيه ۸.

فى كهوَ قَد نَزَّلَ عَلَيكُم فِي الكِتابِ أَن إِذا سَمِعتُم آياتِ اللّهِ يُكفَرُ بِها وَ يُستَهزَأُ بِها فَلا تَقعُدُوا مَعَهُم حَتّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيرِهِ آيه

بمسلمین یادآوری میکند که ما قبلا در آیات پیش نازل کردیم که وقتی شما برخورد بکفار کردید و شنیدید که بآیات خدا (قرآن) استهزاء و سخریه میکنند با آنها ننشینید و بگذرید تا وقتی که مشغول صحبت دیگری شوند و ظاهرا آیه ۶۷ در سوره انعام اشاره بقوله تعالی است (وَ إِذا رَأَیتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا فَأَعرِض عَنهُم حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ الخ) سوره انعام در مکه نازل شده و سوره نساء در مدینه فرود آمده.

مفسرین گفته‌اند چون منافقین با یهودیان و کافرین می‌نشستند بقرآن طعن می‌زنند و در مسلمانی مسلمانان عیب جوئی میکردند خدای تعالی اینکه آیات را نازل گرداند و آنها را نهی فرمود.

گفته‌اند که ضحاك از إبن عباس نقل کرده که گفته تمام محدثان و مبتدعیان تا روز قیامت در اینکه آیه داخلند.

فی که (إِنَّکُم إِذاً مِثلُهُم) یعنی با آنها ننشینید که در گناه مثل آنها میگردید یعنی اگر با آنها بنشینید در چنین حالیکه بر مسلمانان استهزاء میکنند در آنهنگام شما در خلاف و خطاء مثل آنان میگردید.

اذا از عمل الغاء گردیده زیرا که در میان مبتدا و خبر واقع شده و گفته‌اند

صفحه : ۱۹۶

در اینجا جزاء شرطی محذوف است و در معنی چنین میشود (فان تقعدوا معهم انکم اذن مثلهم) اگر با آنها بنشینید مثل آنها میگردید، و نظیر همین آیه است که در حدیث فرموده

(من تشبّه بقوم فهو منهم)

کسیکه خود را شبیه بقومی کند از آنها محسوب میگردد، و نیز قوله علیه السّلام

(من احب عمل قوم خیرا کان او شرا کان کمن عمله)

کسیکه دوست دارد عمل قومی را خواه خیر و خوب باشد یا شر مانند کسی ماند که آن عمل را نموده، و نیز قوله علیه السّلام

(من مشی مع ظالم فقد اجرم)

کسیکه با ستمکار مشی و همراهی کند گنهکار گردیده قال اللّه تعالی (وَ لا تَرکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ)فی که إِنَّ اللّهَ جامِعُ المُنافِقِینَ وَ الکافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً خدای تعالی منافقین و کافرین را با هم در جهنم جمع خواهد نمود، منافقین آنهایند که بزبان اظهار ایمان میکنند و بزبان نیز شهادتین میگویند لکن در باطن منکرند و در عصر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منافقین برای حفظ جان و مالشان و برای بدست آوردن غنیمت حتی با مؤمنین بجهاد میرفتند که اگر فتح و مظفریت نصیب مسلمانها شد آنها باسم مسلمانی غنیمت ببرند و هر گاه علامت شکست ظاهر میشد از جنگ فرار میکردند و در کفار داخل میگردیدند اینکه است که در سوره نساء آیه ۱۴۴ فرموده (إِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّركِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ) الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُم فَإِن کانَ لَکُم فَتحٌ مِنَ اللّهِ قالُوا أَ لَم نَکُن مَعَکُم ظاهرا (الَّذِینَ) صفت منافقین است که چون آنان غالبا باجبار از ترس شمشیر مؤمنین یا بطمع اسلام می‌آوردند و در باطن دشمن اسلام و مؤمنین بودند و انتظار میکشیدند که آفات و بلیّاتی بمؤمنین و برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اصابت نماید، و گفته‌اند در آیه کلامی محذوف است و در معنی چنین میشود (الّذین یتربصون بکم ایّها المؤمنون) احد الامرین یا فتح و ظفر و یا (دائِرَةُ السَّوءِ) یعنی ای مؤمنین منافقین انتظار میکشند یکی از دو چیز را یا فتح و ظفر که اگر از جانب

صفحه : ۱۹۷

خدا فتح رسید گویند آیا ما با شما نبودیم.

وَ إِن کانَ لِلکافِرِینَ نَصِیبٌ قالُوا أَ لَم نَستَحوِذ عَلَیکُم وَ نَمنَعکُم مِنَ المُؤمِنِینَ و اگر مظفریت نصیب کافرین گردید بکافرین میگویند

بجاسوسى ما كه از اسرار آنها بشما خبر ميداديم شما ظفر يافتيد و شما را از آسيب و ضرر مسلمين حفظ نموديم.

فَاللّهُ يَحكُمُ بَينَكُم يَومَ القِيامَةِ وَ لَن يَجعَلَ اللّهُ لِلكافِرِينَ عَلَى المُؤمِنِينَ سَبِيلًا و خدا در قيامت بين شما مؤمنين و كافرين و منافقين حكم ميكنـد و هر كسـى را در خور اعمال و عقايـد و افعالش پاداش ميدهد و هرگز خدا قرار نميدهد كه كافرين بر مؤمنين راه يابند يعنى ظفر و غلبه بر مؤمنين پيـدا نخواهند نمود، و بعضـى از مفسـرين گفته سبيل حجت است هرگز خدا كافرين را بر مؤمنين حجت ندهد از حضـرت امير المؤمنين عليه السّـلام و إبن عباس روايت شـده كه گفته‌انـد در قيامت كافرين را بر مؤمنين نزد خـدا حجتى نباشد تا آنكه نزد خدا حكومت كنند.

صفحه : ۱۹۸

[سوره النساء (۴): آيات ۱۴۲ تا ۱۵۱]

اشاره

إِنَّ المُنـافِقِينَ يُخادِعُونَ اللّهَ وَ هُوَ خادِعُهُم وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النّاسَ وَ لا يَـذكُرُونَ اللّهَ إِلّا قَلِيلًا (۱۴۲) مُذَبذَبِينَ بَينَ ذلِكَ لا إِلى هؤُلاءِ وَ لا إِلى هؤُلاءِ وَ مَن يُضلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً (۱۴۳) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الكافِرِينَ أَولِياءَ مِن دُونِ المُؤمِنِينَ أَ تُرِيدُونَ أَن تَجعَلُوا لِلّهِ عَلَيكُم سُـلطاناً مُبِيناً (۱۴۴) إِنَّ المُنافِقِينَ فِى الدَّركِ الأَسـفَلِ مِنَ النّارِ وَ لَن تَجِدَ لَهُم نَصِيراً (۱۴۵) إِلّا الَّذِينَ تابُوا وَ أَصلَحُوا وَ اعتَصَمُوا بِاللّهِ وَ أَخلَصُوا دِينَهُم لِلّهِ فَأُولئِكَ مَعَ المُؤمِنِينَ وَ سَوفَ يُؤتِ اللّهُ المُؤمِنِينَ أَجراً عَظِيماً (۱۴۶)

ما يَفعَلُ اللّهُ بِعَـذابِكُم إِن شَـكَرتُم وَ آمَنتُم وَ كانَ اللّهُ شاكِراً عَلِيماً (۱۴۷) لا يُحِبُّ اللّهُ الجَهرَ بِالسُّوءِ مِنَ القَولِ إِلّا مَن ظُلِمَ وَ كانَ اللّهُ سَمِيعاً عَلِيماً (۱۴۸) إِن تُبدُوا خَيراً أَو تُخفُوهُ أَو تَعفُوا عَن سُوءٍ فَإِنَّ اللّهَ كانَ عَفُوًّا قَدِيراً (۱۴۹) إِنَّ الَّذِينَ يَكفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَينَ اللّهِ وَ رُسُـلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَكفُرُ بِبَعضٍ وَ يُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَينَ ذلِكَ سَبِيلًا (۱۵۰) أُولئِكَ هُمُ الكافِرُونَ حَقًّا وَ أَعتَدنا لِلكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً (۱۵۱)

صفحه : ۱۹۹

[ترجمه]

بدرستيكه منافقين مكر ميكنند با دوستان خدا و خدا جزاء دهنده آنها است بر مكر و فريبشان و وقتى برميخيزند براى نماز ميايستند با كسالت براى نشان دادن بمردم نماز ميخوانند و خدا را ياد نميكنند مگر كمى [۱۴۲]

بين مؤمنين و كافرين مرددنـد نه بسوى مؤمنين يك دل ميرونـد و نه بسوى كافرين و كسـى را كه خدا گمراه گردانيد هرگز تو براى آنها راهى نمييابى [۱۴۳]

اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد كافرين را بغير مؤمنين دوستان خود نگيريد آيا اراده داريد كه قرار دهيد از براى خدا بر عذاب خودتان حجتى روشن [۱۴۴]

همانا منافقين در پائين‌تر درجه از آتش ميباشند و هرگز تو براى آنها يارى كننده‌ئى نمييابى [۱۴۵]

مگر آنهـائيكه تـوبه كردنـد و خود را اصـلاح گردانيدنـد و بخـدا تمسّـك كردنـد و دينشـان را براى خـدا خـالص گردانيدنـد چنين جماعتى با مؤمنين ميباشند و بزودى خدا بمؤمنين اجر بزرگ عطاء مينمايد [۱۴۶]

اگر شکر کردید و ایمان آوردید خدا شما را عذاب نمیکند و او قبول شکر کننده و دانا است [۱۴۷]

خدا دوست نمیدارد آشکارا کردن سخن بد را مگر آشکارا کردن کسی که بر وی ستم شده باشد و همانا خدا شنوا و عالم است [۱۴۸]

اگر نیکی را ظاهر گردانید یا مخفی کنید یا از جرم کسی عفو کنید پس بدرستیکه خدا عفو کننده و توانا است [۱۴۹]

کسانیکه بخدا و پیغمبران او کافر شدند و میخواهند بین خدا و پیغمبران او جدائی اندازند و میگویند ببعضی ایمان میآوریم و ببعضی کافر میشویم و مرادشان اینست که بین ایمان و کفر فرا گیرند راهی را [۱۵۰]

چنین مردمانی حقّا و بحقیقت کافرند و برای کافرین عذاب خوار کننده مهیّا کرده‌ایم [۱۵۱]

.

صفحه : ۲۰۰

توضیح آیات

إِنَّ الْمُنافِقِینَ یُخادِعُونَ اللّهَ وَ هُوَ خادِعُهُم از جمله صفات رذیله منافقین اینکه است که با دوستان خدا خدعه و مکر میکنند یعنی معامله خدعه میکنند و گفته‌اند مقصود از خدعه با خدا خدعه با پیغمبر خدا است که چنانچه گفته شد نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میآیند و برای اینکه جان و مالشان محفوظ ماند شهادتین میگویند و در باطن ایمان ندارند و خدعه با رسول خدعه با خدا است چنانچه در سورهٔ الفتح آیه ۱۰ فرموده (إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ یَدُ اللّهِ فَوقَ أَیدِیهِم) که تنزیلا دست پیمبرش را بجای دست کبریائی خودش بشمار آورده، در اینجا نیز خدعه با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را خدعه با خودش نامیده یا اینکه بحذف مضاف است مثل (وَ سئَلِ القَریَةَ) یعنی اهل القریهٔ.

و در قوله تعالی (وَ هُوَ خادِعُهُم) جمله حالیه است منافقین بگمان خودشان با خدا خدعه میکنند در حالیکه خدا با آنها خدعه میزند، در اینجا در قوله تعالی (وَ هُوَ خادِعُهُم) دو احتمال داده شده یکی خدای تعالی با آنها معامله خدعه کنندگان میکند هم در دنیا و هم در آخرت و بالاخره در دنیا و آخرت نفاق منافقین را ظاهر میگرداند و عذاب الیم در آخرت برای آنها مهیّا گردانیده، و دیگر جزاء خدعه را خدعه گفته از باب مشاکلت مثل قوله تعالی (جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ) و نیز قوله تعالی (وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللّهُ) و بعضی از مفسرین گفته‌اند از آنچه کار خدا صورت خدعه دارد اینکه است که آنها را در دنیا واگذارده که حیات و نعمت دهد و برسول گفته که احکام اسلام را بر آنان جاری فرماید با اینکه میداند آنها کافرند و ایمان نمیآورند، و اما خدعه با آنها در قیامت اینکه است که آنها را واگذارند تا بعقب مؤمنین میروند و از عقبات میگذرند تا بدر بهشت میرسند و چون بدر بهشت رسند زبانه آتش جهنم

صفحه : ۲۰۱

آنها را بخود کشید.

[پایان] وَ إِذا قامُوا إِلَی الصَّلاةِ قامُوا کُسالی یُراؤُنَ النّاسَ وَ لا یَذکُرُونَ اللّهَ إِلّا قَلِیلًا در اینکه آیه دو صفت دیگر از اوصاف نکوهیده کافرین را یادآوری مینماید یکی آنکه وقتی بنماز می‌ایستند بطور کسالت و سستی میایستند زیرا که برای اطاعت امر خدا نماز نمیخوانند بلکه برای نمایش دادن بخلق که ما از مؤمنین میباشیم می‌ایستند.

و دیگر آنکه اینان چنینند که یاد خدا نمیکنند مگر کمی شاید مقصود از (قَلِیلًا) همین باشد که بعضی گفته‌اند منافقین وقتی بنماز

می‌ایستادند فقط تکبیر را بلند میگفتند که مردم گمان کنند نماز میخوانند و اگر دلهای منافقین با خدا بود یعنی ایمان بخدا داشتند البته بسیار یاد خدا را میکردند.

گفته‌اند کسی عبد الکریم بن ابی العوجاء را که دید نماز میخواند باو گفت اینکه عمل مخالف طریق تو است، گفت (عادهٔ البلد و ریاضهٔ الجسد و حمایهٔ الاهل و الولد) یعنی عادت اهل شهر است و ریاضت بدن و حمایت اهل و ولد است.

مُذَبـذَبِینَ بَینَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ در مجمع البیان گفته، میگویند (ذبذبته فتذبذب) یعنی یک چیزی را حرکت دادم و بحرکت درآمد، اینکه مثل حرکت دادن چیزی است که بجائی بسته‌گی داشته است.

[پایان] و مذبذب عبارت از چیزی است که بین دو طرف باشد بدون اینکه بیکی بسته‌گی داشته باشد و اینکه یکی دیگر از صفات منافقین است که آنها (مذبذب) بین ایمان و کفرند نه داخل در کفارند که از آنها محسوب گردند و نه داخل در مؤمنین میباشند زیرا که آنها فقط بظاهر دعوی اسلام میکنند و در باطن خالی از ایمانند.

وَ مَن یُضلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا و چون منافقین در اثر نفاقشان با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مؤمنین خود را از هدایت

صفحه : ۲۰۲

خدائی محروم گردانیدند خدا آنها را از هدایت شدن بطریق اسلام و راه یافتن بسوی حقیقت توحیدی بی‌نصیب گردانیده و وقتی کسی را خدا گمراه گردانید پس تو که رسولی برای هدایت یافتن آنها راهی نمییابی، اشاره به اینکه که کسی را که خدا هدایت نکرد تو راهی نداری که او را بطریق اسلام واقعی و توحید حقیقی راه نمائی کنی اینکه است که منافقین بین دو راه ضلالت و گمراهی مانده‌اند و اینکه خود عذاب سختی است که آدمی همیشه بین دو امر مهم مردد باشد و بهیچ طرف مطمئن نگردد.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الکافِرِینَ أَولِیاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِینَ آیه خطاب بمؤمنین است که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید کافرین را بغیر مؤمنین دوستان خود قرار ندهید یعنی اگر واقعا ایمان آورده‌اید باید با مؤمنین دوستی بیندازید که دوستان هم باشید و یکدیگر را کمک و یاری کنید أَ تُرِیدُونَ أَن تَجعَلُوا لِلّهِ عَلَیکُم سُلطاناً مُبِیناً (سلطان) بمعنی حجّت و دلیل است، همزه استفهام در مقام انکار و سرزنش آمده، شاید آیه بمؤمنین خاطرنشان میکند که اگر با کافرین دوستی انداختید گویا می‌خواهید برای خدا حجّتی بر ضرر خودتان آرید یعنی اگر چنین کنید برای خدا حجّتی بر ضرر خودتان قرار داده‌اید که شما را عذاب بفرماید باین دلیل که از کفّار محسوب هستید.

إِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ (درک) بفتح دال و راء و گاهی هم بسکون راء قرائت شده.

راغب گفته (درک) مثل درج پله نردبان است درج باعتبار صعود یعنی بالا رفتن و درک باعتبار نزول پائین آمدن است اینکه است که مقامات بهشت را درجات گفته‌اند و در مورد جهنم درکات گفته میشود و از نظر اینکه در آتش پائین آمدن منظور شده جهنم را (هاوِیَهٌ) از هویّ بمعنی فرود آمدن نامیده‌اند. [پایان]

صفحه : ۲۰۳

خلاصه آیه در مقام بیان عاقبت و سر انجام اعمال منافقین است که نفاقشان چنان پستی و نزول برای آنان ایجاب نموده که پائین درکات جهنم را منزل و فرودگاه آنها گردانیده.

در کشف الاسرار گفته آورده‌اند که منافقین را بدوزخ فرستند، در درک اول، مالک گوید (یا نار خذیهم) ای آتش آنها را بگیر آتش گوید ولایت ما بر زبان است و بر زبان وی هر چند بمجاز باشد کلمه توحید رانده و راه را بما فرو گرفته، بدرک دوم رسد آتش همین گوید تا برسد بدرک هشتم چون بدرک هشتم رسد آتش گوید ولایت ما بر دل است نه بر زبان، بیار تا از دل چه نشان

داری و در دل وی جز نشان شرک و کفر نباشد، آتش دروی گیرد اینکه است که (رَبِّ العِزَّةِ گفت (إِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ).

[پایان] وَ لَن تَجِدَ لَهُم نَصِیراً ای رسول تو هرگز برای آنان نمییابی کسی را که یاور آنها باشد و عذاب را از آنان بردارد.

از عبد اللّه بن عمر نقل میکنند که گفته سه گروهند که در قیامت عذاب آنها سخت‌تر از عذاب دیگران است: ۱- منافقین که در باره آنها است (إِنَّ المُنافِقِینَ فِی الدَّرکِ الأَسفَلِ مِنَ النّارِ) ۲- آنهائیکه بمائده عیسی بن مریم (ع) کافر شدند که در باره آنها گفته (فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ) ۳- در باره آل فرعون که فرموده (أَدخِلُوا آلَ فِرعَونَ أَشَدَّ العَذابِ).

و گفته‌اند در منافق سه صفت است که بآن شناخته میشود و لو اینکه نماز کند و روزه بگیرد و ادّعای اسلام کند. ۱- چون سخن گوید دروغ گوید.

۲- چون وعده کند خلاف وعده نماید. ۳- چون او را امین دانند خیانت کند اینها علامت نفاق است و آدم منافق باین صفات از مؤمنین جدا میگردد.

إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصلَحُوا وَ اعتَصَمُوا بِاللّهِ وَ أَخلَصُوا دِینَهُم لِلّهِ پس از آنکه در آیات بالا وعید سخت بمنافقین داده اینکه آیه از منافقین

صفحه : ۲۰۴

استثناء میکند آنهائی را که متّصف بچند صفت گردند: ۱- توبه و بازگشت کنند از نفاق بسوی ایمان و توبه تنها و لو اینکه گفته شود چنانچه در محلّش بیان شده فقط پشیمانی و عزم بر عدم رجوع بگناه باشد چنانچه از آیه استفاده میشود در مورد منافقین بتنهائی کافی نیست زیرا که نفاق در قلب منافق ریشه دوانده اینکه است که پس از (تابُوا) فرموده (وَ أَصلَحُوا).

دوم از عملی که منافق باید انجام دهد اینکه است که قلب و سریره خود را اصلاح کند که ماده نفاق ریشه کن گردد و چون خود منافق بقدرت خود چنین قدرتی ندارد که خود را اصلاح کند فرموده ((وَ اعتَصَمُوا بِاللّهِ) بخدا چنگ بزند و از او یاری بخواهد.

و چنگ زدن بخدا و تمسّک باو باین است که دین را برای او خالص کند و بدستور رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و احکام قرآن عمل نماید اگر باین سه مطلبی که گفته شد عمل نمود آنوقت از آن مؤمنینی خواهد گردید که در باره آنها است (فَمَن یَکفُر بِالطّاغُوتِ وَ یُؤمِن بِاللّهِ فَقَدِ استَمسَکَ بِالعُروَةِ الوُثقی لَا انفِصامَ لَها) آیة الکرسی، یعنی کسیکه بطاغوت کافر گردید و بخدا ایمان آورد حقیقهً چنگ زده بریسمان محکمی که گسسته گی ندارد.

فَأُولئِکَ مَعَ المُؤمِنِینَ وَ سَوفَ یُؤتِ اللّهُ المُؤمِنِینَ أَجراً عَظِیماً از سیاق آیات بر میآید که مقصود از مؤمنین در اینجا مؤمنین خلّص میباشند که در آیات بعضی از صفات آنها را خاطر نشان کرده مثل قوله تعالی در اول سورهٔ المؤمنون که فرموده (قَد أَفلَحَ المُؤمِنُونَ الَّذِینَ هُم فِی صَلاتِهِم خاشِعُونَ الخ) و نیز آیات دیگر که در اوصاف مؤمن واقعی یادآور شده.

خلاصه آیه تذکر میدهد که اگر منافقین با همین اوصافی که گفته شد بازگشت نمودند با مؤمنینند و از جمله مؤمنین و داخل در آنهایند و بمؤمنین بزودی پاداش بزرگ داده میشود.

صفحه : ۲۰۵

ما یَفعَلُ اللّهُ بِعَذابِکُم إِن شَکَرتُم وَ آمَنتُم وَ کانَ اللّهُ شاکِراً عَلِیماً از آیه چنین مینماید که خطاب بمنافقین باشد زیرا که آیات پیش در باره آنها فرود آمده و ظاهرا در اینکه آیه اشاره باین است که خدا احتیاجی بشما و عمل شما ندارد و نمیخواهد شما را عذاب کند همان نفاق و کفر شما است که عذاب را برای شما ایجاب مینماید و اگر شما شکر نعمتهائی که در دست دارید بنمائید که شاید

کنایه از نعمت اسلام است که در دسترس شما گذارده شده (وَ آمَنتُم) و ایمان واقعی آوردید خدای رئوف مهربان شکر شما را قبول میکند.

بعضی از مفسرین گفته روی خطاب بمؤمنین جریان دارد لکن ظاهرا اینکه معنی بنظر درست نمیآید زیرا که مؤمنین کسانی میباشند که هم ایمان دارند و هم شکر گذارند و اینکه نسبت بآنها بان شرطیه گفته شود اگر شکر کردید و ایمان آوردید خدا شما را عذاب نمیکند تحصیل حاصل است، بکسی اینکه جمله (إِن شَکَرتُم وَ آمَنتُم) گفته میشود که نه ایمان آورده باشد و نه شکر گذار باشد (و اللّه عالم باسرار کلامه.

لا یُحِبُّ اللّهُ الجَهرَ بِالسُّوءِ مِنَ القَولِ إِلّا مَن ظُلِمَ خدا دوست نمیدارد ظاهر کردن بدی کسی را بزبان یعنی عیب کسی را فاش گرداند مگر کسیکه بر وی ستم شده باشد که بر ظالم نفرین کند یا نزد قاضی و حاکم تظلّم نماید که حقّش را از ظالم بگیرند.

و میتوان گفت در مورد تظلّم حرمت غیبت برداشته میشود زیرا که آیه مطلق است خواه در مورد انتقام از ظالم باشد یا فقط برای اینکه وقتی مظلوم از ظالم شکایت کرد و بد گوئی کرد و لو نزد قاضی نباشد قدری دلش تسلی میاید لکن در صورتی جایز است که دروغ و بهتان در او نباشد، و در روایتی است که شخصی جمعی را ضیافت نمود و طعامی نزد آنها حاضر نکرد آنها هر جا میرسیدند از بیمروتی او شکایت میکردند و مردم ایشان را بر اینکه شکایت عتاب مینمودند اینکه آیه در عذر آن جماعت نازل شد.

صفحه : ۲۰۶

در مجمع البیان در معنی اینکه کلام از مفسرین چند قول نقل کرده:

۱- در مورد یاری خواستن جایز نیست کسی دشنام گوید مگر کسی که بر وی ستم شده باشد برای چنین کسی طوری نیست که تا آنجائیکه دین اجازه داده از جور ظالم یاری بجوید.

[حسن و سدی] و از ابی جعفر علیه السّلام نیز همین طور روایت شده و نظیر او است قوله تعالی (وَ انتَصَرُوا مِن بَعدِ ما ظُلِمُوا).

۲- خدا دوست ندارد بلند نفرین کردن بر کسی را مگر بر آنکسی که ستم شده باشد یعنی در اینکه صورت برای مظلوم جایز است که در باره او دعای بد کند و اینکه قول از إبن عباس روایت شده و نزدیک باین است قول قتاده.

۳- خدا دوست نمیدارد که احدی را مذمّت کنند و شکایت نمایند و ببدی نام او را ببرند مگر اینکه مظلوم باشد که شکایت کردن و اظهار مراد کردن او جایز است و اینکه ظلم او را بر مردمان ظاهر گرداند تا مردم از او حذر کنند و اینکه قول مجاهد است.

[پایان] وَ کانَ اللّهُ سَمِیعاً عَلِیماً خدا میشنود شکایت مظلوم را از ظالم خواه صدا بشکایت ظالم بلند کند یا آهسته بگوید و نیز عالم است بصدق صادق و کذب کاذب چیزی نزد خدا مخفی نیست.

إِن تُبدُوا خَیراً أَو تُخفُوهُ أَو تَعفُوا عَن سُوءٍ فَإِنَّ اللّهَ کانَ عَفُوًّا قَدِیراً اگر شما ظاهر گردانید آنچه بگفتار یا اعمال نیکی که کسی در باره شما کرده از باب تشکّر و اظهار نیکی او یا مخفی دارید و اظهار نکنید یا در باره کسیکه بشما تعدّی کرده عفو و بخشش نمائید یا در مقام انتقام برآئید خدا آمرزنده و توانا است.

ظاهرا آیه ارشاد بر اینکه است که در مورد تظلّم اذن داده که برای استیفاء حق خودتان ظلم ظالم را اظهار کنید لکن در اینکه آیه شاید اشاره باین مینماید

صفحه : ۲۰۷

که برای مؤمنین بهتر اینکه است که هرگاه عمل خیری یا احسانی از برادر مؤمن در باره آنها اجراء گردید هم اظهار کنند و هم از آنها تشکّر نمایند و هرگاه ستمی باو رسید عفو کند و از انتقام کشیدن غمض عین نماید و بداند خداوند هم آمرزنده است و هم

قدرت دارد که از طرف مظلوم پاداش ظلم ظالم را بدهد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَكفُرُ بِبَعضٍ وَ يُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا أُولئِكَ هُمُ الكافِرُونَ حَقًّا وَ أَعتَدنا لِلكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً پس از بیان اوصاف و اعمال و سجیه منافقین در مقام بیان حال اهل کتاب برآمده و بعضی از اوصاف نکوهیده آنان را تذکر میدهد که آنهائیکه از یهود و نصاری بخدا و پیمبران کافر شدند آنان خواستند تفرقه اندازند بین خدا و رسولان او و میگفتند ما ببعضی از پیمبران ایمان داریم و ببعضی انکار مینمائیم مثل اینکه یهودیان بحضرت موسی و انبیاء پیش از او [ع] ایمان داشتند و بحضرت عیسی و پیمبران بعد [ع] کافر میباشند چنین است حال عیسویان که بعیسی و پیمبران پیش از او ایمان آوردند و بحضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کافر شدند و اینها بسوی راه ضلالت و گمراهی پیش میروند.

چنین مردمانی که ببعضی از پیمبران ایمان دارند و ببعضی ایمان ندارند اینان محققا کافرند و از زمره مؤمنین خارجند و عذاب سخت خوار کننده برای آنها مهیّا گردیده.

صفحه : ۲۰۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵۲ تا ۱۵۹]

اشاره

وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَم يُفَرِّقُوا بَينَ أَحَدٍ مِنهُم أُولئِكَ سَوفَ يُؤتِيهِم أُجُورَهُم وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۱۵۲) يَسئَلُكَ أَهلُ الكِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيهِم كِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَد سَأَلُوا مُوسى أَكبَرَ مِن ذلِكَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلمِهِم ثُمَّ اتَّخَذُوا العِجلَ مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَيِّناتُ فَعَفَونا عَن ذلِكَ وَ آتَينا مُوسى سُلطاناً مُبِيناً (۱۵۳) وَ رَفَعنا فَوقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثاقِهِم وَ قُلنا لَهُمُ ادخُلُوا البابَ سُجَّداً وَ قُلنا لَهُم لا تَعدُوا فِي السَّبتِ وَ أَخَذنا مِنهُم مِيثاقاً غَلِيظاً (۱۵۴) فَبِما نَقضِهِم مِيثاقَهُم وَ كُفرِهِم بِآياتِ اللّهِ وَ قَتلِهِمُ الأَنبِياءَ بِغَيرِ حَقٍّ وَ قَولِهِم قُلُوبُنا غُلفٌ بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَيها بِكُفرِهِم فَلا يُؤمِنُونَ إِلاّ قَلِيلًا (۱۵۵) وَ بِكُفرِهِم وَ قَولِهِم عَلى مَريَمَ بُهتاناً عَظِيماً (۱۵۶) وَ قَولِهِم إِنّا قَتَلنَا المَسِيحَ عِيسَى ابنَ مَريَمَ رَسُولَ اللّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لكِن شُبِّهَ لَهُم وَ إِنَّ الَّذِينَ اختَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنهُ ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ يَقِيناً (۱۵۷) بَل رَفَعَهُ اللّهُ إِلَيهِ وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۵۸) وَ إِن مِن أَهلِ الكِتابِ إِلاّ لَيُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ وَ يَومَ القِيامَةِ يَكُونُ عَلَيهِم شَهِيداً (۱۵۹)

صفحه : ۲۰۹

[ترجمه]

و کسانیکه ایمان آوردند بخدا و رسولان او و بین احدی از پیمبران را تفرقه نینداختند بزودی خداوند پاداش بآنها عطا میکند و خدا آمرزنده و مهربان است [۱۵۲]

ای رسول اهل کتاب [یهودیان] از تو سؤال میکنند که کتابی از آسمان یکدفعه بر آنها نازل کنی اینان از موسی بزرگتر از اینکه سؤال کردند و گفتند نشان ده خدا را بما بعیان و بسبب ظلمشان صاعقه آنها را گرفت و پس از آنکه معجزات بر آنها آمد گوساله پرست شدند پس ما آنها را عفو کردیم و بموسی سلطنت ظاهر عطا نمودیم [۱۵۳]

و کوه طور را بالای سر آنها برافراشتیم بجهت اینکه قبول میثاق بنمایند و بآنها گفتیم در حال سجده داخل درب گردید و گفتیم بآنها که در روز شنبه تعدّی نکنید و از آنها میثاق محکم گرفتیم [۱۵۴]

پس چون آنها پیمان شکستند و بآیات خدا کافر شدند و انبیاء را بغیر حق کشتند و گفتند قلبهای ما بسته شده آنها را عقوبت کردیم بلکه بسبب کفر آنها خدا بقلب آنها مهر زده اینکه است که از اینها بجز عدّه معدودی ایمان نمیآورند [۱۵۵]

و بسبب کفرشان و قولشان که بر مریم بهتان عظیم زدند آنها را عذاب نمودیم [۱۵۶]

و نیز بگفتار آنها که ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشتیم و او را نکشتند و نه بدار زدند بلکه بر آنها امر مشتبه گردید آنها را عذاب نمودیم و همانا آنهائیکه در آن اختلاف کردند در شکّند و برای آنها علمی نیست مگر متابعت گمان و نکشتند عیسی را یقینا [۱۵۷]

بلکه خدا او را بسوی خودش بالا برد و خدا غالب و درست کار است [۱۵۸]

و از اهل کتاب کسی باقی نمیماند مگر اینکه پیش از موت عیسی بن مریم باو ایمان میآورد و او در روز قیامت بر او گواهست [۱۵۹]

.

صفحه : ۲۱۰

توضیح آیات

وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَم یُفَرِّقُوا بَینَ أَحَدٍ مِنهُم أُولئِکَ سَوفَ یُؤتِیهِم أُجُورَهُم وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً آیه در مقابل عمل کفار که بین خدا و رسولانش تفرقه انداختند و گفتند (نُؤمِنُ بِبَعضٍ وَ نَکفُرُ بِبَعضٍ) و در آیه بالا گفته شد که اینان یهودیان و نصرانیان بودند، و مؤمنین را که بتمام انبیاء ایمان آورده‌اند و بین رسولان تفرقه نینداخته‌اند ستایش فرموده و مقول قول آنها است آنجا که گفت (قُل آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ عَلَینا) و همین طوری که در باره کافرین گفت (وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً) در باره مؤمنین فرموده (أُولئِکَ سَوفَ یُؤتِیهِم أُجُورَهُم الخ) قوله تعالی در جای دیگر (فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِم أُجُورَهُم) و باضافه بر پاداش عمل مؤمنین و مزد آنها در آخر آیه بمؤمنین خاطر نشان میکند که پروردگار شما (غَفُورٌ) است گناهانتان را میآمرزد (رَحِیمٌ) است که شما مورد رحمت الهی واقع گردیده‌اید.

یَسئَلُکَ أَهلُ الکِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَیهِم کِتاباً مِنَ السَّماءِ گفته‌اند که اینکه سؤال را کعب بن الاشرف و فنحاص بن عاذورا از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده‌اند.

ظاهرا چنانچه از آیات دیگر معلوم میگردد مقصود از اهل کتاب یهودیان و نصرانیانند که آنها گویا قرآن را کتاب آسمانی و معجزه رسول نمیدانستند و در هر زمانی مردم از اینکه قبیل اعتراضات بپیمبران مینمودند و بانچه در دست رس آنها بوده قانع نبودند و چیز دیگری میطلبیدند برای اینکه برای انکارشان بهانه‌ئی در دستشان باشد اینکه است که آیه یادآور میشود که ای رسول اهل کتاب از تو سؤال میکنند که از آسمان کتاب برای آنها بیاوری مثل اینکه برای موسی بن عمران الواح تورات یکدفعه فرود آمد و گویا اعتراضشان بقرآن

صفحه : ۲۱۱

برای اینکه بود که قطعه قطعه و آیه آیه نازل گردیده.

و بقولی آنها سؤال کردنـد که بر اعیان و بزرگان آنها کتابی بیایـد که امر کنـد بتصـدیق رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و بقول دیگر سؤال آنهـا اینکه بود کتابی مخصوص بآنها بیایـد و غرض آنها تحکّم و زورگوئی و ایراد گرفتن در معجزات بود نه طلب حق و ظهور حقیقت و گفته‌اند که اگر آنها واقعا برای استرشاد طلب میکردند خدا بآنها عطاء مینمود.
فَقَد سَأَلُوا مُوسی أَکبَرَ مِن ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللّهَ جَهرَةً فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ بِظُلمِهِم گویا برسول خطاب میکنـد که تو از ایرادات اینها محزون مباش زیرا که بنی اسـرائیل با آن همه معجزاتیکه از حضـرت موسی معاینه نمودند از او بزرگتر از اینها سؤال کردند و گفتند که خـدا را واضـح و جلیّ بمـا نشان بـده بطوریکه بچشم سر او را مشاهـده نمائیم و بپاداش اینکه خلاف بزرگ و تمنّا کردن محال صائقه آنها را گرفت و هلاک گردیدند و بیان و تفسیر اینکه آیات در سوره بقره و جاهای دیگر شده.
و چنانچه تعداد و شماره شده «۱۶ گناه» از قوله تعالی (أَرِنَا اللّهَ) تا قوله (أَجراً عَظِیماً) در اینکه آیات از یهودیها یادآور میشود.
اول- گفتنـد (أَرِنَـا اللّهَ جَهرَةً) خـدا را عیانـا بما نشان بـده یا گفتنـد خـدا را آشـکارا بما بنما و در سوره بقره بیانش شـده (فَأَخَذَتهُمُ الصّاعِقَةُ) و آنها را هلاک گردانید.
دوم- (ثُمَّ اتَّخَذُوا العِجلَ مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَیِّناتُ) یعنی پس از معجزات ظاهر هویدا بنی اسـرائیل بگوساله سامری که از طلا ساخته بود سـجده کردنـد و عبـادت خـدا را ترک نمودنـد (فَعَفَونا عَن ذلِکَ وَ آتَینا مُوسی سُلطاناً مُبِیناً) و ما آنها را عفو کردیم و بموسـی استیلا و سلطنت و حجت ظاهر عطا نمودیم سوم- (وَ رَفَعنا فَوقَهُمُ الطُّورَ بِمِیثاقِهِم) و بپاداش مخالفت کردنشان

صفحه : ۲۱۲

باحکام تورات کوه طور را بالای سر آنان افراشتیم بطوریکه ترسان بودند که کوه برسرشان افتد (بِمِیثاقِهِم) یعنی بمخالفت عهدشان.
بروایت إبن عباس کوه طور بقدر پهنای لشگرگاه موسـی گسسـته شد و بر بالای سـر آنها افراشـته گردید و بآنها گفتند اگر بتورات ایمان نیاورید و بشـرایط آن عمل ننمائید اینکه کوه را بر سـر شما فرود می‌آوریم آنها از ترس نصف روی خود را بر زمین گذاردند و بیک چشم کوه را مینگریستند و میگفتند (حنطة) بجای اینکه بآنها گفته شده بود که بگوئید (حِطَّةٌ) یعنی (احطط من خطایا).
چهارم- (وَ قُلنا لَهُمُ ادخُلُوا البابَ سُجَّداً) و بآنها گفتیم داخل در اینکه درب شویـد و حال آنکه سـجده کنندگان باشـید، قتاده گفته آن دری از درهای بیت المقدس بود و گفته‌اند که آن درب بنام اوایلپا یا بنام اریحا بود.
پنجم- (وَ قُلنا لَهُم لا تَعدُوا فِی السَّبتِ) و بآنها گفتیم از حکم شـنبه تجاوز نکنید و بآنچه را که برایتان حلال نیست عمل ننمائید و در شنبه هیچ عملی از صید ماهی و غیر آن نکنید و آنها در شنبه مخالفت نمودند و صید ماهی کردند.
ششم- (فَبِما نَقضِهِم مِیثاقَهُم) و در تقدیر است که (فنقضوا میثاقهم ففعلنا بهم ما فعلنا).
(ما) در (ما فعلنا) زائـده است و برای تأکیـد آورده و در معنی (فعاقبناهم بنقضـهم میثاقهم) یعنی بسـبب نقض عهدشان آنها را عذاب کردیم.
و چون بنی اسـرائیل نقض میثاق کردند که عهد کرده بودند پیمبران را نکشـند و باحکام تورات عمل کنند و خلاف عهد نمودند ما بآنها کردیم آنچه کردیم و کیفر آنها را در آیات دیگر بیان کرده.
هفتم- (وَ کُفرِهِم بِآیاتِ اللّهِ) از جمله خلاف آنها اینکه بود که بآیات خدا یعنی الواح تورات و آیات قرآن کافر گردیدند.

صفحه : ۲۱۳

هشتم- (وَ قَتلِهِمُ الأَنبِیاءَ بِغَیرِ حَقٍّ) مثل کشتن زکریّا و یحیی و پیمبران دیگر که در قرآن اجمالا بآنها اشاره کرده.
نهم- (وَ قَولِهِم قُلُوبُنا غُلفٌ) (غُلف) جمع (اغلف) است یعنی گفتند بر قلبهای ما پرده و غشاوت است اینکه بود که آنها بپیغمبر صلّی

اللّه علیه و آله و سلّم میگفتند آنچه تو میگوئی ما نمی‌فهمیم و گویا میخواستند بگویند خدا ما را اینکه طور کرده که دعاوی پیغمبران را نمی‌فهمیم و اینکه عذر آنها باشد در عدم قبول کلام آنها.

دهم- (بَل طَبَعَ اللّهُ عَلَیها بِکُفرِهِم فَلا یُؤمِنُونَ إِلّا قَلِیلًا).

آیه به (بَل) اضراب سخن آنها را ردّ میکند که کفر و جحود آنان و گناهانشان چنین ایجاب کرده که قلبهایشان را از علم و دانش محجوب گردانیده اینکه است که از بنی اسرائیلیین ایمان نمیآورند مگر کمی از آنها.

یازدهم- (وَ بِکُفرِهِم) عطف است به (بِکُفرِهِم) در آیه پیش عطف خاص بر عام یعنی (بجحودهم بعیسی علیه السّلام).

دوازدهم- (وَ قَولِهِم عَلی مَریَمَ بُهتاناً عَظِیماً) یهودیان بمریم دختر عمران نسبت بزرگی و تهمت عظیمی دادند یعنی او را که معصومه بود متهّم بزنا کردند.

سیزدهم- (وَ قَولِهِم إِنّا قَتَلنَا المَسِیحَ عِیسَی ابنَ مَریَمَ رَسُولَ اللّهِ) گفته‌اند یهودیها ادّعاء کردند که ما مسیح را کشتیم و نصاری آنها را بر اینکه عمل تصدیق نمودند لکن قرآن آنها را تکذیب کرده و فرموده (وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِن شُبِّهَ لَهُم) نه مسیح را کشتند و نه او را بدار زدند و امر بر آنان مشتبه گردید.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه] در مجمع البیان گفته در کیفیت تشبیه و چگونگی آن اختلاف است.

۱- از إبن عباس چنین روایت شده که گفته چون خدای تعالی آنهائی را که عیسی و مادرش را سب کردند مسخ کرد (و آنان را بصورت خوک گردانید) یهودیها از دعای وی ترسیدند و یهودا که رئیس و بزرگ یهودیان بود ترسید که

صفحه : ۲۱۴

حضرت عیسی علیه السّلام بر او دعای بد کند یهودیان را جمع نمود و بر قتل عیسی [ع] اتّفاق کردند و خدای تعالی جبرئیل را برای یاری او فرستاد که او را اعانت کند و از آنها جلوگیری نماید و همین است معنی قوله تعالی (وَ أَیَّدناهُ بِرُوحِ القُدُسِ) پس یهودیها دور عیسی [ع] جمع شدند و قرار دادند از او سؤال کنند حضرت عیسی در جواب فرمود ای جماعت یهود خدا شما را دشمن میدارد پس یهودیها ریختند دور او که او را بکشند، جبرئیل او را در خانه‌ئی محفوظ گردانید و از روزنه‌ئی که در سقف خانه بود عیسی علیه السّلام را بآسمان برد پس یهوذا که رئیس یهودیان بود مردی از یارانش بنام ططیانوس را در آن خانه فرستاد که عیسی را بکشد و چون او داخل خانه شد و عیسی را ندید مشغول تفحص بود که عیسی را پیدا کند چون طول کشید گمان کردند که با او جنگ میکند پس خداوند شبه عیسی را بر آن انداخت و چون برگشت بسوی جماعت او را کشتند و بدار زدند و بقولی صورت او را شبیه صورت عیسی [ع] گردانید نه بدن او را و بعضی از قوم گفتند صورت صورت عیسی است و جسد جسد ططیانوس است و بعضی گفتند اگر ططیانوس است پس عیسی کو و اگر عیسی است ططیانوس کجا است و امر بر آنها مشتبه گردید.

دوم- وهب بن منبّه گفته عیسی با هفت نفر از حواریین در خانه‌ئی بود یهودیها بآنها احاطه نمودند که عیسی را بکشند وقتی داخل شدند خداوند همه آنها را بشکل عیسی درآورد یهودیان بآنها گفتند ما را سحر کرده‌اید یا عیسی را بما نشان دهید یا تمام شما را میکشیم حضرت عیسی باصحابش گفت کدام یک از شما امروز نفس خود را ببهشت میفروشد، مردی از آنها بنام سرخس گفت من با آنها بیرون میروم و گفت منم عیسی و قوم او را گرفتند و بدار زدند و در همان روز خدا عیسی را بالا برد.

[قتاده و مجاهد و إبن اسحاق بر همین قولند] و در عدد حواریین اختلاف کرده‌اند و غیر از وهب کسی نگفته که تمام

صفحه : ۲۱۵

آنها شبیه عیسی گردید بلکه گفته‌اند یکی از آنها شبیه عیسی گردید و عیسی از بین آنها بیرون رفت، و طبری گفته قول وهب اقوی

است زیرا اگر یکی از آنها شبیه عیسی شده جا نداشت که عیسی [ع] بگوید کدام یک از شما نفسش را ببهشت میفروشد پس از آن او از میان آنها بیرون شد و وی را کشتند و عیسی بالا رفت زیرا که عیسی بر آنها مشتبه شده بود و چون یکی از آنها کشته شد باز امر بر آنها مشتبه گردید و أبو علی جبائی گفته رؤساء یهود انسانی را گرفتند و کشتند و او را در محل بلندی بدار زدند و برای احدی ممکن نبود که نزدیک آن محل بشود و گفتند ما عیسی را کشتیم تا عوام آنها گمان کنند که عیسی کشته شده و آنها بخانه‌ئی که در آن عیسی بود احاطه نمودند در حالی که عیسی بالا رفته بود و ترسیدند که بالا رفتن عیسی ایمان آوردن یهودیان را ایجاب نماید اینکه بود که امر را بر آنها مشتبه گردانیدند و آنهائیکه اختلاف کردند غیر کسانی بودند که او را بدار زدند.

و بقولی یکی از حواریّن منافقی سی درهم از یهودیان گرفت که عیسی را نشان بدهد پس از آن پشیمان شد و ترسید بطوریکه خود را کشت و او بنام بودس زکریّا بود و بعضی از نصاری میگویند بودس بشکل عیسی در آمد و او را بدار زدند هر چه گفت من عیسی نیستم کسی هستم که او را بشما نشان دادم قبول نکردند.

و بقولی مسیح را با ده نفر از اصحابش در خانه‌ئی حبس کردند پس یک یهودی نزد آنها آمد خداوند او را شبیه عیسی گردانید و عیسی را بآسمان برد و آن مرد یهودی را بجای عیسی کشتند.

وَ إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ گفته‌اند پس از بالا رفتن عیسی [ع] اختلاف بین عوام یهودیان واقع گردید نه بین علمای آنها زیرا که آنها دانستند که عیسی کشته نشده [جبائی] و بقولی جماعتی از یهود گفتند عیسی کشته شد و جماعتی گفتند عیسی کشته نشده

صفحه : ۲۱۶

ما لَهُم بِهِ مِن عِلمٍ إِلَّا اتِّباعَ الظَّنِّ یعنی آنهائیکه گفتند عیسی کشته شده تابع گمانشان گردیدند و گمان کردند کشته شده و اینکه در کشته شدن عیسی شک کردند برای اینکه بود که چون میدانستند عدد کسانی را که در خانه با عیسی هستند و چون داخل خانه شدند یکی از آنها را که ندیدند اینکه بود که در کار عیسی [ع] امر بر آنان مشتبه گردید و کشتند آنکه را که کشتند و اینکه توجیه بر قول کسی است که گفته یهودیان داخل خانه شدند در وقتی که اصحاب هنوز متفرق نشده بودند لکن آنهائیکه وقتی داخل شدند اصحاب متفرق شده بودند اختلافشان در اینکه است که آیا عیسی در آنهائی است که مانده‌اند یا آنهائیکه بیرون رفته‌اند.

حسن در معنی آیه گفته (فاختلفوا فیه) در عیسی اختلاف کردند دفعه‌ئی گفتند او بنده خدا است، دفعه‌ئی گفتند او پسر خدا است، دفعه‌ئی گفتند او خدا است.

وَ ما قَتَلُوهُ یَقِیناً در مرجع (ها) در (قَتَلُوهُ) اختلاف است بقولی عود بظن میکند یعنی بگمان خودشان او را بیقین نکشتند مثل اینکه گفته شود او را بدانسته گی که آن عیسی است نکشتند و در آن تحقیق نکردند.

(إبن عباس) و بقول دیگر مرجع ضمیر (قَتَلُوهُ) عیسی است از باب تأکید خبر نفی کرده است قتل عیسی را.

[پایان] بَل رَفَعَهُ اللّهُ إِلَیهِ وَ کانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً خدای تعالی اینکه حکایت را در سوره آل عمران آورده آنجا که فرموده (إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ) سوره ۲ آیه ۲۵.

بعضی از مفسرین گفته در اینکه آیات بصراحت و آشکارا خبر میدهد که یهودیان عیسی را نکشتند و نه بدار زدند بلکه خدای تعالی او را از دست آنها نجات داد و بسوی خودش بالا برد.

صفحه : ۲۱۷

و سیاق آیه ادّعای اهل کتاب را رد میکند یعنی عیسی از دار و کشته شدن نجات یافت وقتی آیه صریحا خبر میدهد که عیسی را نه کشتند و نه بدار زدند و خدا او را بالا برد، معلوم میشود عیسی با همین جسم عنصری بآسمان بالا رفته و آنهائیکه میگویند عیسی را بدار زدند و کشتند و روحش بالا-رفته آیه آنها را تکذیب میکند بقوله (وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ) زیرا بالا رفتن روح پس از مردن شرافت مخصوصی نیست و سیاق آیه آبی از اینکه است زیرا که بالا بردن عیسی برای اینکه بوده که از دست یهودیان نجات یابد و او را نکشند.

و اینکه عمل نسبت بعیسی بن مریم که هم ولادتش بطریق غیر عادی انجام گرفته و هم طریق زندگانیش چنانچه گفته‌اند از طریق متعارف خارج بوده و تمام امورش غیر عادی انجام گرفته پس بنابراین اینطور حفظ او و نجات دادنش از دست یهودیان اینکه هم یکی از معجزات او و بطریق غیر عادی انجام گرفته باشد و اصلا مبنای تمام معجزات پیمبران روی اصل خارق العاده واقع گردیده و معجزاتیکه از انبیاء مثل ابراهیم و موسی و مرده زنده کردن عیسی و معجزات دیگران کمتر از بالا بردن عیسی با بدن نیست.

وَ إِن مِن أَهلِ الكِتابِ إِلّا لَيُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ مفسرین گفته‌اند (إِن) در (وَ إِن) نافیه و مبتداء محذوف است و کلام در سیاق نفی واقع شده بر مبتداء محذوف دلالت دارد و معنی آیه اینکه است (و ان احد من اهل الکتاب الا لیؤمننّ به الخ) و ضمیر در (بِهِ) و در (يَكُونُ) راجع بعیسی است، امّا در ضمیر (قَبلَ مَوتِهِ) اختلاف است بعضی گفته‌اند ضمیر (بِهِ) بمبتداء محذوف بر میگردد یعنی (احد) و معنی آیه اینکه میشود که نیست احدی از اهل کتاب مگر اینکه پیش از مرگش بعیسی ایمان میآورد یعنی بهنگام احتضارش بر وی حقانیّت و بنده و رسول بودن او معلوم میگردد اگرچه اینکه ایمان برای او فائده بخش نخواهد بود و عیسی هم روز قیامت بر همه آنها شاهد است خواه باو ایمان آورده باشند که بآن منتفع

صفحه : ۲۱۸

گردند یا چنین ایمانی نیاورده باشند.

و در مجمع گفته خدای تعالی خبر داده که باقی نمیماند احدی از آنها مگر اینکه باو ایمان میآورند فقال (وَ إِن مِن أَهلِ الكِتابِ إِلّا لَيُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ) و بین مفسرین اختلاف است و چند قول نقل شده: یکی از آنها اینکه است که هر دو ضمیر یعنی ضمیر (بِهِ) و ضمیر (مَوتِهِ) راجع بمسیح است- یعنی احدی از اهل کتاب از یهودی و نصرانی باقی نمیماند مگر اینکه بمسیح ایمان میآورند پیش از موت مسیح و آن وقتی است که خدای تعالی او را بزمین نازل میگرداند در وقت خروج حضرت مهدی [عج] در آخر الزمان برای کشتن دجّال پس در آن وقت تمام ملّتها ملت واحد میگردند و آن ملت حنیف اسلام دین ابراهیم است.

[إبن عباس] و ابی مالك و حسن و قتاده و إبن زید و اینکه در وقتی است که ایمان برای آنها فائده ندارد.

و طبری همین قول را اختیار کرده و گفته آیه مخصوص بآن کسانی از آنها است که در آن زمان میباشند.

و علی بن ابراهیم در تفسیرش گفته که پدرم از سلیمان بن داود منقری از ابی حمزه ثمالی از شهر بن حوشب برای من حدیث کرد که حجاج بن یوسف بمن گفت آیه‌ئی از کتاب اللّه است که مرا متحیر کرده و آن قوله تعالی (وَ إِن مِن أَهلِ الكِتابِ إِلّا لَيُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِهِ) و قسم بخدا که من هر آینه امر میکنم یهودی و نصرانی را گردن بزنند پس تا رمق دارد او را مینگرم و نمیبینم زبانش حرکت کند تا وقتی که بچشم میبینم میمیرد، راوی گوید گفتم (اصلح اللّه الامیر) اینکه طور نیست بر آنچه شما تأویل کردید گفت او چگونه است است، گفتم عیسی بن مریم پیش از قیامت بزمین فرود میآید و ملتی از یهود و نصرانی یا غیر او باقی نمیماند مگر اینکه پیش از موت عیسی باو ایمان آرند و عیسی پشت سر مهدی [ع] نماز میخواند حجاج گفت (ویحك) تو از کجا چنین میگوئی و اینکه

صفحه : ۲۱۹

معنی را از کجا آورده‌ئی، راوی گوید گفتم حدیث کرد مرا (الباقر محمّد بن علی بن الحسین بن علی [ع] بن أبی طالب) حجّاج گفت و اللّه اینکه سخن را از سر چشمه زلال گرفته‌ئی.

و أبو القاسم بلخی نیز همین طور گفته و زجاج اینکه توجیه را ضعیف دانسته و گفته از اهل کتاب در آن وقت اندکی میمانند و آیه اقتضاء عموم دارد مگر اینکه تمام نصاری میگویند عیسی در آخر الزمان از آسمان فرود میآید و ما باو ایمان میآوریم تا آنجا که گفته:

سوم- در معنی آیه گفته شده که نیست اهل کتابی مگر اینکه بمحمد [ص] قبل موتش ایمان میآورد (و عکرمه) اینکه وجه را اختیار کرده، و نیز اصحاب ما (یعنی جماعت) امامیه اینکه قول را اختیار کرده‌اند و طبری اینکه قول را ضعیف شمرده و گفته اگر اینکه قول صحیح بود چگونه جایز بود که پس از مرگشان احکام کفار را بر آنها جاری کنند و اینکه اشکال درست نیست زیرا که ایمان پس از زمان تکلیف بی‌فائده است لکن اینکه وجه سوم درست نیست از جهت اینکه ذکر نبیّ ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آیه نیست و ضرورت ایجاب نمیکند که ضمیر را بمحمد [ص] برگردانیم و چون آیه راجع بعیسی [ع] است باید ضمیر را باو برگردانیم.

وَ یَومَ القِیامَةِ یَکُونُ عَلَیهِم شَهِیداً یعنی در روز قیامت عیسی علیه السّلام بر آنها شاهد است که رسالت پروردگارش را بآنها رسانیده و بر نفس خود اقرار بعبودیت نموده و اینکه آنها را دعوت ننموده که او را اله دانند.

[قتاده و إبن جریح] و بقولی شهادت میدهد بتصدیق کسیکه او را تصدیق کرده و تکذیب آنکه را که او را تکذیب نموده.

[ابی علی جبائی] و اینکه آیه دلالت دارد بر اینکه هر کافری هنگام مرگش ایمان میآورد و لو اینکه ایمان در آنوقت برای او نفع نمیبخشد و غیر مقبول است مثل ایمان

صفحه : ۲۲۰

فرعون در هنگام ناامیدی او از نجات یافتن از غرق و آن وقتی است که تکلیف زائل گردیده و نزدیک باین وجه است آنچه را که امامیه گفته‌اند محتضر از تمام ادیان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خلفای او را نزد مردن می‌بینند.

و از علی علیه السلام روایت شده که بحارث همدانی گفت:

یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفه طرفه و اعرفه بعینه و اسمه و ما فعلا

و اگر اینکه روایت صحیح باشد مقصود از رؤیت آنها در آن حال علم بثمره ولایت آنها یا عداوت آنها است بطور یقین یعنی بعلامات نفوسشان آنها را میشناسند چنانچه روایت شده که انسان وقتی که مرگ را معاینه می‌بیند میفهمد که از اهل بهشت است یا از اهل جهنم [کلام طبرسی بپایان رسید]

صفحه : ۲۲۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۰ تا ۱۶۶]

اشاره

فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمنا عَلَیهِم طَیِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم وَ بِصَدِّهِم عَن سَبِیلِ اللّهِ کَثِیراً (۱۶۰) وَ أَخذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَد نُهُوا عَنهُ وَ أَکلِهِم

أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ وَ أَعتَدنا لِلكافِرِينَ مِنهُم عَذاباً أَلِيماً (۱۶۱) لكِنِ الرّاسِخُونَ فِي العِلمِ مِنهُم وَ المُؤمِنُونَ يُؤمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَيكَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِكَ وَ المُقِيمِينَ الصَّلاةَ وَ المُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ المُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ أُولئِكَ سَنُؤتِيهِم أَجراً عَظِيماً (۱۶۲) إِنّا أَوحَينا إِلَيكَ كَما أَوحَينا إِلي نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِن بَعدِهِ وَ أَوحَينا إِلي إِبراهِيمَ وَ إِسماعِيلَ وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ وَ الأَسباطِ وَ عِيسي وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيمانَ وَ آتَينا داوُدَ زَبُوراً (۱۶۳) وَ رُسُلاً قَد قَصَصناهُم عَلَيكَ مِن قَبلُ وَ رُسُلاً لَم نَقصُصهُم عَلَيكَ وَ كَلَّمَ اللّهُ مُوسي تَكلِيماً (۱۶۴)

رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِئَلاّ يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَي اللّهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً (۱۶۵) لكِنِ اللّهُ يَشهَدُ بِما أَنزَلَ إِلَيكَ أَنزَلَهُ بِعِلمِهِ وَ المَلائِكَةُ يَشهَدُونَ وَ كَفي بِاللّهِ شَهِيداً (۱۶۶)

صفحه : ۲۲۲

[ترجمه]

پس بسبب ستمی که یهودیان کردند و بسبب اینکه راه خدا را از بسیاری از مردم بستند طیّباتی که بر آنها حلال بود حرام گردانیدیم [۱۶۰]

و بسبب اینکه آنها مال ربا میگرفتند با اینکه بآنها نهی شده بود و مال مردم را بباطل میخوردند بر آنها حرام کردیم طیّبات را و ما برای کافرین از آنها عذاب دردناک آماده کرده‌ایم [۱۶۱]

لکن از آنها کسانیکه در علم رسوخ پیدا کرده‌اند و مؤمنین آنهائیکه ایمان آورده‌اند بآنچه بسوی تو نازل گردیده و آنچه پیش از تو نازل شده و آنهائیکه نماز را بپای میدارند و زکوة میدهند و مؤمنین بخدا و روز قیامت بزودی باین جماعت پاداش بزرگ عطا مینمائیم [۱۶۲]

همانا ما بتو وحی کردیم همان طوری که بسوی نوح و پیمبران بعد از او وحی کردیم و ما وحی نمودیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایّوب و یونس و هارون و سلیمان و بداود زبور عطا نمودیم [۱۶۳]

و پیمبرانیکه قبلاً حکایت آنها را بر تو گفتیم و پیمبرانیکه داستان آنها را بر تو نگفتیم و خدا با موسی بدون واسطه سخن گفت [۱۶۴]

رسولان را فرستاد بشارت دهندگان و ترسانندگان تا اینکه پس از آمدن رسولان مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا غالب و درستکار است [۱۶۵]

لکن خدا گواهی میدهد که آنچه بر تو نازل کرده بعلم او است و ملائکه نیز گواهی میدهند و کافی است که خدا گواه باشد بر نبوّت تو [۱۶۶]

.

صفحه : ۲۲۳

توضیح آیات

فَبِظُلمٍ مِنَ الَّذِينَ هادُوا حَرَّمنا عَلَيهِم طَيِّباتٍ أُحِلَّت لَهُم اینکه جمله عطف است بآیه یا (فَبِما نَقضِهِم) و یا بدل آنست.

مفسرین گفته‌اند (فَبِظُلمٍ) اشاره است بآن جنایات و خلافهائی که از یهودیها صادر شده مثل نقض میثاق و تخلّف از حکم شنبه و بهتان بمریم و امثال اینها که آیات بالا اشاره بآن نموده و اینکه اعمال آنها باعث شده که طیّباتی که قبلا بر آنها حلال بود حرام گردانیدیم و ارتکاب محظورات باعث تحریم طیّبات گردید مثل قوله تعالی (حرّم علیهم کل ذی ظفر).

وَ بِصَدِّهِم عَن سَبِیلِ اللّهِ کَثِیراً ۱۴- از جمله خطاهای یهودیان اینکه بود که آنها مردمان بسیاری را از راه خدا گمراه گردانیدند.

وَ أَخذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَد نُهُوا عَنهُ وَ أَکلِهِم أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ ۱۵ و ۱۶- از خطای یهودیان گرفتن ربا بود در صورتی که بآنها نهی از ربا شده بود که رشوه و ربا نگیرند، و خوردن آنها اموال مردم را بباطل.

وَ أَعتَدنا لِلکافِرِینَ مِنهُم عَذاباً أَلِیماً اعمال و افعال یهودیها باعث شد که عذاب الیم برای کافرین آنها آماده گردانیدیم.

در کشف الاسرار گفته ارتکاب المحظورات یوجب تحریم المباحات) اگر لطافتی و کرامتی در بنده‌ها بینی از آنست که ظاهر شریعت را نگاه داشته‌اند و تعظیم آن بجان و دل خواسته تا لاجرم بروح مناجات و لطائف مواصلات رسیده و اگر بعکس آن سیاستی و قهری بینی از آن است که بچشم انکار در حرم شریعت نگریسته‌اند، و در متابعت نفس امّاره محظورات دین را بکار داشته‌اند. آری چنین است هر کس که از ظاهر شریعت دست بدارد جمال حقیقت از وی روی بپوشد

صفحه : ۲۲۴

هر که امر و نهی را پست دارد چه عجب اگر ایمان و معرفت از دل وی رخت بردارد لکِنِ الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ مِنهُم وَ المُؤمِنُونَ یُؤمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَیکَ وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلِکَ الخ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه آیه استثناء و استدراک از اهل کتاب است و (الرّاسِخُونَ) (وَ المُؤمِنُونَ) بر آن عطف شده مبتداء است و (یُؤمِنُونَ) خبر است، و میشود گفت استثناء از آیه بالا است که در مذمّت یهودیان و جنایات و خطاهائی که از آنها ظاهر گردید که اعمال آنها عذاب الیم را برای ایشان ایجاب نموده.

و شاید آیه جواب اهل کتاب باشد که از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کردند که بر آنها کتابی از آسمان نازل گرداند و در پاسخ قول آنها است که فرموده باشد کسانیکه چنین سؤالی از تو میکنند آنها رسوخ در علم و دانش ننموده‌اند لکن مؤمنین از آنها که بآنچه بسوی تو و پیمبران نازل شده و آنان متصف بصفاتی میباشند که نماز را بپای میدارند و زکوة میدهند و ایمان بخدا و روز قیامت دارند بزودی بآنها اجر عظیم کرامت مینمائیم و آنهائیکه علم در قلبشان رسوخ نموده و آنهائیکه بحقیقت ایمان آورده‌اند آنها ایمان دارند و میدانند آنچه بر تو نازل گردیده و آنچه بر پیمبران پیش از تو فرود آمده تماما حق و صدق است در کشف الاسرار گفته راسخان در علم ایشانند که علم شریعت بیاموختند و آنکه باخلاص آنرا کار بستند تا علم حقیقت اندر سر بیافتند چنانچه مصطفی گفت

(من عمل بما علم ورثه اللّه علما لم یعلم)

هر کس علم شریعت را کار بند نبود آن علم ضایع کرد و بروی حجت گردد و هر که مرآن را کار بند بود آن علم ظاهر حجت او گردد و علم حقیقت بعطا بیابد.

طبرسی در جوامع الجامع در تفسیر آیه گفته اینکه آیه جواب اهل کتاب است پس از آنکه از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کردند که از آسمان بر آنها کتابی فرود آورد خدای تعالی باین آیه بر آنها احتجاج نموده به اینکه که ارسال اینکه رسول مثل

صفحه : ۲۲۵

بیان آیه/ (انا او حینا الیک کما او حینا الی نوح الخ) ارسال پیمبران پیشین از انبیاء گذشته است و معجزات بر دست او ظاهر گردیده

همین طوری که بر دست آنها جاری گردید (وَ آتَینا داوُدَ زَبُوراً) زبور جمع زبر است و حمزه بضمّ زا خوانده و آن کتابی است که بر داود نازل گردیده.

[پایان] از مجمع نقل شده که گفته در نصب (المُقِیمِینَ) اختلاف است، سیبویه و بصریین گفته‌اند بنا بر مدح منصوب است بتقدیر (اعنی المقیمین الصلاة) اگر گوئید (مررت بزید الکریم) از کنار زید کریم گذشتم مقصودتان اینکه است که زید کریم را از زید غیر کریم تمیز دهید و بشناسانید در اینکه صورت باید کریم را جرّ دهید (که صفت زید باشد) ولی اگر مقصودتان مدح و ثنا باشد مختارید که نصب دهید و بگوئید (مررت بزید الکریم) گویا گفته‌اید (اذکر الکریم) و یا رفع دهید و بگوئید الکریم بتقدیر هو یعنی (هو الکریم) و عده‌ئی گفته‌اند (المُقِیمِینَ) عطف بر (هم) در (مِنهُم) است باین معنی (لکن الراسخون فی العلم منهم و من المقیمین الصلاة).

و عده دیگر گفته‌اند (المُقِیمِینَ) عطف بر کاف در (مِن قَبلِكَ) است، یعنی (بما انزل من قبلك و من قبل المقیمین) و گفته شده که (المُقِیمِینَ) عطف بر کاف در (إِلَیکَ) یا کاف در (قَبلِكَ) است ولی اینکه اقوال اخیر بعقیده بصریین جایز نیست زیرا اسم ظاهر را بدون اعاده جار بر ضمیر مجرور عطف نمیکنند [پایان] إِنّا أَوحَینا إِلَیکَ کَما أَوحَینا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِن بَعدِهِ وَ أَوحَینا إِلی إِبراهِیمَ وَ إِسماعِیلَ وَ إِسحاقَ الخ بعضی از مفسرین گفته اینکه آیه در مقام تعلیل جمله (یُؤمِنُونَ بِما أُنزِلَ إِلَیکَ) برآمده و بنابر اینکه حاصل معنی اینکه میشود که اینکه عده نام برده شده در آیه بالا- بتو ایمان میآورند زیرا که ما چیز تازه‌ئی که از جهت ادّعاء و جهات مختلف با آنچه با پیغمبران سابق فرق داشته باشد نداده‌ایم بلکه جریان بدون

صفحه : ۲۲۶

هیچ اختلاف بر یک نهج است.

[پایان] خلاصه آیه خطاب برسول است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ما بتو وحی کردیم همان طوری که بر پیمبران سابق مثل نوح و پیمبرانی که پس از او بودند وحی کردیم.

و وحی بپیمبران یا بارسال کلامی بود بتوسط ملك وحی مثل تکلم کردن جبرئیل و انزال آیات قرآن یا تکلّم کردن خدا با رسول مثل نداء حق تعالی بموسی و تکلم کردن با محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یا با نزال الواح و نوشته‌های تورات بود بر موسی از إبن عباس روایت میکنند که او و جماعتی از مفسرین گفته‌اند سبب نزول آیه اینکه بود که چون آیه‌ئی که پیش از اینکه است از قوله تعالی (یَسئَلُكَ أَهلُ الکِتابِ أَن تُنَزِّلَ عَلَیهِم کِتاباً مِنَ السَّماءِ) تا آخر نازل گردید رسول بر یهودیان خواند آنها را خشم گرفت و گفتند (ما أَنزَلَ اللّهُ عَلی بَشَرٍ مِن شَیءٍ) خدا بر هیچ آدمی کتابی نفرستاد خدای تعالی بر ردّ آنها اینکه آیه را فرستاد و گفت ما بر تو وحی کردیم همان طوری که بنوح و پیمبرانیکه پس از نوح بودند وحی فرستادیم و خدا در قرآن نوح را در دو جا پهلوی پیغمبر ما نام برده یکی در اینکه آیه و دیگر در قوله تعالی (وَ إِذ أَخَذنا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثاقَهُم وَ مِنكَ وَ مِن نُوحٍ) و گفته‌اند اختصاص نوح از بین پیمبران بذکر بچند جهت است یکی آنکه پس از آدم میتوان گفت که او أبو البشر بود زیرا که در زمان نوح تمام افراد بشر و حیوانات جز آنهائیکه در کشتی با او بودند همه هلاك گردیدند. و دیگر آنکه او اول پیمبرانی بود که صاحب شرع گردید، و اول کسی بود که کتاب بر او نازل گردید.

و دیگر او شیخ الانبیاء بود و عمر او درازتر از همه انبیاء گردید. و گفته‌اند معجزه او در بدنش ظاهر گردید که دو هزار و پانصد سال عمر کرد و یک دندانش نیفتاد، و بروایتی وقتی مرگش رسید ملك الموت باو گفت یا شیخ الانبیاء دنیا را چگونه یافتی گفت چون خانه‌ئی که دو درب دارد از یک درب در آمدم و از درب دیگر بیرون میروم، و نیز گفته‌اند هیچ پیغمبری در دعوت قومش بقدر

صفحه : ۲۲۷

او مبالغه و کوشش ننموده چنانچه در قرآن حکایهٔ از قول او فرموده (رَبِّ إِنِّی دَعَوتُ قَومِی لَیلًا وَ نَهاراً الخ) و آنچه آنها را در شب و روز در سرّ و علانیه دعوت کرد اجابت ننمودند، قوله تعالی (وَ قَومَ نُوحٍ مِن قَبلُ إِنَّهُم کانُوا هُم أَظلَمَ وَ أَطغی) و گفته‌اند بعد از رسول ما صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اول کسی که سر از قبر بیرون میآورد نوح [ع] است و نیز خدای تعالی در قوله (إِنَّهُ کانَ عَبداً شَکُوراً) او را ستوده است و در قیامت او را مقام شاکرین میدهد.

(وَ أَوحَینا إِلی إِبراهِیمَ) و بابراهیم وحی کردیم و بفرزندانش اسماعیل و اسحاق و فرزند اسحاق یعقوب و با سباط که فرزندان یعقوبند و آنها دوازده سبط بودند از دوازده پسر او بآنها نیز وحی کردیم.

(وَ عِیسی وَ أَیُّوبَ) که او را از صابرین توصیف نموده (وَ یُونُسَ) صاحب ماهی که بپاداش ترک اولی مدتی در شکم ماهی او را حبس گردانید.

(وَ هارُونَ) برادر موسی (وَ سُلَیمانَ) پسر داود (وَ آتَینا داوُدَ زَبُوراً) و بداود زبور عطاء نمودیم و در زبور دو وجه گفته شده یکی جمع (زبره) مصدر بمعنی اسم مفعول و زبور بمعنی مزبور مثل کتاب بمعنی مکتوب، و بمعنی دیگر زبور جمعی است باختلاف حرکات اگر چه لفظ در صورت یکی است پس زبور بفتح زاء واحد است و بضم زاء جمع است.

در تفسیر أبو الفتوح گفته در خبر است که داود [ع] زبور را گرفت و رو بصحرا کرد علمای بنی اسرائیل در پس او ایستادند و مردمان در پس علماء ایستادند و جنّیان از پشت مردم ایستادند و مرغان هوا از صدای خوش داود پر در پر گسترده و بر آنها سایه انداختند.

و در حدیث است که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در منقبت امیر المؤمنین علیه السّلام در ضمن حدیث طولانی فرموده

(اذا کان یوم القیمهٔ

، خداوند بعلی [ع] قوّهئی کرامت مینماید مثل قوه جبرئیل

(و من النور)

مثل نور آدم

(و من الجمال)

مثل جمال یوسف

(و من الصوت)

مثل صوت داود

(و هو خطیب اهل الجنهٔ فی الجنهٔ)

صفحه : ۲۲۸

یعنی خدای تعالی علی را در قیامت قوتی دهد مثل قوت جبرئیل و بقدری باو نور دهد که بآدم داد و او را جمالی دهد مانند یوسف و او خطیب اهل بهشت است در بهشت.

[پایان] وَ رُسُلًا قَد قَصَصناهُم عَلَیکَ مِن قَبلُ وَ رُسُلًا لَم نَقصُصهُم عَلَیکَ (ای رسول) ما قبلا در آیات دیگر داستان بعض رسولان را بر تو گفتیم و حکایت رسولانی بر تو نگفتیم و نام آنها را نبردیم.

شاید آیه اشاره باین باشد که اینکه اندازه که گفته شده از سرگذشت پیمبران برای اهل بصیرت کافی است که حجت بر مردم تمام

شده.

وَ كَلَّمَ اللّهُ مُوسى تَكلِيماً بخلق صوت خداى تعالى در شجره با موسى تكلم نمود اينكه مراتب وحى او بود، بعض مفسرين گفته اگر تكلم خدا با موسى در ذروه طـSِبود امـا با پيمبر ما در غرفه نور بود كه (فَأَوحى إِلى عَبدِهِ ما أَوحى) و بر آنكلام موسى تمام بنى اسرائيل خبر يافتند و بر اينكه وحى هيچ عارف اطلاع نيافت مگر بتعليم محمدى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و تخصيص موسى براى اظهار فضيلت او است.

و تمام انبياء بعد از موسى [ع] تا عيسى [ع] در احكام تابع تورات بودند و ميان تورات و انجيل كتابيكه جامع احكام شرايع باشد نازل نگرديده و زبور كه بر داود آمد محض موعظه بود اصلا ذكر احكام در آن نشده بود.

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ (رُسُلًا) بدل از رسل اول است (مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ) حال است براى رسولان، لام (لِئَلّا) لام غرض است يعنى رسولان را فرستادم براى اينكه بر مردم حجت تمام گردد زيرا پس از پى‌درپى در آمدن رسولان با معجزه‌ها و آيات روشن براى اينكه راه و روش سعادت خود را بيابند و مبدء و معاد و سر انجام خود را بفهمند و در طريق مستقيم توحيد سلوك نمايند در صورتى كه گفتار آن بزرگواران مطابق عقل سليم و مطابق با فطرت انسانى است اگر باختيار خود دانسته و فهميده

صفحه : ۲۲۹

در بيراهه تابع نفس بهيمى و شيطان گرديدند حجت بر آنها تمام شده و كسى نتواند بگويد ما ندانستيم و عقل ما بتنهائى وافى نبود و چرا خداى رءوف مهربان براى ما هادى و رهنمائى نفرستاد اگر فرستاده بود ما تابع راه روان و هاديان حق ميشديم و بسعادت كامياب ميگرديديم.

وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً و خداوند غالب است و بر آنچه ميكند مستولى و درستكار است و از روى حكمت هر پيمبرى را بنوعى از وحى و اعجاز هر يك از آنها را در خور اهل زمانشان قرار داد و فرستادن انبياء و رسل از روى تدبير و استحكام در امر خلقت و اتمام نعمت است جزاف و بيهوده‌كارى از ساحت مقدّس پروردگار عالم دور است.

لكِنِ اللّهُ يَشهَدُ بِما أَنزَلَ إِلَيكَ أَنزَلَهُ بِعِلمِهِ وَ المَلائِكَةُ يَشهَدُونَ وَ كَفى بِاللّهِ شَهِيداً گفته‌اند از علماى يهود جماعتى بمجلس حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آمدند بآنها فرمود شما بخدا ميدانيد كه من پيغمبر خدايم گفتند ما نميدانيم و هيچ گواهى در اينكه باب نزد ما نيست اينكه آيه نازل شد كه اگر اينان گواهى نميدهند لكن خدا گواهى ميدهد بحقانيت آنچه را كه بتو يعنى قرآن را كه بسوى تو نازل گردانيده است كه معجزه جلى‌ّاست و حقّانيتش هويدا است و نيز ملائكه حامل وحى و غير آن شاهد و گواهند كه قرآن از طرف حق تعالى بر رسولش فرود آمده.

و در بيان (أَنزَلَهُ بِعِلمِهِ) گفته‌اند جمله مستأنفه است و بيان خصوصيت قرآن است و جار و مجرور در محل نصب است يعنى قرآن را نازل گردانيد كه متلبس بود بعلم خاص او و آن علم بتأليف و تركيب حروف و آيات آن است بر نظم و اسلوبى كه هر شخص بليغى را عاجز گردانيد و يا مقصود نازل كرده بعلم بر آنكسيكه مستعدّ و لايق نبوت است يا نازل كرد بعلم بر آنچه مردم در معاد و معاش خودشان محتاجند پس جار و مجرور بنا بر دو وجه اول حال است از

صفحه : ۲۳۰

فاعل، و بنا بر وجه سوم حال است از مفعول و جمله در حكم تفسير ما قبل خود است.

[منهج الصادقين] خلاصه آيه در مقام بيان شرافت و بزرگوارى قرآن است كه دانسته شود قرآن از حاق حقيقت صادر گرديده و

فهم معـانی و رموزات آن منطوی در علم حق تعالی و از حیطه علم بشـر خارج است اینکه است که در متشابهات قرآن فرموده (وَ ما یَعلَمُ تَأوِیلَه إِلَّا اللّه) سوره آل عمران آیه ۵.

صفحه : ۲۳۱

[سوره النساء (۴): آیات ۱۶۷ تا ۱۷۳]

اشاره

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِیلِ اللّهِ قَد ضَلُّوا ضَلالاً بَعِیداً (۱۶۷) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَم یَکُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم وَ لا لِیَهدِیَهُم طَرِیقاً (۱۶۸) إِلّا طَرِیقَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً (۱۶۹) یا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالحَقِّ مِن رَبِّکُم فَآمِنُوا خَیراً لَکُم وَ إِن تَکفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ کانَ اللّهُ عَلِیماً حَکِیماً (۱۷۰) یا أَهلَ الکِتابِ لا تَغلُوا فِی دِینِکُم وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللّهِ إِلاَّ الحَقَّ إِنَّمَا المَسِیحُ عِیسَی ابنُ مَریَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلقاها إِلی مَریَمَ وَ رُوحٌ مِنهُ فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انتَهُوا خَیراً لَکُم إِنَّمَا اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ سُبحانَهُ أَن یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ کَفی بِاللّهِ وَکِیلاً (۱۷۱)
لَن یَستَنکِفَ المَسِیحُ أَن یَکُونَ عَبداً لِلّهِ وَ لا المَلائِکَةُ المُقَرَّبُونَ وَ مَن یَستَنکِف عَن عِبادَتِهِ وَ یَستَکبِر فَسَیَحشُرُهُم إِلَیهِ جَمِیعاً (۱۷۲) فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِم أُجُورَهُم وَ یَزِیدُهُم مِن فَضلِهِ وَ أَمَّا الَّذِینَ استَنکَفُوا وَ استَکبَرُوا فَیُعَذِّبُهُم عَذاباً أَلِیماً وَ لا یَجِدُونَ لَهُم مِن دُونِ اللّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً (۱۷۳)

صفحه : ۲۳۲

[ترجمه]

بدرستی کسانیکه کافر شدند و راه خدا را بر مردم بستند حقیقهً گمراه گردیدند بگمراهی دور از سعادت [۱۶۷]

همانا آنهائیکه کافر شدند خدا آنها را نمیآمرزد و آنها را براه راست هدایت نمیکند [۱۶۸]

مگر براه جهنم که همیشه در آن جاویدانند و چنین کاری بر خدا آسانست [۱۶۹]

ای مردم از جانب حق تعالی رسولی بر شـما آمد بسـخنی درست پس ایمان آورید خیر است برای شـما و اگر کافر شدید پس همانا برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و خدا عالم و درستکار است [۱۷۰]

ای اهل کتاب در دینتان غلو نکنیـد و بر خـدا است مگوئیـد مگر حق جز اینکه نیست که مسیح عیسـی بن مریم رسول خـدا است و کلمه او است که بمریم القاء نموده و روحی است از جانب او پس بخـدا و پیمبران او ایمان آریـد و نگوئید ثلاثهٔ اگر باز دارید خود را بهتر است برای شـما همانا خدا اله یکتا است و منزّه و مبراء است از اینکه برای او اولاد باشد و آنچه در آسـمانها و آنچه در زمین است از آن او است و کافی است که خدا نگهبان باشد [۱۷۱]

هرگز نه مسیح و نه ملائکه مقرّبین از بنـده بودن خدا اسـتنکاف ندارند و هر کس از بندگی خدا سـرپیچد و تکبر ورزد بزودی خدا همه را بسوی خودش محشور خواهد کرد [۱۷۲]

پس کسـانیکه ایمـان آورده و عمـل شایسـته انجـام دادهانـد پـاداش آنها را بطور کامل خواهـد داد و بیفزایـد بر جزاء ایشان از فضـل خودش و امّا کسانی که اسـتنکاف کردهانـد و تکبر ورزیدهانـد آنان را عـذاب الیمی خواهـد کرد و بجز خدا یار و یاوری برای خود

نخواهند یافت [۱۷۳]

.

صفحه : ۲۳۳

توضیح آیات

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَن سَبِیلِ اللّهِ قَد ضَلُّوا ضَلالًا بَعِیداً نظر بآیات بالا که در مقام نکوهش و خطاهای یهودیان بود اینجا نیز شاید وصف کسانی است که کافر شدند بنبوت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از یهود و نصاری و رسالت رسول [ص] را انکار نموده‌اند و گفتند اینکه پیمبری نیست که در تورات و انجیل وعده داده شده و باضافه بر کفر خودشان بالقاء شبهه راه خدا و طریق مستقیم دین اسلام و قرآن را بر دیگران بستند چنین کسانی چون حقیقهٔ هم خود گمراه گردیدند که بگفتارشان از راه راست باز ماندند و هم سدّ راه دیگران شدند اینکه است که فرموده اینها در گمراهی بسیار دور از حقیقت واقع گردیده‌اند که باز گردیدنشان براه راست خیلی بعید است که گویا کفر و جحود در باطنشان ریشه دوانیده.

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَم یَکُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم وَ لا لِیَهدِیَهُم طَرِیقاً ظاهرا آیه مربوط بآیه جلو است و در مقام نکوهش آنها است که آنهائیکه انکار دین حق یعنی اسلام و قرآن کردند و ستم کردند بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بانکار نبوّت او یا بمردمان بمنع ایشان از ایمان.

(وَ ظَلَمُوا) عطف به (کَفَرُوا) است شاید مقصود از (ظَلَمُوا) همان بستن آنها راه حق بر مردم باشد، و میشود مقصود جنایات و خطاهائی باشد که در آیات بالا نسبت بیهودیان داده یا ستم‌هائی که برسول و مؤمنین میکردند و چون اینان هم متصف بکفر و سد نمودن راه هدایت و ظلم و ستم نمودن بر بندگان خدا بودند اینکه خطاهای بزرگ را ایجاب نموده قوله تعالی (خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُوبِهِم) که بر قلب آنها مهر خورده و از قابلیت هدایت بیفتند اینکه است که فرموده (لَم یَکُنِ اللّهُ لِیَغفِرَ لَهُم الخ) لام (لِیَغفِرَ) برای تأکید نفی است که آنهائیکه هم بآیات کافر شدند و هم ستم کردند هیچ وقت خدا آنها را نمیآمرزد و نیز هرگز آنان را

صفحه : ۲۳۴

بطریق هدایت رهبری نمیگرداند.

إِلّا طَرِیقَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَ کانَ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیراً گفته‌اند (إِلّا) استثناء متصل است که اول هدایت نشدن آنها را بهیچ راهی نفی میکند سپس سیر کردن طریق جهنّم را اثبات مینماید و چون پیمودن راه جهنّم خود راه و طریق و روشی است که کافرین و ظالمین در زندگانی خود در آن رهسپارند اینکه است که آیه رسول و مؤمنین را آگاه میگردانند که بدانید کافرین و ستم‌کاران علی الدوام از راه حق منحرف گردیده و سیرشان بسوی جهنم است زیرا که انسان در تمام آنات عمرش چون حدّ یقف ندارد و همیشه با زمان در حرکت است یا رو بکمال و صعود میرود یا رو بخذلان و نزول قدم میزنند، اینکه است که در روایتی از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت شده که فرموده

(من ساوی یوماه فهو مغبون و من کان غده شرّا من امسه فهو ملعون)

یعنی هر کس دو روزش مساوی باشد و ترقی معنوی نکرده باشد مغبون است زیرا که سرمایه عمر خود را در بیهوده تلف نموده، و هر کس فردای او بدتر از دیروزش باشد ملعون است چونکه بایستی آدمی علی الدوام رو بکمال رود و برحمت حق تعالی نزدیک گردد و چنین کسی رو بنقص رفته، و وقتی از قابلیت هدایت افتاد و هدایت نگردید البته جایگاه همیشگی او جهنّم است.

يـا أَيُّهَا النّاسُ قَد جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالحَقِّ مِن رَبِّكُم فَآمِنُوا خَيراً لَكُم خطاب (يا أَيُّهَا النّاسُ) بتمام افراد بشر است كه همانا براى شما مكلفين از جانب پروردگارتان رسول بحق آمد (الف و لام (الرسول) ظاهرا الف و لام عهد است و مقصود همان نبى خاتم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه بحق يعنى بدرستى و حقيقت از طرف حق تعالى براى ارشاد شما فرستاده شده (فَآمِنُوا) امر الزامى است كه بايستى حتما ايمان آريد (خَيراً لَكُم) زيرا كه خير و سعادت شما در اينكه است كه ايمان آريد.

صفحه : ۲۳۵

وَ إِن تَكفُرُوا فَإِنَّ لِلّهِ ما فِى السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً ذيل آيه اشاره است به اينكه كه خدا منزّه و مبراء است و محتاج بايمان و اعمال شما نيست خواه كافر گرديد يا ايمان آريد ضرر و نفعى بدستگاه الوهيت و عظمت خداوندى او نميزند زيرا كه ملك او و در قبضه اقتدار او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است و خداوند هم عالم است بآنچه خير و صلاح شما در آنست و هم حكيم و درستكار است كه مطابق حكمت هر كس لايق نبوّت و رسالت بود از بين بشر براى شما برسالت انتخاب نموده تا اينكه شما رستگار گرديد و بكمال انسانيّت برسيد.

يا أَهلَ الكِتابِ لا تَغلُوا فِى دِينِكُم وَ لا تَقُولُوا عَلَى اللّهِ إِلَّا الحَقَّ در اينكه آيه خداى تعالى خطاب باهل كتاب از يهوديان و نصرانيان نموده و آنان را از غلوّ كردن در دين نهى فرموده (غلو) بمعنى تجاوز نمودن از حق است اينكه است كه آنهائيكه در باره امير المؤمنين [ع] چيزى بر خلاف گفتند آنها را غالى ميگويند.

و از بعضى مفسرين نقل ميكنند كه آيه راجع باصناف نصارى آمده و آنان چند صنفند: نسطوريان، يعقوبيان، ملكائيان، مرقوسيان، ترسايان نجران.

يعقوبيان گفتند عيسى خدا است، نسطوريان گفتند عيسى پسر خدا است، مرقوسيان گفتند (ثالِثُ ثَلاثَةٍ) است و اينكه طور كلمات ناسزا براى خدا ميگويند در مجمع البيان گفته (يا أَهلَ الكِتابِ) (بقول حسن) خطاب بيهود و نصارى است و گفته نصارى در باره مسيح غلو نمودند و گفتند او پسر خدا است و بعضى گفتند او خدا است و بعضى گفتند او (ثالِثُ ثَلاثَةٍ) است اب و إبن و روح القدس، و يهود غلو كردند و گفتند او ولد زنا است پس غلو لازم قول هر دو فرقه است، و ابى على و ابى مسلم و جماعتى از مفسرين گفته‌اند غلو مخصوص بنصارى است و (لا تَغلُوا فِى دِينِكُم) يعنى در دينتان افراط نكنيد و از حق تجاوز ننمائيد (وَ لا تَقُولُوا عَلَى اللّهِ إِلَّا الحَقَّ) يعنى نسبت بخدا بگوئيد او جلّ جلاله واحد

صفحه : ۲۳۶

است و براى او نه شريكى است و نه ولد و نه رفيقى و در عيسى نگوئيد او پسر خدا يا شبه او است زيرا كه آن قول بغير حق است (إِنَّمَا المَسِيحُ) قبلا معنى مسيح را گفتيم. و بقولى او را مسيح ناميدند براى اينكه در زمين مشى و حركت مينمود (عِيسَى ابنُ مَريَمَ) بيان قول او است (المَسِيحُ) عيسى بن مريم است نه إبن اللّه چنانچه نصارى گمان كرده‌اند- و نه پسر پدرى آن طورى كه يهود گمان كرده‌اند (رَسُولُ اللّهِ) خداى تعالى او را بسوى خلق فرستاد نه آن طورى كه آن دو فرقه كه هر دو بر باطلند (كه او را خدا يا پسر خدا گفته‌اند) (وَ كَلِمَتُهُ) يعنى عيسى آفريده شده بكلمهٔ (كن) ميباشد [حسن و قتاده] و بقول ابى على جبائى مردم باو هدايت ميگردند همان طورى كه بكلام اللّه و وحى او هدايت ميگردند (كَلِمَتُهُ) بشارت خداى تعالى است كه بزبان ملائكه بمريم مژده داده چنانچه فرموده (إِذ قالَتِ المَلائِكَةُ يا مَريَمُ إِنَّ اللّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ) و همين است مقصود بقوله (أَلقاها إِلى مَريَمَ) چنانچه گفته ميشود (القيت اليك كلمهٔ حسنهٔ) يعنى بمريم گفتم و بقولى در رحم مريم عيسى [ع] را آفريدم.

[جبائى] (وَ رُوحٌ مِنهُ) در آن چند قول است: ۱- او را روح خود ناميده براى اينكه جبرئيل بامر خدا در پيراهن مريم روح دميد و

چون بامر حق تعالى بود نسبت بخود داد، و بقولى روح عيسى را براى عظمت و جلالش نسبت بخود داده چنانچه گفته (الصوم لى و انا اجزى به) و من جزاء ميدهم بآن تا آنجا كه گفته ۲- مردم در دينشان زنده ميشوند همان طورى كه ارواح بروح زنده ميشوند [جبائى] پس معنى (وَ رُوحٌ مِنه) او را نبى قرار داديم كه مردم پيرو او گردند و بسنن او اقتداء نمايند و هدايت گردند.

۳- خدا باو حيات داد بدون توسط جماع و نطفه چنانچه عادت اللّه چنين است.

[ابى عبيده]

صفحه : ۲۳۷

۴- (و رحمهٔ منه) قوله تعالى در موضع ديگر (وَ أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنه) يعنى (بِرَحمَةٍ مِنه) پس عيسى را قرار داد رحمت بر كسيكه باو ايمان آورده و تابع او گرديده زيرا كه او آنها را بسوى رشد هدايت نموده.

۵- معنى (رَوحِ اللّهِ) اينكه است كه او را خدا آيهٔ آفريده و تصوير كرده پس از آن او را بسوى مريم ارسال كرد و در قلب مريم داخل گردانيد و او را عيسى ناميده.

[ابى العاليه از ابى بن كعب] ۶- مقصود از روح در اينجا جبرئيل است و بنا بر اينكه معطوف است بر ضميرى كه در القاها است يعنى جبرئيل القاء كرد بسوى مريم روح من اللّه يعنى خدا القاء كرد بسوى مريم (روح من اللّه) از جانب خودش (فَآمِنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ) خدا امر فرموده به اينكه كه تصديق كنيد بخدا و پيمبران او و بوحدانيّت او اقرار نمائيد (وَ لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ) و نگوئيد خدايان سه‌اند خطاب بنصارى است كه نگوئيد الهان سه‌اند.

[زجاج] بقولى اينكه توجيه صحيح نيست زيرا كه نصارى سه اله نگفته‌اند لكن ميگويند اله يكى است و سه اقانيم گويند: اب و إبن و روح القدس يعنى نگوئيد (اللّه ثلاثهٔ) اب و إبن و روح القدس و قول آنها را كه تشبيه كرده‌اند بجوهر واحد (ثلاثهٔ اقانيم) مثل اينكه گفته ميشود چراغ يكى است و در آن سه چيز است روغن و فتيله و آتش (يعنى چراغ با اينكه يكى است سه چيز در او است و چنين است شمس كه يكى است لكن جسم است و شعاع و ضوء و اينكه تشبيه غلط است براى اينكه ما نميگوئيم چراغ يكى است بلكه مركب از اشيائى است و همچنين شمس همين طورى كه ميگوئيم عشره واحد است و خانه يكى است با اينكه در آن اشياء بسيار است و اگر گفتند خدا يكى است و اله واحد است وحدت حقيقيه با قول آنها بثلاثه متناقض است و اگر گفتند در واقع مركب از اجزائى است همين طور كه در چراغ و غير آن است با اينكه گفتند خدا يكى است منافى است پس بايد دست از قولشان (ثلاثهٔ) بردارند زيرا كه بين اينكه دو واسطه

صفحه : ۲۳۸

نيست خدا فرموده اگر خود را از اينكه مقاله منع كنيد براى شما (خَيراً لَكُم) بهتر است.

(إِنَّمَا اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ) يعنى اينكه طور نيست كه شما گفته‌ايد كه او (ثالث ثلاثه) است زيرا كسيكه براى او ولد و رفيق باشد جايز نيست او را اله و معبود گوئيم و لكن خدا آنكسى است كه او را الوهيت و الهيت باشد و عبادت بر او محقق باشد و آن الهى است واحد كه براى او نه ولد و نه شبيه و نه رفيق و نه شريكى است پس از آن خداى تعالى نفس خود را تنزيه مينمايد (سُبحانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ) يعنى منزّه و مبرّا است از آنچه لايق بمقام كبريائى نيست (لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ) ملكا و ملكا و خلقا و او مالك و متصرف است آنچه را كه در آسمانها و زمين و آنچه بين آنها است و مدبّر آنها است و از جمله مخلوقات عيسى است پس چگونه مملوك و مخلوق پسر ميشود براى مالك و آفريننده خود (وَ كَفى بِاللّهِ وَكِيلًا) و خدا كافى است كه مدبر و مربى و رازق باشد آنچه را كه در آسمانها و زمين است.

و بقولی كافی است كه خدا حافظ اعمال بندگان باشد تا اينكه مطابق اعمالشان پاداش دهد، و اينكه آيه كافی برای تسلی دل رسول و وعيد است برای كسانی كه در باره حق تعالی آنچه را كه سزاوار بآن نيست بگويند و نسبت دهند.

[پايان] لَن يَستَنكِفَ المَسِيحُ أن يَكُونَ عَبداً لِلّهِ وَ لَا المَلائِكَةُ المُقَرَّبُونَ (لَن) برای نفی ابد است يعنی مسيح استكبار و امتناع نميكند از اينكه بنده خدا باشد و متصف بمقام عبوديت گردد و نيز ملائكه مقربين امتناع ندارند و عار نميدانند از اينكه بنده خدا باشند و جماعتی باين آيه كه ملائكه را بمسيح عطف داده خواسته‌اند استدلال كنند بر اينكه مقام ملائكه بالاتر از بشر است نظر به اينكه كه ملائكه را عطف بمسيح داده و آن عطف عالی است بر دانی و مفسرين در پاسخ گفته‌اند در اينجا نام بردن مسيح و ملائكه برای تفضيل نيست بلكه برای جواب دو گروه است عيسويان كه عيسی را پسر خدا ناميدند و مشركين عرب

صفحه : ۲۳۹

كه ملائكه را دختران خدا گفتند و نظر بعقيده آنها بوده كه ملائكه را در اظهار بندگی بعقيده شما دختران خدا ميباشند عطف بعيسی داده يا اينكه چون عيسی بی‌پدر متولد شده گفتند عيسی پسر خدا است آيه برای ردّ آنها گفته ملائكه نيز بی‌پدر و مادر بوجود آمدند با اينكه حال از بنده بودن استكبار نداشتند در كشف الاسرار گفته سبب نزول آيه (لَن يَستَنكِفَ المَسِيحُ أن يَكُونَ عَبداً لِلّهِ) اينكه بود كه ترسايان نجران گفتند يا محمّد [ص] چرا هميشه صاحب ما را عيب ميكنی رسول خدا گفت در وی چه ميگويم كه آن بد است گفتند ميگوئی او بنده خدا است، رسول گفت او را عيب و عار نيست كه بنده خدا است در آن حال جبرئيل آمد و اينكه آيه را آورد (لَن يَستَنكِفَ المَسِيحُ أن يَكُونَ عَبداً لِلّهِ وَ لَا المَلائِكَةُ المُقَرَّبُونَ) و گفته‌اند مقصود از ملائكه المقربون حمله عرشند و آنها را ذكر كرده برای اينكه بعضی از كفار آنها را اله گرفته‌اند.

جماعتی كه گفته‌اند فرشتگان افضل از انبياء ميباشند باين آيه تمسك كرده‌اند كه فرموده (وَ لَا المَلائِكَةُ المُقَرَّبُونَ) و جواب داده شده كه اينكه درست نيست زيرا كه نام بردن ملائكه برای افضليت آنها نيست بلكه آيه جواب دو گروه است يكی عيسويان كه عيسی را فرزند خدا ميدانند و ديگر مشركين عرب كه فرشتگان را خدايان ساخته و عبادت آنها را كردند رب العالمين در رد آنها گفت عيسی ننگ ندارد كه بنده خدا باشد ای ترسايان نه او و نه فرشتگان كه مقربان و گرامی نزد خدايند در بندگی خدا استنكاف ندارند و بيشترين بشرند كه ننك ميدانند از بندگی خدا پس معلوم شد كه اينجا بر ردّ فريقين است نه بر وجه تفضيل.

و جواب ديگری نيز داده شده كه چون عيسويان گفتند عيسی نه چون ديگران آفريده شدگانند كه از پدر و مادر بوجود ميآيند و عيسی بی‌پدر بوجود آمد پس روا نيست كه او را چون ديگران بنده گويند ربّ العزة وانمود كه وجود او بی‌پدر عجب‌تر از فرشتگان نيست كه بی‌پدر و مادرند و اينكه همه بندگان اويند و از بندگی ننك ندارند.

صفحه : ۲۴۰

جواب سوم آنست كه رب العزة خطاب بآنها مطابق اعتقاد آنها كرده كه اعتقاد داشتند ملائكه بر بنی آدم افضلند و اينكه مذهب معتزله و كراميه و خوارج است اما معتقد جمهور اهل حق در اينكه مطلب آنست كه انبياء و مؤمنين بر فرشتگان فضل دارند كه آن فضل و كرامت و خصوصيات قربت است كه رب العزة با پيغمبران و مؤمنان فرزند آدم كرد و با فرشتگان نكرد كه فرشتگان اگر چه بحضرت الهيت نزديكترند لكن بحجب هيبت و نور عزت محجوبند و پيغمبران و مؤمنان بنور مشاهدت و نسيم انس و ضياء و كشف و كرامت محبّت مخصوصند و دليل تخصيص و تفضيل ايشان بر فرشتگان اينكه است كه رب العزة بر ايشان ثناء كرد و گفت (يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَهُ) و در حق ابراهيم خليل عليه السّلام علی الخصوص گفت (وَ اتَّخَذَ اللّهُ إِبراهِيمَ خَلِيلًا) و پيغمبران را گفت (إِنّا أَخلَصناهُم بِخالِصَةٍ ذِكرَى الدّارِ وَ إِنَّهُم عِندَنا لَمِنَ المُصطَفَينَ الأَخيارِ) و مؤمنين را گفت (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ

هُم خَيرُ البَرِيَّةِ).

تا آنجا كه گفته و از رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم روايت شده كه گفت

(ما من شيئى اكرم عند اللّه من بنى آدم يوم القيامة)

گفته شد يا رسول (وَ لَا المَلائِكَةُ) آيا ملائكه افضل نيستند! گفت ملائكه مجبولند مثل شمس و قمر يعنى شمس و قمر در حركاتشان و اقوالشان مسخران و محمولان عليها هستند و ملائكه در معنى مثل كسى مانند كه بر طاعت حمل شده باشد زيرا كه در آنها موانعى نيست كه آنها را از اطاعت باز دارد زيرا كه آنان را نفس و شهوت و غضب نيست كه امر ببدى و مخالفت نمايد و نيز آنها را شيطانى نيست كه وسوسه كند و دنيا را در نظرشان زينت دهد و آرزو و آمال بر آنها چيره گردد و ملائكه وقتى طاعت كردند طاعت آنها بمنزله عادت است مثل نفس كشيدن متنفس و پريدن طائر- و آيا طاعت مجاهد و مكابر مساوى است با اينكه همه دشمنان مثل كسيكه در روح و راحت است.

[پايان]

صفحه : ۲۴۱

وَ مَن يَستَنكِف عَن عِبادَتِهِ وَ يَستَكبِر فَسَيَحشُرُهُم إِلَيهِ جَمِيعاً در اينكه آيه بطور عموم تمام كسانى را كه از عبادت و بندگى خدا استكبار كردند و عار دانستند كه زير بار فرمان بروند آگاهانيده به اينكه كه بايست متكبران و جباران بدانند كه تمام بنى آدم را در محشر جمع ميگردانيم.

گويا فرموده همين طورى كه در دنيا شما را از نيستى بوجود آورديم و حيات و مرگ خودتان بدست شما نيست آمدنتان نيز در عرصه قيامت بدست خودتان نخواهد بود آن خداى غالب و قاهر شما را جمع ميكند و در دادگاه الهى در معرض سؤال واقع ميگرديد.

و متكبران و جباران سه فرقه‌اند با تفاوت بين آنها: گروهى بر خداى تعالى تكبر كردند مثل فرعون و نمرود و ابليس و كسانى كه دعوى خدائى داشتند و از بندگى ننگ داشتند و آنهايند كسانى كه در باره آنها فرموده (كَذلِكَ يَطبَعُ اللّهُ عَلى كُلِّ قَلبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ).

و گروهى بر رسول تكبر كردند چون كفار قريش و غير آنها كه گفتند آيا ببشرى همچون خود سر فرود آوريم چرا فرشته نفرستاد (وَ قالُوا لَو لا نُزِّلَ هذَا القُرآنُ عَلى رَجُلٍ مِنَ القَريَتَينِ عَظِيمٍ) [سوره زخرف آيه ۳۰] مثل وليد بن مغيره از اهل مكه يا عروة بن مسعود ثقفى از اهل طائف و جماعت ديگر آنها هستند كه خود را بزرگ ميشمرند و بچشم حقارت بنده‌گان خدا نگاه ميكنند و خود را بزرگ ميدانند، و بروايتى از رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله و سلّم سؤال ميكنند كه كبر چيست گفت آن است كه مطيع حق نگردد و بچشم حقارت بمردم نگرد، و بروايتى چون متواضعى بينيد با وى تواضع كنيد و بر متكبر تكبر كنيد تا حقارت و مذلّت وى ظاهر گردد.

در مجمع گفته (فَسَيَحشُرُهُم) يعنى (فسيبعثهم اليه جميعا) يعنى آنها را در موعدشان (روز قيامت) نزد خودش جمع ميكند و معنى قوله (إِلَيهِ) يعنى موضع آنچنانى كه غير از او كسى مالك تصرف نيست مثل اينكه گفته ميشود

صفحه : ۲۴۲

فلان امر راجع بامير است يعنى كسى جز امير مالك آن نيست و مقصود مكانى نيست كه امير در آن است.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِم أُجُورَهُم وَ يَزِيدُهُم مِن فَضلِهِ آيه بمؤمنين وعده ميدهد كه آنهائيكه ايمان آوردند و عمل

صالح نمودند خدای تعالی آنچه وعده فرموده بآنها پاداش اعمال نیکشان را میدهد و از فضل و کرمش بر اجر آنها می‌افزاید و زیاد میکند چنانچه در جائی بده برابر حسنه و در جای دیگر الی سبعین ضعفا و در جای دیگر الی سبعمائهٔ و در جائی (الی اضعاف کثیرهٔ) و چنانچه معلوم است اصل اجر و مزدی که برای مؤمنین مطیعین وعده داده در واقع تفضل است و بعنوان اجر نظر ببزرگی مقام مؤمن اظهار فرموده اشاره به اینکه که مؤمن و عملش ذی قدر است و گر نه وظیفه عبد بندگی است اجریکه برای عمل مؤمن وعده داده تفضل صرف است وانگهی فائده عمل نیک مؤمن بنفع خودش تمام میشود خدای عز و جل مستغنی بذات است نه از عمل نیک فائده‌ئی عاید او میگردد و نه از عصیان و مخالفت ضرری میبرد.

وَ أَمَّا الَّذِینَ اسْتَنْکَفُوا وَ اسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِیماً وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً همین طوری که در مقابل عمل صالح مؤمنین تضاعف اجر و پاداش بآنها وعده فرموده در مقابل استکبار کافرین عذاب سخت مهیا نموده و همین طوری که اجری که در عمل مؤمنین وعده فرموده تفضلی است نه استحقاقی همین طور عذاب الیم که برای کافرین و کسانیکه استنکاف و کبر میورزند از اطاعت حق تعالی و عذاب کافرین نه برای تشفی یا انتقام است خدای جلیل که بنده ضعیف خود را از لطف و کرم آفریده از کفر و ایمان بنده خود بی‌نیاز است بلکه عذاب الیم را خود کافر و عاصی از دست خود فراهم نموده چنانچه در مواردی از قرآن مجید اظهار فرموده (بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ) اینکه عذابهائی است که خودشان بدست خودشان و باعمال رکیک و کفر و استکبارشان بمقام کبریائی و رسولان حق تعالی ایجاب نموده‌اند اصلا کافر نجس

صفحه : ۲۴۳

و خبیث است و لایق دار کرامت الهی نیست و چون لایق نیست البته مردود است و چون لایق کرامت نیست در مورد عذاب واقع میگردد و چون دانسته و فهمیده پس از اتمام حجت کفر و جحود ورزیده در مورد غضب الهی واقع گردیده‌اعوذ باللّه من غضب الجبار).

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷۴ تا ۱۷۶]

اشاره

یا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً (۱۷۴) فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِراطاً مُسْتَقِیماً (۱۷۵) یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمّا تَرَکَ وَ إِنْ کانُوا إِخْوَةً رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۱۷۶)

صفحه : ۲۴۴

[ترجمه]

ای مردمان بدرستی برای هدایت شما از جانب پروردگارتان برهانی محکم آمد (رسولی از جانب پروردگار) و با او نوری ظاهر نازل گردانیدیم بسوی شما [۱۷۴]

پس آنانکه بخدا ایمان آوردند و چنگ زدند بکتاب او پس بزودی آنها را در بخشایشی از خود داخل میگرداند و براه راست بسوی

او هدایت مینماید [۱۷۵]

ای پیغمبر از تو در باره میراث کلاله (برادر پـدری و مادری یا پدری تنها فتوی میخواهند) بگو اگر مردی مرد و او را فرزندی نبود و خواهری دارد او را نصف ترکه است و آن مرد میراث میبرد از خواهر و اگر برای خواهر اولادی نباشد تمام ترکه را برادر میبرد و اگر میت را دو خواهر باشد برای آنها دو ثلث ترکه است و اگر برای میت برادران و خواهران باشند برای ذکور دو برابر اناث است خدا احکام را برای شما بیان میکند تا گمراه نگردید و خدا بهر چیزی دانا است [۱۷۶]

.

صفحه : ۲۴۵

توضیح آیات

یـا أَیُّهَا النّاسُ قَـد جاءَکُم بُرهانٌ مِن رَبِّکُم وَ أَنزَلنا إِلَیکُم نُوراً مُبِیناً آیه خطاب میکنـد بافراد بشـر که از جانب حق تعالی که پروردگار شما است برهان یعنی شاهد و بیان واضح آمده و نوری ظاهر بسوی شـما فرستاده شده که شما را از طریق باطل بسوی حق و حقیقت رهبری گرداند.

در مجمع البیـان گفته (یـا أَیُّهَـا النّـاسُ) خطاب نموده بتمام مکلفین از سایر ملل آنهائی که در اینکه سوره قصـص آنها را ذکر نموده (قَد جاءَکُم بُرهانٌ مِن رَبِّکُم) یعنی از جانب خدا بر شـما حجتی آمد که آن دلیل و برهانی است بر آنچه بآن مأمور گردیده‌اید و آن برهان محمّـد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است یا آنچه با او است از معجزات قاهره تامّه که او شاهد صدق او است و گفته شده آن قرآن است (وَ أَنزَلنا إِلَیکُم (معه) نُوراً مُبِیناً) که برای شـما بیان میکنـد حجت واضـحه را و شـما را هـدایت میکند بسوی آنچه در آن نجات شما است از عذاب الیم عقاب او و اینکه نور قرآن است.

[مجاهـد و قتـاده و سـدی] [و از ابی عبـد اللّه علیه السّـلام است که آن نـور ولایـت علی علیه السّـلام است] فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ اعتَصَمُوا بِهِ آنهائیکه بوحـدانیّت خـدا ایمان آوردنـد و ببعث محمّد [ص] اعتراف کردند و تمسک نمودند بنوری که بر نبیّ خودش نازل گردانیده (فَسَیُدخِلُهُم فِی رَحمَةٍ مِنهُ) یعنی نعمهٔ منه.

[إبن عبـاس] (وَ فَضـلٍ) یعنی آنچه بر آنهـا از کرامت و تضـعیف حسـنات منبسط گردانیـده و آنچه از نعم بر آنها زیاد کرده بر آنچه اسـتحقاق داشتند (وَ یَهدِیهِم إِلَیهِ صِراطاً مُستَقِیماً) و آنها را موفق گردانیده برای رسانیدن بآنها آن فضلی که اولیاء خود را بآن تفضل داده و آنها را محکم گردانیده برای سلوک کردن بر نهج کسیکه بر او انعام کرده از اهل طاعتش و انتفاء آثار آنها تا اینکه (مردم) منتفع گردند

صفحه : ۲۴۶

بهـدایت آنها و آشـنا گردیـدن بسـنهٔ آنها و متابعت کردن دین آنها و آن آنصـراط مسـتقیمی است که خـدا آنرا برای بنـدگان خود پسندیده است.

یَستَفتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم فِی الکَلالَةِ إِنِ امرُؤٌ هَلَکَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُختٌ فَلَها نِصفُ ما تَرَکَ در شأن نزول آیه مفسـرین اختلاف کرده‌انـد: در مجمع از جـابر بن عبـد اللّه روایت کرده که گفت من مریض شـدم در حالی که نه یا هفت خواهر داشـتم پیغمبر بر من وارد شـد و بصورتم دمیـد و من بهوش آمدم و گفتم یا رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای خواهرانم دو ثلث وصیت کنم، فرمـود نیکی کن، گفتم نصـف، گفت نیکی کن، آنگـاه بیرون رفت و مرا بحـال خـود گـذارد و بـاز برگشت و فرمـود ای جـابر من

نمی‌بینم که تو از اینکه مرض بمیری و خدا در باره سهم خواهرانت آیه‌ئی فرستاده و برای آنان دو ثلث قرار داده، میگویند جابر میگفت اینکه آیه در باره من نازل شد.

و قتاده گفته هم صحابه در قسمت کلاله بود اینکه آیه نازل گردید، جابر گفته اینکه آیه در مدینه نازل شده، و إبن سیرین گفته اینکه آیه در مسیری نازل گردید که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اصحاب بود و اینکه آیه را آیه صیف گفته‌اند، و خدای تعالی دو آیه راجع بکلاله نازل گردانیده یکی از آنها در شتاء و آن آیه‌ئی است که در اول سوره نازل گردانیده و دیگر در صیف بود و آن همین آیه است، و از عمر بن خطّاب روایت شده که گفته از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال از کلاله کردم فرمود تو را کافی است آیهٔ الصیف.

چون خدای تعالی در اول سوره بعضی از سهام فرائض را بیان کرد سوره را بباقی آن خاتمه داد و گفت (یَستَفتُونَکَ) ای محمّد [ص] در میراث کلاله از تو فتوی میخواهند (قُلِ اللّهُ یُفتِیکُم) یعنی برای شما حکم کلاله را بیان میکند و کلاله اسم است برای برادرها و خواهرها.

[عن الحسن] و از ائمه ما علیهم السلام اینکه طور روایت شده.

صفحه : ۲۴۷

و بقولی آن غیر از والد و ولد است.

[ابی بکر و جماعتی از مفسرین] (إِنِ امرُؤٌ هَلَکَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ) سدی گفته و برای او ولد از ذکر و انثی نباشد و اینکه قول موافق با مذهب امامیّه است و معنی او اینکه است اگر مردی مرد و برای او نه اولاد باشد و نه پدر و ما والد را باجماع بآن ضمیمه نمودیم و برای اینکه لفظ کلاله خبر ده از آن است زیرا که کلاله اسم است برای نسبی که محیط بمیت است غیر از آنکه ملصق بآن شده و پدر چسبیده شده بولد است چنانچه ولد چسبیده شده بر والد است و برادرها و خواهرها احاطه دارند بمیت (وَ لَهُ أُختٌ) یعنی اگر برای میّت خواهر ابوینی یا پدری تنها و ذکر اولاد مادر در اول سوره گفته شده و برای خواهر نصف ما ترک میت است (وَ هُوَ یَرِثُها إِن لَم یَکُن لَها وَلَدٌ) یعنی اگر خواهر مرده باشد و برای او اولاد نباشد و او را برادری باشد پدری و مادری یا برادر پدری تمام مال را برادر ارث میبرد و آن برادر چه از پدری و مادری باشد یا از پدر تنها مال تمامش مال او است بلاخلاف در صورتی که نه ولد باشد و نه والد (فَإِن کانَتَا اثنَتَینِ) یعنی اگر خواهر دو نفر باشند (فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمّا تَرَکَ) از برای آن دو خواهر دو ثلث است از ترکه برادر یا خواهرش که مرده (وَ إِن کانُوا إِخوَةً رِجالًا وَ نِساءً) یعنی هرگاه اخوه رجال و نساء یعنی برادرها و خواهرها جمع باشند از ابوینی یا از اب (فَلِلذَّکَرِ مِثلُ حَظِّ الأُنثَیَینِ) و در قوله سبحانه (إِنِ امرُؤٌ هَلَکَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُختٌ فَلَها نِصفُ ما تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِن لَم یَکُن لَها وَلَدٌ) دلالت دارد بر اینکه برادر و خواهر ارث نمیبرند در صورتی که هر کدام دختری داشته باشند زیرا که خدای تعالی در ترکه خواهر و برادر شرط کرده نبودن ولد را و ولد شامل دختر و پسر هر دو میگردد بلاخلاف بین اهل لغت و آن روایتی که گفته اخوات با بنات عصبهٔ آن خبر واحد است و مخالف نص قرآن است و همین طوری که ما گفتم إبن عباس گفته و از سادات اهل البیت نیز همین طور روایت شده (یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُم) خدای تعالی امور ارث بردن شما را معین گردانیده (أَن

صفحه : ۲۴۸

تَضِلُّوا) برای اینکه گمراه نگردید یا اینکه در حکم آن خطاء نکنید، و بقولی خدای تعالی تمام احکام را بیان فرموده تا اینکه در دین خودتان هدایت یابید.

[ابی مسلم] وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ ذیل آیه بیان اینکه است که خدای سبحانه عالم است بجمیع آنچه عباد باو محتاج میباشد از امر

معاشـشان و معادشان و بر آنچه حکمت ایجاب میکنـد، و نزول آیه اول سوره متضـمن میراث ولـد و والد است و آیه بعد از آن بیان میراث ازواج و زوجـات و اخـوه و اخـواتیکه از قبـل امّ بـود، و اینکه آیه که سـوره بـآن ختم گردیـد متضـمن میراث اخـوه و اخوات مـادری و پـدری است و برادر و خـواهر پـدری تنهـا در وقـتی که برادر و خـواهر ابوینی نباشـد و متضـمن است قوله تعـالی (وَ أُولُوا الْأَرحامِ بَعضُهُم أَولی بِبَعضٍ فِی کِتابِ اللّهِ) و چون نزدیک بودن بمیت سبب استحقاق ارث است پس هر کس نزدیکتر بمیت است اولی است بمیراث از آنکه دورتر است و خلاف بین فقهاء در اینکه مسائل و فروع آن راجع بکتب فقهیه است.

[بیان طبرسی بپایان رسید]

صفحه : ۲۴۹

سورهٔ المائدهٔ

اشاره

سورهٔ المائـده نزد جماعتی مثل إبن عباس و مجاهد مدنی است و جعفر بن بشـر و شـعبی گفته‌اند تمامش مدنی است مگر آیه (الْیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم) که در حجهٔ الوداع فرود آمده وقتی که آنحضرت بر بالای راحله بود.

و عـدد آیـات آن صـد و بیسـت اسـت در نظر کـوفی و صـد بیست و سه است نزد بصـری و در نظر بـاقی صـد و بیست و دو است و خلاف در سه آیه است (بِالْعُقُودِ) (وَ یَعفُوا عَن کَثِیرٍ) کوفی است (فَإِنَّکُم غالِبُونَ) بصری است.

ابی بن کعب از حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین روایت کرده که هر کس سوره مائده را قرائت کند حق تعالی بعدد هر یهودی و نصرانی که در دنیا نفس کشیدند ده حسنه میدهد و ده سیئه از وی محو مینماید و ده درجه او را بلند میگرداند مفسرین گفته‌انـد نزول سوره در وقتی بود که حضـرتش بر بغله شـهباء سوار بود در آن حـال وحی او را ثقیـل ساخت و بطوری او را سـنگین گردانید که مرکوب را از رفتن باز داشت و ایسـتاد و شـکم او بزمین نزدیک گردید حضـرت بیهوش شد و دست خود را بر سر شیبهٔ بن وهب جحمی گذاشت پس از آنکه بهوش آمد سر مبارک را برداشت و اینکه سوره را بر ما قرائت فرمود و آنچه در اینکه سوره بود بآن عمل نمود و نیز بما امر نمود بآن عمل نمائیم.

و در حدیثی از حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم روایت شده که در خطبه حجهٔ الوداع فرموده سورهٔ المائده آخرین سوره ایست از قرآن که بمن نازل شده حلالش را حلال دانید و حرامش را حرام.

[منهج الصادقین]

صفحه : ۲۵۰

سورهٔ المائدهٔ مدنیهٔ و هی مائهٔ و عشرون آیهٔ کوفی. ثلاث و عشرون آیهٔ بصری، و اثنان و عشرون آیهٔ فی الباقین.

[مجمع]

[سوره المائدهٔ (۵): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوفُوا بِالعُقُودِ أُحِلَّت لَكُم بَهِيمَةُ الأَنعامِ إِلّا ما يُتلى عَلَيكُم غَيرَ مُحِلِّي الصَّيدِ وَ أَنتُم حُرُمٌ إِنَّ اللّهَ يَحكُمُ ما يُرِيدُ (١) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ وَ لا الشَّهرَ الحَرامَ وَ لا الهَديَ وَ لا القَلائِدَ وَ لا آمِّينَ البَيتَ الحَرامَ يَبتَغُونَ فَضلاً مِن رَبِّهِم وَ رِضواناً وَ إِذا حَلَلتُم فَاصطادُوا وَ لا يَجرِمَنَّكُم شَنَآنُ قَومٍ أَن صَدُّوكُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ أَن تَعتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى البِرِّ وَ التَّقوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الإِثمِ وَ العُدوانِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِيدُ العِقابِ (٢)

صفحه : ۲۵۱

[ترجمه]

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص

حق تعالى خطاب بتمام مؤمنين نموده اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد بآنچه با خدا يا با يكديگر عهد و پيمان بسته‌ايد عمل كنيد (بدانيد حيوانات زبان بسته علفخوار) براى شما حلال گرديده جز آنچه را كه بعدا براى شما بيان خواهد شد و جز آن صيد را كه شما در حال احرام بحج يا عمره صيد كرده باشيد همانا خداوند بآنچه خواهد حكم مينمايد [١]

اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد شعائر خدا را حلال نشماريد (يعنى مناسك حج يا نشانه‌هاى دين را تغيير ندهيد) و نيز ماههاى حرام را براى جنگ با كفار حلال ندانيد و نه هدى و قلائد را (يعنى متعرض قربانيهاى حاجيان نشويد چه آنهائى كه علامت قربانى بگردن داشته باشند چه نداشته باشند) و نيز متعرض زوارين بيت الحرام كه در طلب خشنودى خدا و فضل او آمده‌اند نشويد و چون از احرام بيرون آمديد صيد كنيد و بايد شما را دشمنى گروهى از قريش كه شما را از مسجد الحرام در سال حديبيه بيرون كردند بر آن ندارد كه از آنان انتقام بكشيد و در نيكوكارى و تقوى بيكديگر كمك كنيد نه بر ظلم و تعدّى و از گناه و مخالفت امر حق تعالى بپرهيزيد (و بدانيد) همانا خداوند در مورد غضب سخت انتقام است [٢]

صفحه : ۲۵۲

توضيح آيات

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوفُوا بِالعُقُودِ (و فى بعهده و اوفى بعهده) بيك معنى آمده، و العقد و العهد بمعنى معقود است، و عقود عهد اللّه است آنچنان عهدى كه خدا با بندگانش عهد بسته و آنها را ملزم گردانيده بايمان باو و تحليل حلال و تحريم حرام او، و بقولى آن قراردادى است از بيع و نكاح و غير آن كه مردم بين هم قرار ميگذارند.

آيه خطاب بمؤمنين فرموده كه اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد بعهدهاى خود وفا كنيد، و چون (العقود) اطلاق دارد ميتوان گفت اطلاقش شامل ميگردد تمام عهدها و قراردادهائى كه بعضى با بعضى ديگر ميكنند، مثل عقد شركت، عقد نكاح، عقد بيع و امثال آنها- يا عقدهائى كه با خدا بسته‌ايد مثل عقود شرعيه از قبيل نذر و عهد و قسم- و وفاء بعهد يعنى قيام نمودن بر او و (أَوفُوا بِالعُقُودِ) امر است و امر دلالت بر وجوب دارد، پس وفاء كردن بعقدهاى شرعيه الزامى از طرف حق است بنا بر قول إبن عباس كه گفته مراد عهود خدا است كه بر بنده‌گان ايجاب نموده در حلال و حرام و فرائض و حدود.

و براى وضوح اجمالى از بيانات مجمع البيان را ترجمه مينمايم:

(أَوفُوا بِالعُقُودِ) يعنى بالعهود، از إبن عباس و جماعتى از مفسرين در اينكه عهود چيست اختلاف نموده‌اند و چند قول از آنها نقل

شده:

۱- مقصود آنعهدهائى است كه اهل جاهليت بعضى با بعض ديگر معاهده ميكردند كه در موقعى كه در مقابل ستم واقع ميگردند يكديگر را يارى كنند و از هم پشتيبانى نمايند و همين است معنى حلف.

[إبن عباس، مجاهد، ضحاك، ربيع بن انس، قتاده، سدى] ۲- عهدهائى كه خداى تعالى از بنده‌گانش گرفته به اينكه كه ايمان آورند و اطاعت كنند و در آنچه براى آنها حلال كرده يا حرام نموده اطاعت نمايند [إبن عباس]

و در روايت ديگر از إبن عباس است كه گفته تمام عهود همانهائى است كه در قرآن حلال كرده يا حرام نموده و آنچه را كه واجب گردانيده پس نبايد از آنها تعدى كنيد و نقض عهد نمائيد و اينكه قول را تأييد مينمايد قوله تعالى (وَ الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهدَ اللّهِ مِن بَعدِ مِيثاقِهِ- الى قوله: سُوءُ الدّارِ).

۳- مقصود عهودى است كه مردم بين هم مى‌بندند و شخص بر نفس خودش ثابت ميگردانند مثل عقد ايمان و عقد نكاح و عقد عهد و عقد بيع و عقد قسم.

۴- امرى است از جانب خدا باهل كتاب به اينكه كه وفا كنند بآنچه خدا در تورات و انجيل از آنها ميثاق گرفته كه رسول ما را و آنچه از نزد ما آورده تصديق نمايند.

[إبن جريح و ابى صالح] و قوى‌ترين اينكه گفتارها قول إبن عباس است كه گفته مقصود بعقود عقود خدا است آن عقودى كه بر بندگانش در حلال و حرام و حدود واجب گردانيده و داخل است در اينكه قول جميع اقوال ديگر.

[پايان] أُحِلَّت لَكُم بَهِيمَةُ الأَنعامِ إِلّا ما يُتلى عَلَيكُم حيوان چهار پا را بهيمه نامند خواه از حيوانات برى باشد يا بحرى و اصناف آنها از شتر و گاو و ميش و بز كه آنها را ازواج ثمانيه نامند، و بقولى (بَهِيمَةُ الأَنعامِ) آهو و گاو وحشى و نحو آنها را شامل ميگردد. و بعضى گفته‌اند گويا از بهيمۀ الانعام اراده شده آنحيواناتى را كه مثل انعام و نزديك بآنهايند از جنس بهائم و براى مشابهت بانعام اضافه كرده و اينكه اضافه بيانى است مثل اينكه گويند (خاتم فضۀ) انگشتر از نقره تعبيه شده يعنى بهيمه از انعام است و تمام اقسام انعام بر شما حلال است مگر آنچه را كه در قرآن از اقسام حليت استثناء كرده و حكم بحرمت نموده مثل قوله تعالى (حُرِّمَت عَلَيكُمُ المَيتَةُ) كه در اينكه آيه ميته از اقسام حليّت خارج گرديده و از اكل آن منع شده.

غَيرَ مُحِلِّي الصَّيدِ وَ أَنتُم حُرُمٌ إِنَّ اللّهَ يَحكُمُ ما يُرِيدُ و نصب غير براى حال آمده و از ضمير در (لَكُم) است يعنى براى شما بهيمۀ الانعام حلال است در حالى كه صيد را حلال ندانيد در آنحاليكه محرم

باشيد براى حج يا غير آن همانا خداى تعالى در حليّت و حرمت حكم ميكند آنچه را كه اراده نموده.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللّهِ وَ لَا الشَّهرَ الحَرامَ وَ لَا الهَديَ وَ لَا القَلائِدَ (شَعائِرَ) جمع شعير است و مقصود اعلام حج و اعمال آن است و شعائر اللّه را نام و علم قرار داده براى تمام اعمال حج از طواف و سعى و نسك يعنى مواقف و غير اينها (وَ لَا الشَّهرَ الحَرامَ) يعنى ماههاى حرام را بسبب جنگ حلال نكنيد و ماههاى حرام چهار است: رجب و ذى القعده و ذى الحجۀ و محرم و (هدى) آن قربانى است كه بيت الحرام ميبرند و قلائد جمع قلاده است، و در آن دو معنى گفته‌اند يكى قلائد بمعنى مقلد است و مقصود آن قربانى‌هائى است كه (مشركين) بگردن آنها قلاده مى‌انداختند، گفته‌اند عادت اهل جاهليت چنين بوده كه هر كس بمكه ميرفت براى حج و عمره چوب سمره بگردن خود مى‌بست تا علامت باشد و كسى متعرض او نشود و چون برميگشت قلاده‌ئى

از موی در گردن می‌کرد برای اینکه علامت باشد برای اینکه از حج میآید و کسی قصد اهانت و قتل و غارت او را نکند- معنی دیگر قلائد حج عین قلاده است نه مقلدات یعنی متعرض قلائد نشوید و برای مبالغه آمده.

وَ لَا آمِّينَ الْبَيتَ الحَرامَ يَبتَغُونَ فَضلًا مِن رَبِّهِم وَ رِضواناً یعنی از پروردگار خود فضل و خوشنودی بجوئید.

(و لا قاصدین بیت الحرام) مفسرین در معنی اینکه جمله گفته‌اند آمین و حاجین و قاصدین بیت الحرام بیک معنی است- چون در عرب نه ماه پیوسته جنگ و نزاع بین آنان دائر بود و از یکدیگر در امان نبودند اینکه بود که هر کس برای مکه هدی میبرد و نشانه آن بر خودش یا بر شترش همین قلائد بود که بآن نشان امنیّت می‌یافت و کسی قصد وی نمیکرد- و چون قانون اسلام ظاهر گردید ابتداء برای مصلحت مسلمانان

صفحه : ۲۵۵

هم چنین میکردند در آخر اینکه حکم منسوخ گردید و اینکه آیه نازل گردید (فَاقتُلُوا المُشرِكِينَ حَيثُ وَجَدتُمُوهُم) و آیه (فَلا يَقرَبُوا المَسجِدَ الحَرامَ بَعدَ عامِهِم هذا) یعنی اکنون هیچ مشرك و كافر را روا نیست که حج کند. یا خود را بقلائد و هدی ایمن گرداند.

وَ إِذا حَلَلتُم فَاصطادُوا وقتی از احرام بیرون آمدید پس صید کنید، امر (فَاصطادُوا) اذن بعد از منع است یعنی پس از محلّ گردیدن، دیگر در صید کردن حرجی نیست و مباح است.

لا يَجرِمَنَّكُم شَنَآنُ قَومٍ أَن صَدُّوكُم عَنِ المَسجِدِ الحَرامِ أَن تَعتَدُوا یعنی بغض و عداوت کفار که راه شما را از مسجد الحرام بستند شما را بر اینکه ندارد که بر آنها تعدّی و ستم کنید و از حدّ و حق خودتان تجاوز نمائید.

مفسرین گفته‌اند مقصود اینکه است که نباید دشمنی آنهائیکه در سال حدیبیه بشما تعدّی کردند و نگذاشتند داخل مکه و طواف بیت شوید باعث شود که شما بآنها تعدّی کنید و حرمت حرم را نگاه ندارید.

وَ تَعاوَنُوا عَلَى البِرِّ وَ التَّقوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الإِثمِ وَ العُدوانِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِيدُ العِقابِ خدای تعالی بتمام مکلفین امر فرموده بر معاونت و مظاهرت و یاری کردن و کمك نمودن بیکدیگر بر تقوی و پرهیزگاری (وَ تَعاوَنُوا) عطف بجمله بالا نیست تا اینکه در موضع نصب باشد، بلکه مبتدا و کلام مستأنف است. و تعاونوا از باب مفاعله است و شاید اشاره باین باشد که بایستی تمام مؤمنین دست بدست هم دهند و هر یك دیگری را توصیه نمایند در نیکی نمودن و نیز یکدیگر را توصیه نمایند در برّ و تقوی و پشت بپشت هم گذارند تا اینکه بر کفار غالب گردند و بر تمام عالمیان علوّ و برتری پیدا کنند نه اینکه بکسی تعدّی کنند و از حق خودشان تجاوز نمایند، و یکدیگر را یاری نکنید بر گناه و بر ستمکاری

صفحه : ۲۵۶

که آن انتقام کشیدن است در زمین حرم، و ای مؤمنین حکم خدا را مراعات نمائید و از حق خودتان پا بیرون ننهید و بدانید همانا خدا سخت انتقام است.

[سوره المائدة (۵): آيات ۳ تا ۵]

اشاره

حُرِّمَت عَلَيكُمُ المَيتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحمُ الخِنزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيرِ اللّهِ بِهِ وَ المُنخَنِقَةُ وَ المَوقُوذَةُ وَ المُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلّا ما

ذَکَّیتُم وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ وَ أن تَستَقسِمُوا بِالأزلامِ ذلِکُم فِسقٌ الیَومَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن دِینِکُم فَلا تَخشَوهُم وَ اخشَونِ الیَومَ أَکمَلتُ لَکُم دِینَکُم وَ أَتمَمتُ عَلَیکُم نِعمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الإِسلامَ دِیناً فَمَنِ اضطُرَّ فِی مَخمَصَةٍ غَیرَ مُتَجانِفٍ لِإِثمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳) یَسئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُم قُل أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمتُم مِنَ الجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ فَکُلُوا مِمّا أَمسَکنَ عَلَیکُم وَ اذکُرُوا اسمَ اللّهِ عَلَیهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ (۴) الیَومَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ حِلٌّ لَکُم وَ طَعامُکُم حِلٌّ لَهُم وَ المُحصَناتُ مِنَ المُؤمِناتِ وَ المُحصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم إِذا آتَیتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحصِنِینَ غَیرَ مُسافِحِینَ وَ لا مُتَّخِذِی أَخدانٍ وَ مَن یَکفُر بِالإِیمانِ فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِینَ (۵)

صفحه : ۲۵۷

[ترجمه]

برای شما حرام گردید گوشت میته و خوک و آن ذبیحه‌ئی که بغیر نام خدا کشته‌اند و نیز برای شما حرام گردیده هر حیوانی که بخفه کردن یا بچوب زدن یا از بلندی افکندن یا بشاخ زدن بهم بمیرند و نیز نیم خورده درندگان مگر آنچه را که دریابید در حالیکه زنده باشند و شما آنرا ذبح کنید و نیز آن حیوانی را که بنام بتها میکشند و آن حیوانی را که بتیرهای قداج قسمت کنند اینها فسق است امروز (که جمعه است یا عرفه) کافرین از دین شما ناامید شدند پس از آنها نترسید و از من بترسید امروز (که روز غدیر خم است) برای شما کامل گردانیدم دین شما را و نعمت خودم را بر شما تمام گردانیدم و دین اسلام را بر شما اختیار نمودم و کسی که در موقع گرسنگی مضطر گردید و از روی اضطرار در صورتی که بگناهی از آنچه حرام بوده مایل نبود مرتکب چیز حرامی گردید خدای تعالی آمرزنده و مهربان است [۳]

ای رسول از تو سؤال میکنند چه چیز برای آنها حلال گردیده بگو چیزهای پاک و دیگر برای شما حلال است شکار آنچه را که بشکار کننده تعلیم داده‌اید مثل سگ و باز شکاری در حالیکه شما آنها را ادب کرده‌اید و بآنها میآموزید از آن چیزهائی که خدا بشما یاد داده است پس از آنچه آن سگ یا باز شکاری گرفته و برای شما نگاه داشته بخورید و موقع ارسال آن شکار نام خدا را یاد کنید و از خدا بترسید بحقیقت خدا زود حساب کننده است

و طعامی که اهل کتاب بشما میدهند برای شما حلال است و نیز طعامی که شما بآنها میدهید و نیز نکاح زنهای پارسای مؤمنین و نیز زنهای پارسا از آنهائیکه پیش از شما بآنها کتاب عطاء شده برای شما حلال است در صورتی که مهر و حقوق آنها را بدهید در حالتی که برای نکاح عفت و صلاح جوئید نه اینکه مجاهر بزنا باشید و نه فراگیرنده دوستان پنهانی و هر کس بدین اسلام کافر گردید عمل او حبط و باطل میگردد و در آخرت از زیانکاران محسوب خواهد گردید [۵]

.

صفحه : ۲۵۸

توضیح آیات

حُرِّمَت عَلَیکُمُ المَیتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحمُ الخِنزِیرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَیرِ اللّهِ آیه در مقام بیان استثناء از قوله تعالی (إِلّا ما یُتلی عَلَیکُم) در آیه اول سوره مکلفین را مخاطب قرار داده به (حُرِّمَت عَلَیکُمُ الخ) یعنی برای شما حرام گردیده شده میته و انتفاع از آن و میته هر حیوانی

است که دارای نفس سائله يعنی خون جهنده باشد از حيوانات بری و طيور از آنچه خدای تعالی اکل آنرا حلال نموده خواه اهلی باشد و خواه وحشی که آنها بدون تذکيه بميرند، و از نبی صلّی اللّه عليه و آله و سلّم روايت شده که فرموده

(ميتتان مباحان السمک و الجراد)

يعنی ميته ماهی و ملخ مباحند.

گفته‌اند اصل (ميته) ميتوت بوده از مات يموت، و کسی بتشديد نخوانده مگر ابو جعفر مدنی و بعضی از علماء گفتند فرق است بين تخفيف و تشديد، و گفته‌اند ميت بتخفيف ياء آنرا گويند که اصلا در او روح نبوده و بعد زائل شده باشد و ميّت بتشديد ياء آنرا گويند که قبلا روح داشته و بعد گرفته شده و بعضی از اهل لغت گفته‌اند آنکه صاحب نفس سائله (يعنی خون جهنده) باشد از حيوانات حلال گوشت آنرا ميته بتخفيف ياء گويند و انسان مرده را ميّت مشدّد خوانند، و رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم ملخ و ماهی را ميته خوانده و گفت

(ميتتان مباحتان الجراد و السمک)

. (وَ الدَّمُ) در شأن نزول آيه گفته‌اند عرب و بعضی ديگر در روده خون ميکردند و بر آتش ميگذاشتند و ميخوردند اينکه بود که اينکه آيه نازل گرديد و در آيه ديگر قوله تعالی (أَو دَماً مَسفُوحاً) که خون را توصيف بخون ريخته شده کرده تا اينکه امتياز داده شود از خونی که پس از ذبح در جگر حيوان يا با گوشت او چسبيده شده باشد.

[أبو الفتوح] در مجمع گفته (اما الطحال) سپرز نزد ما حرام است اگر با گوشت در

صفحه : ۲۵۹

يکجا در يک ديگ پخته شود، از علی عليه السّلام و إبن مسعود و اصحاب آنها روايت بر کراهت آنها رسيده نه حرمت، و جماعت اماميّه اجماع بر حرمت کرده‌اند و سائر فقهاء قائلند که مباح است.

[پايان] (وَ لَحمُ الخِنزِيرِ) سوم از آنچه در اينکه آيه حرمتش را تذکر ميدهد گوشت خوک است که باجماع مسلمين بتمام اقسامش خوردنش حرام و نجس است فرق نميکند خواه اهلی باشد يا وحشی و هر چه باو تعلق دارد بظاهرش يا بباطنش از پيه و پوست تماما حرام و پليد است.

(وَ ما أُهِلَّ لِغَيرِ اللّهِ بِهِ) (ما) موصوله و در محلّ رفع است و عطف بر جمله اول آيه است يعنی حرّم عليکم و آن هر حيوانی است که بر کشتن آن نام خدا برده نشود که يکی از شرائط حلال شدن ذبيحه اينکه است که کشنده آن نام خدا را ببرد- و بعضی از مفسرين گفته‌اند اگر در حين کشتن فراموش کرد لکن در نيّت داشت مانعی ندارد يعنی ذبيحه حرام نميشود.

و شرط ديگری که در صحت ذبح و حليت ذبيحه گفته‌اند اينکه است که مسلمان از هر فرقه‌ئی که باشد اگر بدشمنی با آل محمّد صلّی اللّه عليه و آله و سلّم معروف نباشد و ذابح متصدّی ذبح گردد حلال است و اگر کشنده حيوان از هر صنفی از اصناف کفار باشد آن حيوان نجس و حرام ميگردد (وَ ما أُهِلَّ لِغَيرِ اللّهِ بِهِ) يعنی هنگام ذبح نام بتها را بزبان آرند که تمام اينکه اقسام حرام و خوردنش جايز نيست.

در مجمع البيان گفته آيه دلالت دارد که ذبيحه هر کسی که مخالف اسلام است اکلش جايز نيست زيرا که آنها اسم غير خدا را ياد ميکنند يا شرع موسی را يا عيسی را متحد بخدا يا پسر خدا ميگيرند و امّا آنهائيکه اظهار اسلام ميکنند و مذهبشان تجسم يا تشبيه يا جبر و مخالف ميباشند نزد ما اکل ذبيحه آنها جايز نيست و بين فقهاء خلاف است.

[پايان] (وَ المُنخَنِقَةُ) آن حيوانی است که خفه کنند إبن عباس گفته مشرکين

صفحه : ۲۶۰

گاو و گوسـفند را می گرفتند و چنان گلوی او را می‌فشردند تا خفه شود و بمیرد آنوقت میخوردند لکن ظاهرا آیه اطلاق دارد و بهر نحوی که بدون ذبح شرعی حیوان حلال گوشت بمیرد میته و نجس و حرام میگردد.

(وَ المَوقُوذَةُ) حیوانی است که بچوب و عصاء حیوان را بزننـد تا بمیرد (وَ المُتَرَدِّيَةُ) آن حیوانی است که از کوه یا جای بلنـد بیفتد و بمیرد اینکه قول از إبن عباس و سدی چنین نقل شده: که اگر گوسـفندی یا گاوی در چاهی بیفتد و آنرا نتوان بیرون آورد و بر ذبح کردنش راهی نباشد بهر نحوی که آنرا بکشند حلال است زیرا که آن موقع ضرورت است.

(وَ النَّطِيحَةُ) آن حیوانی است که حیوان دیگر بآن شاخ بزند و بمیرد (وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلّا ما ذَكَّيتُم) و نیم خورده سبع حرام است مگر اینکه تا زنده است آن را دریابید و خودتان ذبح نمائید.

در مجمع البیـان گفته اختلاـف است که اسـتثناء بچه برمی گردد بقولی بتمـام آنچه قبلا ذکر شـد برمی گردد غیر از آنچیزی که قبول تزکیه نمی کنـد مثـل خوک و خون و اینکه قول از علی علیه السّـلام و إبن عباس نقل شـده. و بقولی آن اسـتثناء از تحریم است نه از محرمـات زیرا که میته و خنزیر را تـذکیه نیست، پس معنی حرّمت علیکم یعنی بر شـما حرام است بـاقی آنچه ذکر شـد مگر آنچه از محللات که خدا برای شما پس از تذکیه کردن حلال گردانیده.

(وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ) و او جمله را عطف داده بجمله بالا یعنی بر شـما حرام است آنچه را که برای بتها ذبح می کنید و (نصب) آن بتهائی بوده که مشرکین در زمان جاهلیت عبادت آنها را می کردند [مجاهد و إبن جریح و قتاده) و گفته‌اند که آنها سیصد و شصت سنگ بوده که آنرا اوثان می‌نامیدند، و صنم سنگی است که مصوّر باشد بصورت و نقش و هیئت و شکل آدمی.

(وَ أَن تَستَقسِمُوا بِالأَزلامِ) آن تیرهائی بود که در جاهلیت در بعضی نوشته بودند (امرنی ربی) و در دیگری نوشته بودند (نهانی ربی) و در بعضی چیزی ننوشته

صفحه : ۲۶۱

بودند وقتی می‌خواستند کاری از تجارت یا مسافرت یا غیر آن انجام دهند آن تیرها را می گردانیدند اگر تیری می‌آمد که نوشته بود (امرنی ربی) می کردند و اگر (نهانی ربی) می‌آمد نمی کردند و اگر ننوشته می‌آمد اعاده می کردند و در هم مخلوط می کردند و باز درمی‌آوردنـد و غیر اینها گفتار دیگری نیز از مفسـرین نقل شـده- خلاصه بین آنها انواع و اقسام چیزهائی بوده بآن تطیّر می‌زدنـد و بروایتی حضرت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از تمام اقسام تطیّر زدن نهی فرموده و گفته

(من تکهّن و استقسم او تطیّر طیرهٔ ترده عن سفر لم ینظر الی الدرجات العلی یوم القیمهٔ)

یعنی هر کس کهانت کند یا استقسام بازلام کند یا زجر مرغ کند برای سفر کردن در قیامت درجات اعلا را ننگرد.

جمله (ذلِکُم فِسقٌ) یا اشاره بخصوص استقسام است یا اشاره بتمام جملاتی است که در آیه نهی گردیده.

[أبـو الفتـوح] الیَومَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن دِینِکُم فَلاـ تَخشَوهُم وَ اخشَونِ الیَومَ أَکمَلتـُ لَکُم دِینَکُم وَ أَتمَمتـُ عَلَیکُم نِعمَتِی وَ رَضِیتـُ لَکُمُ الإِسـلامَ دِیناً امروز که دین شـما مؤمنین قوّت گرفته کافرین از اینکه بتواننـد رخنه‌ئی در دین پیـدا کنند و ضـرری بر شـما وارد نمایند ناامید شدند.

آیه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

خلاـصه از إبن عباس و سـدی نقل میکننـد که گفته‌انـد روز عرفه از حجـهٔ الوداع بود که اینکه آیه نازل گردیـد زیرا که در آن روز عرب بیشتر اسلام آوردند و بعضی دیگر گفته‌اند آن روز جمعه بود که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از خطبه نگاه کرد دید جماعت بسیاری حاضرند و هیچ مشرک بین آنها نیست همه مسلمانند شاد گردید خدای تعالی اینکه آیه را نازل گرداند و

از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که اینکه آیه در روز غدیر نازل گردید پس از آنکه رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دست علی علیه السّلام را گرفت و بر منبر برد و امامت آن حضرت را بر قوم عرضه کرد پس از آنکه گفت

(الست اولی بکم من انفسکم)

فرمود

(من کنت مولاه

صفحه : ۲۶۲

فهذا علیّ مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله)

یَسئَلُونَکَ ما ذا أُحِلَّ لَهُم قُل أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ ما عَلَّمتُم مِنَ الجَوارِحِ مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمّا عَلَّمَکُمُ اللّهُ (ما ذا) استفهامی است و در محلّ رفع است و در تقدیر (ایّ شیء احلّ لهم) یعنی ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مؤمنین از تو می‌پرسند که خدا چه چیز را حلال گردانیده در پاسخ آنها بگو خدا طیبات را حلال کرده.

بعضی گفته‌اند مقصود از پاکیزه‌ها طعام لذیذ است و از لذّت تعبیر بطیّب کرده‌اند.

[أبو القاسم بلخی] (وَ ما عَلَّمتُم) گفته‌اند محذوفی در کلام هست و در معنی (و صید ما علمتم من الجوارح) (واو) عطف داده (عَلَّمتُم) را بطیبات یعنی بر شما حلال است صید آنچه را که تعلیم داده باشید از سگ‌ها و آنها را جوارح نامند و مفرد آن جارحه است.

در مجمع گفته جوارح سگها است فقط و اینکه قول إبن عمر و سدی است، و از ائمه ما علیهم السّلام همین طور روایت شده که همان سگهائی می‌باشند که تعلیم داده شده‌اند که خدا صید چنین سگهای تعلیم داده شده را حلال کرده که صید کرده و نزد صاحبشان آرند و آنان را بکشند بدلیل قوله تعالی (فَکُلُوا مِمّا أَمسَکنَ عَلَیکُم) و علی بن ابراهیم در تفسیرش از أبی بکر حضرمی از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده که گفت از صید بزاۀ و صقور و کلاب نخور مگر آنچه را که از صید کلاب تزکیه شده باشد پس گفتم اگر سگ معلّم آنرا کشته باشد فرمود بخور، قال اللّه (و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهنّ مما علّمکم اللّه) وقتی که اسم خدا بر آن برده شده همان تزکیه او است و آن اینکه است (بسم اللّه و اللّه اکبر، الی آخر کلامه) [پایان] وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِیعُ الحِسابِ ظاهرا آیه امر نموده بتقوی در نگاه داشتن حکم خدا و تهدید مینماید

صفحه : ۲۶۳

کسانی را که از حکم خدا در حلیّت و حرمت مخالفت نمایند که همانا خدا بسرعت در قیامت بحساب شما رسیدگی خواهد نمود و بپاداش اعمالتان خواهید رسید.

الیَومَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّباتُ وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ حِلٌّ لَکُم وَ طَعامُکُم حِلٌّ لَهُم نظر بظاهر آیه که طعام صاحبان کتاب را حکم بحلیّت نموده و طعام اطلاق دارد و شامل میگردد تمام اقسام طعام را اعم از مطبوخی که در آن گوشت باشد یا نباشد اینکه است که بسیاری از مفسرین اهل تسنن و بعضی از امامیّه ظاهرا حکم بحلیّت کرده‌اند.

لکن اینکه رأی مخالف با آن شرطی است که در حلیّت نموده که بایستی موقع ذبح حیوان اسم خدا برده شود و در (ما أُهِلَّ لِغَیرِ اللّهِ) حکم بحرمت کرده و مسلّما اهل کتاب چنین نمی‌کنند و اگر اسم خدا را ببرند با توجهی نیست که ما معتقد بوحدت و تنزیه او می‌باشیم خدائی را که خودشان می‌پرستند نام می‌برند.

و آیه اگر چه اطلاق دارد لکن اخبار بسیار آنرا مقید گردانیده بغذائی که در آن گوشت حیوان نباشد.

در تفسیر عیاشی از هشام بن سالم از ابی عبد اللّه علیه السّلام در قوله تعالی (وَ طَعامُ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ حِلٌّ لَکُم) حضرت فرمود مقصود عدس و حبوب و اشباه ذالک می‌باشد و نظیر اینکه حدیث احادیث دیگری از معصومین علیهم السّلام رسیده که مقصود طعامی است که در آن گوشت حیوانی نباشد بلکه از حبوبات و سبزیجات طبخ شده و گفته‌اند غالبا طعام منصرف بحبوباتی است که از گندم و جو و عدس و غیره ترتیب داده شده باشد پس اطلاق آیه منصرف می‌گردد بغذای غیر حیوانی (وَ طَعامُکُم حِلٌّ لَهُم) شاید مقصود اینکه باشد که چون غذای با شرائطی که گفته حلیّت واقعی دارد بر همه حلال است یا مقصود حلیّت در نظر آنها است که حلال می‌دانند.

صفحه : ۲۶۴

وَ المُحصَناتُ مِنَ المُؤمِناتِ وَ المُحصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم (واو) عطف داده محصنات را بجمله پیش یعنی برای شما مؤمنین حلال گردیده ازدواج کنید با زنهای مؤمنات عفیفه و نیز بر شما حلال گردیده ازدواج کنید با زنهای عفیفه از اهل کتاب آنهائی که قبلا برای آنها کتاب فرستاده شده از یهودیان و نصرانیان.

در مجمع البیان گفته در معنی آیه اختلاف است: ۱- بقولی اهل کتاب فرق نمی‌کند خواه حرّ و آزاد باشند یا اماء و کنیز باشند حربی باشند یا ذمّی.

[مجاهد و حسن و شعبی و غیر آنها] ۲- و بقول دیگر مقصود زنهای آزادند خواه ذمی باشند و خواه حربی ۳- و اصحاب ما یعنی جماعت امامیّه گفته‌اند که جایز نیست عقد دائمی نکاح بر کتابیه لقوله تعالی (وَ لا تَنکِحُوا المُشرِکاتِ حَتّی یُؤمِنَّ) و لقوله تعالی (وَ لا تُمسِکُوا بِعِصَمِ الکَوافِرِ) و آیه را تأویل کرده‌اند به اینکه که مراد به (المُحصَناتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ) آنهایند از آن زنهائی که ایمان آورده‌اند، و مراد بمحصنات مؤمنات آنهایند که در اصل زائیده شده‌اند بر اسلام، و اینکه حکم برای اینکه است که جماعتی از زنهائی که پس از کفر ایمان آورده بودند دوری می‌کردند اینکه بود که خدای تعالی فرموده حرجی در آن نیست از اینکه جهت حکم آنرا جدا گردانید، و أبو القاسم بلخی نیز قائل بهمین قول است، و گفته‌اند جایز است که آیه مخصوص باشد بنکاح متعه و ملک یمین که آن نزد ما بهر دو وجه وطی آنها جایز است، و بروایت ابو جارود از ابی جعفر علیه السّلام که گفته اینکه آیه بآیه (وَ لا تَنکِحُوا المُشرِکاتِ حَتّی یُؤمِنَّ) و قوله تعالی (وَ لا تُمسِکُوا بِعِصَمِ الکَوافِرِ) منسوخ گردیده.

[پایان] إِذا آتَیتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحصِنِینَ غَیرَ مُسافِحِینَ وَ لا مُتَّخِذِی أَخدانٍ حلال بودن زنهای اهل کتاب را مقیّد گردانیده در جائیکه مهر آنها را بدهید، در معنی محصنین دو قول نقل شده: یکی (عاقدین علیها) یعنی در

صفحه : ۲۶۵

حالی که آنها را عقد کرده باشید و بقول دیگر یعنی در حالی که شما پارسا باشید نه زنا کننده (وَ لا مُتَّخِذِی أَخدانٍ) اخدان جمع خدن است و گویند در عرب رسم بود مردی زنی را بدوستی می‌گرفت یا زنی مردی را و هر یک دیگری را بمنزله نکاح بحساب می‌آوردند و چنین عملی را زنا نمی‌نامیدند اینکه است که از اینکه عمل نهی فرموده.

وَ مَن یَکفُر بِالإِیمانِ فَقَد حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرِینَ و کسیکه ایمانش را تبدیل گرداند بکفر یعنی عمل بواجبات و قواعد اسلام نکند همانا اعمالش حبط میگردد یعنی ثواب برای اعمال او نیست و در آخرت از زیان کاران محسوب خواهد گردید.

صفحه : ۲۶۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۶ تا ۱۱]

اشاره

یـا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمتُم إِلَی الصَّلاهِٔ فَاغسِلُوا وُجُوهَکُم وَ أَیدِیَکُم إِلَی المَرافِقِ وَ امسَحُوا بِرُؤُسِکُم وَ أَرجُلَکُم إِلَی الکَعبَینِ وَ إِن کُنتُم جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِن کُنتُم مَرضی أَو عَلی سَفَرٍ أَو جاءَ أَحَدٌ مِنکُم مِنَ الغائِطِ أَو لامَستُمُ النِّساءَ فَلَم تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامسَحُوا بِوُجُوهِکُم وَ أَیدِیکُم مِنهُ ما یُرِیدُ اللّهُ لِیَجعَلَ عَلَیکُم مِن حَرَجٍ وَ لکِن یُرِیدُ لِیُطَهِّرَکُم وَ لِیُتِمَّ نِعمَتَهُ عَلَیکُم لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ (۶) وَ اذکُرُوا نِعمَهَٔ اللّهِ عَلَیکُم وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُم بِهِ إِذ قُلتُم سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالقِسطِ وَ لا یَجرِمَنَّکُم شَنَآنُ قَومٍ عَلی أَلّا تَعدِلُوا اعدِلُوا هُوَ أَقرَبُ لِلتَّقوی وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۸) وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم مَغفِرَهٌٔ وَ أَجرٌ عَظِیمٌ (۹) وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ (۱۰) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ هَمَّ قَومٌ أَن یَبسُطُوا إِلَیکُم أَیدِیَهُم فَکَفَّ أَیدِیَهُم عَنکُم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ (۱۱)

صفحه : ۲۶۷

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید وقتی خواهید برای نماز بایستید باید صورتهای خود را و دستهای خود را تا مرفق بشوئید و بسرهای خود و پاهای خودتان تا کفین مسح نمائید و اگر جنب باشید غسل کنید و اگر مریض یا در سفر باشید یا آنکه یکی از شما را احتیاج بمستراح افتد یا با زنان مجامعت کرده باشید و آب نیابید که خود را تطهیر کنید در اینکه صورت بایستی بخاك پاك تیمّم کنید و بآن خاك صورت و دست خود را مسح کنید و خداوند حرج و سختی برای شما اراده ننموده و لکن اراده نموده شما را طاهر گرداند و نعمت خود را بر شما تمام کند شاید شما نعمتهای او را شکر نمائید [۶]

(خطاب بمؤمنین نموده) یاد کنید نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی داشته و یاد کنید عهد او را که بر شما استوار گردانیده آنوقتی که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا بترسید همانا خداوند بآنچه در سینه‌ها مخفی است آگاهست [۷]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید باید برای اطاعت خدای تعالی قیام کننده‌گان بحق باشید گواهان براستی و دشمنی گروهی از مشرکین شما را بر آن ن...j.....که در باره آنها بعدالت رفتار ننمائید (و باید) در باره آنها بعدل رفتار کنید زیرا که نزدیك‌ترین چیزها بتقوی عدالت است و از خدا بترسید همانا که خدا بهر چه میکنید آگاه است [۸]

خدا بآنهائی که ایمان آورده‌اند و اعمال نیکو کرده‌اند وعده داده که برای آنها است آمرزش و اجر بزرگ [۹]

و آنهائی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب نمودند آن جماعت اهل جهنّم خواهند بود [۱۰]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید یادآور شوید نعمت خدا را بر شما آنوقتی که گروهی قصد کردند بر شما دست یابند (و خدا) دستهای آنها را از شما باز داشت (و ای مؤمنین) از خدا بترسید پس باید مؤمنین بر خدا توکل کنند [۱۱]

.

صفحه : ۲۶۸

توضیح آیات

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمتُم إِلَى الصَّلاةِ فَاغسِلُوا وُجُوهَكُم وَ أَيدِيَكُم إِلَى المَرافِقِ وَ امسَحُوا بِرُؤُسِكُم وَ أَرجُلَكُم إِلَى الكَعبَينِ الخ آيه نظير قوله تعالى است (فَإِذا قَرَأتَ القُرآنَ فَاستَعِذ بِاللّهِ) در اينكه وقتى اراده كرديد بنماز بايستيد (فَاغسِلُوا وُجُوهَكُم وَ أَيدِيَكُم) پس صورت و دستهاى خود را بشوئيد، و بين مفسرين اختلاف است كه آيا هركس قيام بنماز كند وضوء بر او واجب است يا نه مذهب اماميّه و بيشتر فقهاء و مفسرين بر اينكه است كه در آيه محذوفى هست و آن اينكه است كه (اذا قمتم الى الصلاة و انتم على حدث فاغسلوا الخ) و در حدّ شستن صورت گفته‌اند طولا از رستنگاه موى سر است تا آخر زنخ، و عرضا آنچه را فرا گيرد انگشت ابهام و وسطى و در حدّ شستن دست بدلالت آيه از مرفق است تا سر انگشتان، و خود مرفق در آيه ذكر نشده لكن اكثر فقهاء شستن مرفق را واجب دانسته‌اند بدلالت احاديثى كه از ائمه عليهم السّلام رسيده و باجماع مسلمين در شستن دست كسيكه از مرفق شروع كند وضوى او صحيح است لكن در مذهب اماميّه واجب دانسته‌اند (وَ امسَحُوا بِرُؤُسِكُم) مقصود كشيدن و مسح كردن بسر است و رأى اصحاب ما اماميّه اينكه است كه بكمتر چيزى كه بآن اسم مسح صدق ميكند در وجوب مسح كافى است و مذهب شافعى نيز همين است.

(وَ أَرجُلَكُم إِلَى الكَعبَينِ) بجر و نصب لام هر دو خوانده شده، بجر عطف ميشود به (بِرُؤُسِكُم) و بنصب عطف بموضع جار و مجرور ميشود و هر كدام باشد دلالت ميكنند بر مسح نه بر غسل، و حد مسح رجلين را محدود كرده‌اند تا مفصل.

[طبرسى] در كافى از على بن ابراهيم از پدرش و محمّد بن اسماعيل از فضل بن شاذان جميعا از حمّاد بن عيسى از حريز از زراره نقل كرده‌اند كه گفت بابى جعفر عليه السّلام

صفحه : ۲۶۹

گفتم (الا تخبرنى) آيا بمن خبر نميدهى كه از كجا دانستى و گفتى مسح ببعض سر و ببعض پاها است، حضرت خنديد و گفت اى زراره رسول اللّه چنين گفته و قرآن از جانب خدا اينكه چنين نازل شده زيرا كه خداى عز و جل ميگويد (فَاغسِلُوا وُجُوهَكُم) پس ما فهميديم كه بايد تمام صورت شسته شود پس از آن گفته (وَ أَيدِيَكُم إِلَى المَرافِقِ) پس از آن بين دو جمله جدا كرد و گفت (وَ امسَحُوا بِرُؤُسِكُم) وقتى گفت بسرهايتان مسح كنيد بدلالت «با» فهميديم كه مقصود مسح ببعض سر است، پس رجلين را وصل برأس نمود همان طورى كه يدين را وصل بوجه كرده و گفت (وَ أَرجُلَكُم إِلَى الكَعبَينِ) فهميديم كه مسح ببعض پاها است تا آخر روايت.

حديثى در كافى از على بن ابراهيم نقل شده كه زراره و بكير آن دو نفر از ابى جعفر عليه السّلام از وضوى حضرت رسول سؤال كردند حضرت طشتى يا ظرف كوچكى طلبيد و در آن آب بود بدست راستش مشتى بصورتش ريخت و تمام صورتش را شست پس مشت ديگر بدست چپ برداشت و دست راستش را از مرفق تا سر انگشت‌ها شست پس مشت ديگر بدست راستش برداشت و دست چپ را مثل دست راستش تا سر انگشت شست پس از آن سرش را و دو قدم را بهمان ترى دستش مسح كرد و آب ديگرى برنداشت پس از آن گفت داخل نكنيد انگشتان خود را تحت الشراك پس از آن فرمود انّ اللّه عز و جل ميگويد (إِذا قُمتُم إِلَى الصَّلاةِ فَاغسِلُوا وُجُوهَكُم وَ أَيدِيَكُم) و جايز نيست كه از صورت چيزى بماند كه بآن آب نرسد و امر كرده كه دو دست تا مرفقين شسته شود و نبايد چيزى از آن خشك بماند، و اگر از سرش يا چيزى از دو قدمش از كعبين كه ما بين انگشتان او است مسح كرد مجزى است، زراره گفته ما گفتيم كعبان كجا است امام فرمود يعنى مفصل نه استخوان ساق پس ما گفتيم مفصل چيست گفت آن از استخوان ساق است و چون مسئله وضوء فقهى است و نيز بناى ما بر اختصار است در خصوصيات و احكام وضوء بايستى رجوع بكتب فقهيه نمود.

صفحه : ۲۷۰

وَ إِن كُنتُم جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَ إِن كُنتُم مَرضى أَو عَلى سَفَرٍ أَو جاءَ أَحَدٌ مِنكُم مِنَ الغائِطِ أَو لامَستُمُ النِّساءَ فَلَم تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً آيه ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضيح نيست و خلاصه اينكه خداى متعال از روى فضل و كرم و نظر به اينكه كه شرع اسلام ملّت حنيف سهله سمحه است و حرج و سختى در آن يافت نميگردد اينكه است كه براى طاهر گرديدن انسان از حدث و خبث بطورى كه مشقتى نيز بر او ايجاب نگردد حكم فرموده در موردى كه مريض باشيد يا مسافر (أَو جاءَ أَحَدٌ مِنكُم مِنَ الغائِطِ) يا يكى از شما از زمين گودال آمد و اينكه كنايه از قضاء حاجت است، يا مباشرت با زنها كرده باشيد و آب نيابيد براى تطهير بخاك پاك تيمّم كنيد و روى خود را و دستهايتان را مسح نمائيد زيرا كه خداوند براى شما مؤمنين حرج و سختى اراده ننموده يعنى غرض از اينكه احكام اينكه نيست كه شما را در مشقّت اندازد غرض خالص و پاك گرديدن شما است كه از تمام كثافات پاك گرديد.

در تفسير كشف الاسرار گفته حكمت در اينكه در حال ضرورت طهارت را از خاك قرار داده نه از چيز ديگر براى اينكه است كه رب العالمين آدم را از آب و خاك آفريد تا آدمى پيوسته بر آگهى بوده و شرف خويش در آن بداند و شكر اينكه نعمت بجاى آرد و آدم از اينكه جهت بر ابليس شرف يافت كه ابليس از آتش بود و آدم از خاك و خاك بهتر از آتش است كه آتش عيب نما است و خاك عيب‌پوش، هر چه بآتش دهى عيب آنرا بنمايد، سيم سره از ناسره پديد آرد، زر مخشوش از خالص پيدا كند، باز خاك عيب پوش است هر چه بوى دهى بپوشد عيب ننمايد، و نيز آتش سبب قطع است و خاك سبب وصل، با آتش بريدن و كشتن است با خاك پيوستن و داشتن است، ابليس از آتش بود لا جرم بگسست آدم از خاك بود لا جرم پيوست، و نيز طبع آتش تكبر است برترى طبع جويد خاك تواضع است فروترى خواهد، برترى ابليس را بدان آورد

صفحه : ۲۷۱

كه گفت (أَنَا خَيرٌ) فروترى آدم را كه گفت (رَبَّنا ظَلَمنا أَنفُسَنا) ابليس گفت من و گوهر من، آدم گفت: نه من، بلكه خداى من.

حكمتى ديگر كه در طهارت آب و خاك را تخصيص داده‌اند- گفته‌اند هر جا كه آتش افتد زخم آنرا بآب و خاك بنشانند، و مؤمن را دو آتش در پيش است يكى آتش شهوت در دنيا ديگر آتش عقوبت در عقبى، رب العالمين آب و خاك را سبب طهارت وى گردانيد تا امروز در آتش شهوت بر وى بنشاند و فردا آتش عقوبت.

و نيز در اقسام طهارات پس از قوله (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قُمتُم إِلَى الصَّلاةِ فَاغسِلُوا وُجُوهَكُم الخ) بيانى دارد كه مختصرى از آنرا در اينجا بيان مينمائيم چنين گفته طهارت ظاهر سه قسم است: ۱- طهارت از نجاست ۲- طهارت از حدث ۳- طهارت از فضولات تن مثل ناخن و موى و غير آن، و هر يک شرحى دارد كه بجاى ديگر گفته شود- و در طهارت باطن سه وظيفه است: ۱- طهارت جوارح از معصيت، چون غيبت و دروغ و حرام خوردن و خيانت كردن و در نامحرم نگريستن، چون اينكه طهارت حاصل گردد بنده آراسته فرمان بردارى و حرمت دارى گردد- و اينكه درجه ايمان پارسايان است- نشان وى آنست كه هميشه ذكر حق او را بر زبان است- و ثمره وعده در دل و تازگى منّت در جان. وظيفه دوم طهارت دل است از اخلاق ناپسنديده چون عجب و حسد و كبر و رياء و حرص و عداوت و رعونت، عجب آينه دوستى خراب كند. حسد قيمت مردم ناقص كند.

كبر آينه دل تاريک كند. رياء چشمه طاعت خشک كند.

بنده چون از اينكه آلايشها طهارت يافت در شماره متّقيان است، نشان وى آنست كه از رخصت بگريزد و در بهشت نياويزد پيوسته ترسان و لرزان و از دوزخ گريزان بلقمه‌ئى و خرقه‌ئى راضى جهان و جهانيان را باز گذاشته و خود را در بوته اندوه بگداخته ايمان مايه وى و تقوى زاد وى، آخرت مقصد وى با اينكه همه پيوسته بزبان تضرع ميزارد و ميگويد الهى هر كس بر چيزى و من

صفحه : ۲۷۲

ندانم بر چهام بیمم همه آن که کی پدید آید که من کهام- پیوسته در جست و جویم از بی‌قراری در میدان بی‌طاقتی میپویم در میان کارم امّا بوئی نمیبویم مرکب وا ایستاد و قدم بفرسود همراهان برفتند و اینکه بیچاره را جز تحیر نیفزود (قد تحیرت فیک خذ بیدی یا دلیلا لمن تحیّر فیکا) وظیفه سوم طهارت سرّ است از هر چه دون حق، یقول اللّه عز و جل (قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرهُم) اینکه طهارت امروز حلیت ایشان است که فردا جام شراب طهور در دست ایشان است، امروز نور امید در دلشان می‌تابد و فردا نور عیان در جان امروز از شوق آب جگر در دیده روان، و فردا آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان، امروز صبح شادی از مطلع آزادی برآمده، و فردا عنایت در آسمان معاینت ترقّی گرفته، نشان اینکه طهارت اینکه است که مهر دنیا بشوید، رسوم انسانیّت محو کند، و حجاب تفرقه بسوزد تا دل در روضه انس بنازد، و جان در خلوت عیان با حق پردازد- آن جوان مرد نکو گفت، که آخر روزی از اینکه طبل آوازی برآید، و از آن کریم باشد، قاجان- باجان- محبه رازی، عجب کاری و طرفه بازاری- اینکه است مؤانست من غیر مجانست، چون هم جنس نیست اینکه انس چیست، چون هم کفوی نیست اینکه مهر چیست، چون تو او را ندیده‌ئی اینکه بی‌طاقتی چیست، چون شراب در عنب است اینکه مستی چیست، چون انتظار همه محنت است اینکه وجد چون آتش چیست، چون اینکه طریق همه بلاء است اینکه لذّت چیست.

هر چند بر آتشم نشاند غم تو غمناک شوم گرم نماند غم تو

[پایان) وَ اذکُرُوا نِعمَةَ اللّهِ عَلَیکُم وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُم بِهِ إِذ قُلتُم سَمِعنا وَ أَطَعنا وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ در تفسیر علی بن ابراهیم است قوله تعالی (وَ اذکُرُوا نِعمَةَ اللّهِ عَلَیکُم وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُم بِهِ) گفته چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از مؤمنین بولایهٔ میثاق

صفحه : ۲۷۳

گرفت- گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم پس از آن نقض میثاق کردند در مجمع البیان گفته (وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُم بِهِ) در آن چند قول است تا آنجا که گفته: دوم مقصود از میثاق آنچیزی است که در حجهٔ الوداع بیان نموده از تحریم المحرمات. و کیفیت طهارت و وجوب ولایت و غیر ذالک [پایان] [ابی جارود از ابی جعفر علیه السّلام] خلاصه ظاهرا خدای متعال مؤمنین را خاطر نشان می‌کند بدو مطلب یکی آن بیعتی که با رسول کردند و دین و کتاب و سنّت و طاعت و امر و نهی و تصدیق بآیات و کلمات صحف و آنچه از احوالات قیامت و حشر و نشر خبر دادند همه را پذیرفتند و گفتند (سَمِعنا وَ أَطَعنا) و دیگر چنانچه از مجاهد نقل شده که گفته (میثاق) آن عهدی است که ربّ العزّه روز میثاق از ذریه آدم گرفت آنوقتیکه از صلب آدم ظاهر گردیدند و همه بربوبیّت او اقرار دادند و گفتند (سمعا و طاعهٔ) و امروز هر بالغی که بر موجب آن اقرار عمل کند و ایمان آرد مؤمن و از اهل سعادت و نجات خواهد بود پس از آن فرموده (وَ اتَّقُوا اللّهَ) اینکه تهدید بر نقض عهد است که از خدا بترسید و بدانید که خدا بآنچه در سینه‌های شما پنهان است عالم است و خلاف عهد و میثاق ننمائید.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالقِسطِ وَ لا یَجرِمَنَّکُم شَنَآنُ قَومٍ عَلی أَلّا تَعدِلُوا اینکه آیه و آیه بعد ترجمه شده و واضح است و خلاصه اینکه خدای متعال در اینکه آیات بمؤمنین اندرز فرموده که مبادا عداوت شما با اهل مکه شما را بر اینکه دارد که در مقام تقاص و انتقام برآئید و بر خلاف عدالت با آنها عمل کنید اعدِلُوا هُوَ أَقرَبُ لِلتَّقوی وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ چنانچه در محلّ خود بیان شده عدالت عبارت از تعدیل بین قوای حیوانی است. و مراعات حدّ وسط بین قوی و اعتدال قرار دادن

بین قوای متضاده، و عدالت فضیلت و ملکه‌ئی است در نفس آدمی که از سه صفت حمیده تحقق می‌یابد

صفحه : ۲۷۴

۱- حکمت، که عبارت از تعدیل بین دو صفت است از صفات عاقله و آن حد وسط بین سفه در طرف نقصان فهم و بله در طرف زیادتی، و مقصود از سفه استعمال قوّه فکریه است در چیزهائی که نباید در آن فکر نمود و حکماء آنرا «جربزه» می‌گویند و تعطیل اینکه قوه یعنی اهمال نمودن و بکار نینداختن قوّه فکریه را در آنچه بایستی در آن اعمال نظر و فکر نمود و مراعات حد وسط و تعدیل بین آنرا حکمت نامند. ۲- شجاعت و آن تعدیل و حد وسط قرار دادن بین تهور در طرف افراط و زیاده‌روی قوّه غضبیه است که برخلاف عقل بر امر هولناکی اقدام نماید، و جبن یعنی ترسیدن بیجا و عدم اعمال قوّه غضب و ترس در غیر مورد خطر هر دو مذموم است و حدّ وسط بین آن دو را شجاعت نامند.

۳- عفّت و آن تعدیل و حدّ وسط قرار دادن بین دو قوّه شهوانی است که عبارت از خمود نفس و خودداری از آنچه قوای طبیعی محتاج بآن است بقدر لزوم و زیاده‌روی در شهوات که آنرا شره نامند و مراعات حدّ وسط بین آنها که برای جذب منافع و بقاء بدن خلفت و حفظ الصحه منوط بآن است آنرا عفت نامند و چون عدالت حدّ وسط بین ظلم و انظلام است که خدای تعالی بمؤمنین امر فرموده که مراعات عدالت نمایند (قَوّامِینَ لِلّهِ) در امر بعدالت و در حدّ وسط قرار دادن در امور مبالغه نموده و آنرا در شرف تقوی بشمار آورده زیرا که بدون ملکه عدالت ملکه تقوی میسّر نخواهد شد.

وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ عَظِیمٌ خدای تعالی بمؤمنین وعده داده که هرگاه ایمان آرند و عمل صالح که شایسته مقام بندگی باشد کنند آنان را بیامرزد و اجر و پاداش بزرگ که در خور کرم و بزرگی او است بوی کرامت نماید.

فرق است بین وعد و وعید، وعد خبری است متضمن نفع موعود یعنی آن فائده‌ئی که وعده داده شده و مقصود کرامات الهی است که ببندگان خود وعده داده شده که در اثر بندگی بایشان عطا کند.

صفحه : ۲۷۵

و وعید خبری است متضمن مضرّت و شرّ، و گفته‌اند لفظ وعد و وعید هرگاه مقیّد باشد بخیر یا بشرّ صلاحیت هر دو را دارد لکن اگر مطلق باشد وعد در خیر می‌آید و وعید در شرّ.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ چنانچه عادت قرآن بر اینکه است که هر جا نامی از مؤمنین و درجات و فضائل آنها برده شود در مقابل ذکری از کفار و درکات و عقاب و مجازات آنان یادآور می‌شود- زیرا که باید دانست که ایمان مؤمن کامل نمی‌گردد مگر وقتی که همیشه خوف و رجاء مثل دو کفه ترازو در قلب او مقابل باشند و بترغیب و ترهیب و خوف و رجاء در میزان عدل استوار گردد نه از کرم غیر متناهی ایزد متعال مغرور گردد و دست از بندگی و اطاعت بردارد و در معاصی بامید بخشش الهی جرئت کند و نه از سخط و عذاب چنان درمانده شود که منجر بنا امیدی گردد بلکه بامید فضل و رحمت همیشه امیدوار و از سخط و غضب «شدید العقاب» دائم لرزان باشد و در پرتو اینکه دو صفت و فضیلت متصف بصفت حمیده عدالت گردد یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم إِذ هَمَّ قَومٌ أَن یَبسُطُوا إِلَیکُم أَیدِیَهُم فَکَفَّ أَیدِیَهُم عَنکُم [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- اینکه آیه برسول خدا فرود آمد و وی در هفتم غزا بود در بطن نخل کافرین مکر ساختند و اتفاق کردند که چون محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و یاران او در نماز شوند و سر بسجده نهند ما بر ایشان حمله کنیم که ایشان نماز دوست دارند و نماز بگذارند در اینکه همّت بودند که ربّ العالمین جبرئیل را فرستاد بنماز خوف و در اینکه آیت بر ایشان منت نهاد که دست دشمن از شما کوتاه کردم و شما را از مکر ایشان خبر دادم.

[قتاده] ۲- رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در بعضی از سفرها به منزل فرود آمد و یاران همه متفرق گشتند و رسول خدا صلاح که داشت از خود باز کرد و در درختی درآویخت

صفحه : ۲۷۶

و در سایه آن درخت نشست اعرابی درآمد و شمشیر رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برگرفت و رو برسول [ص] نهاد و گفت «من یمنعك منی» کی است که تو را از من منع کند، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت

«اللّه یمنعك منّی»

خدا تو را از من باز میدارد، سه بار اینکه سخن گفت پس اعرابی شمشیر در نیام کرد و هراسی بر وی افتاد و یاران فراهم آمدند و جبرئیل در اینکه حال اینکه آیت آورد.

[عبد اللّه] ۳- مجاهد و عکرمه و کلبی گفتند سبب فرود اینکه آیت اینکه بود که قریظه و نضیر با رسول خدا عهد داشتند که قتال نکنند و یکدیگر را در دیات یاری دهند و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایشان را در دیاتشان یاری دهد و آنها رسول را در دیات مسلمانها یاری کند پس دو مرد معاهد بدست مسلمانان کشته شدند اولیای مقتول طلب دیه نمودند رسول خدا برخواست و به یهود بنی نضیر وارد شد و أبو بکر و عمر و عثمان و علی علیه السّلام و عبد الرحمن عوف با وی بودند در نزد کعب اشرف رفتند و بنی النضیر آنجا حاضر بودند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای دیه دو مرد از ایشان استعانت خواست بنا باقتضاء آن عهدی که در پیش رفته بود ایشان در پذیرفتند و رسول خدا [ص] و یاران را در خانه بنشاندند و خود بخلوت رفتند و مکر ساختند گفتند اگر هرگز بر وی ظفر یابیم امروز وقت آن است کیست که شایسته اینکه کار است عمرو بن حجاش بن کلیب گفت اینکه کار من است و من مرد آنم، آسیاسنگی عظیم بر سر وی فرو گذارم و شما را از او باز رهانم، رفت با جماعتی و اینکه مکر ساخته، رب العالمین جبرئیل را فرستاد و رسول را از مکر ایشان خبر داد، رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برخواست و بیرون رفت و علی [ع] بر جای خود گذاشت بر در آن سرای و خود سوی مدینه رفت پس ایشان نیز بیرون آمدند و از پی رسول برفتند ربّ العالمین در میان اینکه قصه آیت فرستاد آنکه در عقب آیه از بنی اسرائیل خبر داد «وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ الخ» [کشف الاسرار]

صفحه : ۲۷۷

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۲ تا ۱۶]

اشاره

وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ وَ بَعَثنا مِنهُمُ اثنَی عَشَرَ نَقِیباً وَ قالَ اللّهُ إِنِّی مَعَکُم لَئِن أَقَمتُمُ الصَّلاةَ وَ آتَیتُمُ الزَّکاةَ وَ آمَنتُم بِرُسُلِی وَ عَزَّرتُمُوهُم وَ أَقرَضتُمُ اللّهَ قَرضاً حَسَناً لَأُکَفِّرَنَّ عَنکُم سَیِّئاتِکُم وَ لَأُدخِلَنَّکُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ فَمَن کَفَرَ بَعدَ ذلِکَ مِنکُم فَقَد ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ (۱۲) فَبِما نَقضِهِم مِیثاقَهُم لَعَنّاهُم وَ جَعَلنا قُلُوبَهُم قاسِیَةً یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ عَن مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلی خائِنَةٍ مِنهُم إِلاّ قَلِیلاً مِنهُم فَاعفُ عَنهُم وَ اصفَح إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُحسِنِینَ (۱۳) وَ مِنَ الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری أَخَذنا مِیثاقَهُم فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ فَأَغرَینا بَینَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلی یَومِ القِیامَةِ وَ سَوفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِما کانُوا یَصنَعُونَ (۱۴) یا أَهلَ الکِتابِ قَد جاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم کَثِیراً مِمّا کُنتُم تُخفُونَ مِنَ الکِتابِ وَ یَعفُوا عَن کَثِیرٍ قَد جاءَکُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ (۱۵) یَهدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذنِهِ وَ یَهدِیهِم إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۱۶)

صفحه : ۲۷۸

[ترجمه]

و همانا خداوند از بنی اسرائیل عهد گرفت و دوازده نفر بزرگتر از بین آنها برانگیختیم که هر یک رئیس هر سبطی باشند و خدا بآنها گفت من در همه حال با شمایم، اگر شماها نماز را بپای دارید و زکوهٔ بدهید و برسولان من ایمان آرید و آنها را تقویت نمائید و بخدا قرض بدهید قرض نیکو هر آینه گناهان شما را و کارهای بدی که کرده‌اید میپوشانم و همانا شما را داخل میگردانم در بهشتهائی که از زیر درختان آن نهرهائی جریان دارد و کسی که از شما پس از ایمان (آوردن) کافر گردید چنین کسی حقیقهٔ از راه راست گمراه گردیده [۱۲]

پس بسبب شکستن عهدشان آنان را لعنت کردیم، و قلبهای آنها را سخت گردانیدیم کلمات خدا را از جای خود تحریف نمودند و بهره‌ئی از آنچه پند داده شده بودند بآن ترک کرده- ای رسول تو همیشه بر خیانت کاری آنها مگر کمی از آنان مطلع می‌گردی- پس از آن درگذر و از ایذای آنها روی بگردان- همانا خداوند نیکوکاران را دوست میدارد [۱۳]

و از آنکسانی که گفتند ما نصرانی می‌باشیم پیمان گرفتیم، و آنها نیز بهره‌ئی از آنچه بآنها پند داده بودیم ترک کردند- ما هم بکیفر عملشان همیشه تا روز قیامت بین آنها عداوت و بغض جریان دادیم و بزودی خدا آنان را خبر می‌کند بآنچه بودند عمل می‌کردند [۱۴]

ای اهل کتاب همانا رسول ما برای شما آمد و برایتان بیان می‌کند بسیاری از آنچه را که از کتاب پنهان میدارید و از بسیاری از خطاهای شما درمی‌گذرد، و همانا از جانب خدا آمد نور و کتاب ظاهر (یعنی قرآن) [۱۵]

و خدا بآن نور می‌نماید هر که را که پیروی خوشنودی او کند و راههای سلامت از عذاب را (بوی می‌آموزد) و آنها را بیرون میآورد از تاریکی بروشنائی باذن خودش و راهنمائی می‌کند آنها را براه راست [۱۶]

.

صفحه : ۲۷۹

توضیح آیات

وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ وَ بَعَثنا مِنهُمُ اثنَی عَشَرَ نَقِیباً الخ پس از آنکه حق تعالی شرّ یهود را که در آیه بالا بیان کرده که جماعتی از یهودیان همّت بر آن گماشته بودند که رسول و اصحاب او را بقتل رسانند و خدای تعالی رفع شرّ آنها را از رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مؤمنین کرد در اینکه آیه در مقام خبث فطرت یهودیان برآمده و بعض حالات آنها را در زمان حضرت موسی [ع] برای رسولش بیان مینماید.

(وَ لَقَد أَخَذَ اللّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ) یعنی پس از آنکه خدا از بنی اسرائیل میثاق و عهد گرفت و آنرا بقسم مؤکّد گردانید که عبادت را برای خدا خالص گردانند و بانبیاء و آنچه از احکام و شرایع بر آنها میآورند عمل کنند (وَ بَعَثنا مِنهُمُ اثنَی عَشَرَ نَقِیباً) یعنی ما بموسی امر کردیم که از اسباط دوازده‌گانه بنی اسرائیل دوازده مرد انتخاب نماید.

برای وضوح مختصری از بیان طبرسی رحمهٔ اللّه را در اینجا ترجمه مینمایم پس از هلاکت فرعون خدای تعالی بمصریان بنی

اسرائيل امر كرد كه برويد بسوى اريحا از زمين شام و جبابره در آنجا ساكن بودند و بآنها گفت قرارگاه شما را آنجا قرار دادم، و بموسى امر نمود كه از هر سبطى يك نفر نقيب بگيرد كه نگهبان قومش باشد و عمل كند بآنچه باو امر شده به اينكه كه بر جبابره خروج كنند و با آنها جنگ كنند و قائد در پيش آنها باشد و از بنى اسرائيل ميثاق گرفت و نقباء را كفيل آنها قرار داد و با آنها حركت كرد، پس وقتى بزمين آن جبابره نزديك شدند، نقباء در مقام تجسّس برآمدند و ديدند در آنجا مردمان قوىّ بزرگ جثه مى‌باشند پس برگشتند و بموسى خبر دادند، و موسى بآنها امر كرد كه اينكه امر را مخفى داريد لكن آن نقباء بقومشان خبر دادند مگر كالب بن يوفنا از سبط يهودا و يوشع بن نون از سبط افرائيم بن يوسف و اينكه دو نفر از نقباء بودند

صفحه : ۲۸۰

و بقولى پنج نفر از نقباء اينكه مطلب را مخفى گردانيدند و باقى فاش كردند، و نقيب كسى را گويند كه از حالات قوم تفتيش ميكند مثل اينكه عريف كسى را گويند كه معرّفى ميكند.

(وَ قالَ اللّهُ إِنِّي مَعَكُم) يعنى من ياور شما و معين شمايم و شما را معزّز و مظفّر ميگردانم و دستهاى دشمن را از شما باز ميدارم، و بقولى (و لقد اخذنا ميثاقهم) يعنى از آنان پيمان گرفتيم بايمان و عدل و از بين آنها دوازده رئيس و ملك برگزيديم كه در بين آنها بعدالت عمل نمايند، و لام در (لَئِن أَقَمتُم) موطئه براى قسم است و (لَأُكَفِّرَنَّ) جواب قسم است و تماما شرط است براى (فَمَن كَفَرَ بَعدَ ذلِكَ مِنكُم) يعنى بعد از اخذ ميثاق (فَقَد ضَلَّ) يعنى خطاء كرده و از راه واضح گمراه گرديده و در مورد مذمّت واقع گرديدند.

[جامع الجوامع] فَبِما نَقضِهِم مِيثاقَهُم لَعَنّاهُم وَ جَعَلنا قُلُوبَهُم قاسِيَةً حق تعالى باين آيه رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را تسليت ميدهد كه اگر جهودان عصر تو عهد و پيمان تو را شكستند جهودان روزگار موسى عليه السّلام اينكه چنين كردند و من آنها را لعنت كردم و از رحمت خود دور گردانيدم و (ما) در (فَبِما) صله است و در آن نفى مأخوذ است يعنى چون نقض ميثاق كردند (لَعَنّاهُم) يعنى نقض عهد آنها لعنت ما را بر خودشان ايجاب نمود و نيز قلبهاى آنها را سخت گردانيديم.

از حسن بصرى است كه گفته مقصود از لعن در آيه همان مسخ است در قوله تعالى (كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ) و چون بعضى از قرّاء (قسيّة) قرائت نموده بعوض (قاسِيَةً) ميگوئيم كه (قسيّة و قاسية) دو لغتند بيك معنى مثل علية و عالية و زكية و زاكية، و از إبن عباس است كه قاسية يعنى دل آنها خشك و غليظ گرديد كه بموعظه نرم نشود.

يُحَرِّفُونَ الكَلِمَ عَن مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ (كلم) جمع كلمة است مثل تمر تمرة و كلام جنس است و در معنى آيه

صفحه : ۲۸۱

دو قول نقل شده يكى در اثر قساوت قلبشان واژگون گرديده و معنى كلام را بد ميكنند و ديگر آنكه كلام را تحريف ميكنند يعنى از معنى خود تغيير ميدهند قوله تعالى (وَ يَقُولُونَ هُوَ مِن عِندِ اللّهِ وَ ما هُوَ مِن عِندِ اللّهِ).

وَ نَسُوا حَظًّا مِمّا ذُكِّرُوا بِهِ يهوديان بسبب نقض ميثاقشان و قساوت قلبشان فراموش كردند نصيب خودشان را از آنچه در كتابشان بآنها امر شده بود از متابعت محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و بپا داشتن حقوق.

وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلى خائِنَةٍ مِنهُم إِلّا قَلِيلًا مِنهُم فَاعفُ عَنهُم وَ اصفَح إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُحسِنِينَ (خائِنَةٍ) صفت است و موصوف محذوف است يعنى (فرقة خائنة) يا اينكه (خائِنَةٍ) بمعنى خائن است و (ها) را براى مبالغه آورده‌اند، و خلاصه اينكه شايد خداى تعالى ميخواهد بپيمبرش گوش زد نمايد كه خيانت و غدر عادت ديرينه يهوديان است، مگر كمى از آنها كه خيانت نمى‌كنند مثل إبن سلام و اصحاب او كه ايمان آوردند اى محمّد [ص] اگر ايمان آوردند تو از آنها درگذر.

و مفسرین گفته‌اند اطلاق (فَاعفُ عَنهُم وَ اصفَح) بآیه (قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ) نسخ گردیده لکن (إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُحسِنِینَ) که علت امر بصلح و عفو است از کافرین خیانت کار معلوم میشود که آیه نسخ نشده شاید مواردش فرق میکند وَ مِنَ الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری أَخَذنا مِیثاقَهُم فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ فَأَغرَینا بَینَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلی یَومِ القِیامَةِ، تا آخر آیه بعد.

چون اینکه آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

خلاصه اینکه در اینکه آیات خبر میدهد که از جماعت نصاری پیمان گرفتیم چنانچه از یهودیان عهد گرفتیم و اینکه گفتند ما نصاری میباشیم گفته‌اند برای اینکه بود که خود را بنصران یا ناصره نسبت میدادند و آن قریه‌ئی بود که عیسی علیه السّلام در آن بود یا برای اینکه بود که میگفتند (نَحنُ أَنصارُ اللّهِ) و آنها نیز مثل

صفحه : ۲۸۲

یهودیان از آنچه در انجیل امر شده بود که ایمان آورند (بفارقلیط) که محمّد مرسل است صلّی اللّه علیه و آله و سلّم عمل ننمودند اینکه بود که بشومی عملشان و نقض عهدشان بین خودشان عداوت انداختیم که آنطوری که گفته‌اند چند فرقه شدند «نسطوربه» که میگویند عیسی پسر خدا است «یعقوبیه» که میگویند خدا همان مسیح پسر مریم است است و «ملکائیه» که میگویند خدا سه تا است سومی «اللّه» و همه دشمن یکدیگرند و قول دیگر اینکه است که بین یهود و نصاری دشمنی انداختیم در تفسیر کشف الاسرار در ذیل آیه گفته قوله تعالی «یا أَهلَ الکِتابِ قَد جاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم کَثِیراً. الی آخر» اینکه آیه وصف رسول خدا است و دلیل علم و حلم وی در آن پیدا است

فاظهار ما ابدی دلیل علمه و العفو عما اخفی برهان حلمه

آنچه از اسرار ایشان اظهار کرده دلیل است بر کمال نبوّت و صحت رسالت، و علم بی‌شبهت- و آنچه عفو کرد از آن نفاق که ایشان در دل داشتند و بظاهر خلاف آن مینمودند و رسول خدا [ص] از آن خبر داشت و پرده از روی آن بر نداشت- آن دلیل بر خلق عظیم و حلم کریم وی، و نشان کمال و حلم وی آنست که روزی در مسجد مدینه نشسته بود اعرابی از قبیله بنی سلیم در آمد و در میان جامه وی سوسماری پنهان کرده بود و با رسول خدا سخن درشت گفت، چنانچه اجلاف عرب گویند بی‌محابا، گفت یا محمّد [ص] به لات و عزی که من هرگز کسی از تو دروغ زن‌تر ندیده‌ام نه از مردان و نه از زنان، یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بلات و عزّی که در روی زمین بر من کسی از تو دشمن‌تر کسی نیست- عمر موقع خطاب حاضر بود از آن ناسزا که می‌شنید خشم گرفت- برخاست و گفت یا رسول اللّه دستوری ده تا اینکه دشمن خدا و رسول را بتیغ خویش سر بردارم و زمین را از نهاد وی پاک گردانم یا رسول اللّه آرام و سکون در دل عمر کی آید و در تو سخن ناسزا از زبان بیگانه بشنود رسول خدا نرمک فرا عمر گفت یا عمر ساکت باش، و او را یک ساعت بمن واگذار، آنکه روی فرا اعرابی کرد، گفت

صفحه : ۲۸۳

ای جوانمرد اینکه سخن بدین درشتی چرا میگوئی نمیدانی من در آسمان و زمین امینم- و پسندیده جهانیانم و دست مؤمنانم- و تیمار برایشانم مرا زشت مگو که نه خوب بود- اعرابی از آن درشتی لختی را کم کرد، گفت یا محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرا ملامت مکن بر آنچه گذشت، بلات و عزی که بتو ایمان نیارم تا اینکه سوسمار براستی تو گواهی دهد، رسول خدا در آن سوسمار نگریست سوسمار بتواضع پیش آمد و سرک می‌جنبانید که چه میفرمائی یا محمّد، رسول گفت

« یا ضبّ من ربّک»

اى سوسمار خداى تو كيست، سوسمار بجواب فصيح جواب داد:

خداى من جبار كائنات است- خالق موجودات است- مقدر احيان و اوقات است دارنده زمين و سماوات است، فرمان و سلطان وى در آسمان و زمين و بحر و فضا و هوا رواست. آنگه گفت

«و من انا يا ضب»

اى سوسمار من كه‌ام كه تو را از اينكه پرسنده‌ام، گفت «انت رسول رب العالمين و خاتم النبيين و سيّد الاولين و الاخرين» تو رسول خدائى بجهانيان و خاتم پيمبران سرور و سالار عالميان، و در قيامت شفيع عاصيان و مايه مفلسان.

اعرابى چون اينكه سخن بشنيد در شوريد پشت بداد تا رود، رسول خدا گفت اى اعرابى چنانچه آمدى باز ميگردى و بدين خورسندى. گفت يا محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نه چنانچه آمدم باز ميگردم. بدان خداى كه جز وى خدائى نيست كه چون درآمدم بر روى زمين در دلم از تو دشمن‌تر كسى نبود و اكنون كه باز ميگردم بر روى زمين از تو عزيزتر كسى نيست، پس رسول خدا بر وى اسلام عرضه كرد و مهرى از اسلام بر دل وى نهاد- آنگه گفت يا اعرابى معيشت تو از چيست گفت بوحدانيّت اللّه و بنبوّت تو يا محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه در بنى سليم از من درويش‌تر كسى نيست. رسول خدا ياران را گفت دهد وى را شترى تا من او را ضامن باشم بناقه‌اى از ناقه‌هاى بهشت. عبد الرحمن عوف بر پاى خواست و گفت يا رسول اللّه ابى و امى بر من است كه وى دهم ماده شترش بده ماهه آبستن.

از يحيى كهتر و از اعرابى مهتر سرخ موى آراسته چون عروسى همى آيد خرامان رسول گفت تو شتر خويش صفت كردى تا من آنرا كه ضمان كرده‌ام نيز صفت

صفحه : ۲۸۴

كنم: شترى است اصل آن از مرواريد- گردنش از ياقوت سرخ- دو بنا گوش وى از زمرد سبز- پاهايش از انواع جواهر- پالانش از سندس و استبرق- چون بر وى نشستى تو را ميبرد تا بكنار حوض من. پس عبد الرحمن شتر بياورد و بوى داد آنگه مصطفى گفت يا اخا سليم خداى را عز و جل بر تو فريضه‌هائيست چون نماز و روزه و زكوة و حج. و نخستين چيزى نماز است تا تو را آن چندان بياموزم كه بدان نماز توانى كرد. اعرابى پيش رسول نشست و سوره الحمد و معوّذتين و سوره اخلاص آموخت. رسول بياران نگريست گفت چه شيرين است ايمان و مسلمانى. چون با هيبت است اينكه دين حنيفى، دين پاك و ملت راست و كيش درست. آنگه اعرابى را بر نشانيد و باز گردانيده و گفت نگر تا خدا را بنده باشى و نعمتها را شاكر و بر بلاها صابر و بر مؤمنين مشفق و مهربان قَد جاءَكُم مِنَ اللّهِ نُورٌ وَ كِتابٌ مُبِينٌ اشاره است تا نور توحيد از موهبت الهى در دل بنده نتابد بجمال شريعت مصطفى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و در بيان كتاب و سنّت بينا نگردد- از آنكه نور بنور هم توان ديد و روشنائى توان يافت- ديده‌اى كه رمص«۱» بدعت دارد، نور سنّت كجا بيند، چشم نابينا از روشنائى آب چه بهره دارد.

[پايان] يا أَهلَ الكِتابِ قَد جاءَكُم رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُم كَثِيراً مِمّا كُنتُم تُخفُونَ مِنَ الكِتابِ خطاب باهل كتاب است كه اى جماعت يهود و نصارى رسول ما براى شما آمد كه براى شما ظاهر گرداند بسيارى از آنچه را كه شما از روى عناد مخفى مى‌كنيد چون صفات محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه در كتابها بشما خبر داده شده و خداى تعالى در ميگذرد از بسيارى از آنچه كرده‌ايد و براى شما از جانب خدا آمد (نور) يعنى محمّد [ص] و كتاب روشن يعنى قرآن.

---

(۱) الرمص وسخ ابيض فى مجرى الدمع من العين (المنجد)

صفحه : ۲۸۵

يَهدِي بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ يعنى هدايت ميكند خدا بآن نور و قرآن كسى را كه پيروى كند رضايت خدا را بايمان آوردن و خدا راههاى سلامت را باو مينمايد كه آن طريق قرب بجوار رب العالمين است و موجب سلامتى از جميع آفات است (وَ يُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ بِإِذنِهِ) و نيز او را از تاريكيهاى كفر و جهل بتوفيق و خواست او بسوى راه مستقيم كه نزديك‌ترين راهها است بقرب حق تعالى او را راه‌نمائى مينمايد و آن راهى است كه هيچ كجى و اعوجاجى در آن يافت نميگردد.

صفحه : ۲۸۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۷ تا ۲۶]

اشاره

لَقَد كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِيحُ ابنُ مَريَمَ قُل فَمَن يَملِكُ مِنَ اللّهِ شَيئاً إِن أَرادَ أَن يُهلِكَ المَسِيحَ ابنَ مَريَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَن فِي الأَرضِ جَمِيعاً وَ لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَينَهُما يَخلُقُ ما يَشاءُ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۷) وَ قالَتِ اليَهُودُ وَ النَّصارى نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ قُل فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم بَل أَنتُم بَشَرٌ مِمَّن خَلَقَ يَغفِرُ لِمَن يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشاءُ وَ لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما بَينَهُما وَ إِلَيهِ المَصِيرُ (۱۸) يا أَهلَ الكِتابِ قَد جاءَكُم رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُم عَلى فَترَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُوا ما جاءَنا مِن بَشِيرٍ وَ لا نَذِيرٍ فَقَد جاءَكُم بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۹) وَ إِذ قالَ مُوسى لِقَومِهِ يا قَومِ اذكُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَيكُم إِذ جَعَلَ فِيكُم أَنبِياءَ وَ جَعَلَكُم مُلُوكاً وَ آتاكُم ما لَم يُؤتِ أَحَداً مِنَ العالَمِينَ (۲۰) يا قَومِ ادخُلُوا الأَرضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّهُ لَكُم وَ لا تَرتَدُّوا عَلى أَدبارِكُم فَتَنقَلِبُوا خاسِرِينَ (۲۱)

قالُوا يا مُوسى إِنَّ فِيها قَوماً جَبّارِينَ وَ إِنّا لَن نَدخُلَها حَتّى يَخرُجُوا مِنها فَإِن يَخرُجُوا مِنها فَإِنّا داخِلُونَ (۲۲) قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِينَ يَخافُونَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَيهِمَا ادخُلُوا عَلَيهِمُ البابَ فَإِذا دَخَلتُمُوهُ فَإِنَّكُم غالِبُونَ وَ عَلَى اللّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۲۳) قالُوا يا مُوسى إِنّا لَن نَدخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِيها فَاذهَب أَنتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ (۲۴) قالَ رَبِّ إِنِّي لا أَملِكُ إِلاّ نَفسِي وَ أَخِي فَافرُق بَينَنا وَ بَينَ القَومِ الفاسِقِينَ (۲۵) قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَيهِم أَربَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الأَرضِ فَلا تَأسَ عَلَى القَومِ الفاسِقِينَ (۲۶)

صفحه : ۲۸۷

[ترجمه]

حقيقةً كافر شدند آنهائيكه گفتند همانا خدا مسيح پسر مريم است اى محمّد بگو پس كى است بتواند جلوگيرى كند چيزى را اگر خدا بخواهد مسيح إبن مريم و مادرش را و هر كس كه در زمين است هلاك گرداند- و مختص بخدا است پادشاهى آسمانها و زمين و آنچه بين آسمانها و زمين است آنچه ميخواهد ميآفريند و خدا بر هر چيزى توانا است [۱۷]

يهود و نصارى گفتند كه ما پسرهاى خدا و دوستان او ميباشيم (اى محمّد) بگو اگر چنين است پس چرا شما را براى گناهانتان عذاب ميكند، بلكه شما بشرى ميباشيد از آنچه خدا آفريده، هركس را بخواهد ميآمرزد و هركس را بخواهد عذاب ميكند و مختص بخدا است سلطنت آسمانها و زمين و آنچه بين آنها است و بازگشت همه بسوى او است [۱۸]

اى اهل كتاب رسول ما بر شما آمد در موقعى كه پيمبرى نبود تا اينكه حقايق دين را براى شما بيان نمايد تا شما نگوئيد براى ما

رسولی نیامد که بما مژده دهد یا ما را بترساند، پس همانا آن رسول مژده دهنده و بیم‌دهنده برای شما آمد، و خدا بر هر چیزی توانا است [۱۹]

(ای محمّد) یاد کن وقتی را که موسی بقومش گفت ای جماعت نعمت خدا را یادآور شوید چون بین شما پیمبران قرار داد و شما را سلاطین روی زمین گردانید و بشما عطا کرد چیزی

صفحه : ۲۸۸

را که باحدی از عالمان زمانتان عطا ننموده بود [۲۰]

ای قوم من بسر زمین مقدسه آنچنانی که خدا برای شما نوشته وارد گردید و بر پشت خود بر نگردید که زیان‌کار خواهید گردید [۲۱]

قوم گفتند ای موسی همانا در آنجا گروه ستمکاران میباشند و ما هرگز داخل نمیگردیم تا وقتی که آن جماعت از آنجا خارج گردند و اگر از آنجا خارج گردند ما داخل خواهیم شد [۲۲]

دو نفر مرد خدا ترس که خدا بر آنها انعام کرده بود گفتند ای جماعت در اینکه درب داخل گردید وقتی که وارد گردید، شما از غلبه کننده‌گانید و بر خدا توکل نمائید اگر از مؤمنین میباشید [۲۳]

جماعت گفتند ای موسی ما هرگز و ابدا مادامیکه اینکه جباران در آنجا میباشند داخل نمیگردیم تو با پروردگارت برو و با آنها جنگ کنید ما در همین جا خواهیم نشست [۲۴]

موسی [ع] گفت ای پروردگار من، همانا من مالك نيستم مگر بر نفس خودم و برادرم پس بین ما و گنهکاران جدائی انداز [۲۵]

خدا فرمود (چون اينان مخالفت كردند) آن ارض مقدسه حرام است بر آنها چهل سال سرگردان و متحيّر ميگردند در زمين تيه پس اندوهناك مباش بر كروه بيرون رفتگان از فرمان [۲۶]

.

صفحه : ۲۸۹

توضیح آیات

لَقَد كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِيحُ ابنُ مَريَمَ الخ خلاصه اینکه مفسرین گفته‌اند قائل باین قول جماعت یعقوبیه از عیسویان میباشند که میگفتند خدا مسیح پسر مریم است. و برای ابطال قول آنها برسولش امر فرموده که باینان بگو چگونه شما چنین گمان میکنید مخلوقی که قادر و توانا بر بقاء و حفظ خودش نیست اله عالم باشد در صورتی که از نیستی بهستی آمده و حادث گردیده زیرا که شكّی نیست که زائیده شده از مریم است و وجود مریم پیش از وجود او بوده پس حادث است و هر حادثی مسبوق بعدم است و نیز پس از حدوث مالك حیات و بقاء خود نیست بلکه هم محتاج بعلت محدثه و هم علت مبقیه میباشد و وجود هر مخلوقی بسته باراده خالق او است گویا خدای جلیل خطاب میکند بتمام مسیحیان چه آنهائیکه عیسی [ع] را خدا دانند یا آنهائیکه او را پسر خدا یا ثالث ثلاثه معرفی میکنند به اینکه که رجوع بعقل خود کنید که اگر خدا خواست عیسی پسر مریم و مادرش را هلاك گرداند یا مشیّتش بر اینکه تعلق گیرد که آنچه در زمین است هلاك و نابود گرداند چه کسی میتواند جلو قدرت او را بگیرد زیرا که آسمانها با آن عظمت و زمین با آن سعه و آنچه بین آنها است تماما ملك حق تعالی و در تصرف قدرت او است هر چه را اراده نمود میآفریند و هر چه را خواست اعدام مینماید هیچ مانع و رادعی جلوگیر قدرت و مشیّت و نفوذ حکم او نیست.

واقعا جای تعجب است چگونه انسان عاقل چنین توهّم میکنـد که آنکه از مادر متولـد گردیـده او خـدا یعنی آفریننده کائنات باشد، شاید اینکه میگفتند مسیح پسر مریم خدا است مقصودشان اینکه نبود که آسمان و زمین و عالم را عیسی بن مریم آفریده و از عدم بوجود آورده و شاید نظر به اینکه که میدیدند عیسی کارهای خدائی میکند، مرده زنده میکند، کور مادرزاد را بینا میگرداند

صفحه : ۲۹۰

گمان میکردنـد از شـدّت قرب با خدا متحد گردیده یا نعوذ باللّه خدا در او حلول نموده چنانچه مشـرکین نیز گمان میکردند خدای تعالی تـدبیر امور عالم را محول بآن چیزهائی که آلهه مینامیدنـد گردانیـده البته هر کدام از اینها باشد خلاف است و آیه پاسخ تمام چنین گفتارهای رکیك را باحسن وجه داده و ارشاد بر اینکه است که همه بدانند که حق تعالی بقدرت تامّه و مشیّت کامله خود هر چه خواهد می‌آفریند و هر چه را خواهد اعدام میگرداند خودش متصـرف در تمام امور است کسی را در امر خلقت تصرفی نیست و نظام عالم را واگذار بکسی ننموده وَ قالَتِ الیَهُودُ وَ النَّصاری نَحنُ أَبناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ خدای تعالی برسولش خبر میدهد که یهودیان و نصرانیان چنان بخود مغرور شدند که گفتند ما از شدّت نزدیکی و قربمان بخدا پسرهای او و دوستان او هستیم.

از إبن عباس نقل میکننـد که گفته سـبب نزول آیه اینکه بود که وقتی حضـرت رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم آنها را از عـذاب خـدا ترسانیـد، گفتند چگونه ما را میترسانی در صورتی که هر قدر زیاد گناه کنیم خدا ما را عقوبت نخواهد نمود زیرا که ما پسـران او و دوستان اوئیم.

و از حسن بصـری است که گفته اینکه گفتار آنها که ما پسرهای خدا و دوستان اوئیم از باب مبالغه است یعنی بقدری بخدا نزدیکیم همان طوری که پسر بپدر نزدیك است و بقدری خدا بر ما مهربان است که پدر بر فرزند و ما را عقوبت نخواهد نمود.

قُل فَلِمَ یُعَذِّبُکُم بِذُنُوبِکُم بَل أَنتُم بَشَرٌ مِمَّن خَلَقَ یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ خدای تعالی در پاسخ دعوی آنها برسولش خطاب نموده که باینها بگو اگر چنین می‌باشید یعنی پسرهای خدا و دوستان او میباشید پس چگونه شما را برای گناهانتان عذاب میکند پدر اولادش را هرگز عذاب نمیکند.

صفحه : ۲۹۱

شاید مقصود آن عذابهائی باشد که در زمان حضرت موسی و نیز در زمان حضرت عیسی در اثر نافرمانی و مخالفت نمودن با موسی و عیسـی علیهما السـلام دامن‌گیر قومشان میشد (بَل) اضراب است یعنی چنین نیست که شما گمان کرده‌اید که امتیازی بین شماها و باقی افراد بشر باشـد خـدا هر کسـی را بخواهد میآمرزد و هر کسـی را بخواهد در اثر مخالفت عذاب میکند نسـبت خدای عز و جل بتمـام افراد بشـر مسـاوی است اگر بیـامرزد بفضل و کرم او است و اگر عـذاب کنـد از روی عـدل و اسـتحقاق عبـد است و مملکت آسمانها و زمین همه ملك او و در قبضه اقتدار او است کسی را در مملکت او تصرفی نیست.

یـا أَهـلَ الکِتـابِ قَـد جـاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم عَلی فَترَةٍ مِنَ الرُّسُلِ اصل کلمه فترهٔ فتور است و بمعنی سـستی است اشاره به اینکه که روزگاری پیمبران نیامدند گویا سـستی پدید گردید تا وقتی که نبی خاتم آمد زیرا پس از حضـرت عیسـی [ع] تا مدتی پیمبر مرسل نیامد بقولی مدت بین محمّد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و عیسـی بن مریم ششصد سال بود و بقول دیگر پانصد و پنجاه سال فاصله افتاد اینکه است که حق تعالی از راه امتنان بافراد بشـر و اهل کتاب تـذکر می‌دهـد که پس از زمان فترهٔ رسول خودمان را برای شـما فرستادیم.

أَن تَقُولُوا مـا جاءَنـا مِن بَشِیرٍ وَ لا نَـذِیرٍ فَقَـد جاءَکُم بَشِیرٌ وَ نَـذِیرٌ آیه تـذکر می‌دهـد که ما برای اتمام حجّت و احسان بیشتر رسول خودمان را فرسـتادیم که قاطع عذر شما باشد و نگوئید بر ما پیمبری نیامد که ما را از عذاب بترساند و بنعمتهای اخروی مژده دهد تا

اینکه از روی ترس از عقاب و وعده بثواب عمل نیک نمائیم و از خطاء اجتناب کنیم حال رسول ما آمد و شما را هم مژده بثواب داد و هم تهدید بعذاب نمود و خدا بر هر چیزی توانا است وَ إِذ قالَ مُوسی لِقَومِهِ یا قَومِ اذکُرُوا نِعمَتَ اللّهِ عَلَیکُم خدای تعالی در اینکه آیه برسولش یادآوری میکند بعض نعمتهائی را که ببنی اسرائیلیان کرامت کرده و بیان مینماید آن وقتی را که موسی بقومش

صفحه : ۲۹۲

گفت یاد کنید نعمتهائی را که حق تعالی بشما عنایت نمود، و سه نعمت از نعمتهائی را که بآنها عنایت کرده خاطر نشان مینماید.

(إِذ جَعَلَ فِیکُم أَنبِیاءَ) اول در شما پیمبرانی قرار دادیم.

مفسرین گفته‌اند که پیمبران بنی اسرائیل از سبط «لاوی» بودند و آنها آن هفتاد نفر مردانی بودند که موسی آنها را از بین قوم خود برگزید و با خود بمناجات برد و بصاعقه هلاک گردیدند و پس از آن زنده شدند و بعد از موسی علیه السّلام و هارون پیغام بران بودند.

دوم (وَ جَعَلَکُم مُلُوکاً) یعنی پس از آنکه شما بنده و در تحت اسارت فرعون و قبطیان بودید شما را سلطان قرار دادیم و مملکت مصر را در تصرف شما درآوردیم، و بقولی (مُلُوکاً) یعنی شما را توانگر گردانیدیم تا از یکدیگر بی‌نیاز گردید.

سوم (وَ آتاکُم ما لَم یُؤتِ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ) و بشما چیزی عطاء کردیم از شکافته شدن دریاها و هلاکت دشمنانتان و منّ و سلوی و سایه انداختن ابر بر سر شما و غیر اینها که چنین نعمتهائی باحدی عطاء ننموده بودیم.

یا قَومِ ادخُلُوا الأَرضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُم وَ لا تَرتَدُّوا عَلی أَدبارِکُم فَتَنقَلِبُوا خاسِرِینَ در اینکه مقصود از ارض مقدسه چه زمینی است بقولی ارض بیت المقدس است. و بقولی فلسطین و دمشق، و بقولی اردن، و بقول دیگر زمین شام است و بیت المقدس قرارگاه انبیاء و مسکن مؤمنین بود آنهائیکه نامشان در لوح محفوظ نوشته شده که ارض مقدسه برای آنها است.

موسی علیه السّلام بقومش توصیه فرمود که ای جماعت در ارض مقدسه که برای شما تعیین شده داخل شوید (وَ لا تَرتَدُّوا عَلی أَدبارِکُم) یعنی برنگردید از زمینی که مأمور بدخول آن شده‌اید، و بعضی گفته‌اند یعنی رجوع نکنید از فرمان خدا بنافرمانی که اگر برگشتید از زیان‌کاران در دنیا و آخرت خواهید بود

صفحه : ۲۹۳

قالُوا یا مُوسی إِنَّ فِیها قَوماً جَبّارِینَ وَ إِنّا لَن نَدخُلَها حَتّی یَخرُجُوا مِنها فَإِن یَخرُجُوا مِنها فَإِنّا داخِلُونَ گفته‌اند پس از آنکه موسی علیه السّلام با قومش از دریا بیرون رفتند و خدا امر کرد که بروند بزمین مقدسه چون بنهر اردن رسیدند ترسیدند از داخل شدن پس موسی دوازده نفر نقیب بجاسوسی فرستاد چون برگشتند و بموسی [ع] خبر دادند موسی بآنها گفت اینکه مطلب را پنهان دارید و اظهار نکنید زیرا اگر اینان بشنوند میترسند و پیش نمیروند آنها رفتند و هر یک با تابعین خود گفتند چون بنی اسرائیل اینکه طور شنیدند که در آنجا مردمان قوی هیکل میباشند ترسیدند و گفتند برمیگردیم بمصر، اینکه است که خدای تعالی خبر میدهد که آن جماعت گفتند ای موسی ما هرگز داخل نمیشویم مگر وقتی که جبّارین از آن محلّ بیرون روند وقتی آنها بیرون رفتند ما داخل میگردیم.

قالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یَخافُونَ أَنعَمَ اللّهُ عَلَیهِمَا ادخُلُوا عَلَیهِمُ البابَ فَإِذا دَخَلتُمُوهُ فَإِنَّکُم غالِبُونَ آن دو نفر که آیه از آنها خبر می‌دهد گویند یکی یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بوده و دیگر کالب بن یوقنا داماد موسی بخواهر وی مریم، و بعضی گفته‌اند که یوشع از سبط إبن یامین بود و کالب از سبط یهودا و آن دو مرد آنهائی بودند که از مخالفت نمودن امر خدا میترسیدند و آنان کسانی بودند که بآنها انعام کرده بود بتوفیق و یقین و آن دو مرد بجماعت گفتند در اینکه شهر بروید و باک نداشته باشد زیرا که

اینکه جباران چشمهای قوی دارند و دلهای ضعیف و اگر ایمان دارید بر خدا اعتماد کنید و یقین داشته باشید که خدا شما را نصرت می‌دهد زیرا که خدای تعالی بموسی وعده مظفریّت داده و وعده خود را خلاف نخواهد نمود.

صفحه : ۲۹۴

قالُوا یا مُوسی إِنّا لَن نَدخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِیها فَاذهَب أَنتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ جماعت گفتند ای موسی همانا مادامیکه اینکه جبارین در آنجا میباشند هرگز ما داخل نخواهیم گردید، و بقاء تفریع جمله (فَاذهَب) تا آخر را عطف بجلو داده که ای موسی تو با خدای خودت برو و با آنها جنگ کن ما همینجا می‌نشینیم.

بروایتی در سال حدیبیه که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با اصحاب برای طواف خانه کعبه رفته بودند و مشرکین مانع گردیدند و نگذاشتند حضرت رسول [ص] وارد مکه گردد حضرت فرمود من میروم و هدی خود را آنجا قربانی کنم و میخواست اصحاب خود را امتحان کند، مقداد اسود گفت و اللّه ما مثل قوم موسی بتو نمیگوئیم آنچه آنها بپیمبرشان گفتند (فَاذهَب أَنتَ وَ رَبُّکَ) برو تو و پروردگار تو، بلکه اگر امر کنی ما از طرف راست و چپ و پیش روی تو با دشمنانت جنگ میکنیم اگر در دریا روی در دریا آئیم اگر بر کوه روی با تو بر کوه میآئیم و اگر ما را بجنگهای سخت بری با تو میآئیم، صحابه چون سخنان مقداد را شنیدند گفتند ما نیز چنینیم رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شاد گردید، و موسی [ع] وقتی دید قوم مخالفت نمودند و از رفتن بارض مقدسه اباء کردند.

قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَملِکُ إِلّا نَفسِی وَ أَخِی فَافرُق بَینَنا وَ بَینَ القَومِ الفاسِقِینَ موسی [ع] در مقام مناجات عرض میکند ای پروردگار من همانا من بر کسی مالک نیستم مگر بر خود و برادرم بین ما و جماعت فاسقین جدائی انداز.

آیه دلیل بر اینکه است که آنهائیکه چنین گفتند منافق و فاسق بودند، مفسرین گفته‌اند خدای تعالی بموسی علیه السّلام وحی کرد که اینکه جماعت فاسقند و آیات ما را تصدیق نخواهند کرد اگر خواهی همه را هلاك میگردانم و جماعت دیگری آورم، موسی [ع] گفت اگر اینها را هلاك گردانی جماعت نادان که در شهرها میباشند و از اینکه حال بی‌خبرند گویند موسی جماعتی را از شهر بیرون

صفحه : ۲۹۵

برد و بآنان وعده داد که شما را بشهر میبرم و قوم خود را هلاك گردانید و تو آمرزنده و بخشنده‌ئی اینها را ببخش و هلاك نگردان، بموسی علیه السّلام وحی شد که بدعای تو از هلاك کردن آنها گذشتم لکن آنها را معذّب میگردانم که تا چهل سال در اینکه بیابان بمانند.

قالَ فَإِنَّها مُحَرَّمَةٌ عَلَیهِم أَربَعِینَ سَنَةً یَتِیهُونَ فِی الأَرضِ فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الفاسِقِینَ پس از آنکه بدعای موسی [ع] خدای جلیل از هلاك گردانیدن آنها گذشت گفت بپاداش عمل آنها آن ارض مقدسه را بر آنان حرام گردانیدم که تا چهل سال دیگر در آن حیران و سرگردانند و تا چهل سال دیگر نتوانند از آنجا بیرون آیند.

گفته‌اند آن بیابان دوازده فرسخ طول داشت و شش فرسخ عرض و موضع آن تیه میان فلسطین و ایله مصر بود و آن جماعتی که مخالفت کردند از صبح براه می‌افتادند تا شبانگاه و شبانگاه بهمان منزل اول بودند، و بقولی در روز محبوس بودند و شبها راه میرفتند پس بموسی علیه السّلام نالیدند و موسی دعاء کرد خداوند (من) ترنجبین و (سلوی) مرغ بریان کرده برای آنان فرو فرستاد، و چون آب خواستند موسی [ع] دعا کرد دوازده چشمه از آن سنگ سپید که از طور با خود برده بود آب روان گردید- اینکه است قوله تعالی (قَد عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشرَبَهُم) آن جماعتی که در بیابان تیه مردند ششصد هزار مرد مقاتل بودند از آن جماعت فقط دو نفر

نجات یافتند: یوشع بن نون و کالب بن یوقنا. گفته‌اند موسی علیه السّلام یوشع بن نون را بر بنی اسرائیل خلیفه گردانید پس از آنکه مدت چهل سال تمام گردید یوشع لشکری فراهم کرد از بنی اسرائیل آنهائیکه معصیت نکرده بودند به اریحا برد و با جبارین جنگ کردند و ربّ العالمین بدست آنها فتح داد و همه را کشتند و مملکت را تصرف نمودند.

و بقولی موسی و هارون علیهما السّلام از تیه بیرون آمدند و فتح اریحا

صفحه : ۲۹۶

و قتل جباران بدست موسی [ع] شد- و دلیل بر اینکه قول اجماع علماء است که قتل عوج بن عناق بدست موسی علیه السّلام شد.

[سوره المائدة (۵): آیات ۲۷ تا ۳۴]

اشاره

وَ اتلُ عَلَیهِم نَبَأَ ابنَی آدَمَ بِالحَقِّ إِذ قَرَّبا قُرباناً فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِما وَ لَم یُتَقَبَّل مِنَ الآخَرِ قالَ لَأَقتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِینَ (۲۷) لَئِن بَسَطتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقتُلَنِی ما أَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ إِلَیکَ لِأَقتُلَکَ إِنِّی أَخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمِینَ (۲۸) إِنِّی أُرِیدُ أَن تَبُوءَ بِإِثمِی وَ إِثمِکَ فَتَکُونَ مِن أَصحابِ النّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمِینَ (۲۹) فَطَوَّعَت لَهُ نَفسُهُ قَتلَ أَخِیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصبَحَ مِنَ الخاسِرِینَ (۳۰) فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً یَبحَثُ فِی الأَرضِ لِیُرِیَهُ کَیفَ یُوارِی سَوأَةَ أَخِیهِ قالَ یا وَیلَتی أَ عَجَزتُ أَن أَکُونَ مِثلَ هذَا الغُرابِ فَأُوارِیَ سَوأَةَ أَخِی فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِینَ (۳۱)

مِن أَجلِ ذلِکَ کَتَبنا عَلی بَنِی إِسرائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أَو فَسادٍ فِی الأَرضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَ مَن أَحیاها فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً وَ لَقَد جاءَتهُم رُسُلُنا بِالبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیراً مِنهُم بَعدَ ذلِکَ فِی الأَرضِ لَمُسرِفُونَ (۳۲) إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ فَساداً أَن یُقَتَّلُوا أَو یُصَلَّبُوا أَو تُقَطَّعَ أَیدِیهِم وَ أَرجُلُهُم مِن خِلافٍ أَو یُنفَوا مِنَ الأَرضِ ذلِکَ لَهُم خِزیٌ فِی الدُّنیا وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۳۳) إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا مِن قَبلِ أَن تَقدِرُوا عَلَیهِم فَاعلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۴)

صفحه : ۲۹۷

[ترجمه]

ای پیمبر بر اهل کتاب داستان دو پسر آدم (هابیل و قابیل) بحق بخوان وقتی که بقربانی تقرب جستند از یکی از آنها (هابیل) قبول گردید و از دیگر (قابیل) قبول نشد (قابیل بهابیل) گفت قسم بخدا که تو را میکشم (هابیل گفت) همانا جز اینکه نیست که خدا اعمال پرهیزکاران را قبول میکند [۲۷]

اگر تو دستت را بسوی من باز کنی برای کشتن من دستم را برای کشتن تو باز نمیکنم همانا من از خدا که پروردگار عالمیان است میترسم [۲۸]

بحقیقت میخواهم گناه کشتن من و مخالفت تو بتو باز گردد پس تو از اهل جهنّم باشی و عذاب آتش پاداش ستمکاران است [۲۹]

پس از آن بر قابیل نفسش غالب گردید و برادرش را کشت و از زیان‌کاران گردید [۳۰]

پس از آن حق تعالی کلاغی مأمور گردانید که زمین را بکند و بقابیل بنماید که چگونه جسد برادرش را بپوشاند (قابیل] گفت ای وای بر من چگونه عاجز بودم که مثل اینکه کلاغ جسد برادرم را بپوشانم پس از آن از جمله پشیمان شدگان گردید [۲۱]

برای همین بود که ما بر بنی اسرائیل حکم نمودیم که همانا کسیکه نفسی را بدون اینکه کسی دیگر را کشته باشد و بدون اینکه در زمین فساد کرده باشد بکشد گویا تمام مردم را کشته و کسیکه یک نفر را احیاء کند مثل اینکه است که تمام مردم را احیاء

صفحه : ۲۹۸

نموده و همانا بحقیقت پیمبران ما با معجزات بر بنی اسرائیل آمدند پس از آن بسیاری از آنان در فساد اسراف نمودند [۳۲]
همانا جزاء آنهائیکه با دوستان خدا و رسول بجنگ برخیزند و در فساد کردن در زمین سعی نمایند آنست که آنها را بکشند یا بدار زننـد یا دستها و پاهای آنها را برخلاف یکدیگر قطع کنند یا آنها را از زمین نفی و تبعید کنند اینکه است خواری و رسوائی و ذلّت دنیای آنها و در آخرت برای آنها عذاب بزرگ آماده شده [۳۳]
مگر آنهائیکه پیش از آنکه بر آنان دست یابید توبه کردند بدانید که خدا آمرزنده و مهربان است [۳۴]
.

صفحه : ۲۹۹

توضیح آیات

اشاره

وَ اتلُ عَلَیهِم نَبَأَ ابنَی آدَمَ بِالحَقِّ إِذ قَرَّبا قُرباناً فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِما وَ لَم یُتَقَبَّل مِنَ الآخَرِ خدای جلیل برسولش امر فرموده که داستان دو پسـر آدم را بر مردم بحق و درستی بخوان، دو پسر آدم علیه السّلام یکی هابیل و دیگری قابیل بود و آدم را چهل فرزنـد در بیست بطن آمـد و هر بطن پسری و دختری. مگر شیث که مفرد بود و دختری بـا او نبود. و اول فرزنـدان او قابیـل بود و بـا او دختری بنـام اقلیمیـا. بطن دوم هابیـل توأم بـالیوذا. و آخر فرزنـدان او عبـد المغیث بود و توأم با امهٔ المغیث بود و پروردگار عالمیان در نسل آدم برکت داد و گفته‌انـد حوّا بیست بطن حامله شـد هر بطن بپسری و دختری و اولادان او چهل نفر شدنـد و برای اینکه نسل بشـر زیاد شود آدم مأمور گردیـد که دختر هر بطنی را بپسر بطن دیگر ازدواج نمایـد و اولادان او زیاد شدنـد چنانچه گویند آدم علیه السّلام چهل هزار اولاد و اولادان آنها را دید و چون اقلیمیا که هم بطن قابیل بود بامر خدا برای هابیل تزویج کرد و لیوذا که هم بطن هابیل بود برای قابیل تزویج نمود چون اقلیمیا بسیار وجیهه و زیبا بود و لیوذا هم بطن هابیل چندان وجیهه و خوش صورت نبود قابیل حسد برد و گفت چرا خواهر مرا بمن نمیدهی آدم [ع] گفت حکم خدا چنین است قابیل قبول ننمود و به آدم گفت اینکه رأی تو است نه حکم خدا.
آدم گفت اکنون هر یک قربانی کنید قربانی هر کس پذیرفته گردید اقلیمیا مال او باشد- گویند هابیل گوسـفندانی داشت و شـبانی میکرد و قابیل برزگر بود کشاورزی میکرد- هابیل در میان گوسـفندان یک میش نیکو که میان گله معروف بود برای قربانی حاضـر کرد و نام آن زریق بود و قابیل دسته‌ئی از حشیش و خوشه‌های بی‌مغز آورد و هر دو بر سر کوه گذاشتند، و آدم رفته بود مکه.

صفحه : ۳۰۰

قابیل در دل داشت خواه قربانی قبول شود یا نشود خواهر خود را بزنی بهابیل نمیدهم- هابیل در دل رضا و تسـلیم داشت پس آتشی

سفيـد از آسـمان آمـد و نخست نزد قربـانى هابيل فرود آمـد و بـدور قربانى هابيل گشت و او را گرفت و خورد و در آن وقت اينكه طور بود كه اگر قربانى كسـى قبول ميشد آتشـى باين صـفت از آسـمان فرود ميآمد و اوّل روى بصاحب قربانى مينمود و پس از آن اگر قربـانى را ميخورد اينكه علامت قبول شـدن قربانى بود و اگر نميخورد علامت ردّ قربانى در اينجا آتش قربانى هابيل را خورد و قربـانى قابيـل را رها كرد. گفته‌انـد آن برّه ميشـى كه هابيل قربانى كرد همان بود كه خـدا او را در بهشت نگاه داشت و براى قربانى اسماعيل عليه السّلام فرستاد.

و گفته‌انـد در اينكه داسـتان تزويـج و ازدواج اولادان آدم از علماء كسـى خلاف آنرا نگفته لكن از معاويهٔ بن عمّار روايت كرده‌اند كه از حضـرت صادق عليه السّـلام در اينكه موضوع سؤال شـد فرمود: معاذ اللّه كه آدم دختر خود را بپسـر خود دهـد اگر آدم چنين كرده بود روا بود كه مصـطفى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نيز بكند زيرا كه دين هر دو يكى است، امّا پروردگار براى اينكه نسل بشر زياد شود حوريه‌ئى بصورت انسـى بزمين فرستاد و در وى رحم آفريد و به آدم وحى فرستاد كه او را بهابيل بدهد و دخترى از اولاد جـان بصورت انسـى درآورد و وحى كرد كه او را بقابيـل بدهـد اينكه بود كه قابيـل را خشم گرفت و به آدم گفت من پسـر بزرگ توأم و هابيل پسـر كهين است چرا حوريه را بوى دهى و من باو سـزاوارترم، آدم گفت (إِنَّ الفَضلَ بِيَدِ اللّهِ) او را دهد كه او خواهد. قابيل گفت اينكه رأى تو بود نه امر خدا، آدم گفت اكنون قربانى كنيد قربانى هر كدام قبول گرديد حوريه مال او است.

وقتى قربانى هابيل پـذيرفته شـد و قربانى قابيل مردود گرديـد قابيل بر برادرش حسـد برد با او كينه كرد و آن حسـد و كينه را در دل داشت تا روزى كه آدم براى زيارت كعبه مكه رفت، وقتى آدم غائب گرديد قابيل نزد هابيل رفت

صفحه : ۳۰۱

در حاليكه هابيل گلّه ميچرانيد- گفت اى هابيل الان تو را ميكشم براى اينكه قربانى مرا ردّ كردند و قربانى تو قبول گرديد و خواهر من كه با جمال است بتو ميدهند و خواهر تو كه بى‌جمال است بمن ميدهند. هابيل گفت (قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِينَ لَئِن بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقتُلَنِي ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِيَ إِلَيكَ لِأَقتُلَكَ) هابيل در پاسـخ قابيل گفت همانا خداونـد اعمال پرهيزكاران را قبول ميكند گفته‌اند چون هابيل فهميد قابيل اراده قتل او را دارد اگر چه هابيل قوى‌تر از قابيل بود و ميتوانست از خود دفاع كند لكن قلب سليم و پارسائى او مانع بود كه باو دست دراز كند و او را بكشد، لكن بتضـرع و نصيحت قابيل برآمد كه شايد از اينكه كار قبيح منصرف گردد و گفت از كشتن من چه سودى ميبرى مگر اينكه خوار و ذليل گردى.

إِنِّي أَخافُ اللّهَ رَبَّ العالَمِينَ، إِنِّي أُرِيـدُ أَن تَبُوءَ بِإِثمِي وَ إِثمِكَ فَتَكُونَ مِن أَصحابِ النّارِ من از پروردگار عالميان ميترسم كه دست بسـوى تو دراز كنم ميخواهم گنـاه كشـتن من و عمـل خودت بخودت بـاز گردد و از يـاران جهنّم گردى فَطَوَّعَت لَهُ نَفسُهُ قَتلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصبَحَ مِنَ الخاسِرِينَ چون اينكه آيه و آيه بعـد ترجمه شـده و واضح است محتاج بتوضـيح نيست خلاصه آيه خبر ميدهد كه نفس قابيـل بر وى غالب گرديـد و برادرش را كشت و از زيان‌كاران گرديـد و گفته‌انـد در آن وقت هابيل بيست ساله بود و پس از كشـتن او متحيّر مانـد كه جسـد برادرش را چگونه مخفى گردانـد وى را بر پشت خويش گرفت و هشـتاد روز بـا خود ميگردانيـد و بروايتى سه روز چنين كرد پس از آن بـامر پروردگـار عالميـان دو كلاـغ بـا هم چنگ كردنـد و يكى ديگرى را كشت و پس از آن بمنقار و چنگ خود حفره‌ئى كند و جسد كلاغ كشـته شده را دفن نمود وقتى قابيل چنين ديد گفت اى واى بر من آيا عاجز شدم از اينكه

صفحه : ۳۰۲

بوده بـاشم مثـل اينكه كلاغ پس بـدن برادرم را دفن كنم (فَأَصبَحَ مِنَ النّادِمِينَ) پس قابيل از جمله پشـيمان شـدگان گرديـد. گويند

پشیمانی قابیل نه برای کشتن برادرش بود بلکه برای اینکه بود که چرا چند روزی جسد برادرم را بدوش کشیدم و او را زیر خاک نکردم.

مِن أَجلِ ذلِکَ کَتَبنا عَلی بَنِی إِسرائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أَو فَسادٍ فِی الأَرضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً

[سخنان مفسرين در توجيه آيه]

۱- إبن عباس گفته کسیکه نبیّ یا امام عادلی را بکشد مثل اینکه است که تمام مردم را کشته باشد زیرا که قوام خلق بپیغمبر باشد یا بامام.

۲- مجاهد گفته کسیکه نفس بی گناهی را بکشد در عذاب مثل اینکه است که همه مردم را کشته باشد زیرا همان طوری که کشنده تمام مردم مستحق دوزخ است همین طور کشنده یک نفر بی گناه مستوجب جهنّم و عذاب است، بقول دیگر کشنده یک نفر در استحقاق عذاب مثل کسی ماند که همه مردم را کشته باشد نه در اندازه عذاب.

و از مفسرین توجیهات دیگری نقل شده که حاجتی بذکر آن نیست. و بهترین توجیهات همان است که از إبن عباس نقل شد برای اینکه آن نفسی که از جهت عظمت و بزرگی مطابق تمام نفوس بشمار میآید چنین نفس شریفی را اگر کسی بکشد گویا تمام نفوس را کشته بلکه اگر مؤمن بی گناهی را بکشد.

و اینکه بنی اسرائیل را اختصاص بذکر گردانیده و لو اینکه اینکه حکم بر همه یکسانست شاید برای اینکه بوده که هم در زمین فساد میکردند و هم قتل نفس مینمودند و بنا بر آنچه گفته‌اند هفتاد نفر از انبیاء زمانشان را کشتند.

و میتوان گفت چون مؤمنین از جهت اتحادشان در ایمان گویا نفس واحده میباشند چنانچه فرموده (إِنَّمَا المُؤمِنُونَ إِخوَةٌ) یک فرد آنها هرگاه بستم و بدون قصاص کشته شود گویا ایذاء او بتمام مؤمنین سرایت مینماید اینکه است که آیه

صفحه : ۳۰۳

میفرماید کسیکه یک نفر (از مؤمنین را) بکشد گویا همه را کشته یعنی بهمه لطمه وارد نموده.

وَ مَن أَحیاها فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً یعنی کسیکه نفسی را زنده کند و چون انسان دارای روح و بدن است زنده کردن او میشود از جهت بدن باشد مثل اینکه کسی را از دست دشمن برهاند یا از غرق یا از خطر دیگر که در شرف آنست او را نجات دهد و زنده کردن روح اینکه است که کسی را از ظلمت کفر بایمان آرد یا طریق هدایت را بر وی بازگرداند مثل اینکه است که تمام مردم را زنده کرده و حیات حقیقی همان حیات ایمان و علم است که زندگی دل است اگر دل یک نفر از افراد بشر زنده شد ممکن است در اثر آن دلهائی زنده گردند. اینکه است سر اینکه در آن حدیث مشهور که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرموده

(من سنّ سنّهٔ حسنهٔ فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمهٔ و من سنّ سنّهٔ سیّئهٔ فعلیه و زرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمهٔ)

. إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ فَساداً أَن یُقَتَّلُوا أَو یُصَلَّبُوا الخ چون اینکه آیات نوشته و ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست خلاصه آیه برای جلوگیری از فساد امر فرموده که آنهائی که در مقام جنگ‌جوئی با دوستان خدا و رسول او میباشند و قاطعان و راهزنان طریقند و راه مردم را از حج و از اعمال دیگر می‌بستند اینکه است که باید کشته شوند و بدار زده شوند یا دست و پای آنها قطع شود.

سدی گفته آیه در باره قومی از اهل کتاب نازل گردیده که آنها با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و اله عهد بسته بودند و آن عهد را شکستند و راهزنی پیش رفتند اینکه است که برای جلوگیری از فساد امر فرموده که یا هر کس مثل اینها در مقام محاربه با دوستان

خدا و رسول باشند آنان را بگیرید و بکشید یا بدار زنید یا دست و پای

صفحه : ۳۰۴

آنها را بر خلاف یک دیگر قطع کنید و آنها را از زمین براندازید تا ریشه فساد بخشکد- مگر آنهائیکه پیش از آنکه در دست شما افتند و در موقع مجازات واقع گردند توبه کردند که دیگر آنها را مجازات نکنید زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

صفحه : ۳۰۵

[سوره المائدة (۵): آیات ۳۵ تا ۴۱]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو أَنَّ لَهُم ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً وَ مِثلَهُ مَعَهُ لِیَفتَدُوا بِهِ مِن عَذابِ یَومِ القِیامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۳۶) یُرِیدُونَ أَن یَخرُجُوا مِنَ النّارِ وَ ما هُم بِخارِجِینَ مِنها وَ لَهُم عَذابٌ مُقِیمٌ (۳۷) وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقطَعُوا أَیدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۳۸) فَمَن تابَ مِن بَعدِ ظُلمِهِ وَ أَصلَحَ فَإِنَّ اللّهَ یَتُوبُ عَلَیهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۳۹)

أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۴۰) یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحزُنکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الکُفرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفواهِهِم وَ لَم تُؤمِن قُلُوبُهُم وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلکَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَومٍ آخَرِینَ لَم یَأتُوکَ یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ مِن بَعدِ مَواضِعِهِ یَقُولُونَ إِن أُوتِیتُم هذا فَخُذُوهُ وَ إِن لَم تُؤتَوهُ فَاحذَرُوا وَ مَن یُرِدِ اللّهُ فِتنَتَهُ فَلَن تَملِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیئاً أُولئِکَ الَّذِینَ لَم یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُم لَهُم فِی الدُّنیا خِزیٌ وَ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ (۴۱)

صفحه : ۳۰۶

[ترجمه]

ای اهل ایمان از مخالفت امر خدا بپرهیزید و بسوی خدا وسیله‌ئی بجوئید و در راه او جهاد کنید شاید شما رستگار گردید [۳۵]

همانا کسانی که کافر شدند اگر آنها تمام آنچه در زمین است و مثل آنرا هم با آن دارا باشند و بخواهند از عذاب قیامت فدا بدهند از آنان قبول گردیده نمیشود و عذاب دردناک برای آنان آماده شده [۳۶]

کافرین اراده میکنند از آتش بیرون روند و آنان از بیرون شدگان نمیباشند و عذاب آنها دائم و پایدار است [۳۷]

دست مرد دزد و زن دزد را قطع نمائید پاداش و نکبت آنچیزی است که عمل کردند و اینکه عقوبت از جانب خدا امر شده و خدا غالب و حکیم است [۳۸]

پس از آن هر کس بعد از دزدی توبه کرد و صاحب مال را راضی گردانید همانا خدا توبه او را قبول میکند زیرا که او آمرزنده و مهربان است [۳۹]

آیا ندانستی که برای خدا و ملك او است آسمانها و زمین هر کس را بخواهد عذاب میکند و هر کس را بخواهد میآمرزد و خدا بر هر چیزی توانا است [۴۰]

ای رسول مسارعت کننده‌گان در کفر تو را محزون نگردانند، از آنکسانیکه بزبانشان گفتند ایمان آوردیم و قلبشان ایمان نیاورده و بعضی از یهودیها قول تو را استماع میکنند برای اینکه بتو دروغ بندند و آنرا بشنوانند بقوم دیگر که نزد تو نیامده‌اند و آنان سخن را از جای خودش تحریف میگردانند و میگویند اگر حکم قرآن اینکه طور که ما خواهیم از خدا آمد بپذیرید و گر نه از آن دوری کنید. و هر کس را که خدا بآزمایش و رسوائی انداخت تو هرگز از خدا مالك نتوانی شد چیزی که بآن فتنه را از آنها دفع کنی، آن جماعت کسانی میباشند که خدا اراده ننموده که قلبهای آنها را طاهر گرداند و برای آنها در دنیا خواری و رسوائی است و در آخرت عذاب بزرگ برای آنان آماده شده [۴۱]

.

صفحه : ۳۰۷

(توضیح آیات)

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَهَٔ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ خطاب بمؤمنین است که شمائی که ایمان آورده‌اید بپرهیزید از سخط خدا و بسوی قرب او وسیله بجوئید و در راه او با جان و مال خود مجاهده و کوشش نمائید شاید رستگار گردید.

توسّل بمعنی تقرّب است، مثل اینکه گفته میشود (توسلت الی فلان) یعنی باو نزدیکی جستم و گفته‌اند معنی وسیله محبّت است (وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَهَٔ) یعنی (تحبّبوا الی اللّه) ای شما که مؤمنانید کاری بکنید که محبوب خدا گردید و بوی نزدیکی جوئید باخلاص اعمال و اجتناب از محارم و احسان بخلق و از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و اله حدیث میکنند که فرموده از خدا برای من وسیله بخواهید و آن درجه‌ئی است در بهشت که باو نمیرسد مگر یک عبد و امیدوارم که من آن عبد باشم. و نیز از علی علیه السّلام روایت شده که فرموده در بهشت دو لؤلؤ میباشد از زمین بهشت تا باطن عرش یکی سفید و دیگری زرد و در هر یکی هفتاد غرفه است آنکه سفید است وسیله محمّد و آل او علیه السّلام است و آنکه زرد است وسیله ابراهیم خلیل علیه السّلام و اهل بیت او است.

انس بن مالك از پیغمبر [ص] روایت کرده که «وسیله» حجابی است میان بنده و خدا یعنی رحمت و ثواب او و آن علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است وقتی بنده باو توسّل کند حجاب را از میان بردارند.

[ابو الفتوح] در کشف الاسرار گفته خدای جلّ جلاله گفت «وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَهَٔ» وسیلت نزدیکی است و نزدیکی سبب پیوستگی و رسته‌گی است، وسیلت آن وسائط است که میان بنده و مولی دوستی را نشانست و سبب اتصال بین آنها عیانست آن چیست که وسلت و اتصال بآن است. بزرگ داشتن امر و شکوه داشتن

صفحه : ۳۰۸

نهی و شفقت بر خلق و خدمت حق، و کوشیدن در ابواب نوافل و عمارت کردن جان و دل و کوشیدن در نوافل بسه چیز توان: یکی نظر اللّه بیاد داشتن. دوم روزگار خود از ضایعی دریغ داشتن- سوم درویشی خویش در موقف عرض بشناختن چون نظر اللّه یاد داری از متقیانی. چون روزگار خود را از ضایعی دریغ داری از عابدانی. چون درویشی خویش در موقف عرض بشناسی از خاشعانی.

عمارت دل بسه چیز توان: بشنیدن علم و کم آمیختن با خلق و کوتاهی امل، تا در سماع علمی در حلقه فرشتگانی، تا از خلق برکناری در شماره معصومانی تا با کوتاهی امل باشی از جمله صدّیقانی.

(وَ ابتَغُوا إِلَیهِ الوَسِیلَةَ) میگوید بخدا نزدیکی جوئید شما که عابدانید، بفضائل. شما که عالمانید، بدلائل. شما که عارفانید، بترک وسائل.

وسیلت عابدان چیست (التّائِبُونَ العابِدُونَ الخ) وسیلت عالمان چیست (أَ وَ لَم یَنظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّماواتِ وَ الأَرضِ) وسیلت عارفان چیست (قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرهُم) وسیلت عابدان معاملت است. وسیلت عالمان مکاشفت است. وسیلت عارفان معاینت است. وسیلت عابدان راستی است. وسیلت عالمان دوستی است وسیلت عارفان نیستی است.

[پایان] إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَو أَنَّ لَهُم ما فِی الأَرضِ جَمِیعاً وَ مِثلَهُ مَعَهُ لِیَفتَدُوا بِهِ مِن عَذابِ یَومِ القِیامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ در آیه دیگر حکایهٔ از جهنمیان است که (رَبَّنا أَخرِجنا مِنها) و گویا آیه پاسخ خواهش آنها است که فرضا اگر آنها مالک تمام روی زمین بودند و آنچه در زمین است مثل آن فدا میدادند از آنان قبول گردیده نمیشد زیرا که برای آنها عذاب دردناک آماده گردیده و آن جهنّمی است که خودشان (بِما قَدَّمَت أَیدِیهِم) قبلا بدست خودشان پیش فرستادند.

در جای دیگر نیز حکایهٔ از جهنمیان است (رَبَّنا أَخرِجنا مِنها) که آنان التجاء مینمایند که پروردگارا ما را از جهنّم بیرون آر و از عقوبت برهان، بعضی گفته‌اند

صفحه : ۳۰۹

که پس از هزار سال بآنها گفته میشود (اخسَؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُونِ) یُرِیدُونَ أَن یَخرُجُوا مِنَ النّارِ وَ ما هُم بِخارِجِینَ مِنها وَ لَهُم عَذابٌ مُقِیمٌ اینکه دو آیه بیان حال کفار است زیرا که اول آیه فرموده (إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا) معلوم میشود خلود در جهنّم مخصوص بکافرین است نه مؤمن و بعض اخبار شاهد بر اینکه است، امّا کسیکه خدا را بوحدت ستایش نمود و در دل معتقد باصول دیانت شد و لو گنهکار باشد چنانچه از احادیث استفاده میشود اگر بشفاعت شافعین یا بعض جهات دیگر مورد عفو حق تعالی واقع نگردید اگر جهنّم برود برای پاک گردیدن روح مجرد او است که از قذارات گناه پاک گردد زیرا مادامی که ایمان در قلب باقی است هنوز لایق فضل و احسان حق تعالی هست، اما کافر چون در اثر کفر جوهر نفسش و لطافت روحش فاسد گردیده دیگر اصلا با اینکه خدا دائم الفضل و کثیر الاحسان است محلّ قبول رحمت و مغفرت در او باقی نمانده بلکه هم سنخ آتش گردیده فرضا اگر اراده خروج کند آتش او را بخود جذب میکند.

وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقطَعُوا أَیدِیَهُما جَزاءً بِما کَسَبا نَکالًا مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ فَمَن تابَ مِن بَعدِ ظُلمِهِ وَ أَصلَحَ فَإِنَّ اللّهَ یَتُوبُ عَلَیهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ) مرفوعند بابتدائیه و خبرش محذوف است گویا گفته شده از جمله چیزی که بر شما حکمش واجب گردیده (السّارِقُ) مرد دزد (وَ السّارِقَةُ) زن دزد، و جایز است خبرش (فَاقطَعُوا أَیدِیَهُما) باشد و دخول فاء در (فَاقطَعُوا) برای جزاء شرط است و در معنی چنین میشود آن مردی که دزدی کرد و آن زنی که دزدی کرد پس دست آن دو را قطع کنید و اینکه مثل آنجا است که گفته (فَقَد صَغَت قُلُوبُکُما) بتثنیه در مضاف الیه اکتفاء کرده از تثنیه بمضاف، و مقصود از یدین دو دست راست مرد و زن دزد است بدلیل قرائت عبد اللّه بن مسعود که آیه را اینکه طور قرائت کرده (و السارقون و السارقات فاقطعوا ایمانهم) و مقداریکه بآن حکم قطع واجب میگردد ربع دینار است از جای حرز

صفحه : ۳۱۰

یعنی اگر از جای محفوظ بدزدد. و شافعی و مالک نیز همین طور گفته‌اند مگر اینکه نزد آنها قطع از بند دست باید بشود. و نزد ما امامیّه باید از اصول اصابع یعنی فقط از بیخ انگشتان بدون انگشت ابهام و کف دست باید قطع کنند و در مرتبه دوم پای چپ را از ساق بدون پاشنه باید قطع کرد که برای نماز بتواند روی پاشنه بایستد و هرگاه پس از آن باز در مرتبه سوم دزدی کرد بایستی او را

همیشه در زندان حبس نمایند و اینکه قول از مذهب علی علیه السّلام مشهور است و قوله تعالی (جَزاءً) و همچنین (نَکالًا) هر دو مفعول له فاعل (بِما کَسَبا) است و کسیکه از عمل دزدی پس از ظلمش توبه نمود و امر خود را اصلاح گردانید خداوند توبه او را میپذیرد و عقاب آخرت از وی برداشته میشود (أَ لَم تَعلَم أَنَّ اللّهَ لَه مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ یَغفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ).

[جوامع الجامع طبرسی] یا أَیُّهَا الرَّسُولُ لا یَحزُنکَ الَّذِینَ یُسارِعُونَ فِی الکُفرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفواهِهِم وَ لَم تُؤمِن قُلُوبُهُم الخ چون آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه خطاب برسول صلّی اللّه علیه و آله مینماید و چند مطلب را خاطر نشان میکند یکی اینکه تو را محزون نگردانند آنهائیکه بزبان گویند ایمان آوردیم و بدل ایمان نیاوردند آنان منافقند اصلا ایمان نیاورده‌اند زیرا که ایمان بدل است نه بزبان تنها و چون ایمان نیاورده‌اند در کفر مسارعت مینمایند و نیز تو را محزون نگرداند عمل یهودیها و نیز از روی لطف و شفقتش نسبت برسولش دو صفت از اوصاف بد آنها را یادآوری مینماید یکی اینکه قول تو را میشنوند برای اینکه بر تو دروغ ببندند، دیگر آنکه اینان جاسوسند که برای جماعتیکه از شما غائبند افسون‌گری کنند (سَمّاعُونَ لِلکَذِبِ) (هم سماعون) خبر مبتداء محذوف است یعنی آنها سمّاعونند شاید ضمیر (هم) راجع بهر دو دسته باشد: منافقین و یهود، و میشود ضمیر راجع به (الَّذِینَ یُسارِعُونَ) باشد

صفحه : ۳۱۱

یعنی همه آنها کلام تو را میشنوند برای اینکه بتو دروغ بندند و گفته‌اند میشود (سَمّاعُونَ) مبتداء باشد (وَ مِنَ الَّذِینَ) خبر او، یهودیان دروغ شنوان و دروغ پذیرانند از دانشمندان خود که بآنها گویند محمّد صلّی اللّه علیه و آله رسول نیست از آنان میشنوند و سخن آنها را میپذیرند، و نیز از جمله صفات نکوهیده آنان اینکه است که (یُحَرِّفُونَ الکَلِمَ مِن بَعدِ مَواضِعِهِ) کلام خدا را تحریف میکنند و تغییر میدهند تورات را که حد زانی محصن رجم است تبدیل میکنند بچهل تازیانه.

یَقُولُونَ إِن أُوتِیتُم هذا فَخُذُوهُ وَ إِن لَم تُؤتَوهُ فَاحذَرُوا در شأن نزول آیه مفسرین گفته‌اند دو یهود زنی و مردی از بزرگان خیبر زنای محصنه کردند و ثابت شد یهودیان خواستند بآنان حد بزنند نه رجم گفتند نزد اینکه پیمبر عرب برویم اگر بحد حکم کند بگیرید یعنی عمل کنید و اگر برجم حکم کند عمل نکنید و در مذهب آنها حکم زنای محصنه رجم بود حکم حد زنای محصنه نزد حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله هم رجم بود نه حد حضرت رسول [ص] هم حکم برجم نمود قبول نکردند.

و ظاهرا (لام لِلکَذِبِ) لام علت است و مفعول فعل محذوف یعنی کلام تو را میشنوند برای اینکه تحریف کنند و بدلخواه خود تغییر دهند.

وَ مَن یُرِدِ اللّهُ فِتنَتَهُ فَلَن تَملِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیئاً أُولئِکَ الَّذِینَ لَم یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُم الخ و کسی را که خدا خواهد او را در فتنه و عذاب اندازد و آنچه در باطن او است ظاهر گرداند حتّی تو که پیغمبر رحمتی نمی‌توانی از وی رفع عذاب بنمائی زیرا که زمام اختیار بدست تو نیست خدای تعالی اراده ننمود که قلبهای آنها را پاک گرداند و برای آنان خواری و رسوائی است هم در دنیا و هم در آخرت و در آخرت برای آنها عذاب بزرگ آماده نموده.

صفحه : ۳۱۲

[سوره المائدة (۵): آیات ۴۲ تا ۴۷]

اشاره

سَمّاعُونَ لِلكَذِبِ أَكّالُونَ لِلسُّحتِ فَإِن جاؤُكَ فَاحكُم بَينَهُم أَو أَعرِض عَنهُم وَ إِن تُعرِض عَنهُم فَلَن يَضُرُّوكَ شَيئاً وَ إِن حَكَمتَ فَاحكُم بَينَهُم بِالقِسطِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُقسِطِينَ (۴۲) وَ كَيفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِندَهُمُ التَّوراةُ فِيها حُكمُ اللّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّونَ مِن بَعدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالمُؤمِنِينَ (۴۳) إِنّا أَنزَلنَا التَّوراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ يَحكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسلَمُوا لِلَّذِينَ هادُوا وَ الرَّبّانِيُّونَ وَ الأَحبارُ بِمَا استُحفِظُوا مِن كِتابِ اللّهِ وَ كانُوا عَلَيهِ شُهَداءَ فَلا تَخشَوُا النّاسَ وَ اخشَونِ وَ لا تَشتَرُوا بِآياتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَ مَن لَم يَحكُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الكافِرُونَ (۴۴) وَ كَتَبنا عَلَيهِم فِيها أَنَّ النَّفسَ بِالنَّفسِ وَ العَينَ بِالعَينِ وَ الأَنفَ بِالأَنفِ وَ الأُذُنَ بِالأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفّارَةٌ لَهُ وَ مَن لَم يَحكُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۴۵) وَ قَفَّينا عَلى آثارِهِم بِعِيسَى ابنِ مَريَمَ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ مِنَ التَّوراةِ وَ آتَيناهُ الإِنجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَينَ يَدَيهِ مِنَ التَّوراةِ وَ هُدىً وَ مَوعِظَةً لِلمُتَّقِينَ (۴۶) وَ لْيَحكُم أَهلُ الإِنجِيلِ بِما أَنزَلَ اللّهُ فِيهِ وَ مَن لَم يَحكُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الفاسِقُونَ (۴۷)

صفحه : ۳۱۳

[ترجمه]

يهوديان شنوندگان سخنانند براى دروغ بستن خورندگان حرامند وقتى آنان نزد تو آمدند بين آنها حكم كن يا از آنها اعراض نما و اگر تو (اى رسول) از آنان اعراض كنى يا حكم جارى گردانى زيان بتو نتوانند رسانيد و اگر بين آنها حكم كردى بعدالت حكم نما حقيقة همانا خداوند عدالت كنندگان را دوست ميدارد [۴۲]

چگونه يهوديان تو را حكم ميسازند در صورتى كه تورات نزد ايشانست و در آن حكم خدا است برجم زانى محصن و پس از آنكه تو موافق تورات حكم كردى برميگردند و نيستند باور دارندگان كتاب خود و نه حكم تو را [۴۳]

همانا ما تورات را فرود آورديم و در آن هدايت و نور است پيمبران بنى اسرائيل آنهائيكه منقاد حكم خدا بودند براى يهوديان حكم كردند و علماى ربانى و زاهدان ايشان بسبب آنچه مأمور بودند بحفظ آن از كتاب خدا براى يهوديان حكم كردند و آنان بر تورات گواهان بودند، پس از مردم نترسيد و از من كه (خدا ميباشم) بترسيد و آيات من را بثمن اندك نفروشيد و كسى كه مطابق آنچه خدا نازل گردانيده حكم نكند چنين مردمانى آنان كافرينند [۴۴]

و در تورات بر بنى اسرائيل حكم كرديم كه يك تن را بقصاص يك تن را بكشيد و چشم را مقابل چشم و گوش را مقابل گوش و دندان را مقابل دندان و هر زخمى مقابل همان زخم قصاص است و كسيكه ببخشد و قصاص نكند اينكه بخشش (كفاره گناهان عفو كننده است) و كسيكه حكم نكند بآنچه خدا نازل گردانيده چنين جماعتى از ستم كارانند [۴۵]

و از پى آن رسولان عيسى بن مريم را فرستاديم در حالى كه تصديق كننده بود مرا بآنچه پيش از او فرستاده بوديم از كتاب تورات و بعيسى انجيل داديم و در آن هدايت و روشنائى بود و انجيل را موافق گردانيديم با آنچه پيش از آن در تورات هدايت و موعظه بود [۴۶]

و بايستى اهل انجيل حكم كنند بر آنچه خدا نازل گردانيده و كسيكه حكم نكند بر آنچه خدا نازل گردانيده از فاسقين خواهد بود [۴۷]

.

صفحه : ۳۱۴

(توضیح آیات)

سَمّاعُونَ لِلکَذِبِ أَکّالُونَ لِلسُّحتِ سحت دو طور قرائت شده بضم سین و حاء و بسکون حاء، در آیه بالا یکی از اوصاف نکوهیده یهودیها که خدای تعالی آنها را توصیف نموده اینکه است که آنها سمّاعون للکذب میباشند، و در اینکه آیه مبالغه و تأکید است در زجر آنها یعنی آنان کلام تو را میشنوند برای اینکه بر تو دروغ ببندند (أَکّالُونَ لِلسُّحتِ) و بسیار خورندگان مال حرام میباشند، از نبی صلّی اللّه علیه و اله روایت کرده‌اند که سحت رشوه در حکم است، و بقولی سحت رشوه در حکم و مهر زنان ناپارسا و کسب حجامت کننده و اجرت کشیدن حیوان نر بر ماده است و ثمن سگ و ثمن خمر و ثمن میته و مزد فال گرفتن و استعجال در معصیت میباشد، و از علی و از ابی عبد اللّه علیهما السّلام روایت شده که سحت انواع بسیار دارد، اما رشوه در حکم کفر است و در اشتقاق سحت چند قول است:

۱- حرام را سحت گفته‌اند برای اینکه در عقب آن استیصال و بوار است [زجاج] ۲- سحف نامیده شده بعلت اینکه برای اهلش برکتی نیست و بهلاکت استیصال هلاک میگردند.

[رجائی] ۳- چیزی را سحت نامیده‌اند برای اینکه آن عمل قبیحی است که در او عار است مثل ثمن سگ و خمر فعلی هذا سحت چیزی است که مروّت انسان را میبرد.

[خلیل] فَإِن جاؤُکَ فَاحکُم بَینَهُم أَو أَعرِض عَنهُم مقصود آنهائی میباشند که محاکمه حدّ زنا را نزد رسول آوردند.

[إبن عباس و حسن و مجاهد] و بقولی مراد بنی قریضه و بنی نظیرند وقتی که نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله

صفحه : ۳۱۵

محاکمه آوردند خدای تعالی او را مخیّر گردانید بین اینکه حکم کند یا از آنها اعراض نماید.

[إبن عباس] و الظاهر فی روایات اصحاب ما اینکه تخییر در شرع برای ائمه علیهم السّلام و حکام ثابت است.

[قتاده و عطاء و شعبی و ابراهیم] و بقولی اینکه آیه بقوله تعالی (وَ أَنِ احکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ) نسخ گردیده.

[حسن و عکرمه] وَ إِن تُعرِض عَنهُم فَلَن یَضُرُّوکَ شَیئاً وَ إِن حَکَمتَ فَاحکُم بَینَهُم بِالقِسطِ پس از آنکه رسول صلّی اللّه علیه و آله را مخیر گردانید که میخواهی در محاکمه آنها حکم کن و میخواهی اعراض نما و اگر اعراض کنی بتو چیزی زیان نتوانند رسانید و اگر حکم کردی حکم کن بعدل بآنچه در قرآن و شریعت اسلام است إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُقسِطِینَ همانا خدا دوست دارد کسانی را که بعدالت حکم میکنند.

وَ کَیفَ یُحَکِّمُونَکَ وَ عِندَهُمُ التَّوراةُ فِیها حُکمُ اللّهِ ای محمّد [ص] چگونه یهودیها محاکمه را نزد تو میآورند با اینکه تورات که بر موسی [ع] نازل گردیده نزد آنها است و تورات کتابی است حق و در آن احکام حق است و یهودیها میدانند و انکار ندارند، و بقولی مقصود همان حکم رجم است (ثُمَّ یَتَوَلَّونَ مِن بَعدِ ذلِکَ) یعنی پس از آنکه حکم دادی جرئت بر من کرده و حکم را ردّ میکنند و در اینکه بیان برای نبی صلّی اللّه علیه و آله تعجب و برای یهود تقریع است. گویا آیه خطاب بیهودیان نموده که (ایها الیهود) شما که حکم را نزد محمّد صلّی اللّه علیه و آله میآورید با انکار شما نبوّت او و او را تکذیب میکنید و حکمی را ترک میکنید که بوجوب آن مقرّید و میشناسید که آن حکمی است که از نزد من آمده، و قوله (مِن بَعدِ ذلِکَ) اشاره بحکم اللّه است در تورات [عبد اللّه بن کثیر] و بقولی (مِن بَعدِ ذلِکَ) یعنی بعد از حکم کردن تو برجم زیرا که مقصود

صفحه : ۳۱۶

آنها طلب رخصت بود.

[مجمع البیان] إِنّا أَنزَلنَا التَّوراةَ فِیها هُدیً وَ نُورٌ یعنی ما تورات را بر موسی نازل گردانیدیم که در آن هدایت است یعنی حکم رجم که از تو استفسار کردند و باقی احکام دیگر در آن مندرج است و تورات که حقایق را ظاهر گردانیده، بعض مفسرین گفته خدای تعالی میگوید ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله ما تورات را بموسی عطاء کردیم و حکم رجم که یهودیان از تو میپرسند در آن تورات بیان نمودیم و نیز وانمودیم و بیان کردیم که حکم تو در مسئله رجم و غیر آن حق است و تمامی پیمبران از زمان موسی [ع] تا زمان عیسی [ع] همین طور حکم کردند و اینکه در وصف پیمبران فرموده (الَّذِینَ أَسلَمُوا) مقصود مطیع و تسلیم حق بودند آنها است نه اسلام مقابل کفر زیرا که پیمبران در اصل مسلمان بودند و تمام آنها باحکام تورات عمل می‌کردند و اینکه همان تسلیم و انقیاد است که حکایهٔ از ابراهیم خلیل است که گفته (رَبَّنا وَ اجعَلنا مُسلِمَینِ) و نیز در جای دیگر گفته است (أَسلَمتُ لِرَبِّ العالَمِینَ) یعنی تسلیم امر پروردگار عالمیان گردیدم.

لِلَّذِینَ هادُوا وَ الرَّبّانِیُّونَ وَ الأَحبارُ بِمَا استُحفِظُوا مِن کِتابِ اللّهِ وَ کانُوا عَلَیهِ شُهَداءَ جمله متعلق (بانزلنا التوراهٔ) است یعنی ما تورات را فرستادیم برای کسانی که متدین بدین یهودند، یا متعلق است به (یَحکُمُ) یعنی آنهائیکه بتورات حکم میکردند و علماء ربانیین و دانشمندان آنهائی که حافظ کتاب خدا بودند از تحریف و تضییع و گواهانی که احکام تورات را بیان میکردند.

فَلا تَخشَوُا النّاسَ وَ اخشَونِ وَ لا تَشتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا ظاهرا خطاب بعلمای یهود است که از بیان احکام الهی و دستورات تورات از مردم نترسید از من که خدا و آفریننده شما هستم بایستی بترسید و احکام تورات را تغییر ندهید ببهای اندك ناپایدار از مال و جاه.

صفحه : ۳۱۷

و بقولی (فَلا تَخشَوُا النّاسَ) خطاب برسول و ائمه حکّام اهل شرع است وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الکافِرُونَ (مِن) موصوله عموم دارد ظاهرا شامل میگردد هر کس را که بغیر (بِما أَنزَلَ اللّهُ) حکم کند یعنی در مورد قضاوت بر خلاف حکم خدا حکم کند چنین جماعتی آنها کافرند.

وَ کَتَبنا عَلَیهِم فِیها أَنَّ النَّفسَ بِالنَّفسِ در تورات نوشتیم یعنی حکم کردیم، برای توضیح مختصری از بیانات مجمع البان را ترجمه مینمایم چنین گفته:

وقتی کسی کس دیگر را عمدا کشت باید او را بکشند در صورتی که مقابل باشند و قاتل عاقل و ممیز و حرّ باشد و مقتول نیز مسلم و حر یعنی آزاد باشد لکن اگر قاتل حرّ و مسلمان باشد و مقتول کافر یا مملوك باشد در وجوب قصاص بین فقهاء خلاف است و بین ما قصاص واجب نیست و رأی شافعی نیز همین طور است، ضحاك گفته در تورات در نفس و جرح دیه قرار نداده فقط عفو بود یا قصاص (وَ العَینَ بِالعَینِ) تا آخر علماء گفته‌اند هر دو شخصی که بین آنها قصاص در نفس جاری است چشم بچشم، بینی به بینی دندان بدندان هر کدامی مقابل هم قصاص میشود و چنین است اطراف در صورتی که مثل هم باشند در سلامت بودن آن عضو، و هر جا که قصاص در نفس ممتنع گردید در اطراف نیز ممتنع میگردد (وَ الجُرُوحَ قِصاصٌ) اینکه حکم عام است در هر چیزی که قصاص در آن ممکن باشد مثل دو لب و ذکر و انثیین و غیر اینها و جراحات اختصاص دارد بمثل آنها، موضحه بموضحه، هاشمه بهاشمه، مثقله بمثقله مگر مأمومه و جائفه اول آنستکه بمغز کله رسیده باشد و دوم آنست که بشکم رسیده باشد که در اینکه دو جراحت قصاص نیست و همچنین هر جراحتی که خوف تلف در آن باشد که در تمام اینها عرش باید بدهند.

و امّا آنچه که در آن قصاص ممکن نیست مثل کوبیده شدن گوشت یا جدا

صفحه : ۳۱۸

شـدن دو اسـتخوان در اینهـا ارش بمقـداریست که تعیین شـود (و قِصـاص) در آیه مصـدر است و مقصـود مفعول است (وَ الجُرُوحَ) بعضـی ببعضـی تقاص میشود و احکام جراحات و تقاص اروش در جنایات بسیار است و جمیع آنها در کتب فقهیه است [پایان] فَمَن تَصَـدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفّـارَةٌ لَهُ وَ مَن لَم یَحکُم بِمـا أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِـکَ هُمُ الظّالِمُونَ پس کسـیکه قصاص را صـدقه بدهـد یعنی عفو کنـد و قصاص نکند کفاره گناهان او میشود و کسیکه بآنچه خدا نازل کرده حکم نکند از ستمکاران بشمار آید وَ قَفَّینا عَلی آثارِهِم بِعِیسَی ابنِ مَریَمَ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ التَّوراةِ الخ چون آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

خلاـصه آیه در مقـام اتمـام حجت است که پس از موسـی و کتـاب تورات در پی او عیسـی بن مریم را برسـالت فرسـتادیم و نسـبت بعیسی بن مریم چند فضیلت تذکر میدهد: ۱- تصدیق کننده تورات بود یعنی کتابیکه بدست یهودیها موجود بود ۲- باو انجیل عطاء نمودیم که مشـتمل بر هـدایت و راه‌نمائی خلق و نور ایمان و ارشاد بشـر باشد و نیز آن انجیل تصدیق کننده بود توراتی که جلوتر از آن بود و انجیل راه‌نما و موعظه بود.

وَ لیَحکُم أَهلُ الإِنجِیلِ بِما أَنزَلَ اللّهُ فِیهِ وَ مَن لَم یَحکُم بِما أَنزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الفاسِـقُونَ و باید اهل انجیل یعنی نصاری حکم کنند بـآنچه خداونـد در آن نـازل فرمـوده از احکـام و هر کس حکـم بمـا انزل اللّه نکنـد همانـا آنـان فاسـقانند یعنی از حکم خـدا بیرون رفتگانند یا از ایمان اگر منکر احکام باشند.

صفحه : ۳۱۹

[سوره المائدة (۵): آیات ۴۸ تا ۵۳]

اشاره

وَ أَنزَلنـا إِلَیـکَ الکِتابَ بِالحَقِّ مُصَـدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ الکِتابِ وَ مُهَیمِناً عَلَیهِ فَاحکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم عَمّا جاءَکَ مِنَ الحَقِّ لِکُـلٍّ جَعَلنـا مِنکُم شِـرعَةً وَ مِنهاجـاً وَ لَو شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُم أُمَّةً واحِـدَةً وَ لکِن لِیَبلُوَکُم فِی ما آتاکُم فَاستَبِقُوا الخَیراتِ إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم فِیهِ تَختَلِفُونَ (۴۸) وَ أَنِ احکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم وَ احذَرهُم أَن یَفتِنُوکَ عَن بَعضِ ما أَنزَلَ اللّهُ إِلَیکَ فَإِن تَوَلَّوا فَاعلَم أَنَّما یُرِیدُ اللّهُ أَن یُصِیبَهُم بِبَعضِ ذُنُوبِهِم وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ (۴۹) أَ فَحُکمَ الجاهِلِیَّةِ یَبغُونَ وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ حُکماً لِقَومٍ یُوقِنُونَ (۵۰) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الیَهُودَ وَ النَّصاری أَولِیاءَ بَعضُهُم أَولِیاءُ بَعضٍ وَ مَن یَتَوَلَّهُم مِنکُم فَـإِنَّهُ مِنهُم إِنَّ اللّهَ لا یَهـدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۵۱) فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ یُسـارِعُونَ فِیهِم یَقُولُونَ نَخشـی أَن تُصِیبَنا دائِرَةٌ فَعَسَی اللّهُ أَن یَأتِیَ بِالفَتحِ أَو أَمرٍ مِن عِندِهِ فَیُصبِحُوا عَلی ما أَسَرُّوا فِی أَنفُسِهِم نادِمِینَ (۵۲)
وَ یَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا أَ هؤُلاءِ الَّذِینَ أَقسَمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَیمانِهِم إِنَّهُم لَمَعَکُم حَبِطَت أَعمالُهُم فَأَصبَحُوا خاسِرِینَ (۵۳)

صفحه : ۳۲۰

[ترجمه]

و قرآن را فرسـتادیم بسوی تو بـدرستی و راستی در حـالیکه بـا کتابهای آسـمانی از کتب پیمبران که پیش از آن بوده مطابق است و خود نگهبان آنها است بس بین آنها حکم کن بر آنچه خـدا نازل گردانیده و آرزوی آنها را پیروی منما در حالیکه از آنچه از حکم راست بر تو آمده منحرف باشـی ما بر هر قومی از شما (مسلمانان) و یهود و نصاری طریقه و نهجی مقرّر گردانیدیم [۵۳] و اگر خدا

میخواست همه را امّت واحده قرار میداد و لکن خواست در احکامی که بر شما آورده آزمایش گردید پس بسوی خیرات سبقت گیرید و بازگشت همه شما بسوی خدا است و در روز جزا شما را آگاه میگرداند در آنچه در آن اختلاف می‌کنید [۳۸]

(ای رسول) بین آنها بآنچه خدا نازل گردانیده حکم کن و تابع هواهای آنها مشو و از آنان حذر نما، مبادا تو را بفتنه اندازند یعنی تو را از آنچه بر تو نازل گردانیده بگردانند و هرگاه از حکم خدا رو گردانیدند بدان که خدا اراده کرده که آنها را بکیفر بعضی گناهانشان برساند و همانا بسیاری از مردم فاسقند [۴۹]

آیا اینان در باره حدّ زنا و قصاص حکم جاهلیت را طلب می‌کنند و کیست نیکوتر از خدا که برای قومی حکم کند که یقین دارند [۵۰]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان خود نگیرید، بعضی از آنها دوستان بعضی دیگرند و کسی که از شما مؤمنین آنها را دوست داشت بدرستی او از آنها محسوب خواهد گردید همانا خداوند جماعت ستمکاران را هدایت نمی‌کند [۵۱]

(ای رسول) تو می‌بینی آنان که در قلبشان مرض نفاق است در دوستی یهود میشتابند و گویند ما از آن میترسیم که در گردش روزگار بما ضرری برسد و شاید خدا برای مؤمنین فتحی برساند یا از نزد او حکمی آید پس اینها آنچه از نفاق در باطنشان مخفی کرده‌اند پشیمان گردند [۵۲]

و اهل ایمان گویند آیا اینان آن کسانی میباشند که بغلیظترین سوگند قسم یاد می‌کردند که بحقیقت آنها با شما میباشند اعمال آنان حبط و بی‌اثر گردیده و امروز از زیانکاران گردیدند [۵۴]

صفحه : ۳۲۱

(توضیح آیات)

اشاره

وَ أَنزَلنا إِلَیکَ الکِتابَ بِالحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یَدَیهِ مِنَ الکِتابِ خطاب برسولش نموده که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله ما قرآن را بحق و مطابق عدل و درستی بسوی تو نازل کردیم موافق تورات و انجیل و زبور و تمام کتب آسمانی که جلوتر از قرآن نازل کرده‌ایم.

(وَ مُهَیمِناً عَلَیهِ) یعنی در حالیکه اینکه قرآن بر تمام کتابهای آسمانی نگهبان است که آنها را از تغییر حفظ میکند و حکم او غالب و مستولی بر همه آنها است، حاکم است محکوم نیست استوار و گواه است (فَاحکُم بَینَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ) یعنی پس حکم کن بین اهل کتاب بآنچه خدا بر تو فرستاده از رجم زانی محصن و تسویه در قصاص.

وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم عَمّا جاءَکَ مِنَ الحَقِّ مفسرین گفته‌اند اینکه آیه نیز در بیان حکم «رجم» آمده که در آیات بالا بیان شده که ای رسول تو تابع دلخواه آنان مشو در جلد که میخواستند حکم تورات را در رجم زنای محصنه تبدیل بجلد کنند تو پیروی دلخواه آنها را مکن بلکه حکم کن بآنچه بر تو نازل شده است.

لِکُلٍّ جَعَلنا مِنکُم شِرعَةً وَ مِنهاجاً آیه اشاره است به اینکه که اصل دین یکی است و شریعتها مختلف است اهل تورات را شریعتی است و اهل انجیل را شریعتی و اهل قرآن را شریعتی شرعهٔ و شریعت در لغت آن طریق ظاهری است که بآن طریق بآب میرسد و شریعت در دین رسیدن بآب حیاتی است جاودانی و نعم همیشگی و آن دستوراتی است که از جهت سمع بآن خدای عز و جل را

عبادت توان نمود (و منهاج) طریق مستقیم واضح را گویند.

صفحه : ۳۲۲

وَ لَو شاءَ اللّهُ لَجَعَلَكُم أُمَّةً واحِدَةً اگر مشیت الهی تعلق گرفته بود همه را بر یک ملّت و یک طریق قرار داده بود و تمام افراد بشر را بر دین حق و یکتا پرستی جمع آوری مینمود در جای دیگر فرموده (وَ لَو شِئنا لَآتَینا کُلَّ نَفسٍ هُداها) لکن چون حکمت و مشیت در صلاح دید بشر چنین اقتضاء ننموده که همه را بجبر بر دین حق و منهاج مستقیم و شریعت حقه وادار نماید و هر فردی بدون دلخواه خود طریق حق را پیش گیرد و چون اینکه برخلاف حکمت است و حکم ازلی بر مختار بودن عبد است اینکه است که پس از آنکه تمام وسائل هدایت از عقل و شریعت و ارسال رسل و انزال کتب را برای انسان فراهم نمود و بر بشر اتمام حجت کرده و راه هدایت و ضلالت را برای وی باز نموده چنانچه در سوره دهر آیه ۳ فرموده (إِنّا هَدَيناهُ السَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كَفُوراً) و اعمال او را در کف اختیارش گذارده که بمیل خود هر راهی خواهد برود.

وَ لكِن لِيَبلُوَكُم فِي ما آتاكُم فَاستَبِقُوا الخَيراتِ إِلَى اللّهِ مَرجِعُكُم جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم فِيهِ تَختَلِفُونَ اشاره به اینکه که راه هدایت و شقاوت را برای شما باز نموده برای اینکه شما را بیازماید در آنچه بشما از کتاب و سنّت عطاء فرموده که کدام یک بمیل و اختیار تابع دستورات حق تعالی میگردید و کدام یک بمیل خود هواهای نفسانی خود را بر دستورات خدا ترجیح میدهد و گمراه میگردد. و گویا خطاب بافراد بشر نموده که بر خیرات و کارهای نیکو و اعمال شایسته سبقت گیرید و بدانید که مرجع و بازگشت شما بسوی خدا است و گمان نکنید آنچه را که در ایّام حیات دنیوی کرده‌اید در کتاب اعمال شما نوشته نشده و محفوظ نگشته و بدانید که همه ثبت است و در روز رستاخیز شما را خبردار مینماید بآنچه در آن اختلاف میگردید.

صفحه : ۳۲۳

وَ أَنِ احكُم بَينَهُم بِما أَنزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِع أَهواءَهُم وَ احذَرهُم أَن يَفتِنُوكَ عَن بَعضِ ما أَنزَلَ اللّهُ إِلَيكَ فَإِن تَوَلَّوا فَاعلَم أَنَّما يُرِيدُ اللّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعضِ ذُنُوبِهِم وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ لَفاسِقُونَ یعنی و نازل کردیم بسوی تو کتاب تا اینکه بین اهل کتاب حکم کنی بآنچه خدا بر تو نازل گردانیده و تابع هوای آنها نشوی و از آنان حذر کن که تو را بفتنه نیندازند.

در شأن نزول آیه گفته‌اند رؤساء یهودیان با هم گفتند تمهیدی کنیم و محمّد صلّی اللّه علیه و آله را در فتنه اندازیم آمدند و گفتند ای محمّد [ص] تو میدانی اگر ما بتو ایمان آریم جماعت بسیاری تابع تو میگردند اکنون ما را دشمنانی است و ما محاکمه را پیش تو میآوریم اگر بنفع ما حکم کنی و بر دشمنانمان غالب گردیم بتو ایمان آریم، حضرت رسول صلّی اللّه علیه و اله رو برگردانید پروردگار عالمیان اینکه آیه را نازل گردانید که ای محمّد میان اهل کتاب مطابق قرآن و شریعت اسلام حکم کن و اگر آنها از حکم تو اعراض کردند بدان که خدا میخواهد برساند بآنها جزاء بعض گناهانشان را (بِبَعضِ ذُنُوبِهِم) گفته‌اند که بعض در اینجا بمعنی کلّ است یعنی هم در دنیا آنها را عقوبت کند و هم در آخرت جزاء دهد، عذاب دنیای آنها جلاء وطن بود که از خانه‌شان آواره شدند و عذاب آخرتشان نیز بجای خود باقی است و بدرستی که بسیاری از مردم فاسقند.

أَ فَحُكمَ الجاهِلِيَّةِ يَبغُونَ وَ مَن أَحسَنُ مِنَ اللّهِ حُكماً لِقَومٍ يُوقِنُونَ شاید آیه اعتراض بیهودیها نموده راجع بتفاضل قصاص و دیه در قتل که آیا اینکه جحودیان حکمی طلب میکنند که خدا نفرموده در صورتی که اینها اهل کتابند چرا اینها که اهل کتابند و کتاب تورات در دست آنها است بطریق اهل جاهلیت که فاقد دین و کتابند عمل میکنند (يَبغُونَ) یعنی از تو که رسولی طمع دارند که بحکم زمان جاهلیت عمل نمائی.

صفحه : ۳۲۴

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاـ تَتَّخِذُوا اليَهُودَ وَ النَّصـارى أَولِياءَ بَعضُـهُم أَولِياءُ بَعضٍ خطاب بمؤمنين نموده كه اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد يهود و نصارى را دوستان خود نگيريد در سوره آل عمران آيه ۲۸ فرموده «لا يَتَّخِذِ المُؤمِنُونَ الكافِرِينَ أَولِياءَ مِن دُونِ المُؤمِنِينَ

[سخنان مفسرين در شأن نزول آيه]

۱- روز بـدر چون آن هزيمت و شكسـتگى بر كافرين روى داد جماعتى از مسـلمين با يهوديان كه دوسـتان آنها بودنـد گفتند ايمان آريـد پيش از اينكه روز ديگر مثل روز بدر پيش آيد و شـما كشـته گرديد. مالك بن حنيف كه از يهوديان بود گفت مغرور نشويد آنهـا جماعتى از قريش بودنـد كه علم و تـدبير جنگ را نميدانسـتند اگر روزى ما را پيش آيـد مى‌بينيـد كه چگونه ما بر شـما غالب ميگرديم.

عبـادهٔ بن صـامت خزرجى گفت يـا رسول اللّه از اينكه يهوديان مرا دوسـتانى است فراوان و شوكت و قوّت آنها زياد است و اسـلحه آنان نيز بسيار است اما من از اينها يارى نميخواهم و دوستان نميگيرم و موالات آنها را نميخواهم زيرا كه يار و دوست من جز خدا و رسولش نيست. عبد اللّه بن ابى كعب گفت من دوستى با يهوديان و يارى خواستن از آنها را فرو نميگذارم از دوائر و نوائب ميترسم روزگار و حال و دولت گردان است، شايـد وقتى ما باينها محتاج گرديم رسول خدا صـلّى اللّه عليه و آله گفت اگر تو حاجت باينها دارى عباده حاجتى باينها ندارد، عبد اللّه منافق گفت من اينكه طور مى‌پذيرم و روا دارم پس پروردگار عالميان اينكه آيه را فرستاد. [عطيهٔ بن سـعيد عوفى درهرى] ۲- نزول آيه پس از واقعه احـد بود جمـاعتى از مسـلمانان از مشـركين ترسـيدند يكى گفت من نزد يهوديـان ميروم و از آنـان امان ميخواهم. ديگرى گفت من بزمين شام ميروم و از آنها امان و پيمان مى‌سـتانم اينكه بود كه اينكه آيه نازل گرديد و گفت «بَعضُهُم أَولِياءُ بَعضٍ» اينكه يهوديان و ترسايان بعضى دوستان يكديگرند

صفحه : ۳۲۵

و بر مخالفت مسلمانان با هم دست دادند.

[سـدى] وَ مَن يَتَوَلَّهُم مِنكُم فَإِنَّهُ مِنهُم إِنَّ اللّهَ لا يَهـدِى القَومَ الظّالِمِينَ آيه اعلان نموده كسيكه دوست آنها گردد در مخالفت خدا و سخط او و عذاب روز قيامت با آنها است يعنى از آنها محسوب ميگردد و خدا جماعت ستمكاران را هدايت نخواهد نمود.

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ يُسـارِعُونَ فِيهِم يَقُولُونَ نَخشـى أَن تُصِيبَنا دائِرَةٌ گفته‌انـد مقصود از مرض مرض نفـاق و شـك در دين است و در باره عبد اللّه بن ابى سلول و اصحاب او است كه آنها در نفاق مسارعت ميكنند و در صحبت يهوديان ميشتابند و ميگويند از گردش روزگار مى‌ترسيم.

فَعَسَـى اللّهُ أَن يَأتِيَ بِالفَتحِ أَو أَمرٍ مِن عِندِهِ فَيُصـبِحُوا عَلى ما أَسَرُّوا فِي أَنفُسِهِم نادِمِينَ پس شايد خداوند آنچه بپيمبرش وعده داده از فتـح مكه يـا كـار ديگرى از نزد او پس اينكه منـافقين و كـافرين بر آنچه در باطنشان مخفى كرده بودنـد از نفان پشـيمان گردنـد. و بعضى از مفسرين گفته آن كارى كه از نزد خود سازد سه چيز است ۱- ذلّت و خوارى يهوديان ۲- كشف باطن منافقان ۳- هزيمت مشركان.

وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقسَـمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَيمانِهِم إِنَّهُم لَمَعَكُم حَبِطَت أَعمالُهُم فَأَصبَحُوا خاسِرِينَ مفسرين گفته‌اند كه آيه مقول قول مؤمنين است كه پس از فتـح مكه گفتند سر منافقين آشـكار گرديد كه اينها بجديت قسم ياد ميكردند كه ما با شـمائيم و مؤمنيم و يـاور شـمائيم و خبرهـاى كافرين را براى شـما ميآوريم و حال دروغ و نفاقشان ظاهر گرديـده و اعمال منافقين حبط گرديد

یعنی بر اعمال نیکشان نیز اثری مترتب نمیگردد و فانی و زائل میگردد و از زیانکاران محسوب میگردند.

صفحه : ۳۲۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۵۴ تا ۶۳]

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرتَدَّ مِنكُم عَن دِينِهِ فَسَوفَ يَأتِي اللّهُ بِقَومٍ يُحِبُّهُم وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى المُؤمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الكافِرِينَ يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ لا يَخافُونَ لَومَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضلُ اللّهِ يُؤتِيهِ مَن يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴) إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ هُم راكِعُونَ (۵۵) وَ مَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزبَ اللّهِ هُمُ الغالِبُونَ (۵۶) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُم هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ مِن قَبلِكُم وَ الكُفّارَ أَولِياءَ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۵۷) وَ إِذا نادَيتُم إِلَى الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِكَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا يَعقِلُونَ (۵۸)

قُل يا أَهلَ الكِتابِ هَل تَنقِمُونَ مِنّا إِلاّ أَن آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَينا وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلُ وَ أَنَّ أَكثَرَكُم فاسِقُونَ (۵۹) قُل هَل أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِن ذلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَعَنَهُ اللّهُ وَ غَضِبَ عَلَيهِ وَ جَعَلَ مِنهُمُ القِرَدَةَ وَ الخَنازِيرَ وَ عَبَدَ الطّاغُوتَ أُولئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ عَن سَواءِ السَّبِيلِ (۶۰) وَ إِذا جاؤُكُم قالُوا آمَنّا وَ قَد دَخَلُوا بِالكُفرِ وَ هُم قَد خَرَجُوا بِهِ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما كانُوا يَكتُمُونَ (۶۱) وَ تَرى كَثِيراً مِنهُم يُسارِعُونَ فِي الإِثمِ وَ العُدوانِ وَ أَكلِهِمُ السُّحتَ لَبِئسَ ما كانُوا يَعمَلُونَ (۶۲) لَو لا يَنهاهُمُ الرَّبّانِيُّونَ وَ الأَحبارُ عَن قَولِهِمُ الإِثمَ وَ أَكلِهِمُ السُّحتَ لَبِئسَ ما كانُوا يَصنَعُونَ (۶۳)

صفحه : ۳۲۷

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از شما هر که از دین حق برگردد بزودی خدا جماعتی را میآورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند و آنها کسانی میباشند که نسبت بمؤمنین فروتن و نسبت بکافرین مقتدر و غالبند در راه خدا جهاد میکنند و از ملامت ملامت کنندگان باک ندارند اینکه فضل خدا است که بهر کس بخواهد عطاء مینماید و فضل خدا بر خلق خود بسیار است و دانا است (بکسیکه قابل فضل است) [۵۴]

همانا ولی و یاور شما خدا و رسول او است و آنکسانیکه ایمان آورده‌اند آنانکه نماز را برپا میدارند و زکوة میدهند در حالیکه در رکوعند [۵۵]

و هر کس که خدا و رسول او را و آنان که ایمان آورده‌اند دوست دارد همانا که لشگر خدا آنها غالبانند [۵۶]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید دوستان خود نگیرید آنکسانی را که دین شما را باستهزاء و بازی گرفتند از آنکسانیکه پیش از شما (یعنی یهود) بآنها کتاب داده شده، و نیز کافرها را دوستان خود نگیرید و از خدا بترسید اگر مؤمنین میباشید [۵۷]

و چون شما را برای نماز نداء میکنند (اذان میگویند) آن نداء یا نماز را بسخریه و بازی میگیرند و اینکه عمل آنها برای اینکه است که گروهی هستند که تعقل نمیکنند [۵۸]

که از اینکه استهزاء چه عقوبت بآنان خواهد رسید ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله بگو ای اهل کتاب آیا از ما عیب میگیرید مگر

اینکه را که بخدا و آنچه بر ما نازل شده است و بآنچه از پیش نازل شده (یعنی تورات و انجیل و سایر

صفحه : ۳۲۸

کتابهای آسمانی) و اینکه بیشتر شما فاسقانید [۵۹]

ای محمّد [ص] بگو آیا خبر دهم بشما بدتر از آنچه گفتند از حیث جزا که نزد خدا ثابت است کسی را که او را لعنت کرد و بر او غضب نمود و بعض آنها را گردانید بشکل میمون و خوک و بنده طاغوت شیطان (یا گوساله پرستان) آن ملعونها بدترند از حیث بازگشت و از میان راه راست گمراه‌ترند [۶۰]

و چون منافقین یا یهود نزد شما آیند گویند ایمان آوردیم همچون شما در حالیکه بکفر درمیآیند و بکفر بیرون میروند (یعنی کفر با آنها است در وقت داخل شدنشان و در وقت بیرون رفتنشان) و بآنچه پنهان میدارند خدا عالم‌تر است و داناتر است از کفر و نفاق و کینه مسلمانان [۶۱]

و تو می‌بینی بسیاری (از یهود یا منافقین) که در گناه و دشمنی و خوردن مال حرام (مثل رشوه و غیر آن) شتاب میکنند همانا بد عملی است که آنها مرتکب میگردند [۷۲]

چرا علمای ربانی و زاهدان از گرفتن رشوه و دروغگوئی آنانرا نهی نمیکنند هر آینه عمل و صنعت آنان بسیار بد است [۶۳]

.

صفحه : ۳۲۹

(توضیح آیات)

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَن یَرتَدَّ مِنکُم عَن دِینِهِ یعنی ای گروه مؤمنین هر کسیکه از شما از دینش پس از اظهار ایمان برگردد بسوی کفر برگشت شما از دین بخدا ضرری نمیزند زیرا که دین خدا هیچوقت از یاوران خالی نمیگردد.

فَسَوفَ یَأتِی اللّهُ بِقَومٍ یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی المُؤمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الکافِرِینَ یعنی خدا قومی را میآورد باین اوصاف که آنها رحیمانند بر مؤمنین، غلاظ و شدادند بر کافرین، إبن عباس گفته می‌بینی آنها را برای مؤمنین مثل اولادند نسبت بپدر و مثل عبدند نسبت بمولای خود، و آنها در غلظت نسبت بکافرین مثل حیوان درنده هستند نسبت بآنکه پاره کرده‌اند او را.

(یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ) آنها در راه خدا و برطرف کردن کلمه کفر و اعزاز دین جهاد میکنند (وَ لا یَخافُونَ لَومَةَ لائِمٍ) و بآنچه مأمور گردیده‌اند عمل میکنند و نمیترسند از ملامت ملامت کننده‌ئی.

[سخنان مفسرین در اینکه اوصاف راجع بچه کسانی است]

۱- بقولی آن ابو بکر و اصحاب اویند که آنها با اهل ردّه جنگ کردند [حسن و قتاده و ضحاک] ۲- آنها طائفه انصار میباشند. [السدی] ۳- وقتی اینکه آیه نازل گردید حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بابی موسی اشعری اشاره کرد و گفت قوم اینند از اهل

یمن و فرمود برای اهل یمن قلبهائی است رقیق و دارای حکمت و ایمان بمان و حکمت بمانیه.
[مجاهد] ۴- از رسول خدا [ص] از اینکه آیه سؤال شد سلمان ایستاده بود دست مبارک بر دوش او گذارد و فرمود «هذا زدوه ثمّ قال و لو کان الدین معلقا بالثریا لتناوله رجال من ابناء فارس».

صفحه : ۳۳۰

۵- عمار و حذیفه و إبن عباس گفته‌اند اینکه جماعت علی علیه السّلام و اصحاب او میباشند وقتی علی [ع] با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کرد و همین طور روایت شده است از ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیهما السّلام و مؤید اینکه قول آنروایت مشهور است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله در جنگ خیبر فرمود فردا علم را میدهم بدست مردی که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد کرار غیر فرار است تا وقتی که خدا بدست او فتح بدهد.
إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ گویند ولیّ و مولی در لغت بیک معنی است قوله تعالی (اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا) و در جای دیگر (ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ مَولَی الَّذِینَ آمَنُوا) و معنی هر دو یکی است.
شیخ طبرسی در تفسیر مجمع گفته «ولی» در آیه «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ» کسی است که بر خلق ولایت داشته باشد و بامور آنان قیام کند، و واجب الاطاعه باشد، مفهوم آیه اینکه است که کسیکه عهده‌دار مصالح شما است و بتدبیر امور شما میپردازد همانا خداوند و پیغمبر او است که پیغمبر نیز بامر الهی باین کار قیام میکند، و نیز ولی کسانی هستند که ایمان آوردند- پس از آن «آمنوا» را توصیف کرده و فرموده آنانکه نماز را با شرائطش بجا میآورند و زکات میدهند در حالیکه راکعند.
اینکه آیه از روشنترین دلائل بر صحت امامت بلافصل علی علیه السّلام است چنانچه گفتیم ولی در اینکه مورد بمعنی اولی بتدبیر امور و واجب الاطاعه است چنانچه لغت اینکه را نیز تأیید میکند، و مراد از «الَّذِینَ آمَنُوا» نیز علی است بنا بر اینکه نص بر امامت علی علیه السّلام ثابت میگردد، و جایز نیست که ولایت بمعنی ولایت دین (قرض) یا محبّت تعبیر شود زیرا که در آغاز آیه (إِنَّما) آمده و آن اختصاص را میرساند و در صورتی که بمعنی مذکور باشد در آن اختصاص نخواهد بود زیرا که خداوند میفرماید «وَ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بَعضُهُم أَولِیاءُ

صفحه : ۳۳۱

بَعضٍ» اما اینکه مقصود از «الَّذِینَ آمَنُوا» علی علیه السّلام است بنا بر روایتی است که از طریق عامه و خاصه وارد شده است و آن اینستکه حضرت علی [ع] در حال رکوع انگشتر خود را بسائل بخشید و بلفظ جمع بودن «الَّذِینَ آمَنُوا» با اینکه قول منافاتی ندارد زیرا که اهل لغت گاهی برای تفخیم و تعظیم مفرد را بصورت جمع بیان میکنند و اینکه طور بین آنها مشهور است و محتاج بدلیل نیست و آنانرا نیست که بگویند «وَ هُم راکِعُونَ» بنا بر عادت آنها بوده نه اینکه حال باشد برای «ایتاء الزکوة» زیرا که قوله تعالی «یُقِیمُونَ الصَّلاةَ» رکوع در آن داخل هست. و اگر قوله «وَ هُم راکِعُونَ» را حال نگیریم بر کسیکه زکوة را عطاء کرده و حمل کنیم بر کسیکه شیمت و عادت او رکوع است تکرار غیر مفید لازم میآید و تأویل مفید اولی است از تأویل بعیدی که فائده‌ئی در آن نیست و بوجه دیگر که دلالت دارد بر اینکه ولایت مختص بعلی [ع] است قوله تعالی «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ» است پس جمیع مؤمنین را مخاطب قرار داده و در خطاب نبی [ص] و غیر آنرا داخل گردانید پس از آن گفت «وَ رَسُولُهُ» و نبی را از جمله آنها خارج گردانیده برای اینکه در مضاف لازم میآید بسوی ولایت او، ثم قال «وَ الَّذِینَ آمَنُوا» پس ثابت گردانید آنکسیکه بآیه مخاطب گردیده غیر آنکسی است که ولایت برای او ثابت گردیده و گر نه مضاف بعینه میگردد مضاف الیه و چگونه ممکن است که هر یک از مؤمنین اولی باشد بنفس خود. [پایان] فیض کاشانی در تفسیر صافی از کافی از حضرت صادق علیه السّلام چنین روایت میکند که اینکه

آیه «اولی بکم» یعنی سزاوارتر است بشما و بامور شما از نفسهای شما و مالهای شما «وَ رَسُولُه‌ُ وَ الَّذِین‌َ آمَنُوا» یعنی علی علیه السّلام و اولاده ائمه علیهم السّلام تا روز قیامت. پس از آن حق تعالی آنها را توصیف فرموده «الَّذِین‌َ یُقِیمُون‌َ الصَّلاةَ وَ یُؤتُون‌َ الزَّکاةَ وَ هُم راکِعُون‌َ».

امیر المؤمنین علیه السّلام در نماز ظهر در رکعت دوم بود در حال رکوع و حله‌ئی در برداشت که قیمت آن هزار دینار بود و آن حله‌ئی بود که نجاشی برسول اکرم

صفحه : ۳۳۲

صلّی اللّه علیه و آله هدیه داده بود و رسول [ص] بعلی [ع] عطا نموده بود سائل آمد و گفت «السّلام علیک یا ولی اللّه و اولی بالمؤمنین من انفسهم» بمسکین صدقه بده حضرت امیر علیه السّلام همان حله را نزد آن فقیر انداخت و بانگشت بآن مسکین اشاره کرد که آنرا بردار پس خداوند اینکه آیه را برسول [ص] نازل گردانید و اینکه نعمت «ولایت» را تعمیم داد بعلی و اولاد او (علیه و علیهم السّلام) که هر کس از اولادان او بمقام امامت رسید برای وی چنین نعمتی است مثل او که آنها در حال رکوع صدقه میدهند«۱» و سائلی که از حضرت امیر [ع] طلب صدقه نمود از ملائکه بود نه از بشر و نیز آنهائی که از ائمه چنین سؤالی میکنند از ملائکه میباشند و حضرت صادق [ع] فرموده چون آیه «إِنَّما وَلِیُّکُم‌ُ اللّه‌ُ» تا آخر نازل گردید جماعتی از اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله در مسجد مدینه اجتماع نمودند و بعضی از آنها گفت اگر ما باین آیه کافر گردیم بسائر آنها نیز کافر گردیده‌ایم و اگر بآن ایمان آریم اینکه ذلت است برای ما که علی بن ابی طالب بر ما مسلط گردد پس گفتند ما میدانیم که محمّد [ص] صادق است در آنچه میگوید و لکن ما ولایت را قبول میکنیم و آنچه علی [ع] بما امر کرد قبول نمیکنیم و حضرت صادق علیه السّلام فرمود پس از آن اینکه آیه «یَعرِفُون‌َ نِعمَت‌َ اللّه‌ِ ثُم‌َّ یُنکِرُونَها» یعنی ولایت علی علیه السّلام «وَ أَکثَرُهُم‌ُ الکافِرُون‌َ» بالولایهٔ نازل گردید.

و نیز از حضرت صادق [ع] استکه از او سؤال شد آیا اطاعت اوصیاء واجب است در پاسخ فرمود آری آنها کسانی میباشند که خدای تعالی در باره آنها فرموده «إِنَّما وَلِیُّکُم‌ُ اللّه‌ُ وَ رَسُولُه‌ُ وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم» و آنها کسانی میباشند که خدا در باره آنها فرموده «إِنَّما وَلِیُّکُم‌ُ اللّه‌ُ وَ رَسُولُه‌ُ وَ الَّذِین‌َ آمَنُوا» تا آخر.

و در احتجاج در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل میکند که فرموده

---

(۱) اینکه تعمیم که اینکه نعمت ولایت برای علی و اولاد او [ع] است هر کدام لایق امامت باشند شاید مرحوم فیض (ره) از واو جمع در «یُقِیمُون‌َ الصَّلاةَ وَ یُؤتُون‌َ الزَّکاةَ»استنباط کرده زیرا که واو جمع تعمیم دارد.

صفحه : ۳۳۳

منافقین برسول [ص] گفتند آیا بر پروردگار تو پس از آنکه بر ما فرائضی مقرّر گردانید چیز دیگری نیز واجب گردانیده اگر چنین است ما را متذکر گردان تا نفس ما آرام گردد و بدانیم که چیز دیگر باقی نمانده پس خدای تعالی آیه «قُل إِنَّما أَعِظُکُم بِواحِدَةٍ» یعنی ولایهٔ پس اینکه آیه «إِنَّما وَلِیُّکُم‌ُ اللّه‌ُ وَ رَسُولُه‌ُ» تا آخر نازل گردید.

و بین امّت خلافی نیست که در آنروز احدی از امّت در حال رکوع زکوهٔ نداده غیر از یک مرد و اگر اسم آنمرد را در قرآن گفته بود همانا سقط شده بود با آنچه سقط شده.

حضرت باقر علیه السّلام از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حدیث میکند که در قول خدای تعالی که فرموده «یا أَیُّهَا الرَّسُول‌ُ بَلِّغ ما أُنزِل‌َ إِلَیک‌َ مِن رَبِّک‌َ» فرموده من برای شما سبب نزول اینکه آیه را بیان میکنم و آن چنین است که مرارا جبرئیل بر من هبوط نمود

و مرا امر نمود بسلام پروردگار من و آن سلام اینکه بود که در اینکه مقام پایدار گردم تا اینکه هر سیاه و سفیدی دانا گردیده شود که علی بن أبی طالب صلوات اللّه و سلامه علیه اخی و وصیی و خلیفتی و الامام من بعدی و او ولیّ شما است بعد از خدا و رسول او و خدای تعالی بر من آیه‌ئی نازل گردانید از کتاب خودش و آن «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ الخ» و علی بن ابی طالب [ع] بپای داشت نماز را و اتی کرد زکوة را و او در حالیکه در رکوع بود و در هر حالی مراد او خدای عز و جل بود.

و در کتاب خصال در احتجاج علی صلوات اللّه علیه بر ابا بکر است که باو فرمود تو را بخدا قسم میدهیم که آیا ولایهٔ از خدا با ولایهٔ رسول او در آیه زکوة خاتم ولایهٔ من بود یا ولایهٔ تو (ابی بکر) گفت آن ولایهٔ برای تو بود نه بر من. و در همان خصال در مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام و تعداد آن گفته و اما شصت و پنجم «علی (ع)» گفت من در مسجد نماز میکردم سائلی آمد و من در حال رکوع بودم انگشترم را از انگشتم بیرون کردم و باو دادم پس خدای

صفحه : ۳۳۴

تعالی اینکه آیه «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ» تا آخر آیه را نازل گردانید.

و قمی از حضرت باقر علیه السّلام چنین روایت کرده که گفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بین ما نشسته بود و نزد او جماعتی از یهود بودند و در آنها عبد اللّه سلام حاضر بود و اینکه آیه بر آنحضرت نازل گردید پس رسول اللّه [ص] بیرون رفت بسوی مسجد و سائل باو روی کرد حضرت بسائل فرمود آیا کسی بتو چیزی عطاء کرده گفت آری اینکه کسیکه نماز میخواند و چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بمسجد آمد دید آن علی امیر المؤمنین علیه السّلام است. و اخبار از آنچه عامه و خاصه روایت کرده‌اند که آیه در باره امیر المؤمنین [ع] وارد شده جدا بسیار است. و در مجمع از جمهور مفسرین نقل میکند که اینکه آیه در باره امیر المؤمنین علیه السّلام وارد شده وقتی که در حال رکوع انگشتر خود را بسائل صدقه داد و شرح آنرا از إبن عباس و غیر آن نقل میکنند. و ممکن است جمع شود بین آنچه در کافی است به اینکه که آنچه صدقه داده حله بوده و بین آنچه غیر او روایت کرده و مشهور بین عامه و خاصه اینکه است که انگشتر بوده، و شاید دفعه‌ئی حضرت در رکوع حله‌ئی بسائل صدقه داده باشد و دفعه‌ئی انگشتر و آیه پس از دفعه دوم نازل گردیده و در قوله تعالی «يُؤْتُونَ» مشعر بهمین است زیرا که «واو جمع» متضمن تکرار و تجدد است کما اینکه مشعر بفعل اولاده اوست ایضا. [پایان] از طرف موافق و مخالف بقدری ولایت علی علیه السّلام واضح است که اکثر علماء اهل تسنن شهادت داده‌اند بر اینکه اینکه آیه در شأن علی علیه السّلام فرود آمده که اگر نبود برای اثبات امامت و ولایت و خلافت بلافصل آن بزرگوار پس از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله مگر همین آیه ما را کافی بود چه جای باقی فضائل و مناقب او.

در تفسیر کشف الاسرار که ظاهرا تألیف یکی از دانشمندان سنیها است در ذیل همین آیه «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ» تا آخر پس از آنکه گفته که در لغت ولیّ و مولی بیک معنی است، در شأن حضرت امیر علیه السّلام فضائلی نوشته

صفحه : ۳۳۵

از جمله آنها اینکه است که گفته در خبر

«من کنت مولاه فعلیّ مولاه»

یعنی در ولایت دین و آن اجلّ ولایات است.

و نیز چنین گوید ولایت در اینجا بمعنی اتصال است «اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» و «مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا» زیرا که خدای عزّ و جل مؤمنین را برحمت خودش وصل نموده و او ولی امور آنها است و آنها را برحمت اختصاص داده نه غیر آنها را میگوید مؤمنیند که مخصوص برحمت خدایند و با خدا پیوند دوستی دارند و خدا کارساز و همدل و یار ایشانست، و همچنین

«من کنت مولاه فعلیّ مولاه»

میگوید هر کس مرا در دین و اعتقاد و دوستی پیوند است و اینکه شرف و فضل علی [ع] را میباشد.

و از فضائل علی علیه السّلام آنروایتی است که عمران بن حصین روایت کرده که نبی صلّی اللّه علیه و آله گفت

«ان علیا منی و انا منه و هو ولی کلّ مؤمن بعدی»

و إبن عمر گفته رسول اللّه [ص] بین اصحاب اخوّت انداخت علی آمد در حالیکه در دو چشمش اشک بود رسول گفت

«هذا علیّ ولیّکم اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه»

و علی گفت بین اصحاب برادری انداختی و بین من و احدی برادری نینداختی، رسول [ص] فرمود

«انت اخی فی الدنیا و الاخرهٔ»

و گفت

«انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی الّا انه لا نبی بعدی»

. تا آنجا که گفته علی [ع] رقیب عصمت و نبوت بود، عنصر علم و حکمت و اخلاص و صدق و یقین و توکل و تقوی، و ورع شعار و دثار وی بود، حیدر کرّار بود، صاحب ذو الفقار بود، سید مهاجر و انصار بود، روز خیبر مصطفی گفت فردا علم را بدست مردی میدهم که خدا بدست او فتح دهد

«یحب اللّه و رسوله و یحبه اللّه و رسوله»

همه شب صحابه باین اندیشه بودند که فردا علم اسلام و رایت نصرت «لا اله الا اللّه» را بکدام صدیق خواهد سپرد روز دیگر مصطفی گفت علی بن ابی طالب کجا است گفتند یا رسول اللّه چشمانش درد میکند گفت او را بیاورید زبان مبارک خود را بچشم او مالید شفاء یافت و رایت نصرت را باو داد، علی [ع] گفت یا

صفحه : ۳۳۶

رسول اللّه با آنها جنگ کنم تا اینکه مثل ما شوند یا همه را هلاک کنم رسول صلی اللّه علیه و آله فرمود یا علی آهسته باش و با ایشان باندازه ناکسی و بی‌مقداری آنها جنگ کن نه بر قدر قوت و همت خویش، یا علی آنها را بر اسلام بخوان و به آنان بآنچه بر آنها از حق اللّه واجب است خبر ده قسم بخدا اگر نفری از آنها را خدا بدست تو هدایت گرداند برای تو بهتر است از «حمر النعم» یعنی شتران سرخ مو.

تا آنجا که گفته از ابی سعید خراز نقل است که چون خدای تعالی خواست بنده‌ئی را برگزیند و از میان بنده‌گان او را ولی خود گرداند اول نواختی که بر وی نهد آن باشد که وی را بر ذکر خود دارد تا از کار خود بر کار حق بپردازد و از مهر خود بر مهر حق آید، چون با ذکر و یاد حق آرام گرفت او را بخود نزدیک گرداند، نشان نزدیکی حلاوت طاعت بود و کراهت معصیت و عزلت از خلق و لذت خلوت، پس او را در مجلس خلوت بر بساط انس بر کرسی توحید نشاند آزاد از خلق و شاد بحق و بی‌قرار در عشق، حجابها برداشته و در میدان فردانیّت فرود آورده و مکاشف جلال و عظمت گشته از خود بیگانه و با حق یگانه از خود برمیده و بولی رسیده.

و نیز گفته که «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ» از ابی سید خراز نقل میکند که وقتی خداوند خواست دوست دارد بنده‌ئی از بنده‌گان خود را بر او میگشاید بابی از ذکر وقتی از ذکر لذت برد بر او درب قرب را باز میگرداند پس از آن او را رفعت میدهد بمجلس انس، پس از آن او را بر کرسی توحید مینشاند، پس از آن حجاب را از او برمیدارد و جلال و عظمت الهی بر وی مکشوف میگردد و باقی میماند «بلاهو» پس در اینکه هنگام عبد میگردد فانی پس واقع میگردد در حفظ او سبحانه و از دعاوی نفس بریء میگردد.

[پایان]

صفحه : ۳۳۷

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُم هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ مِن قَبلِکُم وَ الکُفّارَ أَولِیاءَ مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند دو یهودی در جای خلوتی نشسته بودند بانگ نماز شنیدند خندیدند و افسونگری کردند اینکه بود که حق تعالی گفت آنهائیکه دین شما را باستهزاء و بازی میگیرند از آنهائیکه قبلا بآنها کتاب تورات عطاء شده (وَ الکُفّارَ أَولِیاءَ) و کافرین که برای آنها کتابی نیست آنانرا بدوستی نگیرید (وَ اتَّقُوا اللّهَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ) اگر واقعا شما ایمان آورده‌اید از خدا بترسید.

وَ إِذا نادَیتُم إِلَی الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَعقِلُونَ بعضی از مفسرین گفته سه قوم بودند که دین اسلام را بهزو و بازی گرفتند و مسلمانانرا میرنجانیدند (انا نحن المستهزئین) ۱- مشرکین عرب ۲- منافقین ۳- اهل کتاب و جواب مشرکین را داده آنجا که گفته «إِنّا کَفَیناکَ المُستَهزِئِینَ» و در وصف منافقین گفته «وَ إِذا خَلَوا إِلی شَیاطِینِهِم قالُوا إِنّا مَعَکُم إِنَّما نَحنُ مُستَهزِؤُنَ» و در وصف اهل کتاب همین آیه «الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُم هُزُواً وَ لَعِباً الخ» گفته‌اند وقتی مسلمانها بانک نماز میگفتند یهودیان از روی استهزاء با هم میگفتند «قاموا لا قاموا» «صلوا لا صلوا» می‌گفتند و می‌خندیدند اینکه بود که بر ردّ آنها اینکه آیه نازل شد.

و گفته‌اند جماعتی از کافرین نزد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند تو دعوی پیمبری میکنی و در دین بدعت آورده‌ئی که انبیاء چنین نکردند اگر در اینکه عمل خیری بود آنها بآن سزاوارتر بودند از کجا آواز دادن باین ناخوشی یعنی اذانرا فرا گرفته‌ئی پروردگار عالمیان در پاسخ آنها اینکه آیه را فرستاد «و من احسن دینا ممن دعا الی اللّه» یعنی کیست نیکوتر از حیث گفتار از کسیکه بخواند مردم را بسوی خدا.

صفحه : ۳۳۸

قُل یا أَهلَ الکِتابِ هَل تَنقِمُونَ مِنّا إِلّا أَن آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنزِلَ إِلَینا وَ ما أُنزِلَ مِن قَبلُ وَ أَنَّ أَکثَرَکُم فاسِقُونَ راغب در مفردات گفته نقمت بکسر قاف و بفتح قاف هر دو بمعنی انکار و خورده‌گیری و عقوبت زبانی یا عملی است و در اینکه آیه نقمهٔ بهمین معنی است قوله تعالی «وَ ما نَقَمُوا إِلّا أَن أَغناهُمُ اللّهُ» «وَ ما نَقَمُوا مِنهُم إِلّا أَن یُؤمِنُوا بِاللّهِ» و نقمهٔ بمعنی عقوبت است قال اللّه «فَانتَقَمنا مِنهُم فَأَغرَقناهُم فِی الیَمِّ» یعنی آنها را عقوبت نمودیم پس در دریا غرقشان کردیم.

[پایان] خلاصه آیه در مقام سرزنش بکفار است که آیا انکار شما بر ما از جهت اینکه است که ما بخدا و آیات او و آنچه قبلا بر انبیاء نازل گردانیده گرویده‌ایم و از ما عیب میگیرید اینکه بیشتر شماها فاسق هستید.

قُل هَل أُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِن ذلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَعَنَهُ اللّهُ الخ مفسرین گفته‌اند اینکه دستوری است که خدا بنبی خود داده که وی کفاری را که بدین استهزاء میکردند مؤاخذه نماید و در مقام سرزنش آنها را یادآور کند و بآنان بگوید شما ما را عیب جوئی میکنید برای اینکه بخدا و آنچه بما نازل گردیده ایمان آورده‌ایم آیا میخواهید شما را خبردار کنم بچیزی بدتر از آنچه نسبت بمؤمنین می‌پندارید، گویا کسی گفته باشد بدتر از آن چیست!

پاسخ- کسی را که خدا لعنت کرده باشد و بر او غضب نموده و وی را میمون و خوک و بنده طاغوت گردانیده (قرده از یهودیانند و خنازیر عیسویانند و عبد الطاغوت گوساله پرستانند اینهایند که از راه حق و حقیقت و راه راست خارج گردیدند.

وَ إِذا جاؤُکُم قالُوا آمَنّا وَ قَد دَخَلُوا بِالکُفرِ وَ هُم قَد خَرَجُوا بِهِ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما کانُوا یَکتُمُونَ الی آخر الآیات آیات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه آنکه گفته‌اند اینکه آیات در باره بعضی از یهودیان منافق فرود آمده که وقتی آنها نزد شما میآیند میگویند ما تو را می‌شناسیم و مقام تو را میدانیم و ایمان

صفحه : ۳۳۹

آوردیم به اینکه که تو رسول خدائی اینان بزبان چنین میگفتند و در دل انکار داشتند اینها داخل شدند در حال کفر و خارج شدند در حال کفر یعنی کفر ملازم آنها بود دخولا-و خروجا و می‌بینی تو که بسیاری از آنها مردمانی میباشند که در گناه و عدوان و خوردن مال حرام مسارعت میکنند چرا علمای ربانیین از جماعت یهودیان و علمای روحانیین از جماعت نصاری اینها را از اعمال قبیحشان منع نکردند و آنها در گناه و خوردن مال حرام ماندند (لَبِئسَ ما کانُوا یَصنَعُونَ) در مقام توبیخ علمای آنها است که آنها بد کردند که نهی از منکر ننمودند.

صفحه : ۳۴۰

[سوره المائدة (۵): آیات ۶۴ تا ۷۱]

اشاره

وَ قالَتِ الیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ غُلَّت أَیدِیهِم وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَل یَداهُ مَبسُوطَتانِ یُنفِقُ کَیفَ یَشاءُ وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً وَ أَلقَینا بَینَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلی یَومِ القِیامَةِ کُلَّما أَوقَدُوا ناراً لِلحَربِ أَطفَأَهَا اللّهُ وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ فَساداً وَ اللّهُ لا یُحِبُّ المُفسِدِینَ (۶۴) وَ لَو أَنَّ أَهلَ الکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَکَفَّرنا عَنهُم سَیِّئاتِهِم وَ لَأَدخَلناهُم جَنّاتِ النَّعِیمِ (۶۵) وَ لَو أَنَّهُم أَقامُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِم مِن رَبِّهِم لَأَکَلُوا مِن فَوقِهِم وَ مِن تَحتِ أَرجُلِهِم مِنهُم أُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ وَ کَثِیرٌ مِنهُم ساءَ ما یَعمَلُونَ (۶۶) یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ وَ إِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ (۶۷) قُل یا أَهلَ الکِتابِ لَستُم عَلی شَیءٍ حَتّی تُقِیمُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَیکُم مِن رَبِّکُم وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الکافِرِینَ (۶۸)

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصّابِئُونَ وَ النَّصاری مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ (۶۹) لَقَد أَخَذنا مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ وَ أَرسَلنا إِلَیهِم رُسُلاً کُلَّما جاءَهُم رَسُولٌ بِما لا تَهوی أَنفُسُهُم فَرِیقاً کَذَّبُوا وَ فَرِیقاً یَقتُلُونَ (۷۰) وَ حَسِبُوا أَلّا تَکُونَ فِتنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللّهُ عَلَیهِم ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا کَثِیرٌ مِنهُم وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِما یَعمَلُونَ (۷۱)

صفحه : ۳۴۱

[ترجمه]

یهود گفتند دست خدا بسته است دستهای آنها بسته باد و بر آنان لعنت باد دو دست خدا (دست قدرت و دست رحمت) او باز است پروردگار تو هر طوری که بخواهد و بهر کس بقدری که صلاح داند انفاق میکند همانا (قرآنی) که بر تو نازل گردیده بر بسیاری از آنها کفر و طغیان افزوده گردانید و تا روز قیامت بین آنها بغض و عداوت انداختیم و هرگاه برای جنگ با مسلمانان آتش بیفروزند خدای تعالی آتش فتنه آنانرا خاموش میگرداند، و اینان کوشش می‌کنند که در زمین فساد کنند و خدا فساد کنندگانرا دوست نمیدارد [۶۴]

و اگر اهل کتاب ایمان آرند و پرهیزگار گردند ما گناهان آنها را میپوشانیم و محققا آنانرا در بهشتهای پر نعمت داخل میگردانیم

[۶۵]

و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان نازل گردیده بپای میداشتند چنان نعمت بر آنها ریزش میکردیم که از بالای سرشان میخوردند و از زیر پاهایشان میخوردند، بعضی از آنها جماعتی معتدل و میانه‌رو میباشند و بسیاری از آنها اعمالشان بد است [۶۶]

ای رسول آنچه از پروردگارت بر تو فرود آمده بمردم برسان و اگر نرسانی رسالت خود را نرسانیده‌ئی و خدا تو را از شر مردم نگاه میدارد، همانا خدا جماعت کافرین را هدایت نمیگرداند [۶۷]

بگو ای اهل کتاب شما از دین چیزی ندارید تا اینکه تورات و انجیل و آنچه از طرف پروردگارتان بر شما نازل گردیده بپای دارید همانا بسیاری از یهود و نصاری آنچه بر تو نازل شده کفر

صفحه : ۳۴۲

و سرکشی آنها را زیاد میکند (و آنها را بر اینکه داشته که آنچه بر تو نازل شده انکار میکنند) و تو بر جماعت کافرین متأسف مباش [۶۸]

همانا کسانیکه ایمان آورده‌اند از یهودیان و ستاره‌پرستان و نصرانیان، کسانیکه بخدا و بروز قیامت ایمان آورده‌اند و عمل صالح نموده‌اند پس هیچ خوفی و ترسی بر آنها نمیباشد و آنها اندوهناک نیستند [۶۹]

حقیقهٔ ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و بسوی آنان رسولانی فرستادیم هرگاه رسولی بسوی آنان میآمد و رسالت او مطابق هوای نفسانی آنها نبود فرقه‌ئی از آنها رسولان را تکذیب میکردند (مثل عیسی [ع] و محمّد] و فرقه‌ئی را میکشتند [۷۰]

(مثل یحیی و شعیب) و گمان میکردند (بچنین عمل) برای آنان بلائی و محنتی نخواهد بود و کور شدند (از دیدن راه حق) و کر شدند (از شنیدن سخن راست) پس از آن خداوند توبه آنانرا قبول نمود، پس از آن باز بسیاری از آنها از دیدن آیات الهی کور و از شنیدن آیات کر شدند و خدا بآنچه عمل میکنید بینا است [۷۱]

صفحه : ۳۴۳

(توضیح آیات)

وَ قالَتِ الیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ غُلَّت أَیدِیهِم وَ لُعِنُوا بِما قالُوا «غل ید» استعاره از بخل است و بسط الید استعاره از جود و بخشش است و در استعمالات عرفی هر جا «ید» استعمال شود مقصود جارحه نیست بلکه مقصود جود و سخاوت است و در مقابل آن هر جا «غل» گفته شود استعاره از بخل است مثل اینکه گفته میشود فلانی دست باز است خیلی انفاق میکند یعنی دست بسته نیست.

مفسرین گفته‌اند اینکه آیه در باره یهودیان فرود آمده که جماعتی از یهودیان که رئیس آنها بنام فنحاص بن عاذورا بود و اصحاب او و خدای تعالی بآنها نعمت فراوان داده بود، چون در اللّه کافر گردیدند و مصطفی صلّی اللّه علیه و آله را دروغگو دانستند و در نعمت خدا کفران ورزیدند قوله تعالی در سوره ابراهیم ع آیه ۳۳ فرموده «أَ لَم تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعمَتَ اللّهِ کُفراً» خدای تعالی نعمت را از آنان گرفت و بروزگار قحط و نیاز افتادند. اینکه بود که فنحاص و اصحاب او گفتند «یَدُ اللّهِ مَغلُولَةٌ» دست رازق بسته است و اینکه کنایه از بخل است یعنی بر ما بخل میورزد آنطور که پیش روزی میداد نمیدهد و اینکه آیه نظیر قوله تعالی در سوره بنی اسرائیل آیه ۳۱ برسولش خطاب نموده «وَ لا تَجعَل یَدَکَ مَغلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبسُطها کُلَّ البَسطِ» یعنی در امساک و انفاق اعتدال را مراعات نما، خدای جلیل در پاسخ آنها فرموده «غُلَّت أَیدِیهِم» دست آنها از خیرات و عطیات فرو بسته است «ṢΠلُعِنُوا بِما

قالُوا» و شاید مقصود چنین باشد که در اثر کلام رکیکشان در قیامت دستهای آنها بسته است «إِذِ الأغلالُ فِی أَعناقِهِم» اشاره به اینکه که جزای کفر اینها اینکه است که در قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و دستهای آنها را بگردنشان ببندند «وَ لُعِنُوا بِما قالُوا» گفتار رکیک آنان دوری آنها را از رحمت خدا ایجاب میکند.

صفحه : ۳۴۴

بَل یَداهُ مَبسُوطَتانِ یُنفِقُ کَیفَ یَشاءُ تثنیه «ید» در اینجا برای تأکید در انکار است و اثبات غایت سخاء و کثرت انفاق زیرا که یدین ادل بر غایت سخاوت است که بدو دست عطاء میکند و قوله «یُنفِقُ کَیفَ یَشاءُ» نیز مؤکّد میگرداند توصیف سخاء وجود و بخشش را و نیز دلیل بر اینکه است که انفاق نمیکند مگر بآنطوریکه صلاح منوط بآن باشد.

وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً در وصف یهودیها است که بسیاری از آنها در موقع نزول قرآن حسد و جحود و طغیان و کفر آنها را بآیات قرآن زیاد میگرداند.

وَ أَلقَینا بَینَهُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ إِلی یَومِ القِیامَةِ شایه آیه اشاره باین دارد که در اثر ضدیّت و طغیان و حسد برسول و بآیات ما بین آنها عداوت و بغض و دشمنی انداختیم که تا روز قیامت اینکه بغض و دشمنی بین آنها دائر باشد اینکه است که سخنان آنان مختلف است و قلبهای آنها متشتت و پراکنده است و بین آنها موافقت پدید نمیگردد.

کُلَّما أَوقَدُوا ناراً لِلحَربِ أَطفَأَهَا اللّهُ وَ یَسعَونَ فِی الأَرضِ فَساداً وَ اللّهُ لا یُحِبُّ المُفسِدِینَ هر وقت اینکه یهودیان اراده میکنند آتش جنگ را برافروزند و با رسول صلی اللّه علیه و آله جنگ کنند خدا آتش جنگ را خاموش میکند و آنها را مغلوب و رسولش را ظفر میدهد و هرگز برای آنها مظفریت نخواهد بود.

بعضی از مفسرین گفته قبل از اسلام یهودیها خود را اشرف ملل میدانستند و سیادت و تقدم بر سایر اقوام را حق مسلّم خود میپنداشتند و خود را اهل کتاب و سایر اقوام آنروز را امّی و بی‌سواد و وحشی مینامیدند و بدنیای آنروز فخر میفروختند و ربانیین و علمای خود را برخ مردم عالمیان می‌کشیدند لکن دوران آن سیادت تو خالی سر آمد وقتی آوازه پیغمبری از قریش که بنظر آنها منحطترین اقوامی بود که در برابر علم یهود و دانشمندان سر فرود میآوردند و نیز کتاب وی

صفحه : ۳۴۵

گوش یهودیان را خراش داد مخصوصا وقتی که آنرا کتاب آسمانی مشتمل بر عالی‌ترین تعلیمات روحی و کامل‌ترین طریق هدایت یافتند بیشتر از پیش بذلت و بی‌ارجی کتاب خویش که سالها برخ عالمیانش میکشیدند پی برده لا جرم از آن خواب و خیال بیدار شده و بخود آمده در حالیکه هر لحظه بخشم درونی و کفر و طغیانشان افزوده میشد و اینکه خدای تعالی در اینکه آیه میفرماید آیاتیکه بتو وارد میشود بر طغیانشان افزوده میگردد نه اینکه قرآن سبب ضلالت آنها گردد بلکه چون اصولا جنس یهود حسود و کینه‌ور است نزول قرآن آتش حسد آنها را تیزتر میگرداند و معارف حقه و دعوت صریحی که در قرآن است سبب شد که حسد و کفر و طغیان آنها زیادتر گردد.

[پایان] وَ لَو أَنَّ أَهلَ الکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَکَفَّرنا عَنهُم سَیِّئاتِهِم وَ لَأَدخَلناهُم جَنّاتِ النَّعِیمِ روی سخن آیه با تمام اهل کتاب است که اگر اهل کتاب از یهودی و نصرانی و غیر اینها ایمان میآوردند و از گناهان بزرگ کبیره اجتناب مینمودند گناهان کوچک صغیره آنها را میپوشانیدیم در سوره نساء آیه ۳۵ فرموده «إِن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنهَونَ عَنهُ نُکَفِّر عَنکُم سَیِّئاتِکُم وَ نُدخِلکُم مُدخَلًا کَرِیماً» و در جای خود مبرهن گردیده و اینکه آیه نیز صریح در اینکه است که اجتناب از کبائر کفاره گناهان صغیره است.

وَ لَو أَنَّهُم أَقامُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِم مِن رَبِّهِم لَأَکَلُوا مِن فَوقِهِم وَ مِن تَحتِ أَرجُلِهِم طبرسی رحمهٔ اللّه علیه در توجیه آیه

گفته «و لو ان اهل الکتاب آمنوا بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و اتقوا الکفر و الفواحش» یعنی ایمانشان را با تقوی مقارن مینمودند همانا ما سیئات و گناهان آنها را میپوشانیدیم و آنها را بگناهانشان مؤاخذه نمینمودیم و آنها را با مسلمانها داخل مینمودیم در بهشتهای پر نعمت و اگر اهل کتاب بپای میداشتند احکام و حدود تورات و انجیل را و آنچه در انجیل

صفحه : ۳۴۶

و تورات است از صفات رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و آنچه نازل گردیده بسوی اهل کتاب از سایر کتابهای خدا زیرا که تکلیف آنها چنین بود که بتمام کتب آسمانی ایمان آوردند که گویا تماما بسوی آنها نازل گردیده (و بقولی مقصود قرآن است) اگر اهل کتاب چنین بودند همانا روزی آنها چنین وسیع میشد که از بالای سرشان و از زیر پاهایشان روزی میخوردند یعنی خدای تعالی روزی آنها را وسیع میگردانید و آنها در آنوقت در حال قحطی بودند و مقصود اینکه است اگر اینها ایمان میآوردند همانا برکات آسمان و زمین را بآنها افاضه میکردیم یا اشجار و غلات و زرعهای آنها را زیاد میکردیم.

مِنهُم أُمَّةٌ مُقتَصِدَةٌ وَ کَثِیرٌ مِنهُم ساءَ ما یَعمَلُونَ یعنی جماعتی از آن اهل تورات و انجیل مردمان میانه‌رو و مسلم و برسول ایمان آوردند و بسیاری از آنها اعمال آنها بد بود و در اینکه آیه معنی تعجب مأخوذ گردیده یعنی چه بسیار عمل آنها رکیک و بد است.

[پایان] در اینکه آیه و آیه ۹۴ از سوره اعراف آنجا که فرموده «وَ لَو أَنَّ أَهلَ القُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحنا عَلَیهِم بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ وَ لکِن کَذَّبُوا فَأَخَذناهُم بِما کانُوا یَکسِبُونَ».

همین طوری که بعضی از مفسرین نیز گفته‌اند نکته‌ئی بنظر میرسد و آن اینکه است که چون موجودات تماما مرتبط بهم و متصل بیکدیگرند و یک وحدت جمعی بین آنها دائر است حتّی اعمال بشر در نظام گیتی آثار بخصوص بجا میگذارد مخصوصا عمل هر کسی نسبت بخودش بلکه نسبت بنظام عالم تأثیراتی دارد اینکه است که هرگاه ایمان و عمل صالح در جماعتی دائر گردید و مدینه فاضله بوجود آمد چون ایمان و عمل صالح جزء نظام عالم است در آسمانها و زمین تأثیر میکنند و برکات آسمانها و زمین با اهلش فرود میآید همین طور کفر و عمل زشت در فساد عالم کون تأثیر مینماید و بسا قحطی یا جنگ یا فسادهای دیگری را ایجاب مینماید چنانچه آیات بسیاری مشعر بهمین معنی مثل قوله تعالی در سوره

صفحه : ۳۴۷

روم آیه ۴۰ «ظَهَرَ الفَسادُ فِی البَرِّ وَ البَحرِ بِما کَسَبَت أَیدِی النّاسِ» و امثال اینها یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ وَ إِن لَم تَفعَل فَما بَلَّغتَ رِسالَتَهُ وَ اللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ ترجمه آیه شده و معنی آیه واضح است و محتاج بتوضیح نیست و خلاصه اینکه بطور وضوح دو مطلب از آیه استفاده میشود یکی معلوم میشود دستور مهم تازه‌ئی برسولش ابلاغ میکند که متضمن بر فشار و تهدید است به اینکه که پیغام تازه‌ئی بمؤمنین برساند، و دیگر وعده‌ئی که باو داده که اگر در اجراء آن عمل کند ممکن است خطراتی مواجه او گردد او را حفظ نماید. بعضی از مفسرین گفته و چون ظاهرا آن حکم تازه بود زیرا اینکه آیه در موقع قوت و غلبه اسلام فرود آمده دیگر رسول در اجراء احکام الهی خوف و ترسی نداشت و نیز در هیچ یک از دستورات محذوری از خوف جان یا چیز دیگر در نظر مبارکش نبود که از آن احتراز نماید.

معلوم میشود در اجراء «ما انزل» مطلب مهمتر از جان شریفش در نظر داشته و جای تردید نیست که بقدری اینکه حکم حائز اهمیت است که جای دارد رسول صلّی اللّه علیه و آله از اجراء آن اندیشه نماید و ظاهرا اندیشه حضرت از اهل کتاب نبوده بلکه از خود مؤمنین بوده که در اجراء اینکه حکم مؤمنین بنیاد دین را منهدم گردانند اینکه بود که حضرت منتظر بود در موقع آرام و مناسبی حکم (ما أَنزَلَ اللّهُ) را بمردم برساند.

کلینی از ابی صالح و او از إبن عباس و جابر بن عبد اللّه روایت کرده که خدای تعالی بنبی خود صلّی اللّه علیه و آله امر نمود که علی ع را بخلافت نصب گردان و مردم را بخلافت او خبر ده پس حضرت ترسید از اینکه مردم بگویند إبن عمّش را بر ما خلیفه گردانیده و اینکه مطلب بر جماعتی از اصحاب سخت آید، اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید. پس رسول [ص] روز غدیر خم دست علی [ع] را گرفت و گفت «من کنت مولاه فعلی مولاه» و آیه «فَما بَلَّغتَ رِسالَتَه» را تلاوت نمود یعنی

صفحه : ۳۴۸

اگر اینکه رسالت را نرسانی از آنچه تکلیف تو بود از رسالات نرسانیده‌ئی و گویا تو چنین بودی که هرگز رسالت نرسانیده‌ئی و گویا تو از تمام احکام رسالت غافل گردیده‌ئی «وَ اللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النّاسِ» و اینکه وعده‌ئی است از خدا که تو را از شرّ مردم نگاه میدارد بحفظ یعنی خدا ضامن گردیده که تو را از سوء نگاه دارد پس عذر تو چیست و خدا جماعت کافرین را هدایت نمیگرداند و خدا اراده نکرده که اینها را متمکن گرداند از اینکه صدمه‌ئی بتو برسانند، و از انس بن مالك نقل شده که وقتی اینکه آیه نازل گردید سر مبارك از قبّه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود ای مردم باز گردید که خدا مرا نگاه داشت.

قُل یا أَهلَ الکِتابِ لَستُم عَلی شَیءٍ حَتّی تُقِیمُوا التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَیکُم مِن رَبِّکُم آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

ر مجمع البیان در شأن نزول آیه از إبن عباس نقل میکند که جماعتی از یهودیان نزد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمدند و گفتند آیا تو مقرّ نیستی که تورات از نزد خدا فرود آمده فرمود آری گفتند ما بتورات ایمان میآوریم و بغیر آن ایمان نمیآوریم پس اینکه آیه نازل گردید و برسول [ص] امر کرد که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله بیهود خطاب کن و بگو ای اهل کتاب شما بر دین صحیحی نیستید تا اینکه بپای دارید تورات و انجیل و آنچه از پروردگار شما بسوی شما نازل گردیده یعنی تا وقتی که بتورات و انجیل و قرآنیکه بسوی تمام مردم نازل گردیده. و بقولی یعنی تا وقتی که تورات و انجیل را بپای دارید بر آنچه در آن دو تا از بشارت بنبوت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و عمل نمودن بآنچه در آنها ایجاب نموده، و بقولی معنی آیه امر است باقامه تورات و انجیل و آنچه در آنها است و اینکه آیه پیش از تورات و انجیل نازل گردیده.

[جبائی]

صفحه : ۳۴۹

وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنهُم ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَبِّکَ طُغیاناً وَ کُفراً فَلا تَأسَ عَلَی القَومِ الکافِرِینَ ای رسول محزون مباش و آیه تسلیت میدهد نبی [ص] را یعنی محزون مباش زیرا که دأب و عادت مردم بر اینکه بوده که انبیاء را تکذیب میکردند، و بقولی معنی آیه اینست که بر کفر اینها محزون مباش و نیز از تجاوز نمودن آنها در ظلم زیرا که ضرر آن عائد خودشان میگردد، و بقول دیگر یعنی بر هلاکت آنها و عذاب آنها محزون مباش زیرا که عذاب جزای عمل آنها است.

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصّابِئُونَ وَ النَّصاری مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ آیه ظاهرا مربوط بآیه بالا است که خطاب باهل کتاب بود که شما بر دینی پایدار نیستید مگر وقتی که بتمام کتابهای آسمانی معترف و پایدار باشید و در اینجا تشویق میکند و مژده میدهد کسانی را که ایمان آورده‌اند و یهود و نصاری و صابئون که گویند ستاره پرستانند که بر هیچ پیمبری ایمان نیاورده‌اند که اگر اینها ایمان آرند بخدا و روز قیامت و ایمانشان با عمل صالح توأم گردد دیگر خوفی و حزنی بر آنها نیست و در محلّ امن و امان قرار گرفته‌اند.

سؤال- بدلالت اینکه آیه در نجات یافتن و رفع محذور از عذاب ایمان بخدا و تصدیق بقیامت کافی است و لو اینکه ایمان برسول

در کار نباشد چنانچه اهل ادیان ایمان بخدا و قیامت دارند با اینکه حال چگونه ما آنها را کافر و اهل عذاب میدانیم.
پاسخ- اولا- ایمان بخدا و معاد اگر چه بنظر بدوی همان اعتراف بوجود و بوحدت خدای عالمیان است و نیز معاد همان تصدیق بقیامت است لکن بقرینه «مَن آمَنَ» من موصوله عموم دارد شامل میگردد یهود و نصاری و تمام آنهائی که بخدا و یوم آخر ایمان آورده‌اند و از اینجا معلوم میشود که اضافه بر ایمان بخدا و معاد تصدیق به «ما أُنزِلَ إِلَیکَ» نیز داخل در ایمان است یعنی اضافه بر

صفحه : ۳۵۰

بپای داشتن تورات و انجیل تصدیق بقرآن نیز شرط در ایمان است.
و ثانیا چنانچه باستقراء معلوم میشود هر جا در قرآن ذکری از ایمان برده شود منصرف میگردد بایمان بخدا و رسول و معاد که اصول دیانت اسلام است و باضافه عمل صالح را نیز با ایمان بخدا توأم گردانیده و عمل صالح بنظر قرآن منوط بدستورات قرآن است.
لَقَد أَخَذنا مِیثاقَ بَنِی إِسرائِیلَ وَ أَرسَلنا إِلَیهِم رُسُلًا کُلَّما جاءَهُم رَسُولٌ بِما لا تَهوی أَنفُسُهُم الخ ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، آیه در مقام توبیخ و سرزنش بنی اسرائیلیان است که هر پیمبری که بر آنها آمد وقتی بر خلاف دلخواه آنان حکم خدا را بیان مینمود جماعتی از آن پیغمبران را تکذیب کردند مثل عیسی ع و محمّد صلّی اللّه علیه و آله و جماعتی از آنها را کشتند مثل زکریا و یحیی و شعیا علیهم السّلام.
وَ حَسِبُوا أَلّا تَکُونَ فِتنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللّهُ عَلَیهِم الخ اینکه مردمان شرور نسبت برسولان الهی اعمالشان چنین بود پس عمل آنها کری و کوری دل آنانرا ایجاب نمود و پس از آنکه جماعتی از آنها توبه کردند خدا توبه آنها را پذیرفت، آیه مشعر بر اینکه است که پس از آنکه توبه نمودند باز بسیاری از آنها همان کوری و کری خود را ادامه دادند و رسولان را تکذیب کردند و خدا بآنچه عمل میکنند دانا است و پاداش عملشان را خواهد داد.

صفحه : ۳۵۱

[سوره المائدة (۵): آیات ۷۲ تا ۷۷]

اشاره

لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ وَ قالَ المَسِیحُ یا بَنِی إِسرائِیلَ اعبُدُوا اللّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُم إِنَّهُ مَن یُشرِک بِاللّهِ فَقَد حَرَّمَ اللّهُ عَلَیهِ الجَنَّةَ وَ مَأواهُ النّارُ وَ ما لِلظّالِمِینَ مِن أَنصارٍ (۷۲) لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِن إِلهٍ إِلّا إِلهٌ واحِدٌ وَ إِن لَم یَنتَهُوا عَمّا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۷۳) أَ فَلا یَتُوبُونَ إِلَی اللّهِ وَ یَستَغفِرُونَهُ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۷۴) مَا المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ إِلّا رَسُولٌ قَد خَلَت مِن قَبلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَةٌ کانا یَأکُلانِ الطَّعامَ انظُر کَیفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الآیاتِ ثُمَّ انظُر أَنّی یُؤفَکُونَ (۷۵) قُل أَ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَملِکُ لَکُم ضَرًّا وَ لا نَفعاً وَ اللّهُ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (۷۶)
قُل یا أَهلَ الکِتابِ لا تَغلُوا فِی دِینِکُم غَیرَ الحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهواءَ قَومٍ قَد ضَلُّوا مِن قَبلُ وَ أَضَلُّوا کَثِیراً وَ ضَلُّوا عَن سَواءِ السَّبِیلِ (۷۷)

صفحه : ۳۵۲

[ترجمه]

همانا کافر شدند آنانکه گفتند خدا مسیح پسر مریم است و مسیح گفت ای بنی اسرائیل عبادت کنید خدا را که پروردگار من و شما است و هر کسیکه بر خدا شرک آورد محققا خدا بهشت را بر او حرام گردانیده و مأوای او آتش است و نیست برای ظالمین هیچ یاری [۷۲]
همانا کافر شدند آنانکه گفتند خدا سومی از سه خدا است و حال آنکه الهی نیست مگر اله واحد و اگر اینان از آنچه گفته‌اند باز نایستند بآنکسانی از آنها که کافر شدند عذاب الیم تماس مینماید [۷۳]
آیا اینان بسوی خدا بازگشت نمیکنند و از او طلب آمرزش نمی‌کنند و خدا پذیرنده توبه و مهربان است [۷۴]
نیست مسیح پسر مریم مگر پیمبری که پیش از او پیمبرانی گذشته بودند و مادرش راست‌گو و با ایمان بود و هر دو طعام میخوردند، ای رسول بنگر چگونه برای آنها آیات را بیان مینمائیم، و بنگر که چگونه برگردیده میشوند از دریافتن حق [۷۵]
بگو ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله آیا شما بغیر خدا پرستش میکنید چیزی را که برای شما نه ضرری مالك است و نه نفعی، و خدا است که او شنوا و عالم است [۷۶]
بگو ای محمّد [ص] ای اهل کتاب در دینتان بغیر حق غلو نکنید، و تابع هواهای جماعتی نگردید که قبلا گمراه شدند و بسیاری را از راه حق گمراه نمودند و ثابت شدند بر گمراهی خود از راه راست یعنی قرآن
.

صفحه : ۳۵۳

(توضیح آیات)

لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ پس از آنکه در آیات بالا یهودیان را از اعمال رکیکشان و حقد و حسدشان نسبت برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و آیات قرآن و قتل و تکذیب پیمبران سرزنش نموده و آنان را کور و کر بحساب آورده در مقام کفر مسیحیان و شرك آنها رسول خود را یادآوری مینماید که آنها در اثر قول فاسدشان که گفتند مسیح پسر مریم خدا است کافر شدند. مفسرین گفته‌اند گروهی از نصاری که آنها را یعقوبیه می‌نامند قائل بتثلیث شدند سه اقنوم گفتند اینکه طور: اقنوم پدر، اقنوم پسر و اقنوم روح القدس و گویند سه بودند یکی شدند و متحد گردیدند و اینان جماعتی هستند غیر از آنها که گفتند عیسی بن مریم پسر خدا است.
و بعضی گفته‌اند نصاری در اینکه حرف و در کیفیت شرك بخدا و اینکه مسیح دارای جوهر الوهیت است مختلفند طائفه‌ئی گفته‌اند اقنوم مسیح که همان علم است شاخه ایست از اقنوم رب العالمین و آن همان حیات است که منشعب میشود و معنی پدری خدا و پسری مسیح اینکه است که اینکه از آن منشعب گشته است.
طائفه دیگری میگویند آن حقیقتی که تا قبل از مسیح بنام پروردگار نامیده میشد مقارن آمدن مسیح بحقیقت دیگری که همان مسیح است منقلب گردیده.
طائفه دیگری گویند خدا در مسیح حلول کرد. و باید دانست اینکه سه قولیکه در باره مسیح دارند هر سه با آیه شریفه «إِنَّ اللّهَ هُوَ المَسِیحُ ابنُ مَریَمَ» قابل انطباقند، بنا بر اینکه مراد از کسانیکه چنین گفتند تنها قائلین بانقلاب نیستند (یعنی آنهائیکه گفتند عیسی ع بخدا منقلب گردید) بلکه شامل میگردد تمام نصاری را که در باره مسیح غلو کردند، و اینکه مسیح [ع] را بپسری مریم توصیف فرمود خالی از اشعار و دلالت بر جهت کفر آنها نیست زیرا که میفهمانند که آنها الوهیت را نسبت بیك انسانی داده‌اند که انسان

دیگری او را زائیده

صفحه : ۳۵۴

و هر دو از خاک خلق شده‌اند خاک کجا خدای پاک کجا.

[تفسیر المیزان] وَ قالَ المَسِیحُ یا بَنِی إِسرائِیلَ اعبُدُوا اللّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُم إِنَّهُ مَن یُشرِک بِاللّهِ فَقَد حَرَّمَ اللّهُ عَلَیهِ الجَنَّةَ الخ مسیح در مقام اندرز و خیرخواهی برآمده و گفته ای بنی اسرائیل خدائی را عبادت و پرستش کنید که پروردگار من و پروردگار شما است یعنی فقط خدا را بیگانگی و الوهیت بشناسید و در مقام پرستش کسی را با او انباز نگیرید و غرض آنحضرت اینکه بود که من هم مثل شما بشری هستم که از مادر متولد شده‌ام غذا میخورم، راه میروم کسیکه بر خدا شرک آورد یعنی کسی را در ملک یا در تدبیر امور عالم یا در پرستش شریک گرداند بهشت را بر او خدا حرام گردانیده «وَ ما لِلظّالِمِینَ مِن أَنصارٍ» مقصود از ظالمین در اینجا کافرینند قوله تعالی «إِنَّ الشِّرکَ لَظُلمٌ عَظِیمٌ» آری چه ظلمی است عظیم‌تر از اینکه نسبت بمقام کبریائی و وحدت حقانی کسی شرک آورد.

و نیز طنطاوی در تفسیرش در توجیه آیه «قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ» گفته یعنی یکی از سه تا میگویند «جوهر واحد ثلاثهٔ اقانیم» اب و إبن و روح قدس و اینکه ثلاثهٔ اله واحد است، مثل اینکه شمس اسم است و شامل میگردد قرص و شعاع و حرارت را و مقصود آنها از اب ذات و بابن کلمه و بروح حیات، و گفته‌اند کلمه آن کلام اللّه است که با جسد مخلوط گردیده مثل مخلوط گردیدن آب با شیر، و نیز گفته‌اند: اب اله و إبن اله و روح اله و تمام یک خدا است و مفسرین قول دیگری نیز گفته‌اند اینکه مقصود آنها از ثلاثهٔ خدا و مریم و عیسی است و مقصودشان از اله ثلاثهٔ اینکه است که الوهیهٔ مشترک بین آنها و کل واحد از آنها الهند.

[پایان] لَقَد کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِن إِلهٍ إِلّا إِلهٌ واحِدٌ الخ ترجمه آیات شده و معنی آیه واضح است و محتاج بتوضیح نیست.

آیه از جماعت دیگری از نصاری خبر میدهد مثل جماعت یعقوبیه که اقانیم ثلاثه

صفحه : ۳۵۵

قائل گردیدند: اب، إبن، روح القدس. کافر شدند و گفتند خدا سوم سه است و گفته‌اند جمهور از ترسایان از ملکانیان و نسطوریان و یعقوبیان چنین میگفتند و اینکه کلام آنها اصلا عقلائی نیست چگونه میتوان تصور نمود که سه چیز مباین یک چیز شود و با هم متحد گردد کسیکه از مادر متولد گردیده و حادث شده چگونه میشود با خدای قدیم ازلی واجب الوجود یکی گردد، و آیه خبر میدهد که اگر اینها از گفتار رکیکشان بازنایستند بسزای کفرشان عذاب الیم بآنها اصابت خواهد نمود.

و آیه بعد رسول و مؤمنین را خاطر نشان میکند که مسیح پسر مریم رسولی بود که پیش از آن رسولانی آمده بودند گویا در مقام سرزنش مسیحیان است که وقتی دانستند امثال او پیمبرانی از نیستی بهستی آمدند و پس از آن مردند و نیز میدانند که عیسی و مادرش مریم صدیقه است، و زن فعیل و فعال برای مبالغه در راست گوئی است و شاید مقصود از «صدیقه» تصدیق او بوحدت اله عالم باشد و اشاره به اینکه که مریم مادر عیسی موحّد و خدا پرست بود هیچ وقت نسبت الوهیت بخودش و بپسرش نمیداد (کانا یَأکُلانِ الطَّعامَ) اینکه مادر و پسر مثل باقی مردم غذا میخوردند و دو بشری بودند مثل باقی مردم.

انظُر کَیفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الآیاتِ ثُمَّ انظُر أَنّی یُؤفَکُونَ خطاب برسولش نموده و گویا بطور تعجب فرموده ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله نظر کن و ببین اینها چه میگویند و ما چگونه آیات را بر آنها واضح میگردانیم رکاکت و شناعت گفتارشان را ببین و باز نظر کن که چگونه برگردانیده میشوند از دریافتن حق و نسبت اولاد و شریک باو میدهند و نیز برسول او دروغ می‌بندد و نسبت فرزندی خدا باو

می دهند.

قُل أ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَملِکُ لَکُم ضَرًّا وَ لا نَفعاً وَ اللّهُ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ «أ تَعبُدُون» بهمزه استفهامی که در مورد تعجب آرند خطاب برسول نموده که باین عیسویان یا مقصود تمام مشرکین است بگو چگونه شما پرستش و عبادت

صفحه : ۳۵۶

میکنید بغیر خدا چیزی را که نه مالک ضرری است که بشما اصابت نماید و نه مالک نفعی است که بشما برساند، گویا آیه ارشاد بحکم عقل است که میخواهد بفرماید اگر شما عقل و رویه داشتید فقط پرستش مینمودید آن خدائی را که هم شنوا است رازهای نهائی شما را وهم عالم است بحوائج و احتیاجات شما او را عبادت کنید و حاجات خود را از او طلب کنید نه از غیر او.

قُل یا أَهلَ الکِتابِ لا تَغلُوا فِی دِینِکُم غَیرَ الحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهواءَ قَومٍ آیه ظاهرا خطاب بیهودیان و نصرانیان زمان رسول صلّی اللّه علیه و آله است که شما در دینتان و رویه‌تان غلو و تجاوز از حق نکنید و تابع آباء و هواهای افرادی که پیش از شما بودند نگردید اشاره به اینکه که در دین تقلید از گذشته‌گان ننمائید رجوع بعقل و براهین نمائید تا اینکه بدانید بسیاری از آنها «قَد ضَلُّوا مِن قَبلُ وَ أَضَلُّوا کَثِیراً وَ ضَلُّوا عَن سَواءِ السَّبِیلِ» یعنی اگر رجوع بفطانت خود کنید می‌فهمید که آنها هم گمراه شدند و هم جماعت بسیاری را گمراه نمودند و از طریق مستقیم توحید گمراه گردیدند.

صفحه : ۳۵۷

[سوره المائدة (۵): آیات ۷۸ تا ۸۸]

اشاره

لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن بَنِی إِسرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابنِ مَریَمَ ذلِکَ بِما عَصَوا وَ کانُوا یَعتَدُونَ (۷۸) کانُوا لا یَتَناهَونَ عَن مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئسَ ما کانُوا یَفعَلُونَ (۷۹) تَری کَثِیراً مِنهُم یَتَوَلَّونَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَبِئسَ ما قَدَّمَت لَهُم أَنفُسُهُم أَن سَخِطَ اللّهُ عَلَیهِم وَ فِی العَذابِ هُم خالِدُونَ (۸۰) وَ لَو کانُوا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ النَّبِیِّ وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِ مَا اتَّخَذُوهُم أَولِیاءَ وَ لکِنَّ کَثِیراً مِنهُم فاسِقُونَ (۸۱) لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الیَهُودَ وَ الَّذِینَ أَشرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقرَبَهُم مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری ذلِکَ بِأَنَّ مِنهُم قِسِّیسِینَ وَ رُهباناً وَ أَنَّهُم لا یَستَکبِرُونَ (۸۲)

وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعیُنَهُم تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدِینَ (۸۳) وَ ما لَنا لا نُؤمِنُ بِاللّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الحَقِّ وَ نَطمَعُ أَن یُدخِلَنا رَبُّنا مَعَ القَومِ الصّالِحِینَ (۸۴) فَأَثابَهُمُ اللّهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ المُحسِنِینَ (۸۵) وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ (۸۶) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکُم وَ لا تَعتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ (۸۷)

وَ کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ حَلالاً طَیِّباً وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی أَنتُم بِهِ مُؤمِنُونَ (۸۸)

صفحه : ۳۵۸

[ترجمه]

کافرین از بنی اسرائیل بزبان داود و عیسی [ع] لعنت گردیده شدند بسبب آنکه نافرمانی کردند و از حدود الهی تجاوز می‌نمودند [۷۸]

و بعضی از آنها بعض دیگر را از عمل زشتشان نهی نمی‌کردند بخدا قسم همانا بد بود آنچه میکردند [۷۹]

بسیاری از آنها را می‌بینی که کافرین را دوست میدارند و هر آینه بد است آنچه نفسهای آنها از سخط خدا که بر خود پیش انداختند و آنان در عذاب جاویدانند [۸۰]

اگر بنی اسرائیلیان بخدا و آنچه بر پیغمبر اسلام نازل شده ایمان داشتند کفار را دوستان خود نمی‌گرفتند و لکن بسیاری از آنها فاسقند [۸۱]

ای رسول هر آینه تو می‌یابی شدیدترین مردم در دشمنی با مؤمنین یهودیانند و آنهائیکه برای خدا شریک قرار دادند و می‌یابی نزدیک‌ترین آنها در دوستی با مؤمنین آنهائی میباشند که گفتند ما نصارائیم و بعضی از آنها دانایان و عابدان صومعه نشینند و آنان از قبول حق تکبر و گردن کشی نمیکنند [۸۲]

و چون آنها میشنوند چیزی که بر پیغمبر نازل شده از سخن راست تو می‌بینی که از چشمهای آنها اشک می‌ریزد و میگویند ای پروردگارا ما ایمان آوردیم پس نام ما را از گواهان صدق بنویس [۸۳]

و چیست ما را که آنچه از خدا و از حق بما آمده ایمان نیاوریم در صورتی که امیدواریم که پروردگار ما را با گروه صالحین که امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌باشند داخل بهشت گرداند [۸۴]

و خدا بپاداش اینکه چنین گفتند آنها را ببهشتهائی رسانید که از زیر درختان آن نهرهائی جریان دارد و در آن جاویدانند- اینکه است پاداش نیکوکاران [۸۵]

و آنهائیکه کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آن جماعت یاران جهنمند [۸۶]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید آنچه را از طیبات که خدا بر شما حلال گردانیده بر خود حرام نکنید و از حدود الهی تجاوز ننمائید خدا تجاوز کنندگان را دوست نمی‌دارد [۸۷]

و از آنچه خدا بشما روزی داده است بخورید در حالی که حلال و پاکیزه باشد و بترسید از خدائی که شما باو ایمان آورده‌اید [۸۸]

صفحه : ۳۵۹

(توضیح آیات)

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسرائِيلَ عَلي لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَي ابنِ مَريَمَ ذلِكَ بِما عَصَوا وَ كانُوا يَعتَدُونَ لعنت بمعنی راندن و دور کردن از رحمت خدا است، مفسرین گفته‌اند لعنت بر زبان داود آن بود که اصحاب سبت روز شنبه بمخالفت داود ع ماهی گرفتند داود (ع) گفت «اللهم انّ عبادا قد خالفوا امرك و تركوا قولك فالعنهم و اجعلهم آیة و مثلا لخلقك» و بدعای داود خدای تعالی آنها را مسخ گردانید و بوزینه گردیدند.

و لعنت بزبان عیسی اینکه بود قومیکه مائده خوردند ایمان نیاوردند عیسی گفت خدایا تو بمن وعده دادی کسیکه بعد از اکل مائده کافر گردید او را عذابی کن که باحدی از عالمیان چنین عذابی نکرده باشی خدایا آنها را لعنت کن همان طوری که اصحاب سبت را لعنت کردی گفته‌اند آنان پنج هزار مرد بودند و زن و کودکی بین آنها نبود و همه خنازیر یعنی خوك گردیدند.

و از عبد اللّه بن مسعود نقل میکنند که گفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود چون بنی اسرائیل در معاصی واقع گردیدند و علماء آنها را نهی نمودند و نپذیرفتند پس آنها یعنی علماء در مجالس آنها نشستند و با آنها خوردند و آشامیدند پس خدا قلبهای

بعضـی از آنها را با بعض دیگر جمع کرد و آنها را بزبان داود و عیسـی بن مریم لعنت نمود برای اینکه آنها عصـیان کردنـد، پس از آن حضرت فرمود کلا و قسم بآنکه نفس من بدست او است که اگر امر بمعروف کنی و نهی از منکر نمائی و دست سفیه را بگیری و او را بر حق بداری و الّا یعنی اگر چنین نکنی خدای تعالی دلهای شـما را بر یکدیگر زند و شما را لعنت کند چنانچه آنها را لعنت کرد.

صفحه : ۳۶۰

کـانُوا لا- یَتَناهَونَ عَن مُنکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئسَ ما کانُوا یَفعَلُونَ «یتناهون» از باب تفاعل است مثل اینکه گفته میشود «تقاتلوا و تضاربوا» وقتی بعضـی بعضـی را بکشـند یـا یکـدیگر را بزننـد، در آیه خـدای تعـالی آنهـا را مـذمّت میکنـد که اینهـا یکـدیگر را از اعمال بـد نهی نمیکردند و از منکرات باز نمیداشتند.

و گفته‌انـد اینکه آیـا مقصـود از منکر در آیه چه چیز است سه قول است ۱- ماهی گرفتن در روز شـنبه. ۲- رشوه گرفتن در احکام. ۳- ربا خوردن و اینکه چون میدانسـتند پیه خوردن حرام است نمیخوردند لکن میفروختند و پولش را مصرف میکردند و نمیدانستند که آنچه عینش حرام باشد پولش نیز حرام است.

تَری کَثِیراً مِنهُم یَتَوَلَّونَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَبِئسَ ما قَدَّمَت لَهُم أَنفُسُهُم الخ خطاب برسول است که ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌بینی بسـیاری از کفـار را که بقولی مقصود یهودیاننـد و بقولی عیسویـان و بقولی مراد کعب بن اشـرف است که آنها با مشـرکین دوستی می‌اندازند و یکدیگر را بر ضـرر تو کمک مینمایند و چه قدر برای آنها بد است آنچه را که برای خود پیش فرستادند از سخط خدا و عذابی که در آن جاویداند.

وَ لَو کـانُوا یُؤمِنُونَ بِـاللّهِ وَ النَّبِیِّ وَ ما أُنزِلَ إِلَیهِ مَا اتَّخَذُوهُم أَولِیاءَ وَ لکِنَّ کَثِیراً مِنهُم فاسِـقُونَ ظاهرا آیه در مقام مـذمّت اهل کتاب از یهودیان و نصـرانیان است که اصـلا اینان بدین خود ایمان ندارند بدلیل اینکه اگر ایمان بنبی و کتاب خود داشتند دشمنان دین خود را دوست نمیگرفتنـد و با آنها مراوده و دوستی نمیکردنـد اینکه آیه مشـعر بر اینکه است که هر کس پابنـد دینی شـد لازمه ایمان او اینکه است که با دشـمنان دین دوستی و رفاقت نیندازد و مؤمن باسلام نیز بایستی چنین باشد که با کفار دوستی و رفاقت نیندازد که اگر چنین کردند بحکم قرآن آنان از فاسقین محسوب میگردند.

صفحه : ۳۶۱

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَداوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الیَهُودَ وَ الَّذِینَ أَشرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقرَبَهُم مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصاری ذلِکَ بِأَنَّ مِنهُم قِسِّیسِینَ وَ رُهباناً از سلیمان روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله اینکه طور قرائت کرده

«ذلک بان منهم صدیقین و رهبانا»

و گفته‌انـد سـریانیان دانشـمندان خویش را کشـیش خواننـدش و قسـّیس تعریب او است و بعضـی از اهل عربیت گفته‌انـد قسیس از تقسـیس گرفته شده و از تتبع علم و طلب آن است «وَ أَنَّهُم لا یَستَکبِرُونَ» یعنی نصاری از ایمان بمحمد صـلّی اللّه علیه و آله و قرآن تکبر نمیکنند.

گفته‌انـد مقصود از نصاری عموم نصـرانیان مراد نیست زیرا که آنان نیز دشـمنیشان با مسـلمانها کمتر از یهودیان نیست بلکه مقصود نجاشی است.

مفسـرین گفته‌اند در ابتداء اسـلام موقعیکه رسول [ص] در مکه بود مشـرکین با هم مشورت کردند که چگونه مسلمانها را براندازیم گفتنـد هر یک از ما آنهائی از مسـلمانها که در همسایگی ما میباشـند اینقـدر آنها را زجر میکنیم تا اینکه از اسـلام برگردند و چنین

کردنـد و آنهائی که یقین محکم نداشـتند برگشـتند تا اینکه رسول [ص] باصـحاب گفت شـما بحبشه هجرت نمائیـد زیرا که پادشاه حبشه مردی است عادل ظلم نمیکند بسوی او بروید و نجاشـی لقب سـلطان آنها بود مثل اینکه ملوک عجم و روم را قیصـر و کسری مینامیدند و اسم آن پادشاه اصـحم بود، پس یازده مرد و چهار زن که یکی عثمان بن عفان و زن او رقیه بنت رسول اللّه [ص] و عبد اللّه بن مسعود و عبد الرحمن عوف و ابو حذیفهٔ بن عتبه و زن وی سـهلهٔ بنت سـهل بن عمرو و مصـعب بن عمیر و ابو سـلمهٔ بن عبد الاسد و زن او ام سـلمهٔ بنت ابو امیهٔ و عثمان بن مظعون و عامر بن ربیعه و زن وی لیلی بنت ابی خیثمه و حاطب بن عمرو و سـهل بن بیضاء اینکه جماعت در کشتی نشستند و بحبشه رفتند و هجرت آنها در ماه رجب سال پنجم از مبعث رسول صلّی اللّه علیه و آله بود و بعد از آن جعفر بن ابی طالب از عقب آنها با جماعتی از مسلمانان بحبشه مهاجرت نمودند و آنان

صفحه : ۳۶۲

از مهاجرین زمین حبشه غیر از زنان و کودکان هشـتاد و دو مرد بودند و چون قریش خبردار شدند که مسلمانها بحبشه رفته‌اند عمرو بن عاص را با یکی دیگر نزد نجاشی فرستادند با تحفهای نیکو تا اینکه مسلمانها را نزد نجاشی زشت کنند پروردگار عالم کید آنان را بخودشان برگردانید و آنها نا امید و شرمنده بازگشتند پس مسلمانها مدت زیادی در حبشه ماندند.

در مجمع البیان گفته چون عمرو بن عاص و عمارهٔ بر نجاشی وارد گردیدند عمرو بن عاص گفت ایها الملک جماعتی در دین با ما مخالفت کردند و الهان ما را دشـنام دادند و آمده‌اند نزد تو آنها را بما برگردان، نجاشی فرستاد جعفر را حاضر گردانید جعفر گفت ای پادشـاه از اینهـا بپرس آیا ما بنـده آنهائیم عمرو گفت نه آزادنـد گفت سؤال کن آیا از اینها دینی بگردن ما است که از ما مطالبه کننـد عمرو گفت نه از ما بر شـما دینی نیست، جعفر گفت آیا از شـما خونی بر گردن ما است که از ما مطالبه کنیـد عمرو گفت نه، جعفر گفت پس مقصود آنها چیست که اینکه قـدر بما اذیت میکنید که از شـهر شـما خارج گردیم، ای ملک بین ما پیمبری مبعوث گردیده که ما را امر گردانیده بخلع انداد و ترک اسـتقسام بازلام و ما را امر کرده بنماز و زکوهٔ و عدل و احسان و ایتاء ذی القربی و ما را نهی گردانیده از فحشاء و منکر و طغیان. آنوقت نجاشی گفت خدا عیسی ع را بهمین امور مبعوث گردانیده، پس از آن نجاشی گفت آیا از آنچه خدا بر پیمبر شـما نازل گردانیده چیزی در حفظ داری جعفر گفت آری و سوره مریم را برای نجاشی قرائت نمود تـا رسـید بقوله تعـالی «وَ هُزِّی إِلَیکِ بِجِذعِ النَّخلَهِٔ تُساقِط عَلَیکِ رُطَباً جَنِیًّا» نجاشـی گفت «و اللّه هو الحق» قسم بخـدا که اینکه حق است پس از آن عمرو گفت که اینکه مخـالف مـا است او را بسوی مـا ردّ گردان، آنوقت نجاشـی سـیلی بصورت عمرو زد و گفت سـاکت بـاش و قسم بخـدا اگر او را بـذکر بـدی یـاد کنی البته تـو را عقوبت کنم و امر کرد که هـدیه آنهـا را برگرداننـد و بجعفر و اصحاب او گفت بمانید و مطمئن باشید و امر کرد که غذای آنها را بخوبی تهیه

صفحه : ۳۶۳

نمایند و عمرو برگشت و مسـلمانها بخیر و خوبی ماندند تا وقتی که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله از مکه بمدینه مهاجرت کرد و فتـح خیبر نمود و جعفر با همراهانش بسوی رسول اللّه [ص] برگشـتند رسول اللّه [ص] فرمود نمیـدانم بفتح خیبر مسـرورتر باشم یا بآمـدن جعفر و جعفر آمـد بـا هفتـاد مرد از اصـحاب رسول اللّه [ص] و شـصت و دو نفر از حبشه و هشـتاد نفر از اهل شام و در آنها بحیراء راهب بود و رسول اللّه (ص) سوره یس بر او قرائت کرد و راهب وقتی آیات را شـنید گریه کرد و ایمان آورد و گفت چقدر اینکه آیات شبیه است بآنچه بر عیسی ع نازل گردیده.

مقاتل و کلبی گفته‌اند آنها چهل مرد بودند سـی و دو نفر از حبشه و هشت نفر از اهل شام، عطاء گفته هشتاد مرد بودند چهل نفر از اهل نجران از بنی حرث بن کعب و سی و دو نفر از حبشه و هشت نفر از شام.

[پایان] وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعیُنَهُم تَفِیضُ مِنَ الدَّمعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الحَقِّ مفسرین گفته‌اند اینکه آیه و آیه بعد در شأن نجاشی نازل گردیده، نجاشی اول نصرانی بود بعد مسلمان شد و قوم او که مسلمان شده بودند از شادی بر آنچه از دین حق شنیده بودند و در انجیل خوانده بودند وقتی دیدند مطابق قرآن است اشک از چشمشان میریخت اینکه بود که اینکه آیه «وَ إِذا سَمِعُوا الخ» در باره آنها نازل گردید.

یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدِینَ اینان همی گویند پروردگار ما ما ایمان آوردیم ما را در اینکه امّت محمّد [ص] ثبت گردان یعنی ما را با بنده‌گان صالحی که گویند «لا اله الّا اللّه انت» وَ ما لَنا لا نُؤمِنُ بِاللّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الحَقِّ وَ نَطمَعُ أَن یُدخِلَنا رَبُّنا مَعَ القَومِ الصّالِحِینَ گویند وقتی که قوم نجاشی آنهائی که مسلمان شده بودند برگشتند بوطن خود کافرین آنها را ملامت میکردند که چرا از دین آباء خود برگشتید و مسلمان

صفحه : ۳۶۴

شدید گویا آنها در پاسخ گفتند چگونه ما ایمان نیاوریم در حالیکه حق یعنی حقیقت دین محمّد صلّی اللّه علیه و آله بر ما ثابت گردید و دانستیم و فهمیدیم که آن حق است و ما طمع داریم که خدا ما را داخل گرداند در جماعت شایسته‌گان از امّت محمّد [ص] فَأَثابَهُمُ اللّهُ بِما قالُوا جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ المُحسِنِینَ «بما قالُوا» یعنی چون آنها گفتند «فَاکتُبنا مَعَ الشّاهِدِینَ» و نیز گفتند «أَن یُدخِلَنا رَبُّنا مَعَ القَومِ الصّالِحِینَ» خدای تعالی دعای آنها را اجابت کرد و آنها را در دار کرامت و در جوار رحمت خود در بهشتهائیکه از زیر غرفه‌ها یا درختهای آنها علی الدوام نهرهائی که از رحمت الهی سر چشمه گرفته جاویدانند و چنین است پاداش نیکوکاران.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصحابُ الجَحِیمِ در مقابل ذکر مؤمنین کافرین و مکذبین را یادآوری می‌کند که آنهائی که آیات ما را تکذیب کردند آنان یاران دوزخند. عطف تکذیب آیات بر کفر با اینکه تکذیب نوعی از کفر و مندرج در تحت آنست برای اینکه است که مقصود بیان حال تکذیب کنندگان و شومی حال آنها است مقابل حال سعادت مندان و فضیلت تصدیق کنندگان.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکُم وَ لا تَعتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُعتَدِینَ الخ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

در شأن نزول آیه گفته‌اند که روزی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله وصف قیامت مینمود و از هول آنروز بیان میفرمود ده نفر از اصحاب که آنها علی علیه السّلام و إبن مسعود و مقداد و أبو ذر و سلمان و سالم مولی ابی حذیفه و عبد اللّه عمر و عثمان بن مظعون و معقل بن مقرن و ابو بکر و آنها در خانه عثمان بن مظعون جمع شدند و بر اینکه اتفاق کردند که در بقیه عمر روزها روزه بدارند و شبها تا

صفحه : ۳۶۵

صبح قیام نمایند و در رختخواب نروند و گوشت و چربی نخورند و با زنان هم‌بستر نگردند و ترک دنیا کرده گلیم پوشنده گرد عالم برآیند.

ابو الفتوح رازی گفته اگر اینکه خبر در باره باقی درست باشد در باره علی ع درست نمیآید و لایق باو نیست زیرا که شأن او بالاتر از اینها است زیرا که او دارای عصمت بود.

[پایان] آری کسیکه بتربیت رسول تربیت یافته و بطریقه او قیام نموده چگونه بر خلاف رویه او بروش رهبانیین نصاری عمل میکند.

اینکه خبر بحضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله رسید بخانه عثمان بن مظعون آمد در آن خانه کسی را ندید زن او ام حکیم بنت امیه بنام حولاء در آنجا بود فرمود آنچه در باره شوهرت و اصحاب او میگویند راست است، حولاء گفت اگر عثمان تو را خبر داده راست است، حضرت رسول [ص] از آنجا بیرون آمد عثمان وقتی بخانه آمد زنش باو خبر داد که حضرت رسول [ص] چنین گفت، با اصحاب نزد حضرت آمدند فرمود آنچه از شما میگویند راست است گفتند آری یا رسول اللّه [ص] فرمود من مأمور نیستم بر آنچه شما فکر کرده‌اید نفس شما را بر شما حقّی است روزه بدارید و افطار کنید و در شب بتهجد قیام نمائید و بخوابید من تهجد میکنم و خواب میکنم و روزه میگیرم و افطار میکنم، گوشت و چربی میخورم و با زنان خلوت میکنم اینکه است سنت و طریقه من «و من رغب عن سنتی فلیس منی» هر کس از سنت من اعراض کرد او از من نیست، بعد مردم را جمع گردانید و فرمود چه چیز است قصد اقوامی که زنها و طعامهای پاکیزه طیب و خواب و شهوات را بر خود حرام گردانیدند، بدانید که من شما را نمیفرمایم که مانند احبار و زهاد و مسیحیان باشید زیرا که در دین من ترک گوشت و تحریم زنان نیست و نه اینکه صومعه‌ها فرا گیرید و در آن بنشینید و با کسی معاشرت ننمائید- سیاحهٔ امت من صوم است و رهبانیتشان جهاد است خدا را عبادت کنید و شریک نیاورید و حج و عمره نمائید و زکوهٔ بدهید و روزه رمضان بگیرید.

[پایان]

صفحه : ۳۶۶

[سوره المائدة (۵): آيات ۸۹ تا ۹۵]

اشاره

لا يُؤاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَيمانِكُم وَ لكِن يُؤاخِذُكُم بِما عَقَّدتُمُ الأَيمانَ فَكَفّارَتُهُ إِطعامُ عَشَرَةِ مَساكِينَ مِن أَوسَطِ ما تُطعِمُونَ أَهلِيكُم أَو كِسوَتُهُم أَو تَحرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَم يَجِد فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ ذلِكَ كَفّارَةُ أَيمانِكُم إِذا حَلَفتُم وَ احفَظُوا أَيمانَكُم كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم آياتِهِ لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ (۸۹) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الخَمرُ وَ المَيسِرُ وَ الأَنصابُ وَ الأَزلامُ رِجسٌ مِن عَمَلِ الشَّيطانِ فَاجتَنِبُوهُ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ (۹۰) إِنَّما يُرِيدُ الشَّيطانُ أَن يُوقِعَ بَينَكُمُ العَداوَةَ وَ البَغضاءَ فِی الخَمرِ وَ المَيسِرِ وَ يَصُدَّكُم عَن ذِكرِ اللّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَل أَنتُم مُنتَهُونَ (۹۱) وَ أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احذَرُوا فَإِن تَوَلَّيتُم فَاعلَمُوا أَنَّما عَلی رَسُولِنَا البَلاغُ المُبِينُ (۹۲) لَيسَ عَلَی الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَ أَحسَنُوا وَ اللّهُ يُحِبُّ المُحسِنِينَ (۹۳)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَیءٍ مِنَ الصَّيدِ تَنالُهُ أَيدِيكُم وَ رِماحُكُم لِيَعلَمَ اللّهُ مَن يَخافُهُ بِالغَيبِ فَمَنِ اعتَدی بَعدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ (۹۴) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقتُلُوا الصَّيدَ وَ أَنتُم حُرُمٌ وَ مَن قَتَلَهُ مِنكُم مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحكُمُ بِهِ ذَوا عَدلٍ مِنكُم هَدياً بالِغَ الكَعبَةِ أَو كَفّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ أَو عَدلُ ذلِكَ صِياماً لِيَذُوقَ وَبالَ أَمرِهِ عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ وَ مَن عادَ فَيَنتَقِمُ اللّهُ مِنهُ وَ اللّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقامٍ (۹۵)

صفحه : ۳۶۷

[ترجمه]

خدا بقسمهای لغو و بیهوده (که بزبان میآورید) شما را مؤاخذه نمیکند لکن شما را مؤاخذه میکند وقتی که جدا قسم خوردید و بر خلاف آن رفتار کردید و کفاره قسم یا طعام دادن بده نفر فقیر است از حد وسط از آنچه برای اهل خود تهیه میکنید یا جامهئی که ده فقیر را بپوشاند یا آزاد کردن یک بنده و کسیکه بر هیچکدام از اینها استطاعت ندارد باید سه روز روزه بگیرد اینکه است کفاره قسمهای شما هرگاه بر خلاف آن عمل کردید و قسمهای خود را نگاه دارید اینکه طور خدا آیات خود را بر شما بیان میکند شاید شما شکر گذار باشید [۸۹]

ای مؤمنین همانا شراب خوردن و قمار کردن و بت پرستی و تیرهای گرو بندی پلید و از عمل شیطانست (یعنی از وسوسه او است) از آنها اجتناب کنید شاید رستگار گردید [۹۰]

اینکه است که شیطان میخواهد بین شما دشمنی و بغض و خصومت بیفکند و شما را از یاد خدا و نماز بازدارد، آیا شما خود را از اینها باز میدارید [۹۱]

و خدا و رسولش را اطاعت کنید و از مخالفت حذر کنید، و اگر از اطاعت خدا رو بگردانید بدانید که بر رسول ما نیست مگر ابلاغ نمودن براه روشن شدن شما [۹۲]

بر آنکسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند گناهی نیست در آنچه میخورند هرگاه از شرک پرهیز کنند و بر تقوی و ایمان ثابت باشند و از محرمات پرهیز نمایند و اعمال نیکو آرند و بر تقوی و ایمان ثابت و مستقر باشند پس ای مؤمنین با تقوی و با ایمان باشید و

صفحه : ۳۶۸

اعمال نیک نمائید و خدا نیکوکارانرا دوست میدارد [۹۳]

ای کسانیکه ایمان آوردهاید همانا شما را خدا امتحان میکند بچیزی از صید در وقت احرام شما چنان صیدی که دستهای و نیزههای شما بآن میرسد برای اینکه خدا بداند کسی را که در غیاب از او میترسد و کسی که پس از اینکه امتحان از حد درگذرد و تعدی کند برای او است عذاب دردناک [۹۴]

ای کسانیکه ایمان آوردهاید شکاری را نکشید در حالی که محرم باشید بحج یا عمره و هر کسی از شما صیدی را عمدا بکشد مجازات بر او واجب میشود مثل آنچه از چهارپایان کشته که دو نفر عادل از اهل ملّت شما بر آن جزاء حکم کنند در حالی که آن جزاء قربانی باشد هدیه باشد رسنده بکعبه برای کفاره آن یا بر او است طعام دادن فقیران یا برابر آن طعام روزه گرفتن- تا اینکه کشنده صید وبال و سختی کار خود را بالزام کفاره بچشد- خدا از آنچه گذشته است عفو کرد و هر کس بمثل چنین عمل بازگردد خدا از وی انتقام می‌کشد و خدا در حکم خود غالب و انتقام کشنده است از کسی که بر خلاف حکم او عمل کند [۹۵]

.

صفحه : ۳۶۹

(توضیح آیات)

لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ لغو چیزی را گویند که اثری از آثار عملی بر آن مترتب نگردد و ایمان جمع یمین و بمعنی سوگند است. راغب در مفردات گفته یمینی که بمعنی قسم است استعاره از یمین بمعنی دست است باعتبار کارهائی که شخص معاهد و صاحب سوگند و غیر او انجام میدهند و یمین باین معنی در چند جای قرآن آمده از آن

جمله فرموده «أم لَکم أیمانٌ عَلَینا بالِغَةٌ إلی یَومِ القِیامَةِ» و نیز فرموده «وَ أَقسَمُوا بِاللّهِ جَهدَ أَیمانِهِم» و نیز قوله تعالی «لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم» [پایان] و «عَقَّدتُم» را اگر با تشدید قاف خوانده شود از تعقید و بمعنی مبالغه در عقد و گره زدن است و لکن «عقدتم» بتخفیف هم قرائت شده و «فی» در «فِی أَیمانِکُم» یا متعلق بجمله «لا یُؤاخِذُکُم» است یا بجمله «بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم» و اینکه تقابل انداخته بین جمله «بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم» و جمله «بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ» مشعر بر اینکه است که مراد بلغو سوگندهای بیهوده است که غرض از آنها عقد و پیمان و معاهده‌ئی نباشد و از روی عادت یا سبب دیگری بر زبان جاری گردد، و سوگند لغو آن قسمهائی است که در حین معاملات یا گفتگوهای متعارفی گاهی بر زبان جاری میگردد مثل اینکه گفته میشود نه و اللّه یا میگوید آری و اللّه.

در شأن نزول آیه گفته‌اند بقولی وقتی آیه «لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکُم» نازل گردید، گفتند یا رسول اللّه [ص] ما با آن قسمهائی که قبلا خورده‌ایم چه کنیم اینکه آیه نازل گردید «لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ».

و بقولی آیه در باره عبد اللّه بن رواحه فرود آمده مهمانی در منزل او آمد زن او غذاء مهمان را عقب انداخت پس عبد اللّه قسم خورد که غذا نخورد زن

صفحه : ۳۷۰

او هم قسم خورد که تا او غذا نخورد غذا نخورد و مهمان هم قسم خورد که تا آنها غذا نخورند غذا نخورد آنوقت عبد اللّه بن رواحه غذا خورد و زنش و مهمان نیز غذا خوردند اینکه آیه نازل شد.

در مجمع البیان گفته «لا یُؤاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغوِ فِی أَیمانِکُم» نزد اکثر مفسرین و فقهاء در قسم لغو کفاره‌ئی نیست مگر اینکه از إبن ابراهیم نخعی روایت شده که گفته در آن کفاره هست «وَ لکِن یُؤاخِذُکُم بِما عَقَّدتُمُ الأَیمانَ» اگر «ما» را موصوله قرار دادیم معنی چنین میشود «الذی عقدتم» و اگر «ما» را مصدریه قرار دادیم معنی چنین میشود «یؤاخذکم بعقدکم او بتعقیدکم» یعنی شما را مؤاخذه میکنند بسبب قسم شما و تعبیر او اینکه است که شما را مؤاخذه میکنند برای تصمیم گرفتن بر عملی پس از آن قسم یاد کردن بر آن [عطاء] و بقول دیگر همان عقد قلبی بر عملی و تعمد بر آن کافی است [مجاهد] (فَکَفّارَتُهُ) یعنی کفاره قسمی که بر آن عقد قلبی بستید وقتی که حنث گردید (یعنی مخالفت کردید) و در آیه (حنث) را برای وضوحش ذکر نکرده زیرا که کلام دلالت بر آن دارد و اجماعی است که کفاره قسم پس از حنث واجب است است «إِطعامُ عَشَرَةِ مَساکِینَ» است و در مقدار دادن بهر فقیری اختلاف است بمذهب شافعی یک مدّ است و آن دو ثلث یک من است، ابو حنیفه گفته نصف صاع از گندم یا یک صاع جو یا تمر و چنین است باقی کفارات، و اصحاب ما یعنی جماعت امامیّه گفته‌اند که بهر فقیری مدّین او مدا، و مد دو رطل و ربع آن است و جایز است که ده فقیر را جمع کند بر اینکه مقدار و بگذارد برای اینکه بخورند و جایز نیست که بدهد به پنج فقیر باندازه خوراک ده نفر و بقاعده تغلیب در مساکین فرقی بین ذکور و اناث آنها نیست «مِن أَوسَطِ ما تُطعِمُونَ أَهلِیکُم» در آن دو قول است اول نان و خورش و افضل خورش گوشت است و دانی‌تر نان و نمک است و وسط آن نان و روغن زیت است.

و از إبن عباس است که گفته اوسط در مقدار آنقدری است

صفحه : ۳۷۱

که شخص بر خود و اهل خود از مشکل و آسان تهیه میکند «أَو کِسوَتُهُم» بقول حسن و مجاهد و طاووس و مذهب شافعی بهر فقیری یک جامعه، و ابو حنیفه گفته آنچه را که اسم لباس بر آن صادق آید.

و آنچه اصحاب ما اماميّه روايت كرده‌اند زير جامه و پيراهن است لكن در موقع ضرورت پيراهن تنها كافى است.

«أَو تَحرِيرُ رَقَبَةٍ» يعنى آزاد كردن بنده كنيز باشد يا غلام خواه سالم باشد يا مريض كوچك باشد يا بزرگ مومن باشد يا كافر زيرا كه لفظ رقبه مطلق است مگر اينكه مؤمن افضل است و اينكه سه قسم از كفاره واجب تخييرى است هر كدام باشد كافى است و جاى توضيح و بيان آن و ادله بر مذهب اول در فقه است.

«فَمَن لَم يَجِد فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ» يعنى پس هر كه آن سه را نيابد كفاره آن روزه سه روز است پس صيام مرفوع است به اينكه كه خبر مبتداء است يا «فعليه صيام ثلاثة ايام» و حدّ كسيكه واجد باقى كفارات نيست آنكسى است كه زيادتر از مئونه روز و شب خود و عيالش نداشته باشد و شافعى همينطور گفته و در روزه سه روز واجب است پى در پى باشد.

[ابى و إبن عباس و مجاهد و قتاده و اكثر فقهاء] و در قرائت إبن مسعود و ابىّ «ثلاثة ايام متتابعات» است.

و يمين سه قسم يكى از آنها عقدش طاعت است و حلّش معصيت و در حنث آن كفاره واجب ميگردد بلا خلاف و آن مثل اينكه است كه گفته شود «و اللّه لا شربت خمرا» دوم عقدش معصيت باشد و حلّش طاعت مثل اينكه گفته شود و اللّه نماز نميخوانم و در حنث اينكه قسم نزد ما كفاره‌ئى نيست و باقى فقهاء در اينكه قسم مخالفت كرده‌اند. سوم عقدش مباح باشد و حلّش هم مباح باشد مثل اينكه گفته شود «و اللّه اينكه جامه را نميپوشم» و اينكه قسم بخشش كفاره تعلق ميگيرد بلاخلاف

صفحه : ۳۷۲

ذلِكَ كَفّارَةُ أَيمانِكُم إِذا حَلَفتُم يعنى اينست كفاره قسم‌هاى شما وقتى كه حنث يعنى مخالفت كرديد زيرا كه كفاره بنفس يمين تعلق نميگيرد كفاره او بحنث تعلق ميگيرد.

«وَ احفَظُوا أَيمانَكُم» در معنى آن دو قول است: إبن عباس گفته يعنى «لا تخلفوا» و غير او گفته يعنى «احفظوا ايمانكم عن الحنث» و مخالفت نكنيد و اينكه مختار جبائى است و اينكه قول اقوى است زيرا كه قسم خوردن مباح است مگر در معصيت بلا- خلاف و واجب ترك حنث است و در آن دلالت است كه يمين در معصيت منعقد نميگردد زيرا اگر منعقد گردد حفظ آن لازم ميگردد و وقتى منعقد نگرديد كفاره در آن نيست.

كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُم آياتِهِ لَعَلَّكُم تَشكُرُونَ يعنى همين طورى كه امر كفاره را بيان كرديم جميع آيات و احكام را بيان مى‌نمائيم كه شايد شما بر تنبيه و نعمت او شكر كنيد.

[پايان] يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الخَمرُ وَ المَيسِرُ وَ الأَنصابُ وَ الأَزلامُ رِجسٌ مِن عَمَلِ الشَّيطانِ فَاجتَنِبُوهُ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ خمر عبارت از مايعى است كه شرب آن سكر آورد يعنى مستى آورد و عقل را تيره كند و چنانچه گفته‌اند فرقى نيست بين اينكه از انگور گرفته شود يا از عسل يا جو يا زيت يا خرما يا مويز يا چيز ديگر مناط اثر آنست.

«ميسر» عبارت است از تمام انحاء قمار يعنى آنچه در آن برد و باخت باشد، از إبن عباس است كه گفته «الميسر» قمار است حتّى بازى كردن بچه‌ها بگردو و جوز.

«وَ الأَنصابُ» بتهائى بود كه آنها را عبادت مينمودند و از آنها حاجت مى‌طلبيدند و شفيع خود ميدانستند و براى آنها قربانى ميكردند و در اطراف خانه كعبه نصب كرده بودند.

«و الازلام» يعنى تيرهاى قداح كه بآن تقسيم ميكردند حيوانى را كه كشته

صفحه : ۳۷۳

بودند و جولان ميدادند تيرها را براى قمار بازى.

خلاصه خدای تعالی حرمت خمر را بچند وجه مؤکّد گردانیده: ۱- مقارن گردانیده بعبادت انصاب یعنی بتها و باین اعتبار کمال خبائث و دوری از رحمت خدا را میرساند اینکه است که معصوم فرموده «شارب الخمر کعابد الوثن» کسیکه شراب خورد مثل کسی میماند که عبادت بت نموده.

۲- عمل مشروب خوار و قمار باز را عمل شیطان قرار داد.

۳- امر باجتناب نموده «فَاجتَنِبُوه». ۴- خودداری از شرب خمر و قمار را موجب رستگاری قرار داده در قوله تعالی «فَاجتَنِبُوهُ لَعَلَّکُم تُفلِحُون».

۵- مفاسدی که بر شرب خمر و قمار و ازلام و باقی مذکورات در آیه را مترتب گردانیده بر مفاسدی از بغض و فساد و دشمنی بین مرتکبین آنها و بالاتر از همه همان بازداشتن از ذکر خدا و نماز که عمود دین است که در آخر آیه است و آیه را اتمام نموده بقوله «فَهَل أَنتُم مُنتَهُون» اشاره به اینکه که آیا باینهائی که گفته شده از اینکه اعمال شنیع باز می‌ایستید.

وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ احذَرُوا فَإِن تَوَلَّیتُم فَاعلَمُوا أَنَّما عَلی رَسُولِنَا البَلاغُ المُبِینُ پس از بیان کفاره مخالفت قسم و حکم حرمت شرب خمر و عمل قمار و نهی از اینها خدای تعالی امر فرموده که اطاعت خدا را بنمائید و رسول را در آنچه امر و نهی مینماید اطاعت کنید و حذر کنید از مخالفت آن، آیه مشعر بر اینکه است که با اینکه شما در متابعت نمودن رسول صلّی اللّه علیه و آله و مخالفت آن مختارید و میتوانید باختیاری که خدا در عمل بشما کرامت نموده متابعت کنید یا مخالفت نمائید لکن از مخالفت حذر کنید و از سخط خدا بترسید و بدانید مخالفت یا موافقت شما ضرر و نفعی برای رسول ندارد بلکه مخالفت شما بضرر شما است و متابعت شما بنفع خودتان تمام میشود «فَاعلَمُوا» تا آخر و لو در ظاهر تأکید در طاعت و اجتناب از معصیت است لکن در معنی تهدید است زیرا که وظیفه رسول

صفحه : ۳۷۴

ما جز تبلیغ و ارشاد چیز دیگری نیست.

لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَ أَحسَنُوا وَ اللّهُ یُحِبُّ المُحسِنِینَ عده‌ئی از مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند پس از آنکه آیه در حرمت خمر و قمار نازل گردید بعضی از مؤمنین گفتند وقتی اینکه قدر مفسده در شرب خمر و عمل قمار هست در اعمال قبل از نزول آیه تکلیف ما چیست که بعضی مرتکب اینکه عمل میشدند اینکه بود که اینکه آیه فرود آمد.

و آیه در اوصاف مؤمنین با تقوی و مراتب تقوای آنها است و در اینکه آیه سه مرتبه ایمان و سه مرتبه تقوی یادآور شده و بعضی از مفسرین آیه را اینکه طور توجیه کرده فرموده بر مؤمنین صالحین گناهی نیست یعنی بر آنها حرام نیست در آنچه از اطعمه‌های لذیذ بخورند وقتی که متقی و پرهیزکار از حرام باشند و بر ایمان ثابت گردند.

«ثُمَّ اتَّقَوا وَ آمَنُوا» یعنی پس از آنکه بر تقوا و عمل صالح ثابت باشند «ثُمَّ اتَّقَوا وَ أَحسَنُوا» تأکید است یعنی وقتی ثابت باشند بر نگاه داشتن خود را بر تقوی و اعمال آنها نیکو باشد و بآنچه خدا تعالی بآنها از طیبات روزی داده با مردم مواسات نمایند- و بقولی «اتقاء اول نگاه داشتن خود است از معاصی عقلیه که اختصاص بمکلف دارد و تقوای دوم بازداشتن خود است از معاصی سمعیه و اتقاء سوم اتقاء از مظالم عباد است یعنی بظلم و فساد تعدی بغیر نکنند خدا نیکوکاران را دوست میدارد [جمع الجوامع طبرسی] برای ایضاح معنی تقوی در اینجا چند روایت ترجمه مینمایم:

در بحار از کتاب صفات الشیعه منسوب بشیخ صدوق علیه الرحمه از علی بن عبد العزیز چنین نقل میکند که گفته ابا عبد اللّه ع فرمود ای علی بن عبد العزیز تو بگریه‌های مخالفین مغرور مشو زیرا که تقوی در قلب است.

صفحه : ۳۷۵

و نیز در معـانی الاخبـار از ابی بصـیر روایت کرده که گفت از ابـا عبـد اللّه ع سـؤال کردم قوله تعـالی «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقـاتِهِ» یعنی چه فرمود اطاعت کنی و عصیان نکنی و یاد کنی و فراموش نکنی و شکر کنی و کفران نکنی.

و در کتاب بحار از عدهٔ الداعی از عبد اللّه بن سنان از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت کرده که فرمود

«ایّمـا مؤمن اقبـل قبل ما یحب‌اللّه اقبل اللّه علیه قبل کل ما یحب‌و من اعتصم باللّه بتقواه عصـمه اللّه و من اقبل اللّه علیه و عصـمه لم یبال لو سقطت السماء علی الارض فشملهم بلیهٔ کانت فی حرز اللّه بالتقوی من کل‌ّ بلیّهٔ الیس اللّه یقول «ان المتقین فی مقام امین»

. اینکه طوری که از آیات قرآنی و احادیث نبوی صلّی اللّه علیه و آله و معصومین علیهم السّلام استفاده میشود کمال ایمان را منوط بتقـوی دانسـته و تکرار تقوی در اینکه آیه شـرافت و اهمیت آنرا میرسانـد و بـاین لحـاظ بـایستی اول معنی لغوی تقوی دانسـته شود سپس مقصود از تقوائی که مکمل ایمانست چیست بیان شود پس از آن در مقام عمل بآن برآئیم.

۱- در معنی اصـل تقـوی علامـه مجلسـی رحمه اللّه در بحـار در معنی تقـوی فرموده شایـد مراد بتقوی ترک محرمـات و بورع ترک شبهات باشد چنانچه گفته میشود «وقاه اللّه السوء یقیه وقایهٔ» یعنی حفظه، و تقوی اسم او است و تاء بدل از واو است و اصل «و قوی» از وقیت گرفته شده لکن در تصاریف کلام با تا باید گفته شود [پایان] لکن ظاهرا هر جا تقوی اللّه گفته شود مثل آیه «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقـاتِهِ» و امثـال آن ممکـن است آنرا بمعنی حقیقی بـاقی گـذاریم که بمعنی وقـایه و نگاهـداری است بـدون آنکه چیزی مثـل ترک معاصـی یا فعل طاعات بآن اضافه نمائیم یعنی خـدا را نگاهداریـد بـدوام توجه و اقبال باو و چیزی شـما را از توجه باو باز ندارد و از غیر او منقطع گردید ۲- مقصود از تقوی که مکمّل ایمانست چیست!

گوئیم شکّی نیست که لازمه اینکه توجه ترک هر چیزی است که خلاف امر او

صفحه : ۳۷۶

باشـد و نگاهـداری نفس است از آنچه خلاـف رضـای او بعمل آیـد و نیز لازمه آن عمل نمودن بطاعات و مخالفت نفس و دوستی دوسـتان خـدای تعالی و بیزاری از دشـمنان او است اینکه است که در آن روایتی که از شـیخ صدوق نقل شد امام فرموده «تقوی در قلب است» و نیز شاهد بر اینکه توجیه آن روایتی است که از بحار از عدهٔ الداعی نقل کردیم که هر مؤمنی

«اقبل قبل ما یحب‌اللّه

الخ» زیرا که اقبال مقابل ادبار است و معلوم است که مقصود از رو کردن رو کردن بقلب است و حق رو کردن بقلب اینکه است که بتمام قوی و مشاعر رو بحق آرد و بآنچه غیر او است پشت کند و لازمه اینکه طور اقبال دوستی او است و کسـی که اینکه طور اقبال بحق تعالی نمود خـدا بسوی او اقبال میکند و اینکه نظیر قوله تعالی است «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُم» و نیز «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَه» اینکه است که در همین روایت فرموده کسیکه بتقوی چنگ بزند اگر آسمان بزمین افتد و هر آفتیکه بر اهل زمین وارد گردد او را باکی نیست زیرا که او بسبب تقوی در حرز و امان خدا است نظر بقوله تعالی «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی مَقامٍ أَمِینٍ» ۳- عمل بتقوی یعنی واداشتن نفس بر تقوی چگونه است!

گوئیم آری چون نفس انسـان شـریف و لطیف است و از جهت لطـافت او است که قابـل تمـام کمالاـت است بهر جهتی که رو کند صفات آنرا در خود کسب میکنـد و متخلق باخلاق آن میگردد از اینکه رو است که وقتی بذوات خبیثه شـیطانیه یا بشـریه رو نمود و همت بر آن گماشت مسلم صـفات آنها را در خود میگنجانـد و متصف بصـفات آنان میگردد و در ظلمت طبیعت مستقر میگردد و بالنتیجه خوف و حزن و بلاء و گرفته گی نفس و روح را ایجاب میگردانـد و سـرش اینسـتکه هر انـدازهئی از مبدء وجود و وحدت و

حقیقت دور گردید بهمان اندازه در عالم کثرت و تفرقه که عین عالم فناء و تفرقه است نزدیک میگردد.
و هرگاه توجه نمود بسوی ذوات شریفه ملکوتیه و ذوات شریفه علویه صفات آنها را بخود میگیرد و متخلق میگردد باخلاق آنها اینکه استکه در آن

صفحه : ۳۷۷

حدیث مشهور که معصوم فرمود
«تخلقوا باخلاق الروحانیین»
و از جمله صفات روحانیین اینکه است که از طاعت خدا تخطّی نمیکنند و مطیع امر او میباشند.
خلاصه اگر انسان بتمام قوی رو بحق آورد و علی الدوام در تمام حالات روی نیازمندی بدر خانه بی‌نیاز او آورد در جوار قرب رب العالمین تمرکز پیدا مینماید و متخلق میگردد باخلاق اللّه و ممکن است از جمله کسانی گردد که در باره او گفته‌اند «العبودیهٔ جوهرهٔ کنهها الربوبیهٔ» و مصداق آن حدیثی میگردد که گفته شد عبد اللّه بن سنان در عدهٔ الداعی از ابا عبد اللّه [ع] روایت کرده که خلاصه‌اش اینکه استکه هر مؤمنی که اقبال کند و رو کند بخدا و عمل کند بآنچه خدا دوست میدارد تمام موجودات باو رو میکنند و او را دوست میدارند و مطیعش میگردند و سرش اینکه است که چون تمام موجودات مطیع حقند و نیز مرتبه اولیاء خدا ما فوق تمام آنها است و همه ما دون او واقعند اینکه است که همه دوست او میباشند و هم فرمان بردار اویند. بقول مولوی:

گر با همه‌ئی و بی‌منی بی‌همه‌ئی گر بی‌همه‌ئی و با منی با همه‌ئی
فیض کاشانی از قمی نقل کرده که چون آیه تحریم خمر و میسر و تشدید در حرمت آنها نازل گردید بعضی از مهاجرین و انصار گفتند یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اصحاب ما کشته شدند در حالیکه شرب خمر میکردند و خدای تعالی آنرا رجس و از عمل شیطان نامیده و تو در خباثت و گناه آن گفتی آنچه گفتی آیا پس از مردنشان اینکه عمل بآنها ضرر میزند.
پس از آن خدای تعالی آیه «لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا الخ» را نازل گردانید و اینکه آیه برای کسی است که مرده یا کشته شده باشد پیش از تحریم خمر و گناه بر کسی است که خمر بیاشامد پس از تحریم آن و در معنی آیه گفته شده «فِیما طَعِمُوا» یعنی بخورد از آنچه بر او حرام نشده «إِذا مَا اتَّقَوا» وقتی که احتراز نموده از هر حرامی «وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ» و بر ایمان و اعمال صالحات ثابت گردیده «ثُمَّ اتَّقَوا» و پس از وقتی که

صفحه : ۳۷۸

از آنچه بر او حرام شده احتراز نموده مثل خمر «وَ آمَنُوا» و بتحریم و حرمت آن ایمان آورده «ثُمَّ اتَّقَوا» و پس از آنکه مستمر و ثابت گردیده بر اجتناب از معاصی «وَ أَحسَنُوا» یعنی مداومت نموده بر اعمال جمیله و مشغول بآنها گردیده.
فیض گفته «اقول» من میگویم چون برای کلّ ایمان و تقوی درجات و منازلی است چنانچه از معصومین علیهم السّلام وارد شده دور نیست که تکرار آن در آیه اشاره بآن درجات و منازل شده باشد که در کافی از صادق [ع] است که فرموده برای ایمان حالات و درجات و طبقات و منازلی است- بعضی از آن تام در منتهای تمام و بعضی از آن ناقص که نقصانش ظاهر و بیّن است و بعضی رجحانش زائد. و از حضرت باقر ع است که فرموده مؤمنین بر منازلی میباشند بعضی بر یک منزل، بعضی بر دو منزل، بعضی بر سه منزل و بعضی بر چهار منزل و بعضی بر پنج منزل و بعضی بر شش منزل و بعضی بر هفت منزل- و اگر بر صاحب یک منزل دو منزل را تحمیل کنی طاقت نمیآورد، و نیز صاحب دو منزل طاقت تحمیل سه منزل نتواند بکند و حضرت حدیث را کشانید تا اینکه

فرمود تمام درجات بر همین منوال است.

و نیز در مصباح الشریعه از آنحضرت [ع] روایت میکند که فرمود تقوی بر سه وجه است: ۱- تقوی فی اللّه و آن ترک الحلال است چه جای شبهه و آن تقوای خاص الخاص است. ۲- تقوی من اللّه و آن ترک الشبهات است چه جای حرام و آن تقوای خاص است. ۳- تقوای از خوف نـار و عقـاب و آن تقوای عـام است. و تقوی مثل آبی است که در نهر جریان دارد و مثل اینکه طبقات ثلاث در معنی تقوی ماننـد درختهـائی است که در اطراف اینکه نهر غرس شـده که هر رنگی و جنسـی و هر درختـی که در اطراف اینکه نهر روئیـده شـده بقـدر جوهر و طبعش و بقدر کثافت و لطافتش از آن نهر بخود آب میکشد پس از آن منافع خلق از آن اشـجار و ثمار آن بقـدر خود آنها و قیمت آنها است. قال اللّه تعالی «صِنوانٌ وَ غَیرُ صِنوانٍ یُسقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعضَها عَلی بَعضٍ فِی الأُکُلِ» پس تقوی برای

صفحه : ۳۷۹

طاعات مثل آب است برای اشـجار و مثل طبایع اشـجار در رنگ و طعم مانند مقادیر ایمان است پس کسیکه در اعلا درجه باشد در ایمان و اصفی جوهر باشد بروح چنین کسی اتقی است یعنی تقوای او بیشتر است و کسیکه تقوای او بیشتر باشد عبادتش خالص‌تر و طاهرتر است و کسـیکه چنین باشـد بخدا نزدیک‌تر است و هر عبادتی که بر اساس تقوی گذاشـته نشده باشد آن «هَباءً مَنثُوراً» است، قال اللّه تعالی «أَ فَمَن أَسَّسَ بُنیانَهُ عَلی تَقوی مِنَ اللّهِ وَ رِضوانٍ خَیرٌ أَم مَن أَسَّسَ بُنیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ».

[کلام امام بپایان رسید] و نیز محقق رحمه اللّه گفته من میگویم در بیان حـدیث اینکه اوائل درجات ایمان تصـدیقاتی است مشوب بشـبهه و شـکوک با اختلاف مراتب آن و ممکن است مشوب بشرک باشد چنانچه خدای سبحانه فرموده «وَ ما یُؤمِنُ أَکثَرُهُم بِاللّهِ إِلّا وَ هُم مُشرِکُونَ» و از اینکه مرتبه تعبیر باسلام میشود چنانچه خدای تعالی فرموده «قالَتِ الأَعرابُ آمَنّا قُل لَم تُؤمِنُوا وَ لکِن قُولُوا أَسلَمنا وَ لَمّا یَدخُلِ الإِیمانُ فِی قُلُوبِکُم» و تقوی در مرتبه اول آن تقوای عـام است و وسط آن تصـدیقاتی است که مشوب بشک و شـبهه نیست چنـانچه خـدای عز و جـل فرموده «الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَم یَرتابُوا» و اکثر اطلاقات ایمان مخصوص بهمین قسم اسـت چنـانچه خـدای تعـالی فرمـوده «إِنَّمَا المُؤمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُم وَ إِذا تُلِیَت عَلَیهِم آیاتُهُ زادَتهُم إِیماناً وَ عَلی رَبِّهِم یَتَوَکَّلُونَ» و تقـوائی که مقـدم بر او است آن تقـوای خـاص است و اواخر آن تصـدیقات همین طور یعنی تصـدیقات خـاص است با شهـود و عیـان و محبّت کامـل نسبت بخـدای عز و جـل چنـانچه فرموده «یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَهُ» و از اینکه نوع تقوی گـاهی تعبیر میشود باحسان چنانچه در حدیث نبوی صلّی اللّه علیه و آله وارد شده که فرموده

«الاحسان ان تعبد اللّه کانک تراه»

و دیگر از آن تعبیر بایقان شده چنانچه گفته «وَ بِالآخِرَةِ هُم یُوقِنُونَ» و تقوای مقدم بر آن تقوای خاص الخاص است و همانا تقوی را مقدم بر ایمان داشته‌اند برای

صفحه : ۳۸۰

اینکه ایمان بتقوی تحصل و قوی میگردد زیرا که هر قـدر تقوی زیاد گردیـد بحسب آن ایمان زیاد میگردد و اینکه منافات نـدارد با مقـدم بودن اصل تقوی بر ایمان بلکه زیاد شدن تقوی بحسب ازدیاد ایمان همین طور است زیرا که هر درجه از آنها که مقدم باشـد غیر از درجه مؤخّر آن است و آن مثـال اینکه است که کسـی بـا چراغی در راه تاریکی ح...ЉØ کنـد هر قطعه‌ئی که پیش میرود با چراغ که بر او روشن گردیـد و در آن مشـی نمـود همین مشـی او سـبب میگردد برای روشـنی دیگر آن و همین طـور است ایمـان و تقوی.

در کافی از صادق ع است که گفته عمر را آمد که قدامهٔ بن مظعون خمر خورده و ببیّنه ثابت شده بود پس از حضرت امیر المؤمنین [ع] سؤال شد حضرت امر بهشتاد جلد نمود قدامه گفت یا امیر المؤمنین [ع] بر من حدی نیست من از اهل اینکه آیه «لَیسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا» میباشم، قدامه گفت علی ع فرمود تو از اهل آنها نیستی طعام اهل آنها برای آنها حلال است آنها کسانی میباشند که نمیخورند و نمیآشامند مگر آنچه را که خدای تعالی برای آنها حلال گردانیده پس از آن علی ع گفت شارب خمر وقتی آشامید و ندانست آنچه میخورد و آنچه میآشامید وی را هشتاد تازیانه بزنید.

محقق کاشانی گفته من میگویم در

قوله ع «الا ما احله اللّه لهم»

تنبیه بر اینکه است که اهل آیه کسانی میباشند که از شبهات احتراز مینمایند بلکه احتراز مینمایند از هر چه آنان را از شهود حق تعالی مانع میگردد، و جناح در آیه در سیاق نفی عموم دارد و ادنی مراتب گناه که استحقاق عقاب آورد شامل میگردد، و سرّ در آن اینستکه شکر نعمتهای خدای تعالی اینکه است که آنرا در طاعت خدای تعالی مصرف نمائی علی وجهها یعنی آنطوریکه باید صرف کنی (پس در آن تدبر نما) و بر آنچه ما محقق کردیم اگر آنچه قمی ذکر کرده در سبب نزول آیه موافق با جماعتی از مفسرین در معنی آیه «انّ الّذین یشربون الخمر» پیش از

صفحه : ۳۸۱

نزول آیه تحریم آن بوده وقتی کسی باین مثابه از ایمان و تقوی و عمل صالح باشد پس برای آن در شرب آن گناهی نیست (یعنی پیش از نزول تحریم) [پایان] یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَیَبلُوَنَّکُمُ اللّهُ بِشَیءٍ مِنَ الصَّیدِ تَنالُهُ أَیدِیکُم وَ رِماحُکُم لِیَعلَمَ اللّهُ مَن یَخافُهُ بِالغَیبِ آیه ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست.

«بلاء» بمعنی آزمایش است و لام قسم و نون مشدد هر دو برای تأکیدند «بِشَیءٍ مِنَ الصَّیدِ» اشاره باین است که صید کردن در حال احرام و لو بچیز بیمقدار باشد خلاف است «تَنالُهُ أَیدِیکُم» چه صید بآسانی بدست آید مثل جوجه‌های مرغ یا مشکل مثل شکار وحشی که جز بشکار با تیر و نیزه بدست نمیآید و اول آیه ظاهرا مقدم بر بعد است که گویا میفرماید خداوند میخواهد در اینگونه احکام شما را امتحان نماید تا اینکه معلوم شود مطیع چه کسی است و عاصی کدام است «لِیَعلَمَ اللّهُ مَن یَخافُهُ بِالغَیبِ» چون علم حق تعالی ازلی و ابدی است در ازل میدانست مطیع کیست و عاصی کدام است زیرا جهل در ساحت کبریائی او راه ندارد، شاید مقصود از «لِیَعلَمَ اللّهُ» ظهور خرجی است یعنی تا اینکه ظاهر گردد و تمیز داده شود بین مطیع و عاصی.

فَمَنِ اعتَدی بَعدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ خدای تعالی شما را در مورد آزمایش قرار داده پس کسیکه از حکم خدا تجاوز کند و در حال احرام صید کند و از اینکه حدّی که خدای تعالی برای او تعیین نموده تجاوز کند برای چنین کسی عذاب دردناک آماده گردیده.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقتُلُوا الصَّیدَ وَ أَنتُم حُرُمٌ الخ (حُرُمٌ) بضم (حا و را) جمع حرام و حرام صفت مشبهه است.

در مجمع البیان گفته «رجل حرام و رجل محرم» بیک معنی است کما اینکه «رجل حلال و رجل محل» بیک معنی است «و احرم الرجل» باین معنی است که فلان مرد داخل در شهر حرام شد، و نیز «احرم الرجل» یعنی فلان مرد

صفحه : ۳۸۲

برای حج احرام بست و حرم نیز بمعنی احرام است چنانچه در روایت دارد

«کنت اطیّب النبی لحرمه»

یعنی من رسول اللّه در احرامش خوشبو میکردم و معنای اصل اینکه کلمه منع است و از همین جهت زنان را حرم گویند زیرا که مردان دست اغیار را از آنها منع میکنند و محروم را از اینکه رو محروم میگویند که از روزی محروم شده است مثل یکسر میم و مثل بفتح میم و تا و همچنین شبه و شبه بیک معنی میباشد. و نیز گفته بنا بر گفته زجاج «نعم» در لغت بمعنی شتر و گاو و گوسفند است و در خصوص شتر بتنهائی هم نعم گفته میشود، اما گاو بتنهائی و گوسفند بتنهائی را «نعم» نمیگویند، و نیز گفته فراء چنین گفته که عدل بفتح عین چیزی را گویند که معادل چیزی از غیر جنس خود باشد، و عدل بکسر عین معنی مثل است میگوئی من غلامی عدل (یعنی مثل) غلام تو دارم یا گوسفندی عدل (مثل) گوسفند تو دارم در اینجا عدل را بکسر عین میخوانی چون غلام یا گوسفند تو جنس غلام یا گوسفند او است و امّا اگر بخواهی از جهت قیمت ملاحظه کنی چیزی را بغیر جنس خود مقایسه کنی عدل را بفتح عین میخوانی لکن بصریین اینکه حرف را نپذیرفته و گفته‌اند که عدل و عدل هر دو بمعنی مثل است چه در دو چیز از یک جنس بکار رود، و چه در دو چیز از دو جنس.

و نیز مجمع البیان گفته «وبال» سنگینی نامطلوب هر چیزی را گویند و بهمین معنی است طعام وبیل و ماء وبیل یعنی خوراک و آبی ناگوار و سنگین و غیر قابل هضم، و نیز باین معنی است آیه شریفه «فَأَخَذناهُ أَخذاً وَبِيلًا» یعنی او را بطرز شدید و ناگواری دستگیر کردیم و بهمین اعتبار چوب کرباس شوئی را وبیل گویند اینکه بود گفتار صاحب مجمع البیان بنقل تفسیر المیزان و خلاصه اینکه آیه نهی فرموده که در حال احرام صید نکنید لکن در بعد «أُحِلَّ لَكُم صَيدُ البَحرِ» حرمت را اختصاص داده بصید صحرائی نه صید دریائی، و نیز از قوله تعالی «وَ مَن قَتَلَهُ مِنكُم مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ» شاید مقصود اینکه باشد کسیکه از روی عمد و دانستگی صید بری

صفحه : ۳۸۳

کند پاداش او اینکه است که حیوانی نظیر آنچه کشته است را از انعام اهلی در صورتی که دو نفر عادل در تشخیص مثلیت حکم کنند در حالتی که آن جزء قربانی باشد رسنده بکعبه یعنی ببرند در مکه و آنجا ذبح بنمایند.

در مجمع البیان گفته که از حسن نقل شده که «متعمدا القتل» یعنی حیوانی را عمدا بکشد در حالیکه فراموش کرده باشد محرم است.

و مجاهد و إبن زید و إبن جریح و ابراهیم گفته‌اند کسیکه عمدا با اینکه بداند در احرام است صید کند برای چنین کسی کفاره‌ئی نیست زیرا که عمل او بزرگ‌تر است از اینکه بکفاره جبران شود. و إبن عباس و عطاء و زهری گفته‌اند اگر عمدا صید کند و لو اینکه بداند محرم است جزاء بر او واجب است و اینکه قول بیشتر فقهاء است و کسیکه بخطاء در احرام صید کند جزای او مثل آنست که عمدا صید کرده باشد «فجزاء مثل ما قتل من النعم» زجاج گفته جایز است معنی آیه اینکه طور باشد که جزاء اینکه عمل مثل آنچیزی است که کشته (پس جزاء مبتداء و مثل خبر او میشود).

و اختلاف است در اینکه اینکه مماثلت آیا در قیمت است یا در خلقت و بزرگان اهل علم بر آنند که مماثلت در خلقت معتبر است تا آنجا که گفته «يَحكُمُ بِهِ ذَوا عَدلٍ مِنكُم» إبن عباس گفته مقصود اینکه است که در جزاء صید باید دو مرد صالح که از اهل ملّت و دین شما باشند و هر دو فقیه باشند و هم عادل نظر کنند که شبیه‌ترین اشیاء بآن صید از نعم کدامست پس حکم کنند «هَدياً بالِغَ الكَعبَةِ» یعنی وقتی که رسیدند بمکه ذبح کنند و صدقه بدهند، و اصحاب ما یعنی جماعت امامیّه گفته‌اند اگر محرم بعمره باشد و صید کند جزای او اینکه است که در مکه مقابل کعبه ذبح کند یا نحر کند و اگر محرم بحج باشد باید در منی ذبح یا نحر کند.

«أَو كَفّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ» در اینکه جمله دو قول است عطاء گفته که قیمت کنند مقابل او را از نعم پس آن قیمت را طعام بخرند و صدقه بدهند و اینکه قول

صفحه : ۳۸۴

صحیح است و قتاده گفته که قیمت کنند آن صید کشته شده را در حالتی که زنده بود پس آن قیمت را طعام خریده و صدقه بدهند.

«أو عَدلُ ذلِکَ صِیاماً» و در اینکه هم دو قول است: عطاء گفته بقدر قیمت هر مدی از طعام یک روزه بگیرد و مذهب شافعی نیز همین است و بقول دیگر از هر دو مدی یک روزه بگیرد و اینکه قول از ائمه ما علیهم السّلام روایت شده و مذهب ابی حنیفه نیز همین است.

و در اینکه سه قسم از کفارات اختلاف است، بقولی مرتب است و بقولی تخییر است و هر دو قول را اصحاب ما از ائمه [ع] روایت کرده‌اند. [پایان] لِیَذُوقَ وَبالَ أَمرِهِ عَفَا اللّهُ عَمّا سَلَفَ تا اینکه در آخرت بچشد عقوبت عمل خود را و اگر توبه کند و کفاره بدهد و دیگر متعرض چنین عملی نگردد خدا از آنچه کرده عفو میکند.

وَ مَن عادَ فَیَنتَقِمُ اللّهُ مِنهُ وَ اللّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقامٍ و کسیکه باین عمل حرام عود کند خدا از او انتقام میکشد. آیه مشعر بر اینکه است که بقدری گناه اینکه عمل بزرگ است که جبران‌پذیر نیست در مرتبه اول بجبران و کفاره و توبه رفع میشود لکن در عود و تکرار بر اینکه عمل خدا انتقام میکشد زیرا که خدا غالب و صاحب انتقام است و اینکه طور بیان بزرگی گناه و خطاء بنده را میرساند.

صفحه : ۳۸۵

[سوره المائدة (۵): آیات ۹۶ تا ۱۰۵]

اشاره

أُحِلَّ لَکُم صَیدُ البَحرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَکُم وَ لِلسَّیّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَیکُم صَیدُ البَرِّ ما دُمتُم حُرُماً وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی إِلَیهِ تُحشَرُونَ (۹۶) جَعَلَ اللّهُ الکَعبَةَ البَیتَ الحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ وَ الشَّهرَ الحَرامَ وَ الهَدیَ وَ القَلائِدَ ذلِکَ لِتَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ أَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۹۷) اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ وَ أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۹۸) ما عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ البَلاغُ وَ اللّهُ یَعلَمُ ما تُبدُونَ وَ ما تَکتُمُونَ (۹۹) قُل لا یَستَوِی الخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَو أَعجَبَکَ کَثرَةُ الخَبِیثِ فَاتَّقُوا اللّهَ یا أُولِی الأَلبابِ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ (۱۰۰)

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسئَلُوا عَن أَشیاءَ إِن تُبدَ لَکُم تَسُؤکُم وَ إِن تَسئَلُوا عَنها حِینَ یُنَزَّلُ القُرآنُ تُبدَ لَکُم عَفَا اللّهُ عَنها وَ اللّهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ (۱۰۱) قَد سَأَلَها قَومٌ مِن قَبلِکُم ثُمَّ أَصبَحُوا بِها کافِرِینَ (۱۰۲) ما جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِیرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصِیلَةٍ وَ لا حامٍ وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ أَکثَرُهُم لا یَعقِلُونَ (۱۰۳) وَ إِذا قِیلَ لَهُم تَعالَوا إِلی ما أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ قالُوا حَسبُنا ما وَجَدنا عَلَیهِ آباءَنا أَ وَ لَو کانَ آباؤُهُم لا یَعلَمُونَ شَیئاً وَ لا یَهتَدُونَ (۱۰۴) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیکُم أَنفُسَکُم لا یَضُرُّکُم مَن ضَلَّ إِذَا اهتَدَیتُم إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ (۱۰۵)

صفحه : ۳۸۶

[ترجمه]

برای برخورداری شما و کاروان‌های شما صید دریائی و طعام آن حلال گردید و برای شما صید بیابانی حرام گردید مادامیکه محرم

هستید و بترسید از آن خدائی که بسوی او محشور میگردید [۹۶]

خدا کعبه را که خانه محترم است برای قوام امور مردمان قرار داد و نیز شهر حرام را قرار داد برای آسایش از جنگ و اعمال حج و هدی و قلائد«۱» قرار داد برای قوام کارها آنچه گفته شد تا اینکه بدانید که خدا بآنچه در آسمانها و زمین است آگاهست، همانا خدا بهر چیزی دانا است [۹۷]

بدانید که خدا سخت انتقام است و اینکه خدا آمرزنده و مهربان است [۹۸]

بر رسول بجز تبلیغ رسالت وظیفه‌ئی نیست و خدا میداند آنچه را پنهان دارید یا آشکار کنید [۹۹]

ای رسول بگو خبیث و طیّب مساوی نمیباشند اگر چه کثرت خبیث و ناپاك تو را بعجب آورد پس ای صاحبان عقل از خدا بترسید شاید رستگار گردید [۱۰۰]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از چیزهائی پرسش نکنید که اگر بر شما ظاهر گردد بنظرتان بد میآید (و غمناك میگردید) و اگر پرسش آنرا بوقت نزول قرآن واگذارید برای شما ظاهر میگردد و خدا از سؤالات شما عفو کرد و خدا آمرزنده و بردبار است [۱۰۱]

حقیقةً پیش از شما جماعتی (از چیزهائی سؤال کردند) و بآن پرسشها از کافرین گردیدند [۱۰۲]

خدا حرام ننموده هیچ چیز از بحیره و نه سائبه«۲» و نه وسیله«۳» و نه حام«۴» را و لکن آنهائیکه کافر شدند بر خدا دروغ می‌بندند (که حرام بودن آنرا بخدا نسبت میدهند) و بیشترین کافرها فکر و تعقل ندارند [۱۰۳]

و وقتی که بآنها گفتند بیائید بسوی آنچه خدا نازل کرده و نزد رسول برویم گفتند آنچه از پدران یافته‌ایم ما را کافی است اگر چه پدران آنها نه چیزی میدانستند و نه هدایت یافته بودند [۱۰۴]

ای کسانیکه ایمان

---

(۱) ناقه گوش شکافته

(۲) سائبه: ناقه‌ئی که بچریدن باز گذاشته بودند.

(۳) وصیله: گوسفندی که ببرادر خود پیوسته بود [.....]

(۴) حام: حایت کننده پشت خود را از سواری.

صفحه : ۳۸۷

آورده‌اید بر شما است محافظت نفسهای خودتان وقتی شما هدایت یافتید گمراهی دیگران بشما ضرر نمیرساند بازگشت تمام شما بسوی خدا است پس شما را بآنچه عمل کرده‌اید خبردار مینماید [۱۰۵]

(توضیح آیات)

أُحِلَّ لَكُم صَيدُ البَحرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُم وَ لِلسَّيّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيكُم صَيدُ البَرِّ ما دُمتُم حُرُماً مقصود از بحر تمامی آبها است و عرب جویهای آب را نیز بحر میگوید و بهمین معنی آمده قوله تعالی (ظَهَرَ الفَسادُ فِي البَرِّ وَ البَحرِ) و غالبا دریای شور را بحر نامند لکن وقتی بطور اطلاق بحر گفته شد شامل تمام نهرها میگردد، و مقصود از «للسیارة» مسافرینند.

پس از آنکه در آیات بالا خطاب بمؤمنین نمود (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقتُلُوا الصَّيدَ وَ أَنتُم حُرُمٌ) در اینکه آیه در مقام تفصیل و بیان صیدها که چه صیدی برای محرم حلال است و چه صیدی حرام صید بحری را حکم بحلیت نموده و صیدی بری یعنی بیابانی را حرام گردانیده و بطور اطلاق فرموده «أُحِلَّ لَكُم صَيدُ البَحرِ» و آیه صید کردن اقسام صید بحری را شامل میگردد یعنی تمام اقسام

حیوانات بحری را صید کردن در حال احرام مباح و حلال است و خلافی در حلّیتش نیست.

[إبن عباس و إبن عمر و قتاده] «وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَکُم وَ لِلسَّیّارَهِ» اختلاف است که مقصود از طعام چیست پس از اتفاق بر اینکه مقصود از طعام حیوانات دریائی است. بعضی از عامه گفته‌اند هر حیوانی است که در دریا مرده و بکنار افتاده و اینکه نزد امامیه درست نیست و از إبن عباس نقل شده که مقصود از طعام دریا ماهی خشک کرده مملوح است و اینکه موافق مذهب اهل بیت است که ماهی دودی غذا میباشد برای حاضر و مسافر

صفحه : ۳۸۸

وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی إِلَیهِ تُحشَرُونَ آیه مؤمنین را امر بتقوی نموده که شما مؤمنین باید خود را از مخالفت حکم خدا نگاه دارید و بترسید از آنکسیکه حشر شما و بازگشت شما بسوی او است و پیرامون هوای نفس نگردید و در حال احرام شکار حیوانات بیابانی نکنید و جای بیان حلیّت و حرمت کلّ حیوانات بحری و برّی در کتب فقهیه است.

جَعَلَ اللّهُ الکَعبَهَ البَیتَ الحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ وَ الشَّهرَ الحَرامَ وَ الهَدیَ وَ القَلائِدَ «البَیتَ الحَرامَ» عطف بیان کعبه است «قِیاماً لِلنّاسِ» یعنی معیشت مردم و کسب و عمل امور معاش و دین و دنیای آنها بامر حج و زیارت خانه خدا تأمین میگردد زیرا اجتماع مسلمین از تمام نقاط عالم و اتحاد آنها در یک مکان و اجتماع آنها در یک عمل فوائد بسیاری در بر دارد و ابهت مسلمانها و استقامتشان در اعمال حج و اتفاق آنها در دین داری برخ تمام اهل عالم میزند زیرا در هیچ یک از ادیان چنین عمل اجتماعی که تمام مذاهب مختلفه پیرو آن دین با هم مجتمعا بیک نظام و بیک رویه مخصوص بدون اختلاف با هم اجتماع کنند و اعمالشان بدون مداخله آراء مختلفه و رأی اندیشی خودشان بیک صورت وحدانی انجام گیرد و بزرگی و حقانیّت دین اسلام را مینمایاند.

و شاید نظر ببزرگی و عظمت کعبه است که آنرا بیت الحرام نامیده «وَ الشَّهرَ الحَرامَ» عطف بکعبه است یعنی چهار ماه حرام که یکی جدا است یعنی رجب و سه پی در پی است یعنی ذی القعده و ذی الحجه و محرم الحرام که یکی از چهار ماه حرام است که در آن جنگ و قتال ممنوع بوده «وَ الهَدیَ وَ القَلائِدَ» نیز عطف بر کعبه است «و قلائد» شتر قربانی را گویند که بر آن نعل معلق میگردانند تا اینکه نشانه هدی باشد».

ذلِکَ لِتَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرضِ وَ أَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ ظاهرا «ذلِکَ» اشاره است بآنچه مذکور شده از قرارداد کعبه را بیت الحرام و هدی و قلائد و اعمال حج. و شاید مقصود اینکه باشد که بشما اینکه طور دستور داده

صفحه : ۳۸۹

شده که عمل کنید و بدانید که خدا بآنچه در آسمانها و آنچه در زمین است عالم و دانا است و هر عملی که صلاح شما در آنست بشما امر فرموده و آنچه فساد شما در آنست نهی فرموده و نیز در اینکه اعمال که شما حکمت آنرا نمیدانید آزمایشی است که معلوم شود مطیع کیست و عاصی کدام است.

اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ شَدِیدُ العِقابِ وَ أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ تا آخر آیه بعد اینکه آیات ترجمه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست و خلاصه آنکه ظاهرا آیه در مقام تأکید و اهمیت امر حج است که بر تارک آن با استطاعت عذاب سخت را ایجاب مینماید و هرگاه توبه کرد و تدارک ما فات نمود خدا آمرزنده و مهربان است و بر رسول ما چیزی نیست مگر تبلیغ رسالت و آنچه را ظاهر گردانید یا پنهان گردانید او دانا و عالم باو است.

قُل لا یَستَوِی الخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَو أَعجَبَکَ کَثرَهُ الخَبِیثِ شاید آیه اشاره بهمین اعمال حج باشد که اجتماع مسلمین در فرمان برداری و تسلیم اوامر حق تعالی گردیدن بطور خلوص خود یک نوعی از اختیار و آزمایشی است که معلوم مینماید و تمیز میدهد

بین آدم خبیث آنهائی را که پا بند بقوانین و احکام و دستورات دین نیستند زیرا که آنهائیکه در قلبشان مرض نفاق ریشه دوانیده اگر چه با جماعت مسلمانان در مسجد و جنگها داخل میگردند حتّی در مکه موقع حج نیز حاضر میگردند لکن چشمشان با آنها است نه قلبشان شاید چون بصیرت باطنی ندارند در باطن اعتراض مینمایند و اینکه اعمال را کار بی‌معنی و هجو می‌پندارند لکن از ترس مسلمانها و بطمع غنیمت داخل میگردند.

فَاتَّقُوا اللّهَ یا أُولِی الأَلبابِ لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ ای کسانیکه صاحب عقل و رویّه میباشید در تمام اعمال و افعال متقی و پرهیزکار باشید و از کثرت نفرات و ازدحام مردم و لو اینکه شما را بعجب آورد فریفته نگردید و بدانید و تمیز دهید بین طیّب و خبیث اشخاص پاک که ایمان و عملشان از روی حقیقت و دانستگی انجام گرفته و لو اینکه عددشان اندك باشد

صفحه : ۳۹۰

چنانچه غالبا همین طور است هیچ طرف مقایسه نیستند با مردمان خبیث و لو اینکه عددشان زیاد باشد مناط پاکی قلب و طینت آدمی است نه کثرت افراد پس اجتناب نمائید از حرام ای صاحبان عقل تا رستگار شوید.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسئَلُوا عَن أَشیاءَ إِن تُبدَ لَکُم تَسُؤکُم الخ در مجمع البیان گفته «لا تَسئَلُوا عَن أَشیاءَ الخ» در نزول آیه اختلاف است بقولی رسول اللّه [ص] خطبه‌ئی انشاء کرد و گفت

«انّ اللّه کتب علیکم الحج»

عکاشة بن محصن و بروایتی سراقة بن مالك برخواست و گفت «أ فی کلّ عام» یا رسول اللّه حضرت از آن اعراض نمود تا اینکه دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار کرد پس فرمود

«ویحك»

یعنی وای بر تو چه چیز ایمن کرد تو را که بگویم نعم، و قسم بخدا اگر بگویم نعم یعنی همه سال واجب است واجب میگردد و اگر واجب گردید قدرت بر عمل آن ندارید و اگر ترک کردید کافر میشوید

«فاترکونی کما ترکتم»

پس واگذارید مرا از سؤال آنچه را که قدرت بر عمل بآن ندارید همانا کسانی که پیش از شما بودند بکثرت سؤالشان و اختلافشان بر انبیاء هلاك گردیدند پس وقتی بشما امر نمودم بقدر استطاعت بآن عمل کنید و هرگاه از چیزی شما را نهی نمودم از آن اجتناب کنید [علی بن أبی طالب ع و ابی امامه باهلی] وَ إِن تَسئَلُوا عَنها حِینَ یُنَزَّلُ القُرآنُ تُبدَ لَکُم یعنی اگر سؤال کنید وقت نزول قرآن و مقصود شما تعنّت بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سؤال هجو نباشد ما جواب آنرا برای شما ظاهر میکنیم پس شما در سؤال تکلف نکنید و بقولی حین نزول قرآن از محمّد صلّی اللّه علیه و آله سؤال کنید از آنچه در امور دین محتاج بآن میباشید.

[پایان] قَد سَأَلَها قَومٌ مِن قَبلِکُم ثُمَّ أَصبَحُوا بِها کافِرِینَ «مِن قَبلِکُم» جار و مجرور متعلق بسئلها است یعنی پیش از شما قومی سؤال کردند. آیه ارشاد بر اینکه است که شما مثل جماعت پیشین نباشید که

صفحه : ۳۹۱

چیزهائی طلبیدند و از طریق همانچه خواستند کافر شدند مثل قوم ثمود که نافه خواستند و قوم موسی [ع] که طلب رؤیت کردند و حواریین عیسی [ع] که خواهش مائده نمودند و پس از آنکه خواهش آنها پذیرفته شد باز ایمان نیاوردند و کافر گردیدند و شما مؤمنین چنین نباشید که سؤالات بیجا بکنید.

و از امیر المؤمنین ع چنین روایت شده که فرموده

«انّ اللّه افترض علیکم فرائض فلا تضیعوها و حدّ لکم حدودا فلا تعتدوها و نهاکم عن اشیاء فلا تنهتکوها و سکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها»

یعنی حق تعالی برای شما واجباتی را فرض نمود آنرا ضایع نگردانید و حدودی برای شما تعیین نمود پس شما از آن حدود تعدی و تجاوز ننمائید و شما را از چیزهائی نهی کرد هتک آنرا ننمائید و مرتکب آن نشوید و از بعضی از چیزها ساکت شد و بیان ننمود نه اینکه فراموش کرده باشد بلکه مصلحت در بیان آن نبود پس شما بتکلف خود را بدان مدارید یعنی در آن تجسس و تفحص نکنید که تکلیف شما زیاد گردد.

ما جَعَلَ اللّهُ مِن بَحِیرَةٍ وَ لا سائِبَةٍ وَ لا وَصِیلَةٍ وَ لا حامٍ بعضی از مفسرین گفته که اینکه آیه تفسیر آن آیه است که فرموده «وَ جَعَلُوا لِلّهِ مِمّا ذَرَأَ مِنَ الحَرثِ وَ الأَنعامِ الخ» و آن آیه که در عقب آن است در سوره نحل و آنجا که گفته «وَ یَجعَلُونَ لِما لا یَعلَمُونَ نَصِیباً الخ» خلاصه در سنت جاهلیت ماده شتری را بحیره می‌نامیدند که چون پنج بطن می‌زائید و پنجم بچه‌ایکه می‌زائید نر بود گوش آن ماده شتر را می‌شکافتند و او را رها می‌کردند که چرا کند و آب خورد و نشستن بر آن و کشتن و خوردن آنرا حرام می‌دانستند، و معانی دیگری هم گفته‌اند.

در مجمع از إبن عباس نقل کرده که گفته رسم عرب اینکه بود اگر ماده شتری پنج شکم می‌زائید و شکم پنجمش اگر نر بود او را می‌کشتند و از مرد و زن همگی می‌خوردند و اگر ماده بود گوشش را می‌شکافتند و اینکه همان بحیره است و اگر او را

صفحه : ۳۹۲

می‌کشتند مو و کرک آنرا از پوستش نمی‌کندند، و در هنگام کشتن اسم خدا را بر آن نمی‌بردند و در زندگیش بر پشتش سوار نمی‌شدند و خوردن شیر آن و همچنین سایر انتفاعات آنرا بر زنان حرام شمرده و همه انتفاعات ارزنده آنرا مخصوص بمردان میدانستند ولی خوردن گوشت آنرا برای زن و مرد هر دو جایز می‌دانستند.

و نیز از محمّد بن اسحق نقل میکند که گفته: بحیره ماده شتری است که از سائبه تولد یافته. و نیز در مجمع البیان از جامی و علقمه نقل میکند که گفته سائبه عبارت از شترانی بوده که بنذر آنها را از خدمت معاف می‌کردند مثلا نذر می‌کردند اگر مسافرم بسلامت برگردد یا مریضم بهبودی حاصل کند فلان ماده شترم سائبه باشد یعنی مانند بحیره از آن انتفاع نبرم و آنرا از هیچ آب و علفی باز ندارم.

و نیز از إبن مسعود نقل می‌کند که گفته سائبه شترانی بودند که در خشنودی و جلب رضایت بتها و بمنظور تقرب بآنها آزاد می‌شدند و سائبه و هر چیز دیگر که برای بت نذر می‌شد آنرا بخدام بتکده می‌دادند آنها نیز شیر آن شتران و سایر منافع نذورات را بمصرف إبن السبیل و سایر فقراء می‌رسانیدند.

و از محمّد بن اسحاق نقل میکند که گفته سائبه ماده شتری را می‌گفتند که ده شکم پی در پی ماده شتر بیاورد چنین شتری محترم می‌شد دیگر بر پشتش سوار نمی‌شدند و اگر کشته می‌شد کرک و پشمش را از پوستش نمی‌کندند و اگر زنده می‌ماند از شیرش جز مهمانان کسی نمی‌چشید و هر چه بعد از آن میزائید اگر ماده بود گوشش را پاره کرده و همراه مادرش آزادش می‌کردند مادر را سائبه و اینکه بچه را بحیره می‌نامیدند.

اما وصیله در مجمع البیان از زجاج نقل می‌کند که گفته: وصیله از جنس گوسفند است نه شتر رسم مردم جاهلیت چنین بوده که هرگاه گوسفندی برّه ماده می‌زائید آنرا نگه می‌داشتند و اگر نر می‌زائید آنرا برای بتهای خود

صفحه : ۳۹۳

وقف میکردنـد و هرگـاه دوقلو میزائیـد و یکی از آن دو نر و دیگری مـاده بود هر دو را وقف نموده و بره مـاده را باین اعتبار که در احترام با توأم خود وصل شده وصیله مینامیدند.
و از إبـن مسـعود و مقاتـل نقـل می‌کننـد که در معنی وصـیله گفته‌انـد در عرب چنین رسم بـوده که اگر بزی هفت شـکم میزائیـد و هفتمین بز نر بود آنرا در راه خدایان خود می‌کشـتند و گوشتش را تنها برای مردها حلال میدانستند و اگر بز ماده بود آنرا مانند سایر بزهـا در ردیف آنها زنـده نگه میداشـتند و اگر شـکم هفتم دو قلو بود یکی نر و یکی ماده می‌گفتنـد خواهر با برادر خود در احترام وصـلت کرد یعنی آنرا نیز نباید کشت و باید حرمتش را نگه داشت و منافعش را از شـیر و غیره اختصاص بمردها داد و باعتبار اینکه وصلت آنرا وصیله می‌نامیدند.
و از محمّد بن اسحاق نقل می‌کند که در معنی وصـیله گفته است وصیله گوسفندی را میگفتند که در پنج شکم ده بره ماده بزاید و در بین هیچ بره نری فاصله نشود آنرا وصیله مینامیدند یعنی اینکه گوسفند بین ده نتاج ماده وصل کرده است آنگاه بعد از آن هر چه میزائید آنرا بر زنان حرام میدانستند.
و «حام» را باز در مجمع البیان از إبن عباس و إبن مسـعود نقل می‌کنـد که گفته‌اند حام عبارت از شتر نر است رسم عرب چنین بوده که اگر ماده شتری از صـلب و نطفه شتر نری ده شـکم بچه میآورد آن شتر را مبارك میشـمردند و پشـتش را محترم دانسته بر آن بار نمینهادند و سوارش نمیشدند و از هیچ آب و علفی منعش نمی‌کردند. ابی عبیده و زجاج در معنی حام همین وجه را اختیار کرده‌اند و از فراء نقل میکننـد که گفته حام شتر فحلی را می‌گفتنـد که تا دوران بلوغ فرزنـد زاده خود زنـده مانده و بر آن پریده و آبسـتنش سازد بچنین شتری میگفتند «حمی ظهره» یعنی پشتش محترم شد دیگر نباید بر آن سوار شد.
اینکه بود گفتار در معنی اینکه چهار کلمه: بحیره، سائبه، وصیله، حام از مجمع البیان بنقل تفسیر المیزان.

صفحه : ۳۹۴

وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ وَ أَکثَرُهُم لا یَعقِلُونَ آیه برسولش خـبر میدهـد که خـدا چنین حکمی ننموده و اینکه مشـرکین بخـدا افتراء میزننـد و شایـد اشاره باین باشـد که چون بنظرشان در اینکه چهار قسم از انعام فضـیلتی است آنرا نسبت بخدا میدهند با اینکه بیشتر آنها فکر و رویه ندازند که بعضی انعام را بر بعض دیگر بدون جهت فضیلت میدهند و آیه مشعر بر اینکه است که بعضـی از آنها اندکی در کارهایشان فکر و رویه دارند لکن تعصب و حب ریاست مانع آنها بود که بسـفرای الهی رجوع کنند و حق و باطل را تشخیص دهند.
وَ إِذا قِیلَ لَهُم تَعالَوا إِلی ما أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ قالُوا حَسبُنا ما وَجَدنا عَلَیهِ آباءَنا شایـد مقصود اینکه باشـد که وقتی بآنها گفته میشود شایـد بعقلای آنها مؤمنین میگفتنـد در اینکه تقسـیماتی که راجع بانعام است بعضـی را حلال و بعضـی را حرام و بـدون دلیل بخـدا افتراء میزنیـد و حکم خـدا میدانند بیائید نزد رسول صلّی اللّه علیه و آله و آنچه بسوی او نازل گردیده برویم، تعصب جاهلیت آنـان را چنـان فرا گرفته که از روی کبر و نخوت می‌گفتنـد پـدران ما چنین می‌کردنـد و عمل آنها برای ما کافی است که تابع آنها گردیم.
أَ وَ لَو کانَ آباؤُهُم لا یَعلَمُونَ شَیئاً وَ لا یَهتَدُونَ (واو) در و لا یهتدون برای حال است و همزه استفهام دلالت بر انکار دارد و اعتراض بر آنها است که چگونه آنها بـدون فکر و رویه تابع پـدران خود گردیده‌اند در حالیکه پدران آنها چیزی نمیدانسـتند و از طریق حق گمراه بودنـد زیرا آنهـا نیز تـابع رسولان و انبیای الهی نبودنـد و بقول آنها عمل نمی‌نمودنـد، و شایـد بقیاس و محسـنات عقل ناقص خودشان بعضی چیزها را حلال و بعضی را حرام مینمودند و نسبت بخدا میدادند.

صفحه : ۳۹۵

یـا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیکُم أَنفُسَکُم الـخ خطـاب بمـؤمنین است که بخود بپردازیـد و مراقب راه و روش خود باشـید که مبادا عمل رکیک بی‌معنی جهّال در شـما تأثیر نماید و از گمراهی آنها نهراسـید شما کوشش کنید که از طریق مستقیم اسلام و دستورات الهی که بتوسط رسولش بشـما ابلاغ گردیده منحرف نگردید و بدانید خدای تعالی حاکم بر تمام مردم است و بازگشت تمام شـما بسوی او است و تمام شما را بآنچه از اعمال خوب یا بد کرده‌اید خبردار میکند.

صفحه : ۳۹۶

[سوره المائدة (۵): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۰]

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَینِکُم إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ المَوتُ حِینَ الوَصِیَّةِ اثنانِ ذَوا عَدلٍ مِنکُم أَو آخَرانِ مِن غَیرِکُم إِن أَنتُم ضَرَبتُم فِی الأَرضِ فَأَصابَتکُم مُصِیبَةُ المَوتِ تَحبِسُونَهُما مِن بَعدِ الصَّلاةِ فَیُقسِمانِ بِاللّهِ إِنِ ارتَبتُم لا نَشتَرِی بِهِ ثَمَناً وَ لَو کانَ ذا قُربی وَ لا نَکتُمُ شَهادَةَ اللّهِ إِنّا إِذاً لَمِنَ الآثِمِینَ (۱۰۶) فَإِن عُثِرَ عَلی أَنَّهُمَا استَحَقّا إِثماً فَآخَرانِ یَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ الَّذِینَ استَحَقَّ عَلَیهِمُ الأَولَیانِ فَیُقسِمانِ بِاللّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِن شَهادَتِهِما وَ مَا اعتَدَینا إِنّا إِذاً لَمِنَ الظّالِمِینَ (۱۰۷) ذلِکَ أَدنی أَن یَأتُوا بِالشَّهادَةِ عَلی وَجهِها أَو یَخافُوا أَن تُرَدَّ أَیمانٌ بَعدَ أَیمانِهِم وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اسمَعُوا وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِینَ (۱۰۸) یَومَ یَجمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبتُم قالُوا لا عِلمَ لَنا إِنَّکَ أَنتَ عَلّامُ الغُیُوبِ (۱۰۹) إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ اذکُر نِعمَتِی عَلَیکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إِذ أَیَّدتُکَ بِرُوحِ القُدُسِ تُکَلِّمُ النّاسَ فِی المَهدِ وَ کَهلاً وَ إِذ عَلَّمتُکَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ وَ إِذ تَخلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ بِإِذنِی فَتَنفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیراً بِإِذنِی وَ تُبرِئُ الأَکمَهَ وَ الأَبرَصَ بِإِذنِی وَ إِذ تُخرِجُ المَوتی بِإِذنِی وَ إِذ کَفَفتُ بَنِی إِسرائِیلَ عَنکَ إِذ جِئتَهُم بِالبَیِّناتِ فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنهُم إِن هذا إِلاّ سِحرٌ مُبِینٌ (۱۱۰)

صفحه : ۳۹۷

[ترجمه]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید وقتی که بر یکی از شما علامت مرگ ظاهر گردد هنگام وصیت بایستی دو نفر عادل از مسلمانان باشند یا دو نفر دیگر از غیر شـما (یعنی اهل ذمّه) و چون سـفر کنید و علامت مرگ بر شـما برسد باید دو نفر غیر مسلمان را نگاه دارید و بعـد از نماز بخـدا قسم یاد کننـد اگر در صدق گفتارشان شک دارید و مضـمون قسـمشان اینکه باشد که ببهای شـهادت وصـیت را تبـدیل نمیکنیم اگر چه بوده باشـد میت از نزدیکان و خویشاونـدان ما و کتمان نمیکنیم شـهادتی را که خدا ما را امر باداء آن نموده که اگر کتمان نمائیم از گنه‌کارانیم [۱۰۶]

پس اگر مطلع گردیدند که آن دو نفر غیر مسـلمان شهادت دروغ داده‌اند دو نفر از ورثه میت برخیزند بجای آن دو نفر و بخدا قسم خورند که گواهی ما سزاوارتر است از گواهی آن دو نفر غیر مسلمان و ما در اینکه گواهی تعدی ننموده‌ایم زیرا اگر ما تعدی کنیم از ستمکاران باشیم [۱۰۷]

اینکه طور عمـل کردن نزدیـک‌تر است بر اینکه شـهادت بـوجه خـودش واقع گردد و اینکه (ورثه) بترسـند از قسم پس از قسم (ای

مؤمنين) از خدا بترسيد و بشنويد و خدا جماعت فاسقين را هدايت نميگرداند [۱۰۸]
ياد كنيد روزى را كه خدا جماعت رسولان را جمع مى‌كند (در قيامت) و مى‌گويد چگونه امتان شما را اجابت كردند پيمبران گويند ما را علمى بر آن نيست همانا توئى عالم بغيبها [۱۰۹]
وقتى كه خدا گفت اى عيسى بن مريم ياد كن نعمت مرا بر خودت و مادرت آنوقتيكه تو را بتأييد روح القدس كمك دادم در حاليكه كودك و در گهواره بودى و در حال كودكى با مردم تكلم كردى و وقتى كه تو را بكتاب و حكمت و تورات و انجيل تعليم دادم و وقتى كه باذن من پرنده‌ئى ساختى و در وى نفخه دميدى و باذن من پرنده گرديد و آنگاه كه كور مادرزاد و آدم برص‌دار را باذن من شفا دادى، و وقتى كه مرده‌ها را از قبر زنده بيرون آوردى، و وقتى كه دست ستم بنى اسرائيل را از تو كوتاه گردانيدم، و وقتى كه بر ايشان آمدى با معجزات، پس آنهائيكه كافر شدند گفتند اينها نيست مگر جادوئى روشن [۱۱۰]

صفحه : ۳۹۸

(توضيح آيات)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهادَةُ بَيْنِكُم إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثنانِ ذَوا عَدلٍ مِنكُم، تا آخر آيه بعد آيات ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضيح نيست و خلاصه‌اش اينست كه خطاب بمؤمنين نموده كه اگر يكى از شما در سفر احساس كرد كه اجلش نزديك شده و خواست وصيتى كند دو نفر شاهد عادل از اهل ايمان كه از آنها باشند گواه بگيرد و اگر بچنين دو نفرى از مؤمنين دست نيافت دو نفر ديگر از غير مؤمنين مثل يهود و نصارى را گواه بگيرد و اگر پس از مرگش وارثين او شهادت آنانرا نپذيرفتند و در باره آنها سوءظن داشتند آنها را نگاه دارند تا پس از نماز آنها بخدا قسم ياد نمايند و آنها اظهار كنند كه ما براى مال ميت سوگند دروغ نميخوريم و كتمان شهادت نمى‌كنيم و اگر جز اينكه باشد از گناهكاران باشيم.
در شأن نزول آيه از واقدى و جماعتى از مفسرين چنين نقل ميكنند كه گفته آيه راجع بسه مرد فرود آمده كه بتجارت از مدينه بشام رفتند يكى بنام عدى و ديگرى تميم بن اوس الدارى برادر عدى و اينكه دو نفر نصرانى بودند، و يكى ديگر إبن ابى ماريه مولى عمرو بن العاص السهمى كه مسلمان بود و از مهاجرين بود. و از حضرت باقر ع روايت شده كه نام آن دو نصرانى تميم بن اوس الدارى و برادرش عدى بود و نام آن مسلمان إبن ابى ماريه چون اينكه سه نفر بشام رسيدند آن مسلمان مريض شد نسخه‌ئى بنوشت و متاعى كه داشت گردآورى نمود و دربار خود گذارد وقتى مرض او سخت گرديد آن دو نصرانى را خواست و بآنها وصيت كرد اينكه متاع را بمدينه ببريد و بوارثان من بدهيد و از دنيا رفت آنها بار او را باز كردند و ظرف سيمين زركوب او را سرقت كردند و وزن آن سيصد درهم بود و بار را ببستند و ندانستند كه دربار نسخه هست كه در آن نوشته است و بار را بمدينه آوردند و باهل او تسليم كردند وقتى بار را باز

صفحه : ۳۹۹

كردند نسخه را يافتند ديدند موافق است مگر آن اناء سيمين كه در بار نيست از آن دو نفر نصرانى سؤال كردند آيا در تجارت چيزى فروخت گفتند نه گفتند آيا با كسى معاوضه نمود گفتند نه، گفتند در بيماريش خرجى كرد گفتند نه، گفتند اكنون در بار او ظرف سيمينى بايد باشد كه وزنش سيصد درهم است و بخط خودش نوشته است گفتند ما خبر نداريم بحكومت نزد رسول صلّى اللّه عليه و آله آمدند خداى تعالى اينكه آيه را فرستاد.
[ابو الفتوح] در مجمع البيان در شأن نزول آيه چنين گفته سبب نزول آيه اينكه بود كه سه نفر براى تجارت از مدينه بشام رفتند يكى

بنام تميم بن اوس داری و برادر او عدی و آن دو نفر نصرانی بودند- و إبن ابی ماريه مولی عمرو بن العاص سهمی مسلمان بود وقتی ببعضی از راه رسيدند إبن ابی ماريه مسلمان مريض شد و وصيتی نوشت و در بين متاعش مخفی گردانيد و بآن دو نفر وصيت كرد و مالش را بآنها سپرد و گفت باهل من برسانيد وقتی مرد آنها متاعش را باز كردند و آن دو نفر از مال او آنچه را كه آنها را بعجب آورده بود گرفتند و مال را بورثه رسانيدند و وقتی ورثه مال را باز كردند ديدند بعضی از آنچه در آن بوده مفقود است و بوصيت نگاه كردند ديدند تمام در وصيت گفته شده وقتی از آن دو نفر سؤال كردند گفتند ما علم بآن نداريم و بما نسپرد مگر همين را پس حكم را نزد رسول صلّی اللّه عليه و آله بردند آنوقت اينكه آيه نازل گرديد.

[واقدی از اسامهٔ بن زيد عن ابيه از جماعتی از مفسرين و اينكه قول از ابی جعفر ع روايت شده] و چون بيان مجمع در معنی آيات مفصل است و غرض ما اختصار است برای وضوح اجمالی از آنرا در اينجا ترجمه مينمائيم.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهادَةُ بَينِكُم) در معنی شهادت چند معنی گفته‌اند:

اول- شهادت گواهی شهود است نزد حكام و اينكه قول إبن عباس است.

دوم- شهادت بمعنی حضور است چنانچه گفته ميشود شهدت وصيّهٔ فلان

صفحه : ۴۰۰

و قوله تعالی «وَ لَيشهَد عَذابَهُما طائِفَةٌ» [سعيد بن جبير و إبن زيد] سوم- شهادت ايمان قسم بخدای تعالی است اگر ورثه در دو وصی شك كنند و آن قول قائل است در لعان «اشهد باللّه انی لمن الصادقين» و قول اول اولی است و سزاوارتر بآيه است- و صاحب كتاب نظم القرآن گفته شهادت مصدر است بمعنی شهود مثل اينكه گفته ميشود رجل عدل و رجلان عدل پس گاهی مضاف حذف ميگردد و معنی چنين ميشود تدد شهود بين شما دو نفرند. و إبن جنّی گفته جايز است در معنی گفته شود «تقيموا الشهادهٔ بينكم اثنان» و بنا بر اينكه دو قول مضاف از مبتداء حذف شده و بنا بر قول زجاج و ابی علی از خبر حذف شده إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ المَوتُ حِينَ الوَصِيَّةِ يعنی وقتی اسباب موت از مرض يا غير آن پديد گرديد، زجاج گفته يعنی شهادت در وقت وصيت برای موت است نه اينكه وقت حضور موت است خواه موصی صحيح باشد يا غير صحيح وقتی مرد بوصيتش عمل ميشود «اثنان ذوا عدل منكم» يعنی دو نفر از اهل دين شما «او آخران من غيركم» يعنی يا دو نفر از غير اهل دين شما.

[إبن عباس و سعيد بن مسيب و سعيد بن جبير و شريح و مجاهد و إبن سيرين و إبن زيد و ابراهيم و همين قول از باقر و صادق عليهما السّلام نقل شده] و بنا بر اينكه «او» در «او آخران» برای تفصيل است نه تخيير يعنی يا آخران از غير خودتان اگر دو شاهد از خودتان نيافتيد، و بقولی معنی اينست كه دو عادل از عشيره خودتان يا دو نفر از غير عشيره خودتان. حسن و زهری و عكرمهٔ و اصم گفته‌اند زيرا كه عشيره موصی عالم‌تر است بحال او از غيرش و گفته‌اند شهادت كافر جايز نيست نه در سفر و نه در حضر و زجاج همين قول را اختيار كرده و جماعتی گفته‌اند آيه در شهادت اهل ذمّه است و بعد نسخ گرديده تا آنجا كه گفته:

إِن أَنتُم ضَرَبتُم فِي الأَرضِ فَأَصابَتكُم مُصِيبَةُ المَوتِ

صفحه : ۴۰۱

يعنی خدا دانست كه بعضی از مردم كسی است كه مسافرت ميكند و در همراهی او اهل كتابند نه مسلمين و وارد ميگردند در دهی كه غير از آنها كسی نيست و او را مرگ ميرسد و از مسلمانها كسی را نمی‌يابد كه گواه بگيرد قوله تعالی «أَو آخَرانِ مِن غَيرِكُم» يعنی اگر مسافرت كرديد پس مرگ بشما رسيد پس دو عادل از مسلمانها هم در سفر و هم در حضر شاهد بگيريد اگر ممكن باشد و اگر ممكن نباشد در نفر كافر ذمّی مخصوص بسفر شاهد بگيريد وقتی كه غير آنها نباشند، پس از آن گفته:

تَحبِسُونَهُما مِن بَعدِ الصَّلاةِ فَيُقسِمانِ بِاللّهِ إِنِ ارتَبتُم یعنی آن دو نفر شاهد را نگاه دارید تا بعد از نماز عصر که وقت اجتماع مردم است.

[و اینکه قول از ابی جعفر ع و قتاده و سعید بن جبیر و غیر اینها روایت شده] و بقول حسن بعد از نماز ظهر یا نماز عصر، و بقولی بعد از نماز اهل دین آنها، و معنی «تحبسونهما» «تقفونهما» است مثل اینکه گفته میشود «مرّبی فلان علی فرس فحبس علی دابته» یعنی «وقفه» و بقولی آنها را وادار کنید بر قسم خوردن اگر در شهادت آنها شک دارید و خطاب در (تَحبِسُونَهُما) بورثه میت است و ممکن است خطاب بقضات باشد و احتمال دارد که مقصود وصی میت باشد وقتی ورثه در آن دو نفر شاهد شک کنند پس باید مدعی علیها برای آنها بخدا قسم یاد کند که ما برای تحریف شهادت پولی نگرفته‌ایم زیرا که ثمن خریده نمیشود مبیع خریده میشود و بقولی ها در (بِهِ) بسوی قسم باللّه عود میکند، و بقولی یعنی معامله نکردیم (بعرض من الدینار) زیرا کسیکه چیزی را معامله نمود او ثمنش را خریده (و لو کان ذا قربی) و ذکر (ذا قربی) برای اینکه است که مردم بنزدیکان خودشان راغب‌ترند (وَ لا نَکتُمُ شَهادَةَ اللّهِ إِنّا إِذاً لَمِنَ الآثِمِينَ یعنی شهادتی که لازم است ما را اداء آن بامر خدا و اگر کتمان کنیم از گناهکاران محسوب خواهیم گردید. تا آنجا که گفته (فَإِن عُثِرَ) یعنی ظاهر شد و مطلع گردیدید (عَلى أَنَّهُمَا)

صفحه : ۴۰۲

بقول إبن عباس یعنی آن دو شاهد و بقول سعید بن جبیر آن دو وصی (استحقا اثما) یعنی معلوم شد که آن دو نفر قسم دروغ خوردند و خیانت نمودند و شهادتشان بغیر استقامت بود و بقولی مستحق عقوبت گناه گردیدند نظیر قوله تعالی «إِنِّی أُرِيدُ أَن تَبُوءَ بِإِثمِی وَ إِثمِکَ» یعنی بعقوبت گناه قتل من و عقوبت معاصی تو [جبائی] «فَآخَرانِ يَقُومانِ مَقامَهُما» یعنی بجای آن دو شاهد که از غیر خودتان بودند «مِنَ الَّذِينَ استَحَقَّ عَلَيهِمُ الأَولَيانِ» یعنی دو نفر دیگر از آنهائیکه اولی‌ترند بمیت و لایق میباشند بجای آن دو نفر اوّلی بگذارند یا اینکه در معنی دو نفر از اهل میت را بگذارند بجای آن دو نفر خائنی که خیانتشان معلوم گردیده و جایز است که «اولیان» بدل باشد از قوله «آخران» و جایز است تبدیل کردن معرفه را بنکره و معنی اولیین آن دو نفری که بمیت نزدیکند و جایز است مقصود آن دو نفری باشند که بقسم اولی‌ترند و آنها اولی‌ترند بقسم زیرا که آن دو وصی ادعا میکنند که میت آن ظرف را قبلا فروخته بوده اینکه است که قسم منتقل میگردد بهمان دو وصی اول زیرا که آنها مدعی میباشند که مورث آنها ظرف را فروخته و اینکه مثل آنجا است که انسان بدینی اقرار بکند و ادعاء کند که دین را اداء کردم حکمش اینکه میشود که بایستی قسم بخورد بر اداء دینش و بقولی یعنی آنهائی از مسلمین که بشهادت اولی‌ترند [إبن عباس و شریح] «فَيُقسِمانِ بِاللّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِن شَهادَتِهِما بقولی یعنی شهادت ما و قول ما در وصیت رفیق ما سزاوارتر است بصدق و قبول از شهادت آن دو نفر و باید بگویند قسم بخدا قسم ما بهتر است از قسم آن دو نفر [إبن عباس] و در اینجا یمین را شهادت نامیده زیرا که یمین مثل شهادت است نسبت بآنکسی که قسم میخورد که همین است «وَ مَا اعتَدَينا» یعنی ما از حق تجاوز ننمودیم در آنچه از حق ما طلب میکنند و بقولی ما از حق شهادت خودمان تجاوز ننموده‌ایم «إِنّا إِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ» یعنی اگر ما از حق خودمان تجاوز کرده باشیم از جمله ستمکاران محسوب میگردیم. شیخ طبرسی پس از بیان مفصّلی که در تفسیر اینکه آیه نموده فرموده اینکه آیه با آیه پیش از آن از حیث اعراب و معنی

صفحه : ۴۰۳

و احکام از مشکل‌ترین آیات قرآن بشمار میرود و نمییابی در هیچ تفسیری پر فائده‌تر و مختصرتر از آنچه برای تو تلخیص کردم. «ذلِکَ أَدنی» یعنی اینکه قسمها و اقسام یا اینکه حکم نزدیک‌تر است «أَن يَأتُوا بِالشَّهادَةِ عَلی وَجهِها» یعنی از حق آن و صدق آن چیزی را کتمان نکنند و نیز چیزی زیاد بر آن ننمایند زیرا که قسم خوردن منع میکند از امور بسیاری که مرتدع نمیشوند با قسم

نخوردن «أو یَخافُوا أن تُرَدَّ أَیمان» یعنی یا نزدیک‌تر است به اینکه که بترسند که قسم برگردد باولیاء میت زیرا آنها میترسند که قسم برگردد باولیاء میت و آنها قسم بخورند بر کذب و خیانت آنها و آنها مفتضح گردند و غرامت گردنشان را بگیرد پس بسا میشود که قسم دروغ نمیخورند برای اینکه شهادت و قسم برگردد بمستحق آن «وَ اتَّقُوا اللّه» و از خدا بترسید از اینکه خیانت کنید و قسم دروغ بخورید «وَ اسمَعُوا وَ اللّه لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِین» موعظه خدا را بشنوید و بدانید خدا بسوی ثواب و بهشتش جماعت فاسقین را هدایت نمیکند.

[پایان] یَومَ یَجمَعُ اللّه الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبتُم قالُوا لا عِلمَ لَنا إِنَّکَ أَنتَ عَلّامُ الغُیُوبِ ترجمه آیه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه از بعض مفسرین است که گفته اینکه سؤال توبیخ است اینکه است که رسولان در پاسخ سؤال که امّت در مقابل دعوتتان چه جواب دادند میگویند ما علمی بآن نداریم و تمام علوم نزد تو است و تو سوء اجابت آنها را میدانی و بآنچه دانی آنها را مجازات مینمائی، در انوار گفته «ما ذا» در موضع مصدر است بمعنی «ای اجابهٔ اجبتم» یا بحذف جار یعنی بچه چیزی بشما جواب دادند و بهر معنی سؤال برای شهادت انبیاء است بر قوم خودشان و یا برای توبیخ و تخجیل قوم است مثل سؤال «موؤدهٔ» برای توبیخ و سرزنش وائد اینکه است که پیمبران گفتند برای ما هیچ علمی که تو ندانی نیست یعنی ما را دانشی نیست مگر اینکه علم تو بر آن محیط است و بهتر از ما میدانی توئی دانای نهانیها و میدانی چه

صفحه : ۴۰۴

اجابت کردند بزبان و چه در دل پنهان گردانیدند، و در مجمع گفته در تفسیر اینکه آیه پنج قول است و چون بیان آن مفصل است و بنای ما بر اختصار است و نیز چندان فائده‌ئی در آن نیست اینکه است که از ترجمه آن خودداری مینمائیم.

إِذ قالَ اللّه یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ اذکُر نِعمَتِی عَلَیکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إِذ أَیَّدتُکَ بِرُوحِ القُدُسِ الخ «إِذ قالَ اللّه» بدل است از «یوم یجمع» در آیه بالا و میشود منصوب باشد باضمار «اذکر» یعنی ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله یاد کن وقتی را که خدای تعالی گفت ای عیسی پسر مریم یاد کن نعمت مرا که بر تو و مادرت افاضه نمودم و مقصود از نعمتی که مفرد آورده جمع است مثل قوله تعالی «وَ إِن تَعُدُّوا نِعمَةَ اللّهِ لا تُحصُوها» یعنی یاد کن تمام نعمتهائی را که بتو و مادرت عطاء نمودیم.

در اینکه آیات چند قسم از نعمتها و تفضلاتی که بعیسی بن مریم تفضل نموده یادآوری مینماید:

اول- از جمله نعمتهائی که باو عنایت نموده اینکه است که او را تأیید گردانیده یعنی او را بجبرئیل که آنرا بروح القدس نامیده تقویت گردانیده، و تأیید بر وزن «تفعیل» مأخوذ از اید، مجاهد گفته «آیدتک» بر وزن «فاعلتک» مفاعله از اید است یعنی تو را اعانت کردم، و روح القدس نام جبرئیل است یعنی عبد اللّه زیرا روح نام او است و روح اسماء اللّه است که اضافه بخود کرده باضافه تشریفیه و تخصیص مثل «بیت اللّه» و «ناقهٔ اللّه» و اضافه فعل بفاعلش.

دوم- قوله تعالی «تُکَلِّمُ النّاسَ فِی المَهدِ وَ کَهلًا» یعنی تو در گهواره بودی و با مردم سخن میگفتی، إبن عباس گفته خدای تعالی عیسی را بسه سالگی بفرستاد و او در قوم خود سی ماه پیغمبری کرد و بعضی از مفسرین گفته‌اند خدای تعالی او را در گهواره عقل تمام داد و پیغمبر گردانید و داستان او در سوره مریم گفته شده.

سوم- «وَ إِذ عَلَّمتُکَ الکِتابَ وَ الحِکمَةَ وَ التَّوراةَ وَ الإِنجِیلَ» یعنی

صفحه : ۴۰۵

یاد کن وقتی که بتو کتاب انجیل آموختم و تو را بکلمات حکمت آشنا گردانیدم چهارم- «وَ إِذ تَخلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ بِإِذنِی» و نیز یاد کن از جمله نعمتهای من که تو از گل خلق میکردی مقصود خلق تقدیر است نه خلق احداث زیرا که جسم مرغان که از

گل بود از فعل عیسی نبود ایجاد و خلقت خدای تعالی بود اندازه گیری صورت مرغی بدست عیسی [ع] انجام گرفت.

پنجم- «فَتَنفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيراً بِإِذنِي» بامر خدا تو بآن گل نفخه‌ئی دمیدی و بقدرت و اراده حق تعالی بنفخه تو آن گل پرنده گردید.

ششم- «وَ تُبرِئُ الأَكمَهَ وَ الأَبرَصَ بِإِذنِي» و نیز از جمله تفضلات بر عیسی بن مریم و برای اثبات رسالت او اینکه بود که بدعای او کور مادرزاد را و نیز آدم برص‌دار را شفا میداد.

هفتم- «وَ إِذ تُخرِجُ المَوتى بِإِذنِي» یاد کن وقتی که بیرون کردی مرده‌گان را اشاره بزنده گردانیدن آنها است و بیرون آمدنشان از قبرها و از لفظ «الموتی» که جمع آورده معلوم میشود که حضرتش باذن خدا مکرر چنین عملی انجام میداد و بیان آن در جاهای دیگر شده و انشاء اللّه در سوره آل عمران نیز میآید.

وَ إِذ كَفَفتُ بَنِي إِسرائِيلَ عَنكَ إِذ جِئتَهُم بِالبَيِّناتِ فَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنهُم إِن هذا إِلّا سِحرٌ مُبِينٌ از آیه معلوم میشود که بنی اسرائیل بنای آزار او را داشتند و خداوند او را از شرّ آنها نگهداری مینمود قوله تعالی در سوره آل عمران در ضمن داستانهای مسیح فرموده «وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَيرُ الماكِرِينَ».

مجاهد از عبید بن عمر روایت کرده که در اینکه وقت که خدای تعالی اینکه نعمتها را بر عیسی بن مریم [ع] شماره نمود حضرتش جامه پشمین پوشیده بود و خوراک او گیاه زمین بود و هرگاه چیزی داشت انفاق میکرد و برای فردای خود نمیگذاشت و خانه نداشت که اندیشه خراب آن داشته باشد و فرزند نداشت که از مرگ او بترسد بهر کجا شب میرسید همانجا میخوابید.

[ابو الفتوح]

صفحه : ۴۰۶

[سوره المائدة (۵): آيات ۱۱۱ تا ۱۲۰]

اشاره

وَ إِذ أَوحَيتُ إِلَى الحَوارِيِّينَ أَن آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قالُوا آمَنّا وَ اشهَد بِأَنَّنا مُسلِمُونَ (۱۱۱) إِذ قالَ الحَوارِيُّونَ يا عِيسَى ابنَ مَريَمَ هَل يَستَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَينا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللّهَ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ (۱۱۲) قالُوا نُرِيدُ أَن نَأكُلَ مِنها وَ تَطمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعلَمَ أَن قَد صَدَقتَنا وَ نَكُونَ عَلَيها مِنَ الشّاهِدِينَ (۱۱۳) قالَ عِيسَى ابنُ مَريَمَ اللّهُمَّ رَبَّنا أَنزِل عَلَينا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَكُونُ لَنا عِيداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آيَةً مِنكَ وَ ارزُقنا وَ أَنتَ خَيرُ الرّازِقِينَ (۱۱۴) قالَ اللّهُ إِنِّي مُنَزِّلُها عَلَيكُم فَمَن يَكفُر بَعدُ مِنكُم فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِينَ (۱۱۵)

وَ إِذ قالَ اللّهُ يا عِيسَى ابنَ مَريَمَ أَ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلهَينِ مِن دُونِ اللّهِ قالَ سُبحانَكَ ما يَكُونُ لِي أَن أَقُولَ ما لَيسَ لِي بِحَقٍّ إِن كُنتُ قُلتُهُ فَقَد عَلِمتَهُ تَعلَمُ ما فِي نَفسِي وَ لا أَعلَمُ ما فِي نَفسِكَ إِنَّكَ أَنتَ عَلاّمُ الغُيُوبِ (۱۱۶) ما قُلتُ لَهُم إِلاّ ما أَمَرتَنِي بِهِ أَنِ اعبُدُوا اللّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُم وَ كُنتُ عَلَيهِم شَهِيداً ما دُمتُ فِيهِم فَلَمّا تَوَفَّيتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيهِم وَ أَنتَ عَلى كُلِّ شَيءٍ شَهِيدٌ (۱۱۷) إِن تُعَذِّبهُم فَإِنَّهُم عِبادُكَ وَ إِن تَغفِر لَهُم فَإِنَّكَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ (۱۱۸) قالَ اللّهُ هذا يَومُ يَنفَعُ الصّادِقِينَ صِدقُهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ (۱۱۹) لِلّهِ مُلكُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

صفحه : ۴۰۷

[ترجمه]

ای رسول یـاد کن وقتی را که بسوی حواریین وحی کردیم که بمن و برسول من ایمان آریـد- گفتنـد ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما تسلیم امر توایم [۱۱۱]

یـاد کن وقتی را که حواریین گفتنـد ای عیسـی بن مریم آیا پروردگار تو قـدرت دارد که برای ما از آسـمان مائـده بفرسـتد، عیسـی گفت اگر ایمان آورده‌اید از خدا بترسید [۱۱۲]

حواریین گفتنـد مراد مـا اینکه است که از مائـده آسـمانی بخوریم و قلب ما مطمئن گردد و بـدانیم که تو بما راست گفتی، و بر آن مائده از گواهان بوده باشیم [۱۱۳]

عیسـی بن مریم گفت ای خـدا ای پروردگار ما بر ما مائده از آسـمان نازل گردان تا اینکه برای اولین و آخرین ما عید باشد و از آن آیه و نشانه‌ئی از تو باشد و از آن مائده ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهندگانی [۱۱۴]

خدای تعالی فرمود همانا من مائده بر شـما نازل میگردانم و کسـیکه از شـما پس از نزول مائده کافر گردید من وی را عذابی میکنم که احدی از عالمیان را چنین عذابی نکرده باشم [۱۱۵]

ای رسول یاد کن وقتی را که خـدای تعالی بعیسـی بن مریم میگویـد آیا تو بمردم گفتی که من و مادرم را بغیر خـدا دو اله بگیریـد، عیسـی میگوید تو منزهی نشاید و نسـزد مرا اینکه بگویم آنچه را که سزاوار نباشم، اگر گفته بودم تو میدانستی تو آنچه در نفس من است میدانی و من آنچه در ذات تو است نمیدانم همانا تو دانای غیبها میباشی [۱۱۶]

بآنها نگفتم مگر آنچه را که بمن امر نموده‌ئی که بگویم پرستش نمائید خدا را

صفحه : ۴۰۸

که پروردگـار من و پروردگـار شـما است و من بر آنهـا گواه بودم تـا وقـتی که بین آنهـا بودم و چون مرا فرا گرفتی تو خود بر آنها نگهبان بودی و تو بر هر چیزی نگهبانی [۱۱۷]

اگر آنها را عذاب کنی همانا آنان بندگان تواند و اگر آنها را بیامرزی تو غالب و درستکاری [۱۱۸]

خـدای تعالی میگویـد اینکه روز (روز قیامت) روزی است که صادقین از صـدق خود بهره‌مند میگردند و برای آنها بهشـتهائی آماده شده که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد در حالیکه همیشه در آن جاویدانند خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی میباشند اینکه است رستگاری بزرگ [۱۱۹]

مملکت آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است ملك خدا است و او بر هر چیزی توانا است [۱۲۰]

صفحه : ۴۰۹

(توضیح آیات)

وَ إِذ أَوحَيتـهُ إِلَى الحَوارِيِّينَ أَن آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي آیه برسولش خـبر میدهـد که یـاد کن وقـتی را که مـا بحواریین وحی نمودیم که بمن و رسول من ایمان آرید.

از سیاق آیه معلوم میشود که حواریین یعنی اصحاب عیسی بن مریم قبلا ایمان آورده بودند و از آیه ۴۵ سوره آل عمران «فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی مِنهُمُ الکُفرَ قالَ مَن أَنصارِی إِلَی اللّهِ قالَ الحَوارِیُّونَ نَحنُ أَنصارُ اللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اشهَد بِأَنّا مُسلِمُونَ» معلوم میشود وقتی عیسی ع احساس کرد بنی اسرائیل که منکر رسالت او بودند و معجزات او را حمل بسحر مینمودند شاید در مقام قتل او هستند اینکه بود که فرمود کیست یاور من باشد در راه خدا.

قالُوا آمَنّا وَ اشهَد بِأَنَّنا مُسلِمُونَ حواریین از سابقین و از طبقه اول از مؤمنین بحضرتش بودند و ظاهرا اینکه دعوت حضرت عیسی ع برای میثاق گرفتن و بیعت کردن بر یاری دین خدا است و اینکه مرتبه بالاتر از اصل ایمان است.

إِذ قالَ الحَوارِیُّونَ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ هَل یَستَطِیعُ رَبُّکَ أَن یُنَزِّلَ عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللّهَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ یاد کن وقتی که حواریین بعیسی بن مریم گفتند آیا پروردگار تو قدرت دارد که بر ما مائده‌ئی بفرستد و کسائی که یکی از قاریان هفتگانه است «تستطیع» بتاء قرائت کرده و «ربّک» را هم بفتح با خوانده و بنا بر قرائت کسائی چنین میشود معنی آیا تو قدرت داری از پروردگارت مسئلت نمائی که مائده‌ئی بر ما بفرستد تا اینکه بر ایمان و یقین ما افزوده گردد.

و بنا بر سیاهی قرآن که «یستطیع» باشد بقولی حواریین طلب مائده کردند پیش از آنکه در ایمان مستقر بودند و میخواستند ایمان و یقینشان بخدا

صفحه : ۴۱۰

و صفات او محکم گردد.

بعضی از مفسرین در توجیه آیه گفته مقصود حواریین از سؤالشان که آیا خدا قدرت دارد بر ما مائده‌ئی بفرستد در اصل قدرت حق تعالی نبوده زیرا که شأن آنها اجل از اینکه است که چنین سؤالی کرده باشند بلکه سؤالشان در حکمت و مصلحت بوده و مقصود استطاعت بر حسب حکمت و مصلحت است نه از جهت قدرت، اینکه بود که عیسی بآنها فرمود «اتَّقُوا اللّهَ» از خدا بترسید و خود را بازدارید از اینکه در خدا و اقتدار او شک کنید و طلب نکنید از آیات خدا چیزی را که وقتی عصیان کردید سبب هلاکت شما گردد.

حواریین در پاسخ گفتند «نُرِیدُ أَن نَأکُلَ مِنها وَ تَطمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعلَمَ أَن قَد صَدَقتَنا» حواریین گفتند میخواهیم از مائده سماوی بخوریم و قلبمان مطمئن بایمان گردد، و طلب کردن حواریین مائده آسمانی را دلیل بر اینکه نمیشود که آنها در قدرت خدا یا در نبوّت عیسی [ع] شک داشتند بلکه چنانچه بعضی گفته‌اند میخواستند ایمانشان بمشاهده عینی باشد نه از سامعین خبر.

و میتوان گفت که سؤال حواریین در طلب مائده نظیر طلب ابراهیم ع بود که حضرتش با آن علوّ مقامش در معرفت از خدای خود طلب میکند که بمن بنما چگونه مرده‌ها را در قیامت زنده میگردانی پس از آن باو خطاب رسید که «أَ وَ لَم تُؤمِن قالَ بَلی وَ لکِن لِیَطمَئِنَّ قَلبِی» حواریین نیز میخواستند یقینشان بمرتبه عین برسد اینکه بود که گفتند میخواهیم از گواهان بر توحید و نبوّت تو باشیم، لکن نمیشود تعبیر ابراهیم [ع] را بوجهی توجیه کرد که مطابق تعبیر حواریین گردد زیرا که مقام ابراهیم فوق مقام آنها بوده زیرا اگر سؤال ابراهیم [ع] برای ایمان از راه مشاهده و عیان بوده برای اینکه است که ابراهیم دارای مقام عصمت است لکن چون معلوم نیست که حواریین دارای عصمت بوده باشند اینست که مجبور نیستیم کلامشان را اینکه طور حل کنیم.

در مجمع البیان گفته بین علماء اختلاف است در اینکه آیا مائده نازل شد

صفحه : ۴۱۱

یا نشد و قول صحیح اینکه است که نازل شد لقوله تعالی «إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیکُم» و خلف در وعده الهی نیست. و نیز اخبار و احادیث

بسیاری از نبی صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام و تابعین او بر وقوع آن وارد گردیده.
و از إبن عباس نقل شده که عیسی بن مریم ببنی اسرائیل گفت سی روز روزه بگیرید پس از آن هر چه خواهید از خدا سؤال کنید بشما عطا مینماید پس از آنکه آنان سی روز روزه گرفتند وقتی فارغ شدند گفتند ای عیسی اگر ما برای یکی از مردم عملی میکردیم چون فارغ میشدیم ما را طعام میداد و ما سی روز روزه گرفته‌ایم و آمده‌ایم پس تو دعا کن که خدا بر ما مائده‌ئی از آسمان نازل گرداند پس ملائکه بر آنها مائده نازل کردند و با ملائکه هفت قرص نان و هفت ماهی بود که نزد آنها آوردند و آخر آنها خوردند همان طور که اول آنها خوردند و اول و آخر آنها همگی خوردند و از ابی جعفر ع اینکه طور روایت شده [پایان] در عیون الاخبار باسناده الی علی بن الحسن الفضّال عن ابیه چنین نقل میکند که گفته بابی الحسن الرضا گفتم برای چه حواریون را حواریین نامیدند گفت اما مردم آنها را حواریین گفتند چون آنها پاک از اوساخ بودند و لباسشان از چرکی و کثافات شسته شده بود و آن اسمی است مشتق از خبز الحوار، و اما نزد ما آنها حواریون نامیده شدند برای اینکه نفس خود را خالص گردانیده بودند و نیز خالص کننده غیر بودند بوعظ و موعظه از چرکی گناه.
[پایان] قالَ عِیسَی ابنُ مَریَمَ اللّهُمَّ رَبَّنا أَنزِل عَلَینا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آیَةً مِنکَ الخ عیسی [ع] وقتی خدا را خواند بکلمه «اللهم» که بالاترین نامهای الهی است او را نداء کرد و گفت «ربنا» ای پروردگار ما بر ما فرو فرست مائده‌ئی از آسمان که آن خوان بر ما عیدی باشد که تعظیم آن کنیم و گویند عید بمعنی سروری است که عاید مردم گردد و هر کسی در آن روز تجملات و زینت خود را

صفحه : ۴۱۲

ظاهر میگردانند و دوستان بیکدیگر مبارک باد میگویند «لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا» شاید مقصود از اول و آخر ما همه ماها از اغنیاء ما و فقراء ما که روز سرور و خوشی همه باشد و شاید مقصود زمان ما و از پس ما عید باشد «وَ آیَةً مِنکَ» عطف بر عید است یعنی آن مائده نشانه قدرت تو و صدق نبوّت رسول تو باشد.
و گفت «وَ ارزُقنا» ما را از نعمت خودت روزی بده «وَ أَنتَ خَیرُ الرّازِقِینَ» و تو بهترین روزی دهندگانی.
قالَ اللّهُ إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیکُم فَمَن یَکفُر بَعدُ مِنکُم فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ العالَمِینَ چون عیسی بن مریم [ع] از خدای تعالی بخواهش حواریین مائده طلب کرد جواب رسید، ای عیسی بخواهش تو مائده را میفرستم و کسیکه پس از نزول مائده کافر گردد او را چنین عذابی کنم که باحدی از عالمیان نکرده باشم چه مردمان زمان شما و چه زمانهای دیگر.
و بطوریکه مفسرین گفته‌اند آنهائیکه جحود کردند بمیمون و خنزیر مسخ گردیدند و اینکه عذابی بود که احدی از عالمیان بآن مبتلا نگردیده بود و بقولی آن عذاب استیصال است از إبن عباس نقل شده که گفته آن نوع عذابی خواهد بود که صعب‌تر و شدیدتر از عذاب دوزخ کافرین و منکرین باشد که از قبل مائده عیسی ع بآن معذّب شدند و عذاب منافقین نیز قریب بآن خواهد بود و بقولی آن عذاب همان مسخ شدن آنها بود.
و از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع روایت شده که آنها بخنازیر مسخ گردیدند، و نیز در مجمع البیان گفته در نزول مائده بین علماء اختلاف است. حسن و مجاهد گفته‌اند مائده نازل نشد بلکه چون قوم اینکه شرط را استماع کردند اعراض نمودند و از نزول آن استعفاء کردند و گفتند «لا نریدها و لا حاجة لنا فیها» و نازل نشد. و صحیح اینکه است که مائده نازل شد لقوله تعالی «إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیکُم» زیرا که در خبر او سبحانه خلف جایز نیست. و نیز اخبار

صفحه : ۴۱۳

مستفیض است که از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و از اهل بیت علیهم السّلام و صحابه و تابعین رسیده که نازل شد. و از کعب روایت شده که روز یکشنبه بود که مائده نازل شد و از اینکه جهت است که نصاری یکشنبه را عید میگیرند و چون بیان طبرسی مفصّل بود از بیانش خودداری نمودیم.

[پایان] در منهج گفته در اینکه مائده چه چیز بود آنهم در آن اختلاف است از حضرت رسول [ص] روایت شده که فرمود آن نان و گوشت بوده. و از ابی جعفر ع روایت شده که در آن هفت نان بود و هفت ماهی و مردم از اول تا آخر همگی خوردند و هنوز باقی مانده بود. و میسر روایت کرده که در آن مائده همه چیز بود مگر گوشت و سعید بن جبیر از إبن عباس نقل کرده که همه الوان اطعمه در آن بوده غیر از نان و گوشت. و عطاء گفته غیر از سمك و لحم. و عطیه عوفی گفته در آن ماهی بود که در آن طعم همه الوان طعام را میداد. و عمار و قتاده گفته‌اند در آن میوه‌های بهشتی بود. و قتاده گفته صبح و شام بر آنها مثل مثل من و سلوی که بر بنی اسرائیل نازل میشد بر آنها نیز نازل میگردید.

و از سلمان فارسی روایت شده که حق تعالی دو ابر فرستاد سفره سرخی در میان آن بود و بزمین نزدیک شد تا اینکه نزد حواریین بزمین گذاشت عیسی بگریه افتاد و گفت

«اللهم اجعلنا من الشاکرین»

عیسی [ع] گفت هر کس عمل او بهتر است برخیزد و دستار از روی سفره برچیند شمعون گفت یا روح اللّه تو بآن اولی‌تری عیسی ع وضو ساخت و نماز کرد و گفت «بسم اللّه خیر الرازقین» و مندیل از سر سفره برداشت خوانی ظاهر شد آراسته و در آن ماهی بریانی که پوست و خار نداشت و روغن از آن میچکید و نزدیك سر آن نمك بود و نزدیك دم آن سرکه و پنج گرده نان بر آن خوان نهاده بود بر یکی زیتون بر دیگری عسل بر دیگری روغن و در چهارم پنیر و بر پنجم قدید. شمعون که خلیفه عیسی بود برخواست و گفت یا روح اللّه اینکه طعام دنیا است یا آخرت عیسی [ع] فرمود هیچکدام طعامی است که حق تعالی بقدرت خود آفریده تا آنجا که گفته در تفسیر

صفحه : ۴۱۴

اهل بیت علیهم السّلام مذکور است که چون مائده بر آنها نازل گردید همه جمع میشدند و از آن میخوردند بزرگان و متمولین آنها میگفتند ما نمیگذاریم سفله در خوردن با ما شریك گردند حق تعالی مائده را از میان آنها برداشت و آنها را خنازیر یعنی میمون و خوك گردانید.

و در ابوار از بعضی صوفیه نقل کرده که مائده اینجا عبارت از معارف است که غذای ارواح است مثل اطعمه که غذای ابدانست، و بنا بر اینکه شاید بنی اسرائیل در حقایق رغبت کرده باشند و در حقایق مستعد نبودند برای وقوف آن و برای اینکه بود که عیسی بآنها گفته باشد اگر تحصیل ایمان کرده‌اید تقوی را شعار خود نمائید تا اینکه بر اطلاع آن متمکن گردید و چون در آن اصرار کردند بطور اقتراح از حق تعالی سؤال کرده و حق تعالی بیان نموده که آن سهل است و لکن در آن خطر و خوف عاقبت است زیرا وقتی سالك مقصد برای او کشف گردید آنچه اعلی و ارفع از مقام او است بر آن تحمل نمیتواند کرد و نتواند بر آن مستقر گردد و اینکه ضلالت بسیاری را ایجاب مینماید چون بیان او مفصل بود و غرض ما اختصار است تا همینجا آنرا خاتمه میدهیم.

[پایان] وَ إِذ قالَ اللّهُ یا عِیسَی ابنَ مَریَمَ أَ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَینِ مِن دُونِ اللّهِ قالَ سُبحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَن أَقُولَ ما لَیسَ لِی بِحَقٍّ إِن کُنتُ قُلتُهُ فَقَد عَلِمتَهُ گفته‌اند کلمه «اذ» ظرف زمان و متعلق بمحذوفی است که مقام بر آن دلالت دارد و مقصود از آنزمان روز قیامت است بدلیل اینکه در چند آیه بعد فرموده امروز روزی است که راست گوئی راستان آنها را سود میدهد و نیز بدلیل اینکه خود عیسی [ع] در جواب خداوند عرض میکند تا میان آنها بودم شاهد و ناظر اعمالشان بودم ولی پس از آنکه مرا فرا

گرفتی از عملیات آنان اطلاعی ندارم تو خودت رقیب و ناظر بر آنان بودی.
راغب در معنی کلمه دون گفته بکسی که از انجام کاری قاصر است دون

صفحه : ۴۱۵

گفته میشود و بعضی از علمای ادب گفته‌اند که اینکه لفظ مقلوب از دنو، و ادون و دنی است و اینکه خدای تعالی فرموده «لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِن دُونِکُم» باین معنی است که دوستی که در دیانت یا بقول بعضی در قرابت بپایه شما نمیرسد انتخاب و اتخاذ نکنید و اینکه فرمود «وَ یَغفِرُ ما دُونَ ذلِکَ» باین معنی است که خدا گناه کمتر از اینکه را می‌بخشد، و بقول بعضی غیر اینکه را و اینکه دو معنی- کمتر- غیر- هر دو با هم متلازمند و بهمین معنی است آیه شریفه «أ أَنتَ قُلتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَینِ مِن دُونِ اللّهِ» یعنی غیر خدا، اینکه است کلام راغب در معنی کلمه «دون».
[پایان] طبرسی (ره) در جوامع الجامع گفته وقتی که در روز قیامت خدای تعالی میگوید یا عیسی، مقصود از استفهام تقریع است بر نصاری و استعظام و بزرگی چنین قولی است «قالَ سُبحانَکَ» عیسی گفت تو منزهی از اینکه برای تو شریک باشد برای من سزاوار نبود کلامی که حق من نبود بگویم و من عبدی میباشم مثل آنها همانا عبادت محقق و مخصوص بتو است «تَعلَمُ ما فِی نَفسِی» یعنی تو میدانی معلومات من را و من معلومات تو را نمیدانم، و اینکه عیسی ع گفت «فی نفسک» بطریق مشاکلهٔ سلوک نموده «إِنَّکَ أَنتَ عَلّامُ الغُیُوبِ» تقریر دو جمله با هم است زیرا آنچه نفسها منطوی بر آنست آن از جمله غیبها است و علم احدی منتهی نمیشود بسوی آنچه خدای تعالی میداند و «ان» در «أَنِ اعبُدُوا اللّهَ» مفسره است و معنی آنست که غیبها در نفسها منطوی نمیگردد بآنچه خدای سبحانه عالم باو است «أَنِ اعبُدُوا اللّهَ» تفسیر و معنی «ما امرتهم الّا بما امرتنی به» است یعنی آنها را امر ننمودم مگر آنچه را که تو مرا بآن امر نموده بودی «وَ کُنتُ عَلَیهِم شَهِیداً» یعنی «رقیبا» مثل شاهد بر آنکسیکه برای وی شهادت میدهد و آنها را از اینکه قول منع میکردم و از چنین عقیده‌ئی آنها را باز میداشتم «فَلَمّا تَوَفَّیتَنِی کُنتَ أَنتَ الرَّقِیبَ عَلَیهِم» وقتی من را فرا گرفتی تو خودت آنها را بنصب ادله و فرستادن تو انبیاء را آنها را از چنین

صفحه : ۴۱۶

کلامی منع میکنی «وَ أَنتَ عَلی کُلِّ شَیءٍ شَهِیدٌ» و تو بر هر چیزی گواهی.
«إِن تُعَذِّبهُم فَإِنَّهُم عِبادُکَ» و آنها کسانی میباشند که غرض و مقصد آنها عصیان است و آنهایند که رسولان تو را تکذیب میکنند و آیات تو را انکار مینمایند «وَ إِن تَغفِر لَهُم فَإِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ» که قدرت داری بر عقاب کردن و ثواب دادن «الحَکِیمُ» آنکسی است که ثواب نمیدهد و عقاب نمیکند مگر از روی حکمت و درستی و معنی اگر آنها را بیامرزی با کفر آنها مغفرت و بخشش نسبت بهر گنهکاری بحکم عقل عمل نیک است و هر اندازه گناه بزرگتر باشد عفو و گذشت از آن نیکوتر است.
[پایان] قالَ اللّهُ هذا یَومُ یَنفَعُ الصّادِقِینَ صِدقُهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ظاهرا مقصود از «یوم» روز قیامت است که در آنروز است که راستگویان از طریق صدقشان بهره میبرند. صدق یک معنای جامعی است که شامل میگردد صدق و درستی و مطابق بودن با واقع و حقیقت را و نیز مطابق باشد با اعتقاد بلکه با عمل هرگاه توأم گردد و کسی را بتمام معنی صادق گویند که گفتارش و اعتقادش مطابق واقع و بر طبق حقیقت قرار گرفته باشد، و شاید مقصود از صادقین در اینجا آن صدق و راستی و اعتقاد و قائل شدن آنها بوحدانیّت حق تعالی و اقرار بحقانیّت جمیع انبیاء علیهم السّلام است و چنین مردمانی در روز موعود راستگو باشند و ایشانرا مژده داده ببهشتهائی که از جمله نعمتهای آن بهشتهای متعدد اینکه است که نهرهائی از زیر درختهای آن یا از زیر غرفه‌های آنها علی الدوام جریان دارد.

رَضِيَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ خدای تعالی از آنها خشنود و راضی است و آنها نیز از خدای خود راضی و خشنودند و رضایت حق تعالی از تمام نعمتهای بهشتی بالاتر و ارجمندتر است.

و از اینجا میتوان استفاده نمود که رضایت او تعالی ایجاب میکند رضایت عبد را

صفحه : ۴۱۷

از پروردگار خودش زیرا که رضایت بنده را عطف داده برضایت خود از او.

اینکه است که در آخر آیه فرموده «ذلِکَ الفَوزُ العَظِيمُ» معلوم است کرامتی بالاتر از اینکه نیست که خدای جلیل از بنده ضعیف خود اظهار رضایت نماید، در بعضی از روایات نقل شده که «هر کس از خدا راضی است معلوم میشود خدا هم از وی راضی است» لِلّهِ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلي كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ مخصوص بخدا است مملکت آسمانها و زمین و آنچه بین آسمانها و زمین است بقول بعضی از مفسرین «و من فیهن» نگفت که دلالت بر ذوی العقول کند «ما فیهن» فرمود تا تنبیه باشد و دلالت کند بر اینکه اهل آسمانها و زمین همه عاجز و محتاجند بحق تعالی آنها بهیچ وجه مالك نیستند همه بنده و تحت اراده قدیم تعالی واقعند و او است که بر هر چیزی توانا است.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی

ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از

پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».